

زیر نظر، استاد محقق

آیة الله مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری:

جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نمونه جلد ۱۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

(۳۴) سوره"سبا" در"مکه"نازل شده و دارای ۵۴ آیه است

اشاره

محتوای سوره سبا

این سوره که به مناسبت شرح سرگذشت قوم"سبا"به نام"سبا"نامیده شده از سوره های"مکی"است،و می دانیم محتوای سوره های مکی معمولا بیان معارف اسلامی و ریشه های اعتقادی مخصوصا"مبدء"و"معاد"و"نبوت"است.

و بیشترین بحث این سوره نیز روی همین امور دور می زند،چرا که مسلمانان در دوران مکه می بایست از نظر عقائد ساخته می شدند،و برای پرداختن به فروع و تشکیل حکومت اسلامی و پیاده کردن تمام برنامه های اسلامی،آماده می گردیدند.

به طور کلی باید گفت محتوای این سوره ناظر به پنج مطلب است:

۱-"مساله توحید"و قسمتی از نشانه های خداوند در عالم هستی،و صفات پاک او از جمله"توحید""ربوبیت"و"الوهیت".

۲-"مساله معاد"که از همه مسائل در این سوره بیشتر مطرح شده،از طرق مختلف در باره آن بحثهای گوناگونی عنوان گردیده.

۳-"مساله نبوت انبیای پیشین و مخصوصا پیامبر اسلام"و پاسخ به بهانه- جوییهای دشمنان در باره او،و بیان پاره ای از معجزات انبیاء سلف.

۴-بیان بخشی از نعمتهای بزرگ خدا و سرنوشت شکرگزاران و کفران کنندگان،ضمن بیان گوشه ای از زندگی سلیمان و قوم سبا.

۵-دعوت به تفکر و اندیشه و ایمان و عمل صالح و تاثیر این عوامل در سعادت

و نیکبختی بشر،و مجموعا برنامه جامعی را برای تربیت جستجو گران حق تشکیل می دهد.

***

فضیلت این سوره

در روایات اسلامی در باره اهمیت این سوره و تلاوت آن تعبیرات جالبی دیده می شود: از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام ص چنین می خوانیم: "من قرا سوره سبا لم یبق نبی و لا رسول الا کان له یوم القیامه رفیقا و مصافحا: "کسی که سوره"سبا"را بخواند در قیامت تمام انبیاء و رسولان رفیق و همنشین او خواهند بود،و همگی با او مصافحه می کنند"١. در حدیث دیگری از امام صادق ع چنین نقل شده است: من قرء الحمدین جمیعا،سبأ و فاطر،فی لیله لم یزل لیلته فی حفظ اللّه تعالی و کلائه، فان قرأهما فی نهاره لم یصبه فی نهاره مکروه،و اعطی من خیر الدنیا و خیر الآخره ما لم یخطر علی قلبه و لم یبلغ مناه: "کسی که دو سوره ای را که با حمد آغاز می شود(سوره سبا و فاطر) در یک شب بخواند،تمام آن شب را در حفظ و حراست الهی خواهد بود،و اگر آن دو را در روز بخواند هیچ مکروهی به او نمی رسد،و آن قدر از خیر دنیا و آخرت به او داده می شود که هرگز به قلبش خطور نکرده،و فکر و آرزویش به آن نرسیده است"! ٢. همانگونه که در آغاز هر سوره ای یادآور شده ایم،مسلما این پاداشهای عظیم نصیب کسانی نمی شود که تنها به خواندن و لقلقه زبان قناعت کنند،بلکه خواندن باید مقدمه ای باشد برای اندیشیدن که آن نیز انگیزه عمل است. مثلا کسی که این سوره را می خواند از این نکته با خبر می شود که"قوم سبا"بر اثر کفران نعمتهای بی حساب الهی چنان زندگانیشان در هم کوبیده شد که عبرت همگان گشتند و سرنوشت آنها ضرب المثلی برای جهانیان شد، چنین انسانی به شکر نعمت،شکری آمیخته با جنبه های عملی می پردازد،و شاکران نعمت خداوند در حفظ و امان او خواهند بود. در این زمینه شرح بیشتری در آغاز سوره نور داده ایم. ***

این سوره که به مناسبت شرح سرگذشت قوم"سبا"به نام"سبا"نامیده شده از سوره های"مکی"است،و می دانیم محتوای سوره های مکی معمولا بیان معارف اسلامی و ریشه های اعتقادی مخصوصا"مبدء"و"معاد"و"نبوت"است.

و بیشترین بحث این سوره نیز روی همین امور دور می زند،چرا که مسلمانان در دوران مکه می بایست از نظر عقائد ساخته می شدند،و برای پرداختن به فروع و تشکیل حکومت اسلامی و پیاده کردن تمام برنامه های اسلامی،آماده می گردیدند.

به طور کلی باید گفت محتوای این سوره ناظر به پنج مطلب است:

۱-"مساله توحید"و قسمتی از نشانه های خداوند در عالم هستی،و صفات پاک او از جمله"توحید""ربوبیت"و"الوهیت".

۲-"مساله معاد"که از همه مسائل در این سوره بیشتر مطرح شده،از طرق مختلف در باره آن بحثهای گوناگونی عنوان گردیده.

۳-"مساله نبوت انبیای پیشین و مخصوصا پیامبر اسلام"و پاسخ به بهانه- جوییهای دشمنان در باره او،و بیان پاره ای از معجزات انبیاء سلف.

۴-بیان بخشی از نعمتهای بزرگ خدا و سرنوشت شکرگزاران و کفران کنندگان،ضمن بیان گوشه ای از زندگی سلیمان و قوم سبا.

۵-دعوت به تفکر و اندیشه و ایمان و عمل صالح و تاثیر این عوامل در سعادت

ص :۵

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۱ تا ۲]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِی لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ لَهُ اَلْحَمْدُ فِی اَلْآخِرَهِ وَ هُوَ اَلْحَكِيمُ اَلْخَبِيرُ (۱) يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِی اَلْأَرْضِ وَ مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا يَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا يَعْرُجُ فِيهٰا وَ هُوَ اَلرَّحِيمُ اَلْغَفُورُ (۲)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-حمد(و ستایش)مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است،و حمد(و سپاس)برای او است در سرای آخرت و او دانا و آگاه است.

۲-آنچه را در زمین فرو می رود،و آنچه از آن بر می آید،می داند و(همچنین)آنچه از آسمان نازل می شود و آنچه بر آن بالا می رود،و او مهربان و آمرزنده است.

تفسیر:

او مالك همه چیز و عالم به همه چیز است

پنج سوره از سوره های قرآن مجید با حمد پروردگار شروع می شود که در سه سوره آن حمد و ستایش خداوند بخاطر آفرینش آسمان و زمین و موجودات دیگر است(سوره سبا،سوره فاطر،و سوره انعام).

ص: ۶

و در یک سوره(سوره کهف)این حمد و ستایش بخاطر نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر ص می باشد.

در حالی که در سوره حمد تعبیر جامعی شده که همه این امور را در بر می گیرد" اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ ".

به هر حال سخن در آغاز سوره"سبا"از حمد و سپاس خدا است بخاطر مالکیت و حاکمیت او در دنیا و آخرت،می فرماید:

"حمد مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است" (الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ).

"و نیز حمد و سپاس برای او در سرای آخرت است"(وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَهِ).

به این ترتیب حاکمیت و مالکیت هر دو جهان از آن او است،هر نعمتی، هر موهبتی،هر فایده و برکتی،و هر خلقت موزون و شگرف و عجیبی،همه تعلق به ذات پاک او دارد،و به همین دلیل"حمد"که حقیقتش ستایش بخاطر"کارهای نیک اختیاری"است همه به او باز می گردد،و اگر مخلوقاتی نیز شایسته حمد و ستایشند آنها نیز پرتوی از وجود او و شعاعی از افعال و صفات او هستند.

بنا بر این هر کس در این عالم مدح و ستایشی از چیزی کند این حمد و ستایش سرانجام به ذات پاک او بر می گردد،و به گفته شاعر: به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم،که همه عالم از او است و در پایان آیه می افزاید:"او حکیم و خبیر است"(وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ).

بر اساس حکمت بالغه اوست که این نظام عجیب بر جهان حکومت می کند، و بر اساس علم و آگاهی اوست که هر چیز به جای خود قرار گرفته،و هر موجودی

آنچه را که نیاز دارد در اختیار دارد.

در اینکه منظور از حمد و ستایش خداوند در آخرت چیست؟مفسران گفتگو بسیار کرده اند.

بعضی گفته اند گرچه سرای آخرت دار تکلیف نیست،اما بندگان خدا عاشقانه در آنجا او را می ستایند و حمد می کنند،و از حمد و ستایش او لذت می برند! بعضی دیگر گفته اند:بهشتیان او را به خاطر فضلش حمد می کنند و دوزخیان بخاطر عدلش! گاه گفته می شود:انسانهایی که در این دنیا هستند به خاطر وجود حجابهای مختلف بر قلب و فکرشان غالبا حمد خالص ندارند،اما در قیامت که همه حجابها بر چیده می شود و به مصداق اَلْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ مالکیت خداوند بر پهنه هستی بر همگان آشکار می شود،همگی با خلوص نیت کامل زبان به حمد و ستایش او می گشایند.

و نیز در این جهان ممکن است انسانها غافل شوند،و موجوداتی را مستقل از ذات خداوند پندارند و آنها را ستایش کنند،اما در آنجا که ارتباط همگی به ذات پاک او همچون شعاع آفتاب به قرص خورشید آشکار می گردد کسی جز او را ستایش نخواهد کرد.

از همه اینها که بگذریم در قرآن مجید نیز کرارا آمده است که بهشتیان در آنجا خدا را حمد می گویند: وَ آخِرُ دَعْوٰاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ :

"آخرین سخن بهشتیان این است که می گویند حمد برای خدایی است که پروردگار جهانیان است"(یونس آیه ۱۰).

در جای دیگر می خوانیم:هنگامی که مؤمنان وارد باغهای بهشت جاویدان می شوند می گویند:شکر برای خداوندی است که اندوه را از ما بر طرف ساخت

وَ قٰالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ "(فاطر-۳۴).

این حمد نه تنها از زبان انسانها و فرشتگان است که از تمام ذرات جهان هستی نیز زمزمه حمد و تسبیح او به گوش هوش می رسد،هیچ موجودی نیست جز اینکه حمد و تسبیح او می گوید. ***آیه بعد به شرح گوشه ای از علم بی پایان پروردگار به تناسب توصیف خداوند به"حکیم"و"خبیر"در آیه گذشته پرداخته،چنین می گوید:آنچه را در زمین فرو می رود و آنچه را از آن خارج می شود می داند"(یَعْلَمُ مٰا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ مٰا یَخْرُجُ مِنْهٰا).

آری او از تمام قطرات باران و امواج سیلاب که در اعماق زمین فرو می روند و به طبقه نفوذ ناپذیر می رسند و در آنجا متمرکز و برای انسانها ذخیره می شوند آگاه است.

او از دانه های گیاهان که با کمک باد یا حشرات در پهنه زمین پراکنده می شوند و در زمین فرو می روند و روزی به درخت سر سبز یا گناه پر طراوتی تبدیل می گردند با خبر است.

از ریشه های درختان به هنگامی که در جستجوی آب و غذا به اعماق زمین پیشروی می کنند.

از امواج الکتریسته،از گازهای مختلف و ذرات هوا که به داخل زمین نفوذ می کنند،از جاندارانی که در زمین فرو می روند و به آن حیات می بخشند، و نیز از گنجها و دفینه ها و اجساد مردگان اعم از انسانها و غیر انسانها که در این زمین گسترده دفن می شوند،آری از همه اینها با خبر است.

همچنین از گیاهانی که از زمین خارج می شوند،از انسانها که از آن بر خاسته اند،از چشمه هایی که از آن می جوشد،از گازهایی که از آن برمی خیزد،

از آتشفشانهایی که از آن زبانه می کشد،و از حشراتی که در درون زمین لانه دارند و از آن سر بر می دارند،و خلاصه از تمام موجوداتی که از اعماق زمین بیرون می ریزند،اعم از آنچه ما می دانیم و نمی دانیم،او از همه آنها مطلع و آگاه است.

سپس می افزاید:"او از آنچه از آسمان نازل می شود و یا به آسمان بالا می رود با خبر است"(وَ مٰا يَنْزِلُ مِنَ السَّمٰاءِ وَ مٰا يَعْرُجُ فِيهٰا).

از دانه های باران،از اشعه حیاتبخش خورشید،از امواج نیرومند وحی و شرایع آسمانی،از فرشتگانی که برای ابلاغ رسالت یا انجام ماموریتهای دیگر به زمین نزول می کنند،از اشعه کیهانی که از ما وراء جو به زمین نازل می شود، از شهابها و سنگریزه های سرگردان فضا که به سوی زمین جذب می شوند،او از همه اینها مطلع است.

و نیز از اعمال عباد که به آسمان عروج می کند،از فرشتگانی که پس از ادای رسالت خود به آسمان باز می گردند،از شیاطینی که برای استراق سمع به آسمانها می روند،از شاخه های درختان برومندی که سر به آسمان بر می کشد از بخارهایی که از دریا برمی خیزد و بر فراز آسمان ابرها را تشکیل می دهد،از آهی که از دل مظلومی برمی خیزد و به آسمان صعود می کند،آری از همه اینها آگاه است.

آیا هیچکس جز او از این امور آگاهی دارد؟آیا علم همه دانشمندان بشر به گوشه ای از این معلومات احاطه پیدا می کند؟! و در پایان می افزاید:"اوست رحیم و غفور،مهربان و آمرزنده"(وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ).

توصیف خداوند بر این دو وصف در اینجا یا بخاطر آنست که در میان اموری که به آسمان عروج می کند اعمال بندگان و ارواح آنهاست،اوست که آنها را

زیر پوشش رحمت و مغفرتش قرار می دهد.

یا بخاطر اینکه نزول برکات و مواهب آسمانی مولود رحمت اوست،و اعمال صالحی که از بندگان به مقتضای" وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ "بالا می رود مشمول غفران او می باشد.

یا اینکه آنها که شکر این نعمتها را بجا می آورند مشمول رحمتند و آنها که مقصرند اگر از حد نگذرانند مشمول مغفرت.

خلاصه اینکه آیه فوق در تمام ابعادش معنی وسیع و گسترده ای دارد،و نباید آن را در یک جهت محدود کرد.

***

ص:۱۱

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۳ تا ۵]

اشاره

وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لاٰ تَأْتِينَا اَلسّٰاعَةُ قُلْ بَلىٰ وَ رَبِّى لَتَأْتِيَنَّكُمْ عٰالِمِ اَلْغَيْبِ لاٰ يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقٰالُ ذَرَّةٍ فِى اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِى اَلْأَرْضِ وَ لاٰ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْبَرُ إِلاّٰ فِى كِتٰابٍ مُبِينٍ (۳) لِيَجْزِىَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) وَ اَلَّذِينَ سَعَوْا فِى آيٰاتِنٰا مُعٰاجِزِينَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ (۵)

ترجمه:

۳-کافران گفتند:قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد،بگو آری به پروردگارم سوگند که به سراغ همه شما خواهد آمد،خداوندی که از غیب آگاه است،و به اندازه سنگینی ذره ای در آسمانها و زمین از علم او دور نخواهد ماند،و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر،مگر اینکه در کتاب مبین ثبت است.

۴-هدف این است آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند پاداش دهد، و برای آنها آمرزش و رزق پر ارزشی است.

ص :۱۲

۵-کسانی که سعی در(تکذیب)آیات ما داشتند و گمان کردند می توانند از حوزه قدرت ما بگریزند عذابی بد و دردناک خواهند داشت.

تفسیر:

به پروردگار سوگند قیامت خواهد آمد!

آیات گذشته در عین اینکه از توحید و صفات خدا سخن می گفت زمینه ساز مساله معاد بود،زیرا چنان که خواهیم دید مشکلات بحث معاد جز از طریق علم بی پایان حق حل نمی شود.

لذا در آیات مورد بحث نخست می گوید:"کافران گفتند این دروغ است که قیامتی در پیش داریم هرگز قیامت به سراغ ما نمی آید"(وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لاٰ تَأْتِينَا السّٰاعَةُ).

نه تنها ما،برای هیچیک از انسانها قیامتی در کار نیست! آنها می خواستند از این طریق آزادی عمل پیدا کنند و هر کاری از دستشان ساخته است،به این امید که حساب و کتاب و عدل و دادی در کار نیست انجام دهند.

اما از آنجا که دلائل قیامت روشن است قرآن با یک جمله قاطع و به صورت بیان نتیجه به پیامبر ص می گوید:آری،به پروردگارم سوگند که قیامت به سراغ همه شما خواهد آمد"(قُلْ بَلىٰ وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ).

تکیه روی کلمه"رب"بخاطر این است که قیامت از شؤون ربوبیت است، چگونه ممکن است خداوند مالک و مربی انسانها باشد و آنها را در مسیر تکامل پیش ببرد اما نیمه کاره رها کند و با مرگ همه چیز پایان گیرد،و زندگی او بی هدف و آفرینش وی هیچ و پوچ شود؟! در سوره"تغابن آیه ۷ نیز روی همین وصف تکیه کرده،می فرماید: زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلىٰ وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لتنبئن بما عملتم:

ص :۱۳

"کافران چنین پنداشتند که هرگز برانگیخته نمی شوند،بگو:آری به پروردگارم سوگند همگی در قیامت مبعوث می شوید،سپس همه شما از اعمالتان و نتائج آن آگاه خواهید شد"! و از آنجا که یکی از اشکالات مخالفان معاد این بوده که به هنگام خاک شدن بدن انسان،و پراکنده شدن اجزای آن در اطراف زمین،چه کسی می تواند آنها را بشناسد و جمع کند و به زندگی نوین باز گرداند؟از سوی دیگر چه کسی می تواند حساب این همه اعمال بندگان را در نهان و آشکار و درون و برون نگاه دارد و به موقع به این حسابها برسد؟لذا در دنباله آیه اضافه می کند او از تمام امور پنهانی با خبر است و به اندازه سنگینی ذره ای در تمام آسمانها و نه در زمین از حوزه علم بی پایان او بیرون نخواهد بود"(عٰالِمِ الْغَیْبِ لاٰ یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقٰالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی الْأَرْضِ (۱).

"و نه کوچکتر از ذره،و نه بزرگتر از آن،مگر اینکه همه اینها در کتاب مبین ثبت و ضبط است"(وَ لاٰ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْبَرُ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ).

به این ترتیب نه پراکنده گی ذرات بدن انسانها در زمین،و نه آمیختن آن با موجودات دیگر،و نه حتی ورود این اجزاء در بدن سایر انسانها از طریق مواد غذایی هیچیک مشکلی برای اعاده آنها ایجاد نمی کند.

اعمال آنها نیز در این جهان باقی می ماند،هر چند تغییر شکل می دهد، و او از تمام آنها به خوبی آگاه است.

نظیر این تعبیر در"سوره ق آیات ۳ و ۴"نیز آمده است آنجا که می گوید أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ کُنّٰا تُرٰاباً ذٰلِکَ رَجْعٌ بَعِیدٌ قَدْ عَلِمْنٰا مٰا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنٰا

۱- ۱) "یعزب"از ماده"عزوب"در اصل به معنی دور شدن از خانواده برای به دست آوردن مرتع است،سپس به هر نوع پنهان شدن و غائب گشتن اطلاق شده است و به همین مناسبت به مردان یا زنانی که از همسر خود دور مانده اند"عزب"یا"عزبه" گفته می شود.

کتاب حفیظ:"آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم باز می گردیم؟این بسیار بعید است،ولی آنها باید بدانند که ما می دانیم زمین چگونه اجزاء آنها را کم می کند،و در خود فرو می برد و در نزد ما کتابی است که همه این امور در آن محفوظ است".

در اینکه منظور از"کتاب مبین"چیست؟بسیاری از مفسران گفته اند:

همان"لوح محفوظ"است،ولی این سؤال مطرح می شود که"لوح محفوظ" چیست؟ همانگونه که قبلا هم گفته ایم نزدیکترین تفسیری که برای"لوح محفوظ" می توان بیان کرد،همان لوح"علم بی پایان پروردگار"است،آری در این لوح همه چیز ثبت و ضبط است،و هیچگونه تغییر و دگرگونی در آن راه ندارد.

جهان پهناور هستی نیز انعکاس از این لوح محفوظ است،چرا که همه ذرات وجود ما و همه گفته ها و اعمال ما در آن محفوظ می ماند،هر چند ظاهرا چهره عوض می کند،اما هرگز از میان نمی رود. ***سپس ضمن دو آیه هدف قیام قیامت را بیان می کند،و یا به تعبیر دیگر دلیل بر لزوم چنین عالمی را بعد از جهان کنونی در برابر منکران شرح می دهد، می فرماید:"هدف این است آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند پاداش دهد"(لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ).

آری"برای آنها مغفرت و روزی پر ارزشی است"(أُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ).

آیا اگر مؤمنان صالح العمل به پاداش خود نرسند اصل عدالت که از اساسی ترین اصول خلقت است تعطیل نمی گردد؟آیا عدالت پروردگار بدون آن

ص :۱۵

مفهومی می تواند داشته باشد؟در حالی که در این جهان بسیاری از اینگونه افراد را می بینیم که هرگز به جزای اعمال نیک خود نمی رسند،بنا بر این باید جهان دیگری باشد تا این اصل در آنجا محقق شود.

مقدم داشتن"مغفرت"بر"رزق کریم"ممکن است به خاطر این باشد که بیشترین نگرانی مؤمنان از لغزشهایی است که احتمالا داشته اند،لذا قبل از هر چیز از طریق بیان آمرزش به آنها آرامش خاطر می بخشد،بعلاوه تا با آب مغفرت الهی شستشو نشوند شایسته"رزق کریم"و مقام کریم نخواهند بود.

"رزق کریم"به معنی هر روزی ارزشمندی است،و گسترده گی مفهوم آن به حدی است که همه مواهب الهی را شامل می شود،حتی"نعمتهایی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و از فکر کسی نگذشته است".

و به تعبیر دیگر بهشت با تمام نعمتهای معنوی و مادیش در این کلمه جمع است.

گر چه بعضی از مفسران"کریم"را به عنوان دو چیز خوب و بی دردسر تفسیر کرده اند (۱)ولی به نظر می رسد که مفهوم آن از این هم گسترده تر باشد ***و از آنجا که بخش دیگر عدالت در مورد مجازات گنهکاران و مجرمان است در آیه بعد می افزاید:"و کسانی که سعی در تکذیب آیات ما و ابطال و انکار آن داشتند،و تصور می کردند از حوزه قدرت ما می توانند بگریزند،برای آنها عذابی از بدترین و دردناکترین عذابها خواهد بود"(وَ الَّذِینَ سَعَوْا فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ أُولٰئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِیمٌ).

در آنجا سخن از"رزق کریم"بود و در اینجا از"رجز الیم"است.

"رجز"(بر وزن کذب)در اصل به"معنی"اضطراب و عدم قدرت بر

۱- ۱) "آلوسی"در"روح المعانی"ذیل آیه مورد بحث.

حفظ تعادل است،لـذا هنگامی که شتر بیمار و ناتوان می شود و مجبور است به هنگام حرکت گامهای خود را کوتاه بر دارد تا بتواند تعادل خود را کمی حفظ کند عرب به این حالت"رجز"می گوید،سپس به هر گونه گناه و پلیدی اطلاق شده است.

اطلاق کلمه"رجز"(بر وزن مرض)به اشعار مخصوص جنگی نیز بخاطر آن است که مقطعهای کوتاه و نزدیک به هم دارد.

به هر حـال منظور از"رجز"در اینجـا بـدترین انواع عـذاب است که با ذکر کلمه"الیم"نیز تاکیـد شـده است،و انواع مجازاتهای دردناک جسمانی و روحانی را شامل می شود.

بعضـی به این نکته توجه کرده اند که در اینجا قرآن به هنگام بیان نعمتهای بهشتیان کلمه"من"را بیان نکرده،تا دلیل بر وسعت آن باشد،ولی این کلمه در مورد عذاب آمده تا نشانه محدودیت نسبی و بیان رحمت او باشد. "سَعَوْا" از ماده"سـعی"به معنی هر گونه تلاش و کوشش است،و در اینجا منظور کوشش برای تکذیب و انکار آیات حق و باز داشتن مردم از گرایش به آئین پروردگـار است. "مُعَاجِزِینَ" از مـاده"معـاجزه"به معنی عاجز کردن است و در اینگونه موارد به کسانی اطلاق می شود که از دست کسـی بگریزند به طوری که او نتواند بر آنها سـلطه یابد،بدیهی است این توصـیف برای مجرمان بخاطر پنداری است که آنها عملا نشان می دادنـد،کار آنها به کسانی شـباهت داشت که تصور می کردنـد می تواننـد هر جنایتی می خواهنـد بکنند و سپس از حوزه قدرت خداوند فرار نمایند.

***

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۶ تا ۹]

اشاره

وَ يَرَى اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ اَلَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ اَلْحَقَّ وَ يَهْدِي إِلىٰ صِرٰاطِ اَلْعَزِيزِ اَلْحَمِيدِ (۶) وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذٰا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷) أَفْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي اَلْعَذٰابِ وَ اَلضَّلاٰلِ اَلْبَعِيدِ (۸) أَ فَلَمْ يَرَوْا إِلىٰ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ اَلْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹)

ترجمه:

۶-آنها که دارای علمند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند، و هدایت کننده به راه خداوند عزیز و حمید.

۷-کافران گفتند:آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می دهد هنگامی که(مردید و خاک شدید و)سخت از هم متلاشی شدید(بار دیگر)آفرینش تازه ای خواهید یافت!.

۸-آیا او بر خدا دروغ بسته؟یا به نوعی جنون گرفتار است؟!(چنین نیست)بلکه آنها که به آخرت ایمان نمی آورند در عذاب و گمراهی دوری هستند(و نشانه گمراهی آنها همین انکار شدید آنها است).

۹-آیا به آنچه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار دارد نگاه نکردند(تا به قدرت خدا بر همه چیز واقف شوند)اگر ما بخواهیم آنها را(با یک زمین لرزه) در زمین فرو می بریم،یا قطعات سنگهایی از آسمان را بر آنها فرو می ریزیم، در این نشانه روشنی(بر قدرت خدا است)برای هر بنده توبه کار.

تفسیر:

اشاره

عالمان دعوت تو را حق می دانند

در آیات گذشته سخن از بی خبران کوردلی بود که قاطعانه معاد را با آن همه دلائل،انکار می کردند،و سعی در تکذیب آیات الهی و گمراه ساختن دگران داشتند.

به همین مناسبت در آیات مورد بحث سخن از عالمان و اندیشمندانی می گوید که به تصدیق آیات الهی و تشویق دیگران به پذیرش آن می پردازند،می فرماید:

"کسانی که دارای علمند آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است حق می بینند،و هدایت کننده به راه پروردگار عزیز و حمید می دانند" (وَ یَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدِی إِلیٰ صِرٰاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ).

بعضی از مفسران" اَلَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ "را در این آیه به آن دسته از علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند که با مشاهده آثار حقانیت قرآن مجید در پیشگاه آن خاضع می شوند و اعتراف به حق بودن آن می کنند.

مانعی ندارد که علمای اهل کتاب یکی از مصادیق آیه فوق باشند،ولی محدود کردن در آنها هیچگونه دلیلی ندارد،بلکه با توجه به جمله" یَرَی "

(می بینند)که فعل مضارع است،و با توجه به گسترش مفهوم" اَلَّذِینَ أَوتُوا الْعِلْمَ " همه دانشمندان و اندیشمندان را در هر عصر و هر زمان و مکان در بر می گیرد.

و اگر می بینیم در تفسیر علی بن ابراهیم این تعبیر به امیر مؤمنان علی ع تفسیر شده در واقع بیان مصداق اتم و اکمل آن است.

آری هر عالم بی تعصبی در محتوای این کتاب آسمانی بیندیشد از معارف پر مغز و احکام متین و اندرزهای حکیمانه و مواعظ تکان دهنده آن گرفته،تا تاریخهای عبرت انگیز و بحثهای علمی اعجاز آمیزش می داند همگی گواه بر حقانیت این آیات است.

امروز کتابهای مختلفی از سوی دانشمندان غربی و شرقی در باره اسلام و قرآن تالیف یافته که در آنها اعترافات بسیار گویا و روشنی بر عظمت اسلام و صدق آیه فوق دیده می شود.

تعبیر به" هُوَ الْحَقَّ " تعبیر جامعی است که بر تمام محتوای قرآن تطبیق می کند،چرا که"حق"همان واقعیت عینی و وجود خارجی است،یعنی محتوای قرآن هماهنگ با قوانین آفرینش و واقعیتهای عالم هستی و جهان انسانیت است.

و چون چنین است هدایتگر به سوی راه خداست،خداوندی که هم"عزیز" است و هم"حمید"یعنی در عین توانایی و شکست ناپذیر بودن شایسته هر گونه ستایش است،نه همچون قدرتمندان بشر که چون بر تخت قدرت نشینند راه زورگویی و تجاوز و ستمگری و انحصارطلبی را پیش می گیرند.

نظیر این تعبیر در آیه ۱ سوره ابراهیم نیز آمده است آنجا که می گوید: کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلیٰ صِرَاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ :"این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکیها به سوی روشنایی(علم و ایمان)به فرمان پروردگارشان در آوری به سوی راه خداوند عزیز و حمید.

ص :۲۰

پیداست کسی که هم قدرتمند است و هم شایسته حمد و ستایش هم عالم و آگاه است و هم رحیم و مهربان،راه او مطمئن ترین راهها و مستقیم ترین طریقهاست، و آنها که از راه او می روند خود را به سرچشمه قدرت و هر گونه اوصاف حمیده نزدیک می کنند.

*** در آیه بعد بار دیگر به مساله قیامت و رستاخیز باز می گردد و بحثهای گذشته را به صورت دیگری تکمیل می کند،می فرماید:"کافران گفتند:

آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می دهد هنگامی که همگی خاک شدید و ذرات بدن شما از یکدیگر جدا شد و هر یک در گوشه ای قرار گرفت(و یا شاید جزء بدن حیوان یا انسان دیگری شد)بار دیگر به آفرینش تازه ای باز می گردید"؟! (وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذٰا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ).

به نظر می رسد اصرار آنها بر مساله انکار معاد از دو امر سرچشمه گرفته:

نخست اینکه چنین می پنداشتند معادی که پیامبر ص اسلام مطرح می کرد(معاد جسمانی)مطلبی است آسیب پذیر که می توانستند توده مردم را نسبت به آن بد بین کنند و آن را به آسانی نفی نمایند.

دیگر اینکه اعتقاد به معاد و یا حتی قبول احتمالی آن به هر حال در انسان ایجاد مسئولیت و تعهد می کند،و او را به اندیشه و جستجوگری حق وادار می سازد،و این مطلبی بود که برای سردمداران کفر سخت خطرناک محسوب می شد،لذا اصرار داشتند به هر طریقی شده فکر معاد و پاداش کیفر اعمال را از مغز مردم بیرون کنند.

می گفتند:مگر امکان دارد این استخوانهای پوسیده،این خاکهای پراکنده،که تندباد ذرات آن را به هر سو می برد،روزی جمع شود و لباس

حیات بر آن بپوشانند؟.

و یا اینکه آنها از پیامبر ص تعبیر به"رجل"آنهم به صورت نکره می کردند به منظور تحقیر بود.

ولی آنها فراموش کرده بودند که مادر آغاز نیز اجزاء پراکنده ای بودیم هر قطره ای از آبهای موجود در بدن ما در گوشه اقیانوس یا چشمه ای بود،و هر ذره ای از ماده آلی و معدنی جسم ما در گوشه ای از زمین افتاده بود همانگونه که در آغاز خداوند اینها را جمع کرد در پایان نیز قدرت بر این امر دارد. ***و عجب اینکه آنها این سخن را دلیل بر دروغگویی و یا جنون گوینده اش می گرفتند،و می گفتند:"آیا او بر خدا دروغ بسته؟یا نوعی جنون دارد"؟ (أَفْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ).

و گرنه آدم راستگو و عاقل چگونه ممکن است لب به چنین سخنی بگشاید؟! ولی قرآن به طرز قاطعی به آنها چنین پاسخ می گوید:"چنین نیست نه او دیوانه است و نه دروغگو،بلکه آنها که ایمان به آخرت ندارند در عذاب و گمراهی دوری هستند"(بَلِ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذٰابِ وَ الضَّلاٰلِ الْبَعِيدِ).

چه گمراهی از این آشکارتر که انسان منکر معاد شود معادی که همه سال در برابر چشمان خود نمونه آن را در عالم طبیعت و زنده شدن زمینهای مرده می بیند.

معادی که اگر نباشد زندگی این جهان نامفهوم و بی محتوا است.

و بالآخره معادی که انکار آن مساوی است با انکار قدرت و عدل و حکمت پروردگار.

اما چرا می گوید آنها اکنون در عذاب و ضلالند؟

ص :۲۲

این بخاطر آنست که در زندگی مشکلات و حوادثی وجود دارد که بدون ایمان به آخرت انسان نمی تواند آنها را تحمل کند.

به راستی اگر زندگی محدود به همین چند روز عمر دنیا بود تصور مرگ برای هر انسانی کابوس وحشتناکی می باشد،به همین دلیل منکران معاد همیشه در یک نوع نگرانی جانکاه و عذاب الیم به سر می برند،در حالی که مؤمنان به معاد مرگ را دریچه ای به سوی جهان بقا،و وسیله ای برای شکسته شدن قفس و آزادی از این زندان می شمرند.

آری ایمان به معاد به انسان آرامش می بخشد،مشکلات را قابل تحمل می کند،و ایثار و فداکاری و جانبازی را برای بشر آسان می سازد.

اصولا-آنها که معاد را دلیل بر دروغگویی یا جنون می شمردند بر اثر کفر و جهلشان گرفتار عذاب تاریک بینی و گمراهی دور و درازی بودند.

گرچه بعضی از مفسران این عذاب را اشاره به عذاب آخرت دانسته اند ولی ظاهر آیه نشان می دهد که آنها هم اکنون در این جهان در عذاب و ضلال گرفتارند.

*** سپس به دلیل دیگری پیرامون معاد،دلیلی توأم با تهدید غافلان لجوج، پرداخته چنین می گوید:"آیا به آنچه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار گرفته نگاه نکردند"؟(أَ فَلَمْ يَرَوْا إِلىٰ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ).

این آسمان با عظمت با اینهمه عجائب،با این همه اختران ثابت و سیار و نظاماتی که حاکم بر آن است،و همچنین این زمین با تمام شگفتیها و انواع موجودات زنده و برکات و مواهبش،گویاترین دلیل بر قدرت آفریدگار است.

آیا کسی که قدرت بر این همه امور دارد از باز گرداندن انسان بعد از

مرگ به عـالم حیـات و زنـدگی عاجز است؟! این همان"برهان قـدرت"است که در آیات دیگر قرآن در برابر منکران معاد به آن استدلال شده از جمله در آخر سوره یس(آیه ۸۲)و آیه ۹۹ سوره اسراء و آیات ۶ و ۷ سوره ق.

در ضـمن،ایـن جملـه مقـدمه ای است برای تهدیـد ایـن گروه متعصـب تیره دل کـه اصـرار دارنـد چشـم بـه روی همه حقـایق ببندند،لذا به دنبال آن می فرماید:

"اگر ما بخواهیم به زمین دستور می دهیم پیکر آنها را در خود فرو برد"زلزله ای ایجاد شود،زمین شکاف بردارد و در میان آن دفن گردند!(إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ).

"و یا اگر بخواهیم فرمان می دهیم قطعات سـنگهای آسمانی بر آنها فرو بارد"و خودشان و خانه و زندگیشان را در هم بکوبد(أَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفاً مِنَ السَّمٰاءِ).

آری"در این موضوع،نشانه روشـنی است بر قـدرت خداونـد و توانایی او بر همه چیز،اما برای هر بنـده ای که به سوی خـدا باز گردد و فکر و اندیشه خود را به کار گیرد"(إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ).

هر کسـی در زندگانی خود نمونه هایی از زلزله ها و خسف و فرو رفتن در زمین را دیده یا شـنیده است، و نیز سقوط سنگهای آسـمانی را از بالای جو،یا بر اثر ریزش کوه ها بر اثر صاعقه ها یا آتش فشانها و مانند آن دیده یا شـنیده است،هر انسان عاقلی می دانـد که وقوع این امور در هر لحظه و هر مکـان امکـان پـذیر است،اگر زمین آرامشـی دارد و آسـمان برای مـا امن و امان است،به قـدرت و فرمان دیگری است ما که از هر سو در قبضه قدرت او قرار داریم چگونه می توانیم تواناییش را بر معاد انکار کنیم!و یا چگونه می توانیم از حوزه حکومت او فرار نمائیم.

***

ص :۲۴

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-با اینکه آسمان بالای سر و زمین زیر پاست در آیه فوق تعبیر به مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ (پیش روی آنها) وَ مٰا خَلْفَهُمْ (پشت سر آنها)شده است،و تنها موردی در قرآن است که این تعبیر در آن دیده می شود،این تعبیر ممکن است اشاره به این معنی باشد که منظره آسمان به هنگام طلوع و غروب خورشید و ماه و ستارگان اهمیت بیشتری دارد و قدرت و عظمت حق در آن لحظه آشکارتر است،و می دانیم هنگامی که انسان رو به افق می ایستد این منظره پیش روی اوست،و زمین که در درجه بعد از اهمیت قرار دارد به عنوان پشت سر او معرفی شده است.

بعلاوه اگر این مغروران غافل حتی اینقدر به خود اجازه نمی دهند که بالای سر خود را بنگرند چرا لا اقل آنچه را پیش روی آنها قرار دارد و در کنار افق دیده می شود،نمی نگرند؟! ۲-می دانیم درون کره زمین مذاب و سوزان و در حال فوران است،و در حقیقت زندگی همه انسانها بر روی مجموعه ای از آتشفشانهای بالقوه قرار دارد،یک فرمان کوچک الهی کافی است که یکی از این آتشفشانها سر بر آورد و منطقه عظیمی را بلرزاند و سنگ و مواد مذاب و سوزان را بر آنجا فرو ریزد.

و نیز می دانیم هر شبانه روز صدها هزار سنگهای سرگردان کوچک و بزرگ در حوزه جاذبه زمین قرار گرفته و به سوی آن جذب می شوند،اگر برخورد آنها با قشر هوای محیط زمین که سبب داغ شدن و سوختن آنها می شود نبود،ساکنان زمین به طور مرتب از ناحیه آسمان سنگ باران می شدند، هم اکنون نیز قدرت و شدت آنها به قدری است که گاهی این مانع را پشت سر گذارده و بر زمین فرو می ریزند و این یک اخطار الهی است.

بنا بر این اگر ما انسانها در میان این دو منبع خطر به فرمان خدا در نهایت آرامش زندگی می کنیم همین کافی نیست که به قدرت عظیم او پی ببریم و سر

ص: ۲۵

بر آستانش بگذاریم؟! ***۳-قابل توجه اینکه در پایان آخرین آیه فوق آمده است که در اینها آیه و نشانه روشنی از عظمت و قدرت خدا است،اما برای هر"بنده انابه کننده".

اشاره به اینکه گردنکشان یاغی که طوق عبودیت خدا را از گردن بر داشته اند و همچنین بندگان غافلی که به مسیر نادرست و گناه آلودشان ادامه می دهند، و انابه و بازگشتی در کارشان نیست،آنها نیز از این آیات روشن بهره نمی گیرند، چرا که وجود خورشید به تنهایی کافی نیست چشم بینا و رفع حجاب نیز لازم است.

***

ص :۲۶

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۱۰ تا ۱۱]

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً يا جِبالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ اَلطَّيْرَ وَ أَلَنّا لَهُ اَلْحَدِيدَ (۱۰) أَنِ اِعْمَلْ سابِغاتٍ وَ قَدِّرْ فِي اَلسَّرْدِ وَ اِعْمَلُوا صالِحاً إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱)

ترجمه:

۱۰-ما به داود از فضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم،(ما به کوه ها و پرندگان)گفتیم ای کوه ها!و ای پرندگان!با او هم آواز شوید(و همراه او تسبیح خدا گوئید) و آهن را برای او نرم کردیم.

۱۱-(و دستور دادیم)زرههای کامل و فراخ بساز،و حلقه ها را به اندازه و متناسب کن، و عمل صالح بجا آورید که من به آنچه انجام می دهید بینا هستم.

تفسیر:

مواهب بزرگ خدا بر داود

از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته سخن از"عبد منیب"و بنده توبه کار بود و می دانیم این توصیف در بعضی از آیات قرآن(۲۴ سوره ص)برای داود پیامبر به شرحی که به خواست خدا خواهد آمد ذکر شده است بنا بر این چه بهتر که گوشه ای از حال این پیامبر بزرگ و فرزندش سلیمان به عنوان یک الگو بازگو شود و بحث گذشته تکمیل گردد.

ضمنا هشداری باشد برای همه کسانی که نعمتهای خدا را به دست فراموشی

ص: ۲۷

می سپرند و به هنگامی که بر عریکه قدرت می نشینند خدا را بنده نیستند.

در نخستین آیه می گوید:"ما به داود از فضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم" (وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً).

واژه"فضل"مفهوم وسیعی دارد که تمام مواهبی را که خدا به داود ارزانی داشته بود شامل می شود،و ذکر آن به صورت"نکره"دلیل بر عظمت آن است.

حضرت داود مشمول مواهب بسیاری چه در جنبه معنوی و چه در جنبه مادی از سوی پروردگار شده بود که آیات قرآن گویای آن است.

در یک جا می گوید:"ما به او و فرزندش علم وافری دادیم،و آنها گفتند خدا را سپاس که ما را بر بسیاری از بندگانش فضل و برتری بخشیده است" " وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَ سُلَیْمانَ عِلْماً وَ قالاَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی کَثِیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِینَ "(نمل-۱۵).

در جایی دیگر مخصوصا روی آگاهی از سخن گفتن حیوانات تکیه شده و به عنوان یک فضیلت بزرگ مطرح گردیده است:" یا أَیُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ ":

"ای مردم سخن گفتن پرندگان به ما تعلیم داده شده،و از همه چیز به ما بهره داده، این فضیلت آشکاری است"(از سوی پروردگار)(نمل-۱۶) معجزات مختلفی که در ذیل آیه مورد بحث از آن سخن به میان خواهد آمد بخشی از آن فضائل است،و نیز صوت و آهنگ بسیار زیبا،و قدرت بر قضاوت عادلانه که در سوره"ص"به آن اشاره شده بخشی دیگر از این فضل الهی محسوب می شود و از همه مهمتر فضیلت نبوت و رسالت بود که خدا در اختیار داود گذاشت به هر حال بعد از این اشاره سر بسته به شرح آن می پردازد و قسمتی از فضائل معنوی و بخشی از فضیلتهای مادی داود را بدینگونه شرح می دهد:"ما

به کوه ها گفتیم با داود همصدا شوید و همچنین شما ای پرندگان با او هم آواز گردید"و هر گاه او ذکر و تسبیح خدا می گوید زمزمه را سر دهید(یا جِبالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ).

کلمه اوبی در اصل از"تاویب"به معنی ترجیع و گرداندن صدا در گلو است،این ماده گاهی به معنی توبه نیز استعمال می شود بخاطر اینکه حقیقت آن بازگشت به سوی خداست.

گرچه همه ذرات جهان ذکر و تسبیح و حمد خدا می گویند،خواه داودی با آنها همصدا بشود یا نشود،ولی امتیاز داود این بود که به هنگام بلند کردن صدا و سردادن نغمه تسبیح،آنچه در کمون و درون این موجودات بود آشکار می گشت و زمزمه درونی به نغمه برونی تبدیل می شد همانگونه که در مورد تسبیح "سنگریزه"در دست پیامبر اسلام ص نیز در روایات آمده است.

در روایتی از امام صادق ع می خوانیم:

انه خرج یقرأ الزبور و کان اذا قرأ الزبور لا یبقی جبل و لا حجر و لا طائر الا اجابه!: "داود به سوی دشت و بیابان خارج شد،و هنگامی که زبور را تلاوت می کرد هیچ کوه و سنگ و پرنده ای نبود مگر اینکه با او همصدا می شد" (۱).

بعد از ذکر این فضیلت معنوی به ذکر یک فضیلت مادی پرداخته می گوید:

"و ما آهن را برای او نرم کردیم"(وَ أَلَنّا لَهُ الْحَدِیدَ).

ممکن است گفته شود خداوند به صورت اعجازمانندی روش نرم کردن آهن را به داود تعلیم داد،آن چنان که بتواند از آن مفتولهای نازک و محکمی برای بافتن زره بسازد،و یا گفته شود که قبل از داود برای دفاع در جنگها از صفحات آهن استفاده می شد که هم سنگین بود و هم اگر آن را به خود می بستند چنان خشک و انعطاف ناپذیر بود که جنگجویان را سخت ناراحت می کرد،

۱- ۱) "کمال الدین صدوق"(طبق نقل المیزان جلد ۱۶ صفحه ۳۹۰).

هیچکس تا آن روز نتوانسته بود از مفتولهای باریک و محکم آهن چیزی همچون زره ببافد که همچون لباس به راحتی در تن برود و با حرکات بدن نرم و روان باشد.

ولی ظاهر آیه این است که،نرم شدن آهن در دست داود به فرمان الهی و به صورت اعجاز انجام می گرفت،چه مانعی دارد همان کسی که به کوره داغ خاصیت نرم کردن آهن را داده،همین خاصیت را به شکل دیگر در پنجه های داود قرار دهد؟در بعضی از روایات اسلامی نیز به همین معنی اشاره شده است (۱).

در حدیثی آمده است که خداوند به داود وحی فرستاد

نعم العبد انت الا انک تاکل من بیت المال فبکی داود اربعین صباحا فالان اللّه له الحدید و کان یعمل کل یوم درعا...فاستغنی عن بیت المال: "تو بنده خوبی هستی جز اینکه از بیت المال ارتزاق می کنی،داود ۴۰ روز گریه کرد(و از خدا راه حلی خواست)خداوند آهن را برای او نرم کرد،زرهی می ساخت...و به این وسیله از بیت المال بی نیاز شد" (۲).

درست است که بیت المال مصرف کسانی است که خدمت بدون عوض به جامعه می کنند،و بارهای زمین مانده مهم را بر می دارند،ولی چه بهتر که انسان بتواند هم این خدمت را بکند و هم از کد یمین-در صورت توانایی-امرار معاش نماید،و داود می خواست چنین بنده ممتازی باشد.

به هر حال داود از این توانایی که خدا به او داده بود در بهترین طریق یعنی ساختن وسیله جهاد،آن هم وسیله حفاظت در برابر دشمن،استفاده می کرد، و هرگز از آن در وسائل عادی زندگی بهره گیری ننمود،و تازه از در آمد آن- طبق بعضی از روایات-علاوه بر اینکه زندگی ساده خود را اداره می کرد چیزی

۱- ۱) "تفسیر برهان"جلد ۳ صفحه ۳۴۳ و تفسیر "نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۳۱۵.

۲- ۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

هم به نیازمندان انفاق می نمود (۱)علاوه بر همه اینها فایده دیگر این کار آن بود که معجزه ای گویا برای او محسوب می شد.

بعضی از مفسران چنین نقل کرده اند که"لقمان"به حضور"داود"آمد به هنگامی که نخستین زره را می بافت،آهن را به صورت مفتول ها و حلقه های متعددی در می آورد،و در هم فرو می کرد این منظره سخت نظر لقمان را به خود جلب کرد،و در فکر فرو رفت،ولی هم چنان نگاه می کرد،و هیچ سؤال ننمود،تا اینکه داود بافتن زره را به پایان رسانید،برخاست و بر تن کرد و گفت چه وسیله دفاعی خوبی برای جنگ است؟!القمان که هدف نهایی را در یافته بود، چنین گفت الصمت حکمه و قلیل فاعله!:"خاموشی حکمت است اما کمتر کسی آن را انجام می دهد"! (۲). ***آیه بعد شرحی برای زره ساختن داود و فرمان بسیار پر معنی پروردگار در این زمینه است،می گوید:"ما به او گفتیم زرههای کامل بساز،و حلقه های آنها را به اندازه و متناسب کن"(أَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ وَ قَدِّرْ فِي السَّرْدِ).

سابغات جمع"سابغ"به معنی زره کامل و فراخ است،و"اسباغ نعمت" نیز به معنی فراخی نعمت است.

"سرد"در اصل به معنی بافتن اشیاء خشن همانند زره است،جمله "و قَدِّرْ فِي السَّرْدِ "مفهومش همان رعایت کردن اندازه های متناسب در حلقه های زره و طرز بافتن آن است.

در واقع خداوند به داود دستوری می دهد که باید سرمشقی برای همه صنعتگران و کارگران با ایمان جهان باشد،دستور محکم کاری و رعایت دقت در

۱- ۱) تفسیر ابو الفتوح رازی جلد ۹ صفحه ۱۹۲.

۲- ۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

کیفیت و کمیت در مصنوعات،آن چنان که مصرف کنندگان به خوبی و راحتی بتوانند از آن استفاده کنند،و از استحکام کامل برخوردار باشد.

به داود می گوید:زره را گشاد و راحت درست کن، تا جنگجو به هنگام پوشیدن در زندان گرفتار نشود،نه حلقه ها را بیش از اندازه کوچک و باریک کن که حالت انعطاف خود را از دست بدهد،و نه زیاد درشت و بی قواره که گاه نوک شمشیر و خنجر و نیزه و تیر از آن بگذرد،همه چیزش باندازه و متناسب باشد.

خلاصه اینکه:خداوند هم"ماده"اصلی را به مقتضای" أَلَنّا لَهُ الْحَدِيدَ " در اختیار داود گذاشت،و هم طرز صورت بخشیدن و ساختن زره را به او آموزش داد،تا محصولی کامل از این"ماده"و"صورت"فراهم گردد.

و در پایان آیه داود و خاندانش را مخاطب ساخته می گوید:"عمل صالح بجا آورید که من نسبت به آنچه انجام می دهید بصیر و بینا هستم"(وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

مخاطب در آغاز آیه تنها داود است،و در پایان او و خاندانش یا او و قومش می باشد،چرا که همه این مسائل مقدمه برای عمل صالح است،هدف ساختن زره و کسب در آمد نیست،هدف عمل صالح است،و اینها وسیله ای است در آن مسیر که هم داود از آن بهره می گرفت و هم خاندانش.

و یکی از شئون عمل صالح آن است که در صنایع دقت کافی را از هر جهت رعایت کنند و محصول کامل و مفیدی ارائه دهند و از هر گونه بدکاری و کم کاری بپرهیزند.

این احتمال نیز وجود دارد که مخاطب به این خطاب داود و تمام کسانی که از دسترنج و دستباف او استفاده می کردند بوده باشد،اشاره به اینکه این وسیله دفاعی را در راه عمل صالح به کار گیرند،نه در طریق ظلم و جور و گناه.

***

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۱۲ تا ۱۴]

اشاره

وَ لِسُلَيْمانَ اَلرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ اَلْقِطْرِ وَ مِنَ اَلْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ اَلسَّعِيرِ (۱۲) يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ مِنْ مَحارِيبَ وَ تَماثِيلَ وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِياتٍ اِعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُكْراً وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ اَلشَّكُورُ (۱۳) فَلَمّا قَضَيْنا عَلَيْهِ اَلْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلاّ دَابَّةُ اَلْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ اَلْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ اَلْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي اَلْعَذابِ اَلْمُهِينِ (۱۴)

ترجمه:

۱۲-و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود،و عصرگاهان مسیر یک ماه را،و چشمه مس(مذاب)را برای او روان ساختیم، و گروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگار کار می کردند،و هر کدام از آنها از فرمان ما سرپیچی می کرد او را از عذاب آتش سوزان می چشاندیم! ۱۳-آنها هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند،معبدها،تمثالها،ظروف

بزرگ غذا همانند حوضها!و دیگهای ثابت(که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود،و به آنها گفتیم:)ای آل داود شکر(اینهمه نعمت را)بجا آورید،اما عده کمی از بندگان من شکرگزارند! ۱۴-(با اینهمه جلال و شکوه سلیمان)هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم کسی آنها را از مرگ وی آگاه نساخت،مگر جنبنده زمین(موریانه)که عصای او را می خورد (تا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد)هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند.

تفسیر:

حشمت سلیمان و مرگ عبرت انگیز او

به دنبال بحث از مواهبی که خدا به داود داده بود سخن را به فرزندش سلیمان می کشاند،و در حالی که در مورد داود از دو موهبت،سخن به میان آمد، در مورد فرزندش سلیمان از سه موهبت بزرگ بحث می کند،می فرماید:"ما باد را مسخر سلیمان قرار دادیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود و عصرگاهان مسیر یک ماه"!(وَ لِسُلَیْمٰانَ الرِّیحَ غُدُوُّهٰا شَهْرٌ وَ رَوٰاحُهٰا شَهْرٌ) (۱).

جالب اینکه برای پدر جسم خشن و فوق العاده محکمی یعنی آهن را مسخر می کند و برای فرزند موجود بسیار لطیف،ولی هر دو کار سازنده و اعجاز آمیزند و مفید،جسم سخت را برای داود نرم می کند،و امواج لطیف باد را برای سلیمان فعال و محکم! لطافت باد هرگز مانع از آن نیست که اعمال مهمی را انجام دهد،بادها

ص:۳۴

۱- ۱) "لسلیمان"جار و مجرور متعلق به فعل مقدری است،یعنی"سخرنا"که به قرینه آیات قبل مفهوم می شود،و در آیه ۳۶ سوره ص به آن تصریح شده است،آنجا که می گوید فَسَخَّرْنٰا لَهُ الرِّیحَ -بعضی از مفسران معتقدند"لام"در"لسلیمان"برای اختصاص است،اشاره به اینکه این معجزه مخصوص این پیامبر بود و هیچ پیامبر دیگری با او در این امر شرکت نداشت.

هستند که کشتیها عظیم را بر سطح اقیانوسها به حرکت در می آورند،سنگهای سنگین آسیا را می چرخانند،و بالن ها را بر فراز آسمان به شکل هواپیما به حرکت در می آورند.

آری خداوند این جسم لطیف را با این قدرت خیره کننده در اختیار سلیمان قرار داد.

در اینکه باد چگونه دستگاه سلیمان(کرسی یا فرش او را)به حرکت در می آورد،بر ما روشن نیست،همین قدر می دانیم هیچ چیز در برابر قدرت خدا مشکل و پیچیده نمی باشد،جایی که انسان بتواند با قدرت ناچیزش بالن ها (محفظه هایی که گازهای سبک در آن می کردند و به آسمان پرواز می کرد و گاه انسانهایی را نیز با خود می برد)و امروز هواپیماهای عظیم غول پیکر را با صدها مسافر و وسائل زیاد در اوج آسمانها به حرکت در می آورد،چگونه حرکت دادن بساط سلیمان به وسیله باد برای خداوند مشکل است؟ چه عاملی سلیمان و دستگاه او را از سقوط و یا فشار هوا و مشکلات دیگر ناشی از حرکت آسمانی حفظ می کرد؟!این نیز از مسائلی است که جزئیاتش برای ما روشن نیست،ولی می دانیم اینگونه خارق عادتها در تاریخ انبیاء فراوان بوده است،هر چند متاسفانه افراد نادان یا دشمنان دانا آنها را آمیخته با خرافاتی کرده اند که چهره اصلی این مسائل را دگرگون و بدنما ساخته،و ما در این زمینه به همان مقدار که قرآن اشاره کرده قناعت می کنیم (۱).

"غدو"(بر وزن علو)به معنی طرف صبح است،در مقابل"رواح" که طرف غروب را می گویند،که حیوانات برای استراحت به جایگاه خود باز می گردند،ولی از قرائن بر می آید که در آیه مورد بحث"غدو"بمعنی

۱- ۱) در این باره در جلد ۱۳ صفحه ۴۷۲ به بعد(ذیل آیه ۸۱ سوره انبیاء)نیز بحث کرده ایم.

نیم اول روز است،و "رواح "نیم دوم،و مفهوم آیه این است که سلیمان از صبح تا به ظهر با این مرکب را هوار به اندازه یک ماه مسافران آن زمان راه می رفت و نیم دوم روز نیز به همین مقدار راه می پیمود.

سپس به دومین موهبت الهی نسبت به سلیمان اشاره کرده می گوید:"و برای او چشمه مس(مذاب)را روان ساختیم "!(وَ أَسَلْنا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ).

"اسلنا"از ماده"سیلان"به معنی جاری ساختن است،و"قطر"به معنی مس می باشد و منظور این است که ما این فلز را برای او ذوب کردیم و همچون چشمه آب روان گردید! بعضی"قطر"را به معنی انواع مختلف فلزات یا به معنی"روی"دانسته اند و به این ترتیب برای پدر آهن نرم شد و برای پسر فلزات ذوب گردید(ولی معروف همان معنی اول است).

چگونه چشمه ای از مس مذاب یا فلزات دیگر در اختیار سلیمان قرار گرفت؟آیا خداوند طریقه ذوب کردن این فلزات را در مقیاس بسیار وسیع و گسترده از طریق اعجاز و الهام به این پیامبر آموخت؟ و یا چشمه ای از این فلز مایع شبیه همان چشمه هایی که به هنگام فعالیت کوه های آتشفشانی از دامنه آنها سرازیر می شود به صورت اعجاز آمیز در اختیار او قرار گرفت؟و یا به نحوی دیگر؟دقیقا بر ما روشن نیست،همین اندازه می دانیم این نیز از الطاف الهی در باره این پیامبر بزرگ بود.

و بالآخره به بیان سومین موهبت پروردگار نسبت به سلیمان یعنی تسخیر گروه عظیمی از جن پرداخته چنین می گوید:"و گروهی از جن پیش روی او و به اذن پروردگار برایش کار می کردند".(وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ).

"و هر گاه کسی از آنها از فرمان ما سرپیچی می کرد او را با آتش سوزان

مجازات می کردیم "(وَ مَنْ یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنٰا نُذِقْهُ مِنْ عَذٰابِ السَّعِیرِ).

"جن "چنان که از نامش نیز پیداست موجودی است مستور از حس، دارای عقل و قدرت و چنان که از آیات قرآن استفاده می شود مکلف به تکالیف الهی است.

در باره "جن "افسانه ها و داستانهای خرافی بسیار ساخته اند،ولی اگر این خرافات را حذف کنیم اصل وجود آن و صفات ویژه ای که در قرآن برای جن آمده است مطلبی است که هرگز با علم و عقل مخالف نیست،و ما شرح بیشتر این موضوع را در تفسیر "سوره جن "به خواست خدا خواهیم داد.

به هر حال از تعبیر آیه فوق استفاده می شود که تسخیر این نیروی عظیم نیز به فرمان پروردگار بوده،و هر گاه از انجام وظائفشان سر باز می زدند مجازات می شدند.

جمعی از مفسران گفته اند منظور از عَذٰابِ السَّعِیرِ در اینجا مجازات روز قیامت است،در حالی که ظاهر آیه نظر به مجازات متخلفین در دنیا داشته،از آیات "سوره ص "نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند گروهی از شیاطین را در اختیار او قرار داده بود که برای او کارهای عمرانی مهمی انجام می دادند، و هر گاه تخلف می کردند آنها را به زنجیر می افکند" وَ الشَّیٰاطِینَ کُلَّ بَنّٰاءٍ وَ غَوّٰاصٍ وَ آخَرِینَ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفٰادِ "(ص آیات ۳۷ و ۳۸)قابل توجه اینکه برای اداره یک حکومت وسیع و کشور پهناوری همچون کشور سلیمان عوامل زیادی لازم است،ولی از همه مهمتر سه عامل است که در آیه فوق اشاره به آنها شده:

نخست یک وسیله نقلیه سریع و مستمر و فراگیر است که رئیس حکومت بتواند با آن از تمام جوانب کشورش آگاه گردد.

دوم مواد اولیه ای که برای تهیه ابزار لازم برای زندگی مردم و صنایع

مختلف،مورد استفاده قرار گیرد.

و سر انجام نیروی فعال کار که بتواند از آن مواد بهره گیری کافی کند، و کیفیت لازم را به آنها بدهد،و نیازهای مختلف کشور را از این نظر بر طرف سازد.

و می بینیم خداوند این هر سه موضوع را در اختیار سلیمان قرار داده بود، و او نیز به نحو احسن برای رفاه مردم و عمران و آبادانی و امنیت از آنها بهره می گرفت.

این موضوع اختصاص به عصر سلیمان و حکومت او ندارد و توجه به آن امروز و فردا و اینجا و همه جا برای اداره صحیح کشورها ضرورت دارد. ***در آیه بعد به بخشی از کارهای مهم تولیدی گروه جن که به فرمان سلیمان انجام می دادند اشاره کرده،چنین می گوید:

"سلیمان هر چه می خواست از معبدها،و تمثالها،و ظرفهای بزرگ غذا که همچون حوض های بزرگ بود،و دیگهای عظیم ثابت برای او تهیه می کردند" (یَعْمَلُونَ لَهُ مٰا یَشٰاءُ مِنْ مَحٰارِیبَ وَ تَمٰاثِیلَ وَ جِفٰانٍ کَالْجَوٰابِ وَ قُدُورٍ رٰاسِیٰاتٍ).

که بخشی از آنها مربوط به مسائل معنوی و عبادی بود،و بخشی با نیازهای جسمانی انسانها،و جمعیت عظیم لشکریان و کارگزارانش تناسب داشت.

"محاریب"جمع"محراب"در لغت به معنی"عبادتگاه"یا"قصرها و ساختمانهای بزرگی"است که به منظور معبد ساخته می شود.

گاهی نیز به قسمت صدر مجلس،یا صدر مسجد و معبد،نیز اطلاق می شود آنچه امروز به آن محراب می گویند که همان محل امام جماعت است در حقیقت تعبیر و معنی تازه ای است که از ریشه اصلی گرفته شده است.

به هر حال از آنجا که این واژه از ماده"حرب"به معنی جنگ است علت

نامگذاری معابد را به "محراب" این دانسته اند که محل محاربه و جنگ با شیطان و هوای نفس است (۱).

و یا از "حرب" به معنی لباس است که در میدان جنگ از تن دشمن گرفته می شود،چرا که انسان در معبد باید پوشش افکار دنیوی و پراکندگی خاطر را از خود بر گیرد (۲).

به هر حال این کارکنان فعال و چابک سلیمان معابد بزرگ و باشکوهی که درخور حکومت الهی و مذهبی او بود برای او ترتیب می دادند،تا مردم بتوانند به راحتی به وظائف عبادی خود قیام کنند.

"تماثیل" جمع "تمثال" هم به معنی نقش و عکس آمده،و هم مجسمه، در اینکه این مجسمه ها یا نقش ها صورتهای چه موجوداتی بودند،و به چه منظور سلیمان دستور تهیه آنها را می داد تفسیرهای مختلفی شده است:

ممکن است اینها جنبه تزیینی داشته،همانگونه که در بناهای مهم قدیم بلکه جدید ما نیز دیده می شود.

و یا برای افزودن ابهت به تشکیلات او بوده است،چرا که نقش پاره ای از حیوانات چون شیر در افکار بسیاری از مردم ابهت آفرین است.

آیا مجسمه سازی موجودات ذی روح در شریعت سلیمان ع مجاز بوده، هر چند در اسلام ممنوع است؟یا اینکه مجسمه هایی که برای سلیمان می ساختند از جنس غیر ذی روح بوده مانند تمثالهای درختان و کوه ها و خورشید و ماه و ستارگان؟ و یا فقط برای او نقش و نگار بر دیوارها می زدند که در ظریف کاریهای آثار باستانی بسیار دیده می شود و می دانیم نقش و نگار هر چه باشد،بر خلاف مجسمه حرام نیست.

۱- ۱ و ۲) مفردات "راغب" ماده "حرب".

۲-

همه اینها محتمل است چرا که ممکن است تحریم مجسمه سازی در اسلام به منظور مبارزه شدید با مساله بت پرستی و ریشه کن کردن آن بوده و این ضرورت در زمان سلیمان تا این اندازه وجود نداشته و این حکم در شریعت او نبوده است.

ولی در روایتی که از امام صادق ع در تفسیر این آیه نقل شده چنین می خوانیم:

و اللّه ما هی تماثیل الرجال و النساء و لکنها الشجر و شبهه: بخدا سوگند تمثالهای مورد در خواست سلیمان مجسمه مردان و زنان نبوده بلکه تمثال درخت و مانند آن بوده است" (۱).

مطابق این روایت مجسمه سازی ذیروح در شریعت وی نیز حرام بوده.

"جفان"جمع"جفنه"(بر وزن وزنه)به معنی ظرفهای غذاخوری است.

و"جواب"جمع"جابیه"به معنی حوض آب است،و از این تعبیر استفاده می شود که ظرفهای بسیار عظیم غذاخوری که هر کدام همچون حوضی بود برای سلیمان تهیه می دیدند تا گروه کثیری بتوانند اطراف آن بنشینند و از آن غذا بخورند،و اگر فراموش نکرده باشیم در زمانهای کمی قدیم نیز بر سر سفره ها از مجموعه های بزرگ برای خوردن غذا به صورت دستجمعی استفاده می شد، و در حقیقت سفره آنها همان ظرف بزرگ بود،و مثل امروز ظرفهای مستقل و جدای از یکدیگر معمول نبود.

"قدور"جمع"قدر"(بر وزن قشر)به معنی ظرفی است که غذا در آن طبخ می شود و"راسیات"جمع"راسیه"به معنی پا بر جا و ثابت است و در اینجا منظور دیگهایی است که از عظمت آن را از جا تکان نمی دادند.

در پایان آیه،بعد از ذکر این مواهب خداوند خطاب به دودمان حضرت داود کرده می فرماید:"ای آل داود شکرگزاری کنید" (اِعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُکْراً).

۱- ۱) "وسائل الشیعه"جلد ۱۲ ابواب ما یکتسب به حدیث ۱.

اما عـده کمی از بنـدگان من شـکرگزارند"!(وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) بـديهی است اگر منظور از شـکرگزاری تنها شـکر با زبان باشد مساله مشـکلی نیست تا عاملان به آن قلیل بوده باشـند،بلکه منظور"شکر در عمل" است،یعنی استفاده از مواهب در مسـیر همان اهـدافی که بخاطر آن آفریده و اعطا شده اند،و مسـلم است کسانی که مواهب الهی را عموما در جای خود به کار گیرند اندکی بیش نیستند.

بعضـی از بزرگان برای شـکر سه مرحله قائل شـده اند:شـکر با قلب که همان تصور نعمت و رضایت و خشـنودی نسـبت به آن است.

و شکر با زبان که ثنا گفتن نعمت دهنده است.

و شکر سایر اعضاء و جوارح و آن هماهنگ ساختن اعمال با آن نعمت است.

"شکور"صیغه مبالغه است و فزونی شکرگزاری را می رساند که همان تکرار شکر و تداوم آن با قلب و لسان و اعضاء است.

البته گاهی این صفت برای خداوند نیز آورده شده است مانند آنچه در آیه ۱۷ سوره تغابن آمده وَ اللّٰهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ و منظور از شکرگزاری خداونـد آنست که به مقـداری که بنـدگان در مسـیر طـاعت او گام برمی دارنـد آنها را مشـمول مواهب و الطاف خویش می سازد،و از آنها تشکر و سپاسگزاری می کند،و از فضل خود بیش از آنچه استحقاق دارند بر آنها می افزاید.

به هر حـال این تعـبیر که افراد کمی از بنـدگان من شـکرگزارند ممکن است برای بیـان عظمت مقـام این گروه باشـد که افراد نمونه ای هسـتند،و یا به این منظور که شـما کوشـش کنید و در زمره آنان در آئید تا بر جمع شاکران افزوده شود. ***آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین سخن پیرامون"سلیمان"

است،از مرگ عجیب و عبرت انگیز این پیامبر بزرگ خدا سخن می گوید، و این واقعیت را روشن می سازد که پیامبر با آن عظمت،و حکمرانی با آن قدرت و ابهت،چگونه به آسانی جان به جان آفرین سپرد،و حتی پیش از آنکه تن او در بستر آرام گیرد چنگال اجل گریبانش را گرفت! می فرماید:"هنگامی که مرگ را برای سلیمان مقرر کردیم کسی مردم را از مرگ او آگاه نساخت،مگر جنبنده ای از زمین که عصای او را می خورد "تا عصا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد"(فَلَمّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلی مَوْتِهِ إِلاّ دابَّهُ الْأَرْضِ تَأْکُلُ مِنْسَأَتَهُ) (۱).

از تعبیر آیه فوق و همچنین روایات متعدد استفاده می شود به هنگامی که مرگ سلیمان فرا رسید ایستاده بود و بر عصای خود تکیه کرده بود،ناگهان مرگ گریبانش را گرفت و روح از بدنش پرواز کرد،او در همان حال مدتی سر پا ماند تا اینکه موریانه که قرآن از آن به دَابَّهُ الْأَرْضِ (جنبنده زمین)تعبیر کرده عصای او را خورد و تعادل خود را از دست داد و روی زمین افتاد و مردم از مرگ او آگاه شدند! لذا بعد از آن می افزاید:"هنگامی که سلیمان فرو افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند"(فَلَمّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِینِ).

جمله"تبینت"از ماده"تبین"معمولا به معنی آشکار شدن است(فعل

ص :۴۲

۱- ۱) منساته از ماده نسا(بر وزن نسخ)و نسیء(بر وزن نصیب)به معنی تاخیر است و از آنجا که به وسیله عصا اشیایی را به عقب می رانند و دور می کنند کلمه"منساته" به آن اطلاق شده است(یعنی وسیله عقب رانی)بعضی از مفسران گفته اند این واژه از واژه های اهل یمن بوده و از آنجا که سلیمان بر این منطقه حکومت داشت قرآن در مورد او به کار برده است(به مفردات راغب و تفسیر قرطبی و روح البیان مراجعه شود).

لازم)و گاهی نیز به معنی دانستن و آگاه شدن از چیزی آمده است(فعل متعدی) و اینجا متناسب با معنی دوم است،یعنی تا آن زمان گروه جن از مرگ سلیمان آگاه نبودند و فهمیدند که اگر از اسرار غیب آگاه بودند در این مدت در زحمت و رنج کارهای سنگین باقی نمی ماندند.

جمعی از مفسران جمله را به معنی اول گرفته اند و گفته اند مفهوم آیه چنین است که بعد از افتادن سلیمان وضع جنیان برای انسانها آشکار شد که آنها از اسرار غیب آگاه نیستند،و بی جهت عده ای چنین عقیده ای را در باره آنها داشتند (۱)تعبیر به"عذاب مهین"ممکن است اشاره به کارهای سنگین و سختی بوده باشد که سلیمان گاهی به عنوان جریمه و مجازات بر عهده گروهی از جن می گذارد، و گر نه پیامبر خدا هرگز کسی را بی جهت در فشار و عذاب،آنهم"عذاب خوار کننده"قرار نمی دهد.

***

نکته ها

اشاره

۱-دور نمایی از زندگانی عبرت انگیز سلیمان(ع).

قرآن مجید-بر خلاف تورات کنونی که سلیمان ع را یک پادشاه جبار و بتخانه ساز و تسلیم هوسهای زنان معرفی کرده (۲)سلیمان ع را یک پیغمبر بزرگ خدا می شمرد،و او را به عنوان سمبل قدرت و حکومت بی نظیر مطرح کرده، و در لابلای بحثهای مربوط به سلیمان درسهای بزرگی به انسانها داده که هدف

---

۱ - ۱) در صورت اول ترکیب آیه چنین می شود.تبینت فعل جن فاعل(در اینجا معنی جمعی دارد)و ان لو کانوا...به جای مفعول آن است و در صورت دوم تبینت فعل و امر الجن فاعل سپس مضاف حذف شده و مضاف الیه جانشین آن گردیده و ان لو کانوا...بیان و توضیح آن است.

۲- ۲) تورات کتاب اول ملوک و پادشاهان.

اصلی از ذکر این داستانها همانها بوده است.

در آیات فوق خواندیم خداوند مواهب عظیمی به این پیامبر بزرگ داد، مرکبی بسیار سریع و تندرو که با آن می توانست در مدتی کوتاه سراسر کشور پهناورش را سیر کند.

مواد معدنی فراوان برای انواع صنایع.

نیروی فعال کافی برای شکل دادن به این مواد معدنی.

او با بهره گیری از این وسائل معابد بزرگی ساخت،و مردم را به عبادت ترغیب نمود،و نیز برای پذیرایی از لشکریان و کارمندان حکومت و توده های مستضعف مردم برنامه وسیع و گسترده ای تنظیم کرد که از نمونه ظروفش که در آیات بالا آمده است می توان بقیه را حدس زد.

در برابر همه این مواهب به او دستور شکرگزاری داد،با تاکید بر این مطلب که حق شکر نعمتهای خدا را کمتر کسی می تواند بجا آورد! سپس روشن ساخت که مردی،با این قدرت و عظمت چقدر در برابر مرگ آسیب پذیر و ناتوان بود،که در یک لحظه به مرگ ناگهانی از دنیا رفت، آن چنان که اجل حتی مجال نشستن و یا خوابیدن در بستر را به او نداد تا مغروران سرکش گمان نکنند اگر به جایی رسیدند و قدرتی کسب کردند در واقع توانا شده اند که جن و انس،شیطان و پری خدمتکار او بودند و زمین و آسمان جولانگاه او بود،و در حشمت او و هر کس که شک نماید"بر عقل و فکرت او خندند مرغ و ماهی"!در یک لحظه کوتاه همچون حبابی بر امواج دریا محو و نابود شد! و نیز روشن سازد چگونه یک عصای ناچیز او را مدتی سر پا داشت و با ملاحظه قامت نشسته یا ایستاده او جنیان گرما گرم مشغول کار بودند؟ و نیز چگونه موریانه ای او را بر زمین افکند،و تمام رشته های کشور او را به هم ریخت،آری یک عصا نیروی فعال کشوری پهناور را به حرکت در آورده

بود،و یک موریانه آن را از حرکت باز داشت!.

جالب اینکه در بعضی از روایات آمده است که در آن روز سلیمان دید جوانی خوشرو و خوش لباس از یکی از زوایای قصر بیرون آمد و به سوی او حرکت نمود،سلیمان تعجب کرد،گفت:تو کیستی؟و به اذن چه کسی اینجا آمدی؟! من گفته بودم هیچکس امروز اینجا نیاید! در پاسخ گفت:من کسی هستم که نه از شاهان می ترسم!نه رشوه می گیرم! -سلیمان بیشتر تعجب کرد-اما او مجالی نداد و افزود:من فرشته مرگم،آمده ام تا قبض روح تو کنم!این را گفت و فورا قبض روح او کرد! (۱).

این را نیز باید یادآوری کنیم که داستان سلیمان مانند بسیاری از داستانهای انبیا،با روایات مجعولی متاسفانه آمیخته شده،و خرافاتی به آن بسته اند که چهره این پیامبر بزرگ را دگرگون ساخته،و بسیاری از این خرافات از تورات کنونی گرفته شده است و اگر ما به آنچه قرآن گفته قناعت کنیم هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد.

***

۲-چرا مرگ سلیمان مدتی مکتوم ماند؟

در اینکه چه مدت مرگ حضرت سلیمان بر کارکنان حکومتش مخفی ماند؟دقیقا روشن نیست یک سال؟یک ماه؟یا چند روز؟ مفسران در این باره نظر واحدی ندارند.

آیا این کتمان از ناحیه اطرافیان او صورت گرفت که آگاهانه برای اینکه رشته امور کشور موقتا از هم متلاشی نشود مرگ او را مکتوم داشتند؟ و یا اینکه اطرافیان نیز از این امر آگاهی نداشتند؟!

۱- ۱) "تفسیر برهان"جلد ۳ صفحه ۳۴۵"علل الشرائع"طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۳۹۱.

بسیار بعید به نظر می رسد که برای یک مدت طولانی حتی بیش از یک روز اطرافیان او آگاه نشوند،چرا که مسلما افرادی مامور بودند که برای او غذا و سایر احتیاجات ببرند،آنها از این ماجرا آگاه می شدند،بنا بر این بعید نیست-همانگونه که بعضی از مفسران گفته اند-آنها از این امر آگاهی یافتند،ولی آن را به خاطر مصالحی مخفی کردند،لذا در بعضی از روایات آمده است که در این مدت"آصف بن برخیا"وزیر مخصوص او امور کشور را تدبیر می کرد.

آیا سلیمان در حال ایستاده تکیه بر عصا کرده بود یا نشسته دستها را بر عصا نهاده،و سر را به روی دست تکیه داده بود و به همین حال قبض روح شد و مدتی باقی ماند؟احتمالات مختلفی وجود دارد،هر چند احتمال اخیر نزدیک تر به نظر می رسد.

آیا اگر این مدت طولانی بوده،نخوردن غذا و ننوشیدن آب مساله ای برای بینندگان مطرح نمی کرده؟ از آنجا که همه کار سلیمان عجیب بوده شاید این مساله را نیز از عجائب او می شمردند،حتی در روایتی می خوانیم کم کم این زمزمه در میان گروهی پیدا شد که باید سلیمان را پرستش کرد مگر نه این است که او مدتی بر جای خود ثابت مانده،نه می خوابد و نه غذا می خورد و نه آب می نوشد (۱).

اما به هنگامی که عصا در هم شکست و فرو افتاد،همه این رشته ها از هم گسست،و خیالات آنها نقش بر آب شد.

ولی به هر حال هر چه بود این تاخیر در اعلام مرگ سلیمان بسیار چیزها را فاش ساخت.

۱-بر همگان روشن شد که انسان اگر هم به اوج قدرت برسد باز موجودی

۱- ۱) "تفسیر برهان"جلد ۳ صفحه ۳۴۵.

است ضعیف در برابر حوادث،و همچون پر کاهی است در مسیر طوفان به هر سو پرتاب می شود.

امیر مؤمنان علی ع در یکی از خطب نهج البلاغه می فرماید:

فلو ان احدا یجد الی البقاء سلما او لدفع الموت سبیلا لکان ذلک سلیمان ابن داود(ع)الذی سخر له ملك الجن و الانس مع النبوه و عظیم الزلفه: "اگر کسی در این جهان نردبانی به عالم بقا می یافت و یا می توانست مرگ را از خود دور کند سلیمان بود که حکومت بر جن و انس توأم با نبوت و مقام والا برای او فراهم شده بود" (۱).

۲-بر همه روشن شد که گروه جن از غیب آگاه نیستند،و انسانهای نادان و بیخبری که آنها را پرستش می کردند سخت در اشتباه و خطا بودند.

۳-برای همه مردم این حقیقت فاش گشت که چگونه ممکن است نظام و شیرازه کشوری بستگی به موضوع کوچکی پیدا کند با وجود آن بر پا باشد، و با فرو ریختنش فرو ریزد،و در ما ورای این امور قدرت بی انتهای پروردگار تجلی نماید.

***

۳-چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی؟

در حالی که قرآن سلیمان را پیامبری بزرگ می خواند با علم سرشار و تقوای بسیار پیامبری که با داشتن حکومت عظیم هرگز اسیر مقام و مال نشد، و به آنها که از سوی ملکه سبا برای فریفتنش هدایای بسیار گرانبهایی آورده بودند گفت: أَ تُمِدُّونَنِ بِمالٍ فَما آتانِیَ اللّهُ خَیْرٌ مِمّا آتاکُمْ :"آیا مرا به وسیله مال می خواهید کمک کنید؟در حالی که آنچه خدا به من داده است از آنچه به شما داده برتر است"(نمل-۳۶).

پیامبری که تمام آرزویش این بود بتواند شکر نعمتهای پروردگار را

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۸۲.

بجا آورد وَ قٰالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلیٰ وٰالِدَیَّ :

"گفت پروردگارا!مرا یاری و الهام کن تا بتوانم شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای بجای آورم" (نمل-۱۹).

رهبری که حتی اجازه نمی داد کسی آگاهانه به مورچه ای ستم کند،لذا در وادی نمل،مورچه ای صدا زد یٰا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسٰاکِنَکُمْ لاٰ یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمٰانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ :"ای مورچگان به لانه ها بروید مبادا سلیمان و لشکریانش ناآگاهانه شما را پایمال کنند"!(نمل-۱۸).

عبادتکاری بود که هر گاه لحظه ای به دنیا مشغول و از ذکر خدا غافل می شد در مقام جبران بر می آمد و می گفت: إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبِّی :

"افسوس که علاقه به نیکیها مرا لحظه ای از یاد خدایم به خود مشغول داشت" (ص-۳۲).

حکیمی بود که در عین قدرت جز با منطق سخن نمی گفت،و حتی در گفتگو با پرنده ای همچون هدهد،حق و عدالت را از دست نمی داد.

حاکمی بود که معاونش آن چنان از"علم کتاب"سرشار بود که در یک لحظه می توانست تخت بلقیس را حاضر کند.

و قرآن او را با اوصافی همچون اواب(بسیار بازگشت کننده به سوی خدا)و نعم العبد(بنده بسیار خوب)خوانده.

کسی که خداوند"حکومت"و"علم"را در اختیار او قرار داده بود و کسی که او را مشمول هدایت خویش فرموده بود،و کسی که یک لحظه در عمرش به خدا شرک نورزید.

ولی با این حال ببینیم تورات تحریف یافته کنونی چگونه دامان پاک این پیامبر بزرگ را آلوده به شرک و غیر آن می کند.

تورات بدترین نسبتها را در زمینه بنا کردن بتکده و ترویج از بت پرستی

و عشق بیحساب به زنان و تعبیرات بسیار زننده از توصیفهای عاشقانه او بیان کرده که نقل همه آن شرم آور است تنها به یک قسمت که ملایمتر به نظر می رسد قناعت می کنیم.

در کتاب اول ملوک و پادشاهان چنین می خوانیم:

و سلیمان ملک سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیاری را از" موآبیان" و"عمونیان"و"ادومیان"و"صیدونیان"و"حتیان"دوست می داشت از امتهایی که خداوند بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان در نیائید(و ازدواج نکنید)و ایشان به شما در نیایند که ایشان قلب شما را به خدایان خودشان مایل خواهند گردانید،و سلیمان از راه محبت به ایشان ملصق شد! و او را هفتصد زن بانویه(عقدی)و سیصد متعه(موقت)بود!و ایشان قلبش را برگردانیدند،و واقع شد وقت پیری سلیمان که زنهایش قلبش را به سمت خدایان غریب برگردانیدند،و قلبش مثل قلب پدرش داود با خدایش کامل نبود! و سلیمان در عقب"عشترون"خدای صیدونیان و"ملکوم"مکروه عمونیان(بت عمونیان)رفت،و سلیمان در نظر خداوند بدی کرد و مثل پدرش داود راه خداوند را تماما نرفت!! آن گاه سلیمان مقام بلندی را به کوهی که روبروی"اورشلیم"است بخصوص"کموش"مکروه پسران عمون بنا کرد،پس خداوند به سلیمان غضبناک شد،بسبب اینکه قلبش از خداوند خدای اسرائیل که وی را دو مرتبه مرئی شد برگردانید...و خداوند به سلیمان گفت چون که این عمل از تو صادر شد،و عهد مرا و فرائضی که به تو امر فرموده نگاه نداشتی،البته مملکت تو را از دست تو خواهم گرفت!و به بنده ات خواهم داد!نهایت به ایام تو این را نخواهم کرد،به سبب پدرت داود،و از دست پسرت آن را خواهم گرفت...نهایت تمامی مملکت را از دست او(سلیمان)نخواهم گرفت،بلکه به پاس خاطر بنده من

داود که برگزیدم بجهت اینکه اوامر و فرائض مرا نگاه داشته بود!او را در تمامی روزهای عمرش سلطان خواهم نمود...) (۱).

از مجموع این داستان دروغین تورات چنین بر می آید:

۱-سلیمان علاقه زیادی به زنان طوایف بت پرست داشت،و بر خلاف دستور خدا عده زیادی از آنان را گرفت،و کم کم به مذهب آنها تمایل پیدا کرد! و با اینکه"شخص زن ندیده ای"هم نبود،بلکه ۷۰۰ زن عقدی و ۳۰۰ زن متعه داشت!علاقه شدید او به زنها او را از راه خدا بیرون برد!(نعوذ باللّه).

۲-سلیمان صریحا دستور ساختن بتخانه داد،و روی کوهی که در برابر "اورشلیم"آن مرکز مقدس اسرائیل قرار داشت،بتکده ای برای بت"کموش" بت معروف طایفه"موابیان"و بت"مولک"-بت مخصوص طایفه"بنی عمون" بنا کرد و به بت"عشترون"بت"صیدونیان"نیز علاقه خاصی پیدا کرد و همه اینها در سر پیری واقع شد! ۳-خداوند بخاطر این انحراف و گناه بزرگ مجازاتی برای او قائل شد و آن مجازات این بود که کشور او را از دستش بگیرد،ولی نه از دست خودش بلکه از دست فرزندش"رحبعام"!و به او مهلت خواهد داد هر چه می خواهد سلطنت کند،اینهم بخاطر بنده خاص خدا داود پدر سلیمان بود،همان بنده خاص خدا که طبق تصریح تورات العیاذ باللّه مرتکب قتل نفس و زنای محصنه و تصاحب زن افسر رشید و خدمتگزار خود گردیده بود!!آیا این تهمتهای ناروا را کسی می تواند به ساحت مقدس مردی مانند سلیمان نسبت دهد؟! اگر ما سلیمان را-همانطور که قرآن می گوید-پیامبر بدانیم که وضع روشن است و اگر هم او را در ردیف پادشاهان بنی اسرائیل بدانیم باز چنین نسبتهایی ممکن نیست در باره او صادق باشد.

۱- ۱) "تورات"کتاب اول"ملوک و پادشاهان"فصل یازدهم جمله های ۱ تا ۳۴.

چه اینکه اگر او را پیامبر ندانیم مسلما تالی تلو پیامبر بوده،زیرا دو کتاب از کتب عهد قدیم یکی بنام"مواعظ سلیمان-یا-حکمتهای سلیمان" و دیگری بنام"سرود سلیمان"از گفته های این مرد بزرگ الهی است.

به راستی یهودیان و مسیحیان که به تورات کنونی معتقدند چه جوابی برای این سؤالات دارند؟و این رسواییها را چگونه می پذیرند؟! ***

۴-شکرگزاران واقعی اندکند

قبل از هر چیز در این زمینه توجه به ریشه اصلی لغت"شکر"لازم است:

"راغب"در"مفردات"می گوید:"شکر"همان تصور نعمت و اظهار آن است،بعضی گفته اند در اصل"کشر"به معنی"کشف" (بر وزن آن)بوده است سپس مقلوب گشته و"شکر"شده است،و نقطه مقابل آن"کفر"است که فراموشی نعمت و پوشاندن آن می باشد.

سپس به تقسیم"شکر"به شعب سه گانه:"شکر قلب"یعنی اندیشه در باره نعمت،و"شکر زبان"یعنی ثنا گفتن بر منعم،و"شکر سایر اعضا"یعنی قدردانی و پاسخگویی در برابر نعمت،پرداخته است.

تعبیر قرآن در آیات فوق به جمله" اِعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً "نشان می دهد که شکر بیشتر از مقوله"عمل"است،و باید آن را در لابلای اعمال انسان ارائه داد،و شاید به همین دلیل قرآن تعداد شکرگزاران واقعی را اندک شمرده است،و علاوه بر آیات فوق،در آیه ۲۳ سوره ملک بعد از آنکه نعمتهای بزرگی همچون آفرینش گوش و چشم و دل را بر می شمرد اضافه می کند: قَلِیلاً ما تَشْکُرُونَ (کمتر شکر او را بجا می آورید)و در آیه ۷۳ نمل نیز آمده و لکن أَکْثَرَهُمْ لا یَشْکُرُونَ (بیشتر آنها شکرگزاری نمی کنند)این از یک سو.

از سوی دیگر با توجه به این نکته که نعمتهای خداوند که سر تا پای وجود

انسان را احاطه کرده آن قدر زیاد است که قابل شماره و احصا نیست،چنان که قرآن می گوید وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا (ابراهیم-۳۴)روشن می شود چرا شکر به مفهوم واقعیش در برابر تمام نعمتها به گونه ای که همه را بدون استثنا در طریق بندگی خدا که نعمتها برای آن آفریده شده است به کار گیرد کمتر یافت می شود.

به تعبیر دیگر،و به گفته بعضی از مفسران بزرگ،"شکر مطلق"این است که انسان همواره به یاد خدا باشد بی هیچگونه فراموشی،و در راه او گام بردارد بدون هیچگونه معصیت،و اطاعت فرمان او کند خالی از هر گونه سر پیچی،و مسلم است که این اوصاف در کمتر کسی جمع می شود،و اینکه بعضی اصولا آن را محال پنداشته اند بی اساس است،و دلیل بر عدم آشنایی آنها به این مفاهیم و این مراحل از عبودیت است (۱).

گاه گفته می شود:ادای حق شکر پروردگار از یک نظر بسیار مشکل است، زیرا همین که انسان در مقام شکر بر می آید و این توفیق نصیبش می گردد و وسائل شکرگزاری در اختیارش قرار می گیرد خود نعمت تازه ای است که نیاز به شکر مجددی دارد،و این موضوع به صورت تسلسل ادامه می یابد،و هر چه انسان تلاش بیشتر در طریق شکر او می کند مشمول نعمت افزونتری می گردد که قادر بر شکر آن نیست! ولی با توجه به اینکه یکی از طرق ادای حق شکر الهی همان اظهار عجز از ادای شکر اوست روشن می شود که قلیلی از بندگان پروردگار-همانگونه که قرآن بیان فرموده به راستی در این مسیر قرار می گیرند.

توجه به احادیث زیر می تواند در این بحث به قدر کافی روشنگر باشد:

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:"کسی پرسید آیا شکر پروردگار

۱- ۱) "تفسیر المیزان"جلد ۴ صفحه ۳۸.

حدی دارد که اگر انسان به آن حد برسد شاکر محسوب شود؟فرمود:آری سؤال کرد:چگونه؟فرمود:

یحمد اللّه علی کل نعمه علیه فی اهل و مال،و ان کان فیما انعم علیه فی ماله حق اداه: خدا را بر تمام نعمتهایش چه در خانواده و چه در اموال حمد و ستایش کند،و اگر در اموالی که به او داده حقی باشد ادا نماید" (۱).

در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم:

شکر النعمه اجتناب المحارم:

"شکر نعمت پرهیز از گناه است" (۲).

و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت ع آمده است که فرمود:

فیما اوحی اللّه عز و جل الی موسی:یا موسی!اشکرنی حق شکری، فقال یا رب!و کیف اشکرك حق شکرك و لیس من شکر اشکرك به الا و انت انعمت به علی؟قال یا موسی!الان شکرتنی حین علمت ان ذلک منی!:

"خداوند متعال به موسی وحی کرد ای موسی!حق شکر مرا بجای آور، عرض کرد:چگونه حق شکر تو را بجا آورم در حالی که هر شکری بجا آورم بخاطر آن نعمت تازه ای به من داده ای؟فرمود:ای موسی الان شکر مرا بجای آوردی،چون می دانی همین توفیق نیز از من است"! (۳).

توجه به این نکته نیز لازم است که تشکر و قدردانی از کسانی که وسیله نعمتی برای انسان هستند نیز شعبه ای از شکر خداست،چنان که امام سجاد علی بن الحسین ع می فرماید:"روز قیامت که می شود خداوند متعال به بعضی از بندگانش می گوید:آیا شکر فلان کس را بجای آوردی عرض می کند:پروردگارا! من شکر تو را بجای آوردم،خداوند می فرماید:چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا بجا نیاورده ای"!.

۱- ۱ و ۲) "اصول کافی"جلد ۲"باب الشکر"حدیث ۱۲ و حدیث ۱۰.

۲- ۳) "اصول کافی""باب الشکر"حدیث ۲۷.

۳-

سپس افزود

اشکرکم للّه اشکرکم للناس: "از همه شما شکرگزارتر در پیشگاه خدا کسی است که بیشتر از نعمتها و زحمات مردم قدردانی و شکرگزاری کند" (۱).

در باره حقیقت "شکر" و اینکه چگونه مایه فزونی نعمت و "کفر" مایه فنای آن است بحث مشروحی در جلد دهم ذیل آیه ۷ سوره ابراهیم (صفحه ۲۷۸ به بعد) آورده ایم.

***

۱- ۱) "اصول کافی" "باب الشکر" حدیث ۳۰.

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۱۵ تا ۱۷]

اشاره

لَقَدْ کانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَهٌ جَنَّتانِ عَنْ یَمِینٍ وَ شِمالٍ کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَ اُشْکُرُوا لَهُ بَلْدَهٌ طَیِّبَهٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ سَیْلَ اَلْعَرِمِ وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَواتَیْ أُکُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَیْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِیلٍ (۱۶) ذٰلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِی إِلاَّ اَلْکَفُورَ (۱۷)

ترجمه:

۱۵-برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه ای(از قدرت الهی)بود،دو باغ(عظیم و گسترده)از راست و چپ(با میوه های فراوان،به آنها گفتیم)از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید،شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده(و مهربان).

۱۶-اما آنها(از خدا)روی گردان شدند،و ما سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغ (پر برکت)شان را به دو باغ(بی ارزش)با میوه های تلخ،و درختان شوره گز، و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم! ۱۷-این را بخاطر کفرشان به آنها جزا دادیم،و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می دهیم؟!

ص: ۵۵

تفسير:

تمدن درخشانی که بر اثر کفران بر باد رفت!

بعد از بیان نعمتهای مهمی که خداوند به داود و سلیمان ارزانی داشت، و قیام این دو پیامبر به وظیفه شکرگزاری،سخن از قوم دیگری به میان می آورد که در نقطه مقابل آنها قرار داشتند،و شاید در همان زمان و یا کمی بعد از آن می زیستند،قومی بودند که خدا انواع نعمتها را به آنها بخشید،ولی راه کفران را در پیش گرفتند،و خدا نعمتهای خود را از آنها سلب کرد،و چنان پراکنده و در بدر شدند که ماجرای زندگی آنها درس عبرتی برای جهانیان شد و آنها "قوم سبا"بودند.

قرآن مجید سرگذشت عبرت انگیز آنها را ضمن پنج آیه بیان کرده، و به قسمت مهمی از جزئیات و خصوصیات زندگی آنها در همین پنج آیه مختصر اشاره کرده است:

نخست می گوید:"برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه ای از قدرت الهی بود"(لَقَدْ کٰانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَهٌ).

به طوری که خواهیم دید این آیت بزرگ الهی از اینجا سرچشمه می گرفت که قوم سبا با استفاده از شرائط خاص مکانی و چگونگی کوه های اطراف آن منطقه و هوش سرشار خدا داد،توانستند سیلابهایی را که جز ویرانی نتیجه ای نداشت، در پشت سدی نیرومند متمرکز کنند،و به وسیله آن کشوری بسیار آباد بسازند، چه آیت بزرگی که عامل ویرانی تبدیل به مهمترین عامل عمران گردد؟ در اینکه"سبا"(بر وزن سبد)نام کیست؟و چیست؟در میان مورخان گفتگوست ولی معروف این است که"سبا"نام پدر اعراب"یمن"است،و طبق روایتی که از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده مردی بود بنام"سبا"که ده فرزند از او متولد شد،و از هر کدام از آنها قبیله ای از قبائل عرب در آن سامان

به وجود آمدند (۱).

بعضی "سبا "را نام سرزمین یمن یا منطقه ای از آن دانسته اند،ظاهر قرآن مجید در داستان "سلیمان "و "هدهد "در سوره "نمل "نیز نشان می دهد که "سبا" نام مکانی بوده است،آنجا که می گوید وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ :"من از سرزمین سبا خبر قاطعی برای تو آوردم "(نمل-۲۲).

در حالی که ظاهر آیه مورد بحث این است که سبا قومی بوده اند که در آن منطقه می زیسته اند،زیرا ضمیر جمع مذکر(هم)به آنها باز گشته است.

ولی منافاتی میان این دو تفسیر نیست،زیرا ممکن است سبا در ابتدا نام کسی بوده،سپس تمام فرزندان و قوم او به آن نام نامیده شده اند،و بعد این اسم به سرزمین آنها نیز منتقل گردیده.

سپس قرآن به شرح این آیت الهی که در اختیار قوم سبا قرار داشت پرداخته چنین می گوید:"دو باغ(بزرگ)بود از طرف راست و چپ "(جَنَّتانِ عَنْ یَمِینٍ وَ شِمالٍ).

ماجرا چنین بود که قوم سبا توانستند با سد عظیمی که در میان کوه های مهم آن ناحیه بر پا ساختند سیلابهای فراوانی را که موجب ویرانی می گشت یا لا اقل در بیابانها بیهوده تلف می شد،در پشت آن سد عظیم ذخیره کنند،و با ایجاد دریچه هایی در سد استفاده از آن مخزن عظیم آب را تحت کنترل خود قرار دهند و به این ترتیب سرزمینهای وسیع و گسترده ای را زیر کشت در آورند.اشکالی را که فخر رازی در اینجا نقل کرده که وجود دو باغ چیز مهمی نیست که به عنوان آیه از آن یاد شود،و سپس به پاسخ آن پرداخته،به نظر ما اساسا قابل طرح نیست،چرا که آنها دو باغ ساده معمولی نبودند،بلکه یک رشته باغهای به هم پیوسته در دو طرف نهر عظیمی بود که از آن سد بزرگ آبیاری می شد،و به قدری پر برکت بود که

۱- ۱) "مجمع البیان "ذیل آیات مورد بحث.

در تواریخ آمده اگر کسی سبدی بر روی سر می گذاشت و در فصل میوه از زیر درختان عبور می کرد آن قدر میوه در آن می ریخت که بعد از مدت کوتاهی سبد پر می شد! آیا سیلابی که مایه خرابی است اینچنین مایه آبادانی شود عجیب نیست؟ آیا این آیت بزرگ خدای محسوب نمی شود؟ علاوه بر همه اینها امنیت فوق العاده ای بر آن سرزمین سایه افکن بود که آن خود نیز از آیات حق محسوب می شد،چنان که قرآن بعد به آن اشاره خواهد کرد.

سپس می افزاید:ما به آنها گفتیم از این روزی فراوان پروردگارتان بخورید که این شکر او را بجا آورید(کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَ اشْکُرُوا لَهُ).

"شهری است پاکیزه و پروردگاری آمرزنده مهربان"(بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ) (۱)(۲).

این جمله کوتاه مجموعه نعمتهای مادی و معنوی را به زیباترین وجهی منعکس ساخته از نظر نعمتهای مادی سرزمین پاک و پاکیزه داشتند،پاک از آلودگیهای گوناگون،از دزدان و ظالمان،از آفات و بلاها،از خشکسالی و قحطی،از ناامنی و وحشت،و حتی گفته می شود از حشرات موذی نیز پاک بود.

هوایی پاک و نسیمی فرح افزا داشت،و سرزمینی حاصلخیز و درختانی پر بار و اما از نظر نعمت معنوی غفران خداوند شامل حال آنها بود،از تقصیر و کوتاهی

۱- ۱) "بلده"خبر مبتدای محذوفی است،و در تقدیر چنین است هذه بلده طیبه و هذا رب غفور.
۲- ۲) آیا این پیام الهی به وسیله پیامبرانی که در میان آنها مبعوث شدند ابلاغ شد چنان که بعضی از مفسران گفته اند،یا این شرائط و احوال با زبان حال و درک عقل چنین پیامی را به آنها می داد هر دو ممکن است.

آنها صرفنظر می کرد،و آنها را مشمول عذاب و سرزمینشان را گرفتار بلا نمی ساخت. ***اما این ناسپاس مردم قدر این همه نعمت را ندانستند از بوته آزمایش سالم بیرون نیامدند،راه کفران و اعراض را پیش گرفتند،و خداوند نیز آنها را سخت گوشمالی داد.

لذا در آیه بعد می فرماید:"آنها از خدا روی گردان شدند"(فَأَعْرَضُوا) نعمتهای خدا را ناچیز شمردند،عمران و آبادی و امنیت را ساده انگاشتند، از یاد حق غافل شدند،و مست نعمت گشتند،اغنیاء بر تهیدستان فخرفروشی کردند، و آنها را مزاحم حال خویش پنداشتند که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد.

اینجا بود که شلاق مجازات بر پیکر آنها نواخته شد،چنان که قرآن می گوید:

"ما سیل وحشتناک و بنیان کن را بر آنها فرستادیم"و سرزمین آباد آنها به ویرانه ای مبدل شد(فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ).

"عرم"در اصل از"عرامه"(بر وزن علامه)به معنی خشونت و کج خلقی و سختگیری است،و توصیف سیلاب به آن اشاره به شدت خشونت و ویرانگری آن است،و تعبیر به" سَيْلَ الْعَرِمِ "به اصطلاح از قبیل اضافه موصوف به صفت است.

بعضی"عرم"را به معنی موشهای صحرایی گرفته اند که بر اثر رخنه در این سد مایه ویرانی آن شد (مساله نفوذ موشها در سد گرچه قابل قبول است به طوری که بعدا شرح خواهیم داد اما تعبیر آیه تناسب چندانی با این معنی ندارد).

در"لسان العرب"در ماده"عرم"معانی مختلفی آمده از جمله:سیلاب طاقتفرسا،موانعی که در میان دره ها برای مهار کردن آب می سازند و همچنین موش

بزرگ صحرایی (۱).

ولی از همه مناسبتر همان معنی اول است و در تفسیر علی بن ابراهیم نیز روی آن تکیه شده است.

سپس قرآن وضع بازپسین این سرزمین را چنین توصیف می کند:"ما دو باغ وسیع و پر نعمت آنها را به دو باغ بی ارزش با میوه های تلخ و درختان بی مصرف "شوره گز"و اندکی از درخت سدر مبدل ساختیم"(وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَواتَىْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ).

"اکل"به معنی هر گونه ماده خوراکی است.

"خمط"(بر وزن عمد)به معنی گیاه تلخ است.

"اثل"(بر وزن اصل)به معنی درخت"شوره گز"است.

و به این ترتیب بجای آن همه درختان خرم و سرسبز،مشتی درخت بیابانی وحشی و بسیار کم ارزش که شاید مهمترین آنها همان درخت سدر بود که آن هم به مقدار کم در میان آنها وجود داشت باقی ماند(تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل،که چه بر سر آنها و سرزمین آبادشان آمد؟).

ممکن است بیان این سه نوع درخت که در آن سرزمین ویران باقی ماند اشاره به سه گروه مختلف بوده باشد که بخشی از این درختان زیانبخش بود،و بعضی بی مصرف،و بعضی بسیار کم منفعت بود. ***در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری با صراحت می گوید:"این مجازاتی بود که ما به خاطر کفرانشان قائل شدیم"(ذٰلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا).

اما برای اینکه تصور نشود این سرنوشت مخصوص به این گروه بود،بلکه

ص: ۶۰

۱- ۱) "لسان العرب"ماده"عرم".

عمومیت آن نسبت به همه کسانی که دارای اعمال مشابهی هستند مسلم است چنین می افزاید:"آیا جز کفران کنندگان را به چنین مجازاتی گرفتار می سازیم"؟ (وَ هَلْ نُجازِی إِلاَّ الْکَفُورَ).

این بود فشرده ای از سرگذشت قوم سبا که در آیات بعد به طور مشروحتر مطرح خواهد شد.

***

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۱۸ تا ۱۹]

اشاره

وَ جَعَلْنٰا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ اَلْقُرَی اَلَّتِی بٰارَکْنٰا فِیهٰا قُریً ظٰاهِرَهً وَ قَدَّرْنٰا فِیهَا اَلسَّیْرَ سِیرُوا فِیهٰا لَیٰالِیَ وَ أَیّٰاماً آمِنِینَ (۱۸) فَقٰالُوا رَبَّنٰا بٰاعِدْ بَیْنَ أَسْفٰارِنٰا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنٰاهُمْ أَحٰادِیثَ وَ مَزَّقْنٰاهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِکُلِّ صَبّٰارٍ شَکُورٍ (۱۹)

ترجمه:

۱۸-میان آنها و سرزمینهایی که برکت داده بودیم شهرها و آبادیهای آشکار قرار دادیم، و فاصله های متناسب و نزدیک مقرر داشتیم(و به آنها گفتیم)شبها و روزها در این آبادیها در امنیت کامل مسافرت کنید.

۱۹-ولی(این ناسپاس مردم)گفتند:پروردگارا!میان سفرهای ما دوری بیفکن(تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند!و به این طریق)آنها به خویشتن ستم کردند و ما آنها را اخبار و داستانی(برای دیگران)قرار دادیم و جمعیتشان را متلاشی ساختیم،در این ماجرا آیات و نشانه های عبرتی است برای هر صابر شکرگزار.

تفسیر:

چنان آنها را متلاشی کردیم که ضرب المثل شدند!

در این آیات بار دیگر به داستان قوم سبا باز می گردد،و شرح و تفصیل بیشتری پیرامون آنها می دهد،و مجازات آنها را نیز مشروحتر بیان می کند،

ص:۶۲

به گونه ای که برای هر شنونده درسی است بسیار مهم و آموزنده.

می فرماید:سرزمین آنها را تا آن حد آباد کردیم که نه تنها شهرهایشان را غرق نعمت ساختیم بلکه"میان آنها و سرزمینهایی را که برکت به آن داده بودیم شهرها و آبادیهایی آشکار قرار دادیم"(وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بارَکْنا فِیها قُریً ظاهِرَةً).

در حقیقت در میان آنها و سرزمین مبارک آبادیهای متصل و زنجیره ای وجود داشت،و فاصله این آبادیها به اندازه ای کم بود که از هر یک دیگری را می دیدند (و این است معنی" قُریً ظاهِرَةً "-آبادیهای آشکار).

بعضی از مفسران"قری ظاهره"را طور دیگری تفسیر کرده اند،گفته اند:

اشاره به آبادیها است که درست در مسیر راه بطور آشکار قرار داشته،و مسافران به خوبی می توانستند در آنها توقف کنند،و یا اینکه این آبادیها بر بالای بلندی قرار داشته و برای عابرین ظاهر و آشکار بوده.

اما در اینکه منظور از"سرزمینهای مبارک"کدام منطقه است غالب مفسران آن را به سرزمین شامات(شام و فلسطین و اردن)تفسیر کرده اند،چرا که این تعبیر در باره همین سرزمین در آیه اول سوره اسراء و ۸۱ انبیاء آمده است.

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور آبادیهای"صنعاء"یا "مارب"بوده باشد که هر دو در منطقه یمن واقع شده است،و این تفسیر بعید نیست زیرا فاصله بین"یمن"که در جنوبی ترین نقطه جزیره عربستان است و با"شامات"که در شمالی ترین نقطه قرار دارد به قدری زیاد است و از بیابانهای خشک و سوزان پوشیده بوده است که تفسیر آیه به آن بسیار بعید به نظر می رسد، و در تواریخ نیز نقل نشده است،بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از سرزمینهای مبارک سرزمین"مکه"باشد،که آن هم بعید است.

این از نظر آبادی،ولی از آنجا که تنها عمران کافی نیست،و شرط مهم

و اساسی آن"امنیت"است اضافه می کند"ما در میان این آبادیها فاصله های مناسب و نزدیک مقرر کردیم"(وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ).

و به آنها گفتیم:"در میان این قریه ها شبها و روزها در این آبادیها در امنیت کامل مسافرت کنید"(سِيرُوا فِيها لَيالِيَ وَ أَيّاماً آمِنِينَ).

به این ترتیب آبادیها فواصل متناسب و حساب شده ای داشت،و از نظر حمله وحوش و درندگان بیابان،یا سارقین و قطاع الطریق نیز در نهایت امنیت بود، به گونه ای که مردم می توانستند بدون زاد و توشه و مرکب،بی آنکه احتیاج به حرکت دستجمعی و استفاده از افراد مسلح داشته باشند،بدون هیچ خوف و ترس از جهت ناامنی راه یا کمبود آب و آذوقه به مسیر خود ادامه دهند.

در اینکه جمله سیروا فیها...(در این آبادیها سیر کنید...)به وسیله چه کسی به آنها ابلاغ شد،دو احتمال وجود دارد:یکی اینکه به وسیله پیامبران آنها به آنها ابلاغ شد،و دیگر اینکه زبان حال آن سرزمین آباد و جاده های امن و امان همین بود.

مقدم داشتن"لیالی"(شبها)بر"ایام"(روزها)ممکن است از این جهت باشد که مهم وجود امنیت در شبهاست هم امنیت از نظر دزدان راه و هم وحوش بیابان،و گرنه تامین امنیت در روز آسانتر است. ***اما این مردم ناسپاس در برابر آن همه نعمتهای بزرگ الهی که سرتاسر زندگانی آنها را فراگرفته بود-مانند بسیاری دیگر از اقوام متنعم-گرفتار غرور و غفلت شدند،مستی نعمت و کمی ظرفیت آنها را بر آن داشت که راه ناسپاسی پیش گیرند،از مسیر حق منحرف شوند و به دستورات الهی بی اعتنا گردند.

از جمله تقاضاهای جنون آمیز آنها اینکه از خداوند تقاضا کردند که در میان سفرهای آنها فاصله افکند،"گفتند:پروردگارا!میان سفرهای ما دوری بیفکن"

ص :۶۴

تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیاء سفر کنند!(فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَیْنَ أَسْفارِنا).

منظورشان این بود که در میان این قریه های آباد فاصله ای بیفتد و بیابانهای خشکی پیدا شود،به این جهت که اغنیاء و ثروتمندان مایل نبودند افراد کم در آمد همانند آنها سفر کنند،و به هر جا می خواهند بی زاد و توشه و مرکب بروند! گویی سفر از افتخارات آنها و نشانه قدرت و ثروت بود و می بایست این امتیاز و برتری همیشه برای آنان ثبت شود! و یا اینکه راحتی و رفاه آنها را ناراحت کرده بود،همان گونه که بنی- اسرائیل از "من "و "سلوی "(دو غذای آسمانی)خسته شدند و تقاضای پیاز و سیر و عدس از خدا کردند! بعضی نیز احتمال داده اند جمله باعِدْ بَیْنَ أَسْفارِنا اشاره به این است به قدری راحت طلب شدند که دیگر حاضر به مسافرت برای استفاده از مراتع به منظور دامداری و یا تجارت و زراعت نبودند و از خدا تقاضا کردند که همیشه در وطن به مانند و فاصله های زمانی سفرهایشان زیاد شود! ولی تفسیر اول از همه بهتر به نظر می رسد.

به هر حال "آنها با این عملشان به خودشان ستم کردند "(وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ).

آری،اگر فکر می کردند به دیگران ستم می کردند در اشتباه بودند، خنجری برداشته بودند و سینه خود را می شکافتند،و دود همه این آتشها در چشم خودشان فرو رفت.

چه تعبیر جالبی؟قرآن به دنبال این جمله که در باره سرنوشت دردناک آنها بیان می کند،می گوید:چنان آنها را مجازات کردیم،و زندگانیشان را در هم پیچیدیم که "آنها را سرگذشت و داستان و اخباری برای دیگران قرار دادیم "!(فَجَعَلْناهُمْ أَحادِیثَ).

ص :۶۵

آری از آن همه زندگانی با رونق و تمدن درخشان و گسترده چیزی جز اخباری بر سر زبانها،و یادی در خاطره ها،و سطوری بر صفحات تاریخها باقی نماند، "و آنها را سخت متلاشی و پراکنده ساختیم"(وَ مَزَّقْناهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ).

چنان سرزمین آنها ویران گشت که توانایی اقامت از آنان سلب شد،و برای ادامه زندگی مجبور شدند هر گروهی به سویی روی آورند،و مانند برگهای خزان که بر سینه تند باد قرار گرفته هر کدام به گوشه ای پرتاب شدند،آن چنان که پراکندگی آنها به صورت "ضرب المثل "در آمد که هر گاه می خواستند بگویند فلان جمعیت سخت متلاشی شدند می گفتند"تفرقوا ایادی سبا"! (همانند قوم سبا و نعمتهای آنها پراکنده شده اند!) (۱).

به گفته بعضی از مفسران قبیله"غسان"به شام رفتند و"اسد"به عمان و"خزاعه"به سوی تهامه و طایفه"انمار"به یثرب (۲).

و در پایان آیه می فرماید:"قطعا در این سر گذشت آیات و نشانه های عبرتی است برای صبر کنندگان و شکرگزاران"(إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ).

چرا"صابران"و"شکرگزاران"می توانند از این ماجراها درس عبرت گیرند؟(مخصوصا با توجه به اینکه صبار و شکور هر دو صیغه مبالغه است و تکرار و تاکید را بیان می کند).

این بخاطر آنست که آنها به واسطه صبر و استقامتشان مرکب سرکش هوا

۱- ۱) این ضرب المثل به دو صورت نقل شده"تفرقوا ایدی سبا"و"ایادی سبا" در صورت اول اشاره به پراکندگی لشکر و نفرات آنها است،و در صورت دوم ناظر به پراکندگی اموال و امکانات و مواهب آنها است،زیرا"ایادی"معمولا به معنی نعمتها استعمال می شود.

۲- ۲) "تفسیر قرطبی"و تفسیر "ابو الفتوح رازی"ذیل آیات مورد بحث.

و هوس را مهار می کنند و در برابر معاصی پرقدرتند،و به خاطر شکرگزاریشان در طریق اطاعت خدا آماده و بیدارند به همین دلیل به خوبی عبرت می گیرند، اما آنها که بر مرکب هوا و هوس سوارند و به مواهب الهی بی اعتنا،چگونه می توانند از این ماجراها عبرت گیرند؟! ***

نکته ها:

اشاره

۱-ماجرای عجیب قوم سبا

به طوری که از قرآن و روایات اسلامی و همچنین تواریخ استفاده می شود آنها جمعیتی بودند که در جنوب جزیره عربستان می زیستند،دارای حکومتی عالی و تمدنی درخشان بودند.

خاک یمن گسترده و حاصلخیز بود،اما علی رغم این آمادگی،چون رودخانه مهمی نداشت از آن بهره برداری نمی شد،بارانهای سیلابی در کوهستانها می بارید، و آبهای آن در دشتها به هدر می رفت،مردم با هوش این سرزمین به فکر استفاده از این آبها افتادند،و سدهای زیادی در نقاط حساس ساختند که از همه مهمتر و پر آب تر سد"مارب"بود.

مارب(بر وزن مغرب)شهری بود که در انتهای یکی از این دره ها قرار داشت،و سیلهای عظیم کوه های"صراه"از کنار آن می گذشت،در دهانه این دره و دامنه دو کوه"بلق"سد عظیم و نیرومندی بنا کردند،و مجاری مختلف آب در آن ایجاد کرده بودند،به قدری ذخیره آب پشت سد زیاد شد که با استفاده از آن توانستند باغهای بسیار زیبا،و کشتزارهای پر برکت در دو طرف مسیر رودخانه ای که به سد منتهی می شد ایجاد کنند.

همانگونه که گفتیم قریه های آباد این سرزمین تقریبا به هم متصل بود، و سایه های گسترده درختان دست به دست هم داده بود،آن قدر میوه های فراوان

بر شاخسار آن ظاهر شده بود که می گویند هر گاه کسی سبدی روی سر می گذاشت و از زیر آنها می گذشت پشت سر هم میوه در آن می افتاد و در مدت کوتاهی پر می شد.

وفور نعمت آمیخته با امنیت محیطی بسیار مرفه برای زندگی پاک آماده ساخته بود،محیطی مهیا برای اطاعت پروردگار،و تکامل در جنبه های معنوی.

اما آنها قدر این همه نعمت را ندانستند،خدا را به دست فراموشی سپردند،و به کفران نعمت مشغول شدند،به فخرفروشی پرداختند و به اختلافات طبقاتی دامن زدند.

در بعضی از تواریخ آمده است موشهای صحرایی دور از چشم مردم مغرور و مست به دیواره این سد خاکی روی آوردند،و آن را از درون سست کردند، ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی حرکت کرد،دیواره های سد که قادر به تحمل فشار سیلاب نبود یک مرتبه در هم شکست،و آبهای بسیار زیادی که پشت سد متراکم بود ناگهان بیرون ریخت،و تمام آبادیها،باغها،کشتزارها و زراعتها،و چهار پایان را تباه کرد،و قصرها و خانه های مجلل و زیبا را یکباره ویران نمود،و آن سرزمین آباد را به صحرایی خشک و بی آب و علف مبدل ساخت، و از آن همه باغهای خرم و اشجار بارور تنها چند درخت تلخ"اراک"و"شورگز" و اندکی درختان"سدر"بجای ماند،مرغان غزلخوان از آنجا کوچ کردند، و بومها و زاغان جای آنها را گرفتند (۱).

آری هنگامی که خداوند می خواهد قدرت نمایی کند تمدنی عظیم را با چند موش!بر باد می دهد،تا بندگان به ضعف خود آشنا گردند و به هنگام قدرت مغرور نشوند! ***

۱- ۱) اقتباس از تفسیر"مجمع البیان"و"قصص قرآن"و تفاسیر دیگر.

۲-یک اعجاز تاریخی قرآن

قرآن مجید داستان"قوم سبا"را در آیات فوق آورده است،و مدتها بود که مورخان جهان از وجود چنین قوم و چنان تمدنی اظهار بی اطلاعی می کردند.

جالب اینکه مورخان قبل از اکتشافات جدید،نامی از سلسله ملوك سبا و تمدن عظیم آنها نمی بردند،و"سبا"را فقط شخص فرضی می دانستند که پدر مؤسس دولت"حمیر"بود،در حالی که در قرآن یک سوره به نام این قوم است و به یکی از مظاهر تمدن آنها که بنای سد تاریخی مارب است اشاره می کند،اما پس از کشف آثار تاریخی این قوم در یمن عقیده دانشمندان دگرگون شد.

علت اینکه آثار تمدن سبا تا این اواخر استخراج نشده بود،دو چیز بود:

یکی صعوبت راه و گرمای شدید هوا،و دیگر بدبینی سکنه این نواحی نسبت به بیگانگان،که اروپائیان ناآگاه و بی خبر گاهی از آن تعبیر به توحش می کردند، تا اینکه عده معدودی از باستان شناسان بخاطر علاقه شدیدی که نسبت به کشف اسرار آثار سبا داشتند توانستند به قلب شهر"مارب"و نواحی آن وارد شوند، و از آثار و خطوط و نقوش فراوانی که بر روی سنگها ثبت شده بود نمونه برداری کنند،و از آن پس گروه هایی پشت سر هم در قرن ۱۹ میلادی به آنجا راه یافتند، و آثار گرانبهایی از آنجا با خود به اروپا بردند،و از مجموعه این نقوش و خطوط و آثار دیگر که به هزار نقش بالغ می شد به جزئیات تمدن این قوم و حتی تاریخ بنای سد مارب و خصوصیات دیگر پی بردند،و برای غربیان ثابت شد که آنچه را قرآن در این زمینه بیان کرده،یک افسانه نیست،بلکه یک واقعیت تاریخی است که آنها از آن بیخبر بودند به طوری که الان نقشه هایی را توانسته اند از این سد عظیم و محل عبور آب و مجاری باغستانهای سمت چپ و راست و سایر خصوصیات آن تنظیم کنند (۱).

۱- ۱) فرهنگ قصص قرآن ماده سبا(با تلخیص).

***

۳-نکات مهم عبرت در یک داستان کوتاه

قرار گرفتن داستان قوم"سبا"بعد از سرگذشت"سلیمان"در قرآن مجید مفهوم خاصی دارد.

۱-داود و سلیمان پیامبران بزرگی بودند که حکومت عظیمی تشکیل دادند، و تمدن درخشانی به وجود آوردند،اما با وفات داود و سلیمان این تمدن رو به افول نهاد،قوم سبا نیز تمدن عظیمی بر پا کردند که با در هم شکستن سد"مارب" متلاشی شد.

جالب اینکه طبق روایات،عصای سلیمان ع را موریانه ای خورد،و سد عظیم مارب را موش صحرایی سوراخ کرد،تا این انسان مغرور بداند مواهب مادی هر چند عظیم باشد و خیره کننده گاه با یک نسیم در هم می ریزد و به وسیله یک حشره یا یک حیوان کوچک زیر و رو می شود، تا آگاهان به آن دل نبندند و مؤمنان اسیر آن نشوند،و مغروران از مستی غرور به هوش آیند،و راه استکبار و ظلم و ستم پیش نگیرند.

۲-از این که بگذریم در اینجا دو چهره تمدن باشکوه دیده می شود که یکی رحمانی بود و دیگری سرانجام شیطانی شد،اما نه آن ماند و نه این!و هر دو رو به فنا رفتند.

۳-این نکته نیز قابل توجه است که مغروران قوم سبا که نمی توانستند توده های جمعیت را در کنار خود ببینند،و خیال می کردند باید میان اقلیت اشرافی و اکثریت کم در آمد سدی بزرگ و مرزی عظیم باشد تا هرگز به هم آمیخته نشوند،از خداوند تقاضای دوری آبادیها و بعد سفر کردند،خداوند هم این دعایشان را مستجاب کرد و آن چنان متلاشی شدند که هر گروهی به سویی رفتند،و به گونه ای از هم دور شدند که اگر می خواستند یکدیگر را پیدا کنند

ص: ۷۰

یک عمر باید در سفر باشند! ۴-هر گاه کسی به وضع آن سرزمین قبل از هجوم سیل عرم و بعد از آن نگاه می کرد باورش نمی شد که این همان سرزمینی است که روزی مملو از درختان سر سبز و خرم و پر میوه بوده که امروز به شکل بیابانی وحشتناک که تک تک درختان شوره گز و اراک و سدر همچون مسافرانی که راه را گم کرده و پراکنده شده اند در آن به چشم می خورد.

این صحنه با زبان حال می گوید:سرزمین وجود انسان نیز اینچنین است اگر نیروهای خلاق او مهار شود و استعدادهای او به صورت صحیحی مصرف گردد،باغهایی پر طراوت از علم و عمل و فضائل اخلاقی ببار می آورد،اما اگر سد تقوی بشکند،و غرائز به صورت سیلی ویرانگر سرزمین زندگی انسان را زیر پوشش خود قرار دهند،جز ویرانه ای بی ارزش باقی نخواهد ماند،و گاه یک عامل به ظاهرا کوچک ریشه را تدریجا می زند،و همه چیز را در هم می ریزد، باید حتی از این مسائل کوچک ترسید و بر حذر بود.

۵-آخرین سخن که اشاره به آن را در اینجا لازم می دانیم این است که این ماجرای عجیب بار دیگر این حقیقت را ثابت می کند که مرگ انسان در دل زندگی او نهفته شده،و همان چیزی که یک روز مایه حیات و آبادانی او است روز دیگر ممکن است عامل مرگ و ویرانی گردد.

***

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۲۰ تا ۲۱]

اشاره

وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلاّ فَرِيقاً مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَ ما كانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاّ لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَهِ مِمَّنْ هُوَ مِنْها فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱)

ترجمه:

۲۰-(آری)به یقین ابلیس گمان خود را در باره آنها محقق یافت که همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان!

۲۱-او سلطه بر آنها نداشت(و آنها را بر پیروی خود مجبور نساخت)و هدف از آزادی شیطان در وسوسه هایش این بود که مؤمنان به آخرت از آنها که در شک هستند شناخته شوند و پروردگار تو حافظ و نگاهبان همه چیز است.

تفسیر:

هیچ کس مجبور به پیروی وسوسه های شیطان نیست!

این آیات در حقیقت یک نوع نتیجه گیری کلی از داستان"قوم سبا"است که در آیات گذشته آمده بود و دیدیم چگونه آنها بر اثر تسلیم در برابر هوای نفس و وسوسه های شیطان گرفتار آن همه بدبختی و ناکامی شدند.

در نخستین آیه می فرماید:"به یقین ابلیس گمان خود را در باره آنها(و هر جمعیتی که از ابلیس پیروی کنند)محقق یافت"!(وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ).

"آنان همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان" (فَاتَّبَعُوهُ إِلاّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ).

یا به تعبیر دیگر پیش بینی ابلیس که بعد از سرپیچی از سجده برای آدم و طرد شدن از درگاه کبریایی خداوند گفت فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ :"به عزتت سوگند که همه آنها را جز بندگان مخلصت گمراه خواهم کرد" در باره این گروه درست از آب در آمد (۱).

گرچه او این سخن را از روی گمان و تخمین گفت ولی همین گمان و تخمین سرانجام به واقعیت پیوست،و این سست اراده ها و ضعیف الایمانها گروه گروه به دنبال او حرکت کردند،تنها گروه اندکی از مؤمنین بودند که زنجیرهای وسوسه های شیطان را در هم شکستند،و فریب دامهای او را نخوردند،آزاد آمدند و آزاد زیستند و آزاد رفتند،گرچه آنها از نظر عدد کم بودند ولی از نظر ارزش هر کدام با جهانی برابری داشتند:

اولئک هم الاقلون عددا و الأکثرون عند اللّه قدرا

(۲)

. ***در آیه بعد در رابطه با وسوسه های ابلیس و کسانی که در حوزه نفوذ او قرار می گیرند،و آنها که بیرون از این حوزه اند،به دو مطلب اشاره می کند:

نخست می گوید:"شیطان سلطه ای بر آنها نداشت"و کسی را به پیروی خود مجبور نمی کند"(وَ ما کانَ لَهُ عَلَیْهِمْ مِنْ سُلْطانٍ).

این ما هستیم که اجازه ورود به او می دهیم و پروانه عبورش را از مرزهای کشور تن به درون قلبمان صادر می کنیم! این همان است که قرآن در جای دیگر از گفتار خود شیطان نقل می کند: وَ ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاّ أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی :"من سلطه ای بر شما

۱- ۱) نمل-۱۹.

۲- ۲) نهج البلاغه کلمات قصار.

نداشتم جز اینکه شما را دعوت کردم و شما هم دعوت مرا اجابت نمودید (ابراهیم-۲۲).

ولی پیدا است بعد از اجابت دعوت او از ناحیه افراد بی ایمان و هواپرست او آرام نمی نشیند و پایه های سلطه خود را بر وجود آنان مستحکم می کند.

لـذا در دنباله آیه می افزاید:"هدف از آزادی ابلیس در وسوسه هایش این بود،که مؤمنان به آخرت از افراد بی ایمان و کسانی که در شکند شناخته شوند" (إِلاّ لِنَعْلَمَ مَنْ یُؤْمِنُ بِالْآخِرَهِ مِمَّنْ هُوَ مِنْها فِی شَکٍّ) (۱).

بـدیهی است خداوند از ازل به همه چیز که در این جهان تا ابد واقع می شود آگاه است،بنا بر این جمله" لِنَعْلَمَ "مفهومش این نیست که ما مؤمنان را به آخرت را از آنها که در شک و تردیدند نمی شناسیم،باید وسوسه های شیطان به میان آید تا شناخته شوند،بلکه منظور از این جمله تحقق عینی علم خداوند است،چرا که خداوند هرگز به علمش از باطن اشخاص و اعمال بالقوه آنها کسی را مجازات نمی کند،بلکه باید میدان امتحان فراهم گردد،وسوسه های شیاطین و هوای نفس شروع شود تا هر کس آنچه در درون دارد با کمال آزادی اراده و اختیار بیرون ریزد،و علم خدا تحقق عینی یابد،زیرا تا در خارج عملی انجام نشود استحقاق ثواب و عقاب حاصل نمی شود.

به تعبیر دیگر:تا آنچه بالقوه است فعلیت نیابد تنها به حسن باطن یا سوء باطن،کسی را پاداش نمی دهند و مجازات نمی کنند.

و در پایان آیه به عنوان یک هشدار به همه بندگان می گوید:"و پروردگار

۱- ۱) بنا بر این معنی که در تفسیر آیه گفتیم استثناء در اینجا استثنای متصل است به قرینه چیزی که در آیه ۴۲ سوره حجر آمده: إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ إِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوِینَ ،زیرا ظاهر این آیه آن است که شیطان بر غاوین سلطه پیدا می کند-البته بعضی از مفسران احتمال استثنای منقطع نیز داده اند.

تو حافظ همه چیز و نگاهبان آن است"(وَ رَبُّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَفِیظٌ).

تـا پیروان شـیطان تصـور نکننـد چیزی از اعمـال و گفتـار آنهـا در ایـن جهـان از بیـن می رود یـا خداونـد آن را فرامـوش می کند،نه،هر گز،بلکه خداوند همه را برای روز جزا نگهداری و حفظ می نماید.

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۲۲ تا ۲۷]

اشاره

قُلِ اُدْعُوا اَلَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ لاٰ یَمْلِکُونَ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی اَلْأَرْضِ وَ مٰا لَهُمْ فِیهِمٰا مِنْ شِرْکٍ وَ مٰا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِیرٍ (۲۲) وَ لاٰ تَنْفَعُ اَلشَّفٰاعَهُ عِنْدَهُ إِلاّٰ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتّٰی إِذٰا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قٰالُوا مٰا ذٰا قٰالَ رَبُّکُمْ قٰالُوا اَلْحَقَّ وَ هُوَ اَلْعَلِیُّ اَلْکَبِیرُ (۲۳) قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ قُلِ اَللّٰهُ وَ إِنّٰا أَوْ إِیّٰاکُمْ لَعَلیٰ هُدیً أَوْ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ (۲۴) قُلْ لاٰ تُسْئَلُونَ عَمّٰا أَجْرَمْنٰا وَ لاٰ نُسْئَلُ عَمّٰا تَعْمَلُونَ (۲۵) قُلْ یَجْمَعُ بَیْنَنٰا رَبُّنٰا ثُمَّ یَفْتَحُ بَیْنَنٰا بِالْحَقِّ وَ هُوَ اَلْفَتّٰاحُ اَلْعَلِیمُ (۲۶) قُلْ أَرُونِیَ اَلَّذِینَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَکٰاءَ کَلاّٰ بَلْ هُوَ اَللّٰهُ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۲۷)

ص: ۷۶

ترجمه:

۲۲-بگو کسانی را که غیر از خدا(معبود خود)می پندارید،بخوانید(آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند،چرا که)آنها به اندازه ذره ای در آسمانها و زمین مالک نیستند و نه در(خلقت و مالکیت)آنها شریکند،و نه یاور او(در آفرینش) بوده اند.

۲۳-هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده سودی ندارد،(در آن روز همه در اضطرابند)تا زمانی که اضطراب از دلهای آنها زایل گردد(و فرمان از ناحیه او صادر شود،در این هنگام مجرمان به شفیعان)می گویند:پروردگارتان چه دستوری داده؟می گویند:حق را(بیان کرد و اجازه شفاعت در باره مستحقان داد) و او است بلند مقام و بزرگ مرتبه.

۲۴-بگو:چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد؟بگو اللّٰه،و ما یا شما بر(طریق)هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.

۲۵-بگو شما از گناهی که ما کرده ایم سؤال نخواهید شد(همانگونه که)ما در برابر اعمال شما مسئول نیستیم.

۲۶-بگو:پروردگار ما همه ما را جمع می کند سپس در میان ما به حق داوری می نماید (و صفوف مجرمان را از نیکوکاران جدا می سازد)و او است داور(و جدا کننده) آگاه.

۲۷-بگو:کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق ساخته اید به من نشان دهید،هرگز چنین نیست،(او شریک و شبیهی ندارد)بلکه او خداوند عزیز و حکیم است.

تفسیر:

به من بگوئید چرا...

در آغاز سوره گفتیم بخش قابل ملاحظه ای از آیات این سوره پیرامون مبدأ و معاد و اعتقادات حق سخن می گوید،و از پیوند آنها مجموعه ای از معارف راستین حاصل می شود.

در این بخش از آیات در واقع مشرکان را به محاکمه می کشد،با ضربات

کوبنده سؤالات منطقی آنها را به زانو در می آورد،و بی پایه بودن منطق پوسیده آنها را در زمینه شفاعت بتها آشکار می سازد.

در این سلسله آیات پنج بار پیامبر ص را مخاطب می سازد و می گوید به آنها بگو...و در هر بار مطلب تازه ای را در ارتباط با سرنوشت بت و بت پرستی مطرح می کند،به گونه ای که انسان در پایان به خوبی احساس می کند که مکتبی تو خالی تر از مکتب بت پرستان نیست بلکه نمی توان نام مکتب و مذهب بر آن گذاشت.

در نخستین آیه می فرماید:"به آنها بگو:کسانی را که غیر از خدا(معبود خود)می پندارید بخوانید،اما بدانید آنها هرگز دعای شما را اجابت نمی کنند و گرهی از کارتان نمی گشایند"(قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ (1).

سپس به دلیل این سخن پرداخته می گوید:"این به خاطر آن است که این معبودهای ساختگی نه مالك ذره ای در آسمان و زمینند،و نه شرکت و نصیبی در خلقت و مالکیت آنها دارند،و نه هیچیك از آنها یاور خداوند در آفرینش بوده اند"! (لاٰ يَمْلِكُونَ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي الْأَرْضِ وَ مٰا لَهُمْ فِيهِمٰا مِنْ شِرْكٍ وَ مٰا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ).

اگر آنها قادر بر حل مشکلی باشند باید یکی از این،سه وصف را دارا باشند،یا مالکیت مستقل چیزی در آسمانها و زمین،و یا لا اقل شرکت با خداوند در امر خلقت،و یا دست آخر معاونت پروردگار در چیزی از این امور.

در حالی که روشن است واجب الوجود یکی است،و بقیه همه ممکن الوجود و وابسته به اویند،که اگر لحظه ای نظر لطفش از آنها برداشته شود راهی

---

1 - 1) در این جمله در حقیقت دو تقدیر است:نخست بعد از"زعمتم"جمله انهم آلهه مقدر است و بعد از مِنْ دُونِ اللّٰهِ جمله"لا یستجیبون دعائکم"و مجموعا چنین می شود قل ادعو الذین زعمتم انهم آلهه من دون اللّٰه لا یستجیبون لکم.

دیار عدم می شوند"اگر نازی کند یک دم،فرو ریزند قالبها"!.

جالب اینکه می گوید: مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ یعنی موجوداتی که به اندازه سنگینی یک ذره بی مقدار مالک چیزی در این آسمان بیکران و زمین پهناور نیستند چه مشکلی را از خود می توانند حل کنند تا از شما؟! ***در اینجا فورا این سؤال به ذهن می آید که اگر چنین است پس مساله "شفاعت"شفیعان چه می شود؟ در آیه بعد به پاسخ این سؤال پرداخته،چنین می گوید:اگر شفیعانی در درگاه خدا وجود دارند آن هم به اذن و فرمان او است،زیرا:"هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده فایده ندارد"(وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلاّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ).

بنا بر این بهانه بت پرستان برای پرستش بتها که می گفتند هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللّهِ: "اینها شفیعان ما نزد خدایند"!(یونس-۱۸)به این وسیله قطع می شود، چرا که خدا هرگز اجازه شفاعتی به آنها نداده است.

در اینکه جمله إِلاّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ (مگر کسی که برای او اذن دهد)اشاره به شفیعان است یا شفاعت شدگان؟مفسران دو احتمال داده اند،اما به تناسب اینکه در آیه قبل سخن از بتها مطرح بود و آنها بتها را شفیعان خود می پنداشتند مناسب این است که اشاره به"شفیعان"باشد.

آیا منظور از"شفاعت"در اینجا شفاعت در دنیاست یا آخرت؟هر دو محتمل است،ولی جمله های بعد نشان می دهد که نظر به شفاعت آخرت می باشد.

لذا بعد از این جمله چنین می گویند:در آن روز اضطراب و وحشتی بر دلها چیره می شود(هم شفاعت کنندگان و هم شفاعت شوندگان غرق در اضطراب می شوند،و در انتظار این هستند که ببینند خداوند به چه کسانی اجازه

شفاعت می دهـد؟و در باره چه کسانی؟و این حالت اضـطراب و نگرانی هم چنان ادامه می یابد)"تا زمانی که فزع و اضـطراب از دلهای آنها زایل گردد،و فرمان از ناحیه خدا صادر شود"(حَتّٰی إِذٰا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ) (۱).

به هر حـال آن روز غوغایی برپاست،چشم شـفاعت شونـدگان به شافعان دوخته شـده،و با زبان حال،یا به زبان قال،ملتمسانه از آنها تقاضای شفاعت می کنند.

امـا شـفاعت کننـدگان نیز چشم به فرمـان خـدا دوخته انـد،تـا چگونه، و در باره چه کسـی اجازه شـفاعت دهـد؟این وحشت و اضـطراب عمومی و همگانی ادامه می یابد،تا فرمان شـفاعت در باره کسانی که لایق آن هسـتند از طرف خداوند حکیم صادر شود.

اینجـاست که هر دو گروه رو به یکـدیگر می کننـد و از هم"می پرسـند (یـا مجرمان از شافعان می پرسـند)پروردگار شـما چه دستوری داد"؟(قٰالُوا مٰا ذٰا قٰالَ رَبُّکُمْ).

"در پاسخ می گویند:خداوند حق را بیان کرد"(قٰالُوا الْحَقَّ).

و حق چیزی جز اجازه شـفاعت در باره آنها که رابطه خود را به کلی از درگاه خـدا قطع نکرده انـد می باشـد،نه آلودگانی که تمام حلقه های ارتباطی را در هم شکستند،و به کلی از خدا و پیامبر ص و دوستان او بیگانه شدند.

و در پایان آیه اضافه می کند:"او است خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه" (وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ).

این جمله دنباله سخن شافعان و مکمل آنست در حقیقت آنها می گویند

۱- ۱) "فزع"از ماده"فزع"هر گاه به وسیله"عن"متعدی شود به معنی ازاله فزع و بر طرف ساختن وحشت و اضطراب است،این ماده حتی در صورتی که در شکل ثلاثی مجرد باشد و با عن متعدی شود نیز همین معنی را دارد.

چون خداوند علی و کبیر است هر دستوری می دهد عین واقعیت و هر واقعیتی منطبق بر دستور اوست.

آنچه در بالا گفتیم نزدیکترین تفسیری است که با جمله های آیه هماهنگ و منسجم است،در اینجا مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند و عجب اینکه در بعضی از آنها ارتباط و پیوند صدر و ذیل آیه و قبل و بعد آن به هیچ وجه در نظر گرفته نشده است.

*** در آیه بعد از طریق دیگری برای ابطال عقائد مشرکان وارد می شود و مساله "رازقیت"را بعد از مساله"خالقیت"که در آیات گذشته مطرح بود عنوان می کند،این دلیل نیز به صورت سؤال و جواب است تا و جدان خفته آنها را از این طریق بیدار سازد،و از پاسخی که از درونشان می جوشد به اشتباه خود پی ببرند.

می گوید:"بگو چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد و برکات آن را در اختیارتان می گذارد"؟!(قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ) بدیهی است هیچکس از آنها نمی توانستند بگویند این بتهای سنگی و چوبی باران را از آسمان نازل می کنند،گیاهان را از زمین می رویانند،و منابع ارضی و سماوی را در اختیار ما می گذارند.

جالب اینکه بدون آنکه در انتظار پاسخ آنها باشد بلافاصله می فرماید:

"بگو اللّٰه"(قُلِ اللّٰهُ).

بگو خداست که منبع همه این برکات است،یعنی مطلب به قدری واضح و روشن است که نیاز به پاسخ طرف ندارد،بلکه سؤال کننده و شنونده با یکدیگر همصدا هستند،چرا که حتی مشرکان خداوند را خالق و معطی ارزاق می دانستند، و برای بتها تنها مقام شفاعت قائل بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که روزیهای پروردگار که از ناحیه آسمان به انسانها می رسد منحصر به باران نیست،"نور و حرارت آفتاب"و"هوا"که در جو زمین وجود دارد،از قطرات حیاتبخش باران نیز مهمتر است.

همانگونه که برکات زمین نیز منحصر به گیاهان نیست،بلکه انواع منابع آبهای زیرزمینی،معادن گوناگون که بعضی در آن زمان کشف شده بود،و بعضی با گذشت زمان آشکار گشت همه در این عنوان جمعند.

در پایان آیه اشاره به مطلبی می کند که خود می تواند پایه دلیلی را تشکیل دهد،دلیلی واقع بینانه و توأم با نهایت انصاف و ادب،به گونه ای که طرف از مرکب لجاج و غرور پائین آید،و به اندیشه و فکر بپردازد،می گوید:"مسلما ما یا شما بر هدایت یا ضلالت آشکاری هستیم"!(وَ إِنّٰا أَوْ إِیّٰاکُمْ لَعَلیٰ هُدیً أَوْ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ) (۱).

اشاره به اینکه عقیده ما و شما با هم تضاد روشنی دارد،بنا بر این ممکن نیست هر دو حق باشد،چرا که جمع بین نقیضین و ضدین امکان ندارد،پس حتما یک گروه اهل هدایت است و گروه دوم گرفتار ضلالت.

اکنون بیندیشید کدامیک هدایت یافته و کدامیک گمراه است؟نشانه ها را در هر دو گروه بنگرید که با کدامین گروه نشانه های هدایت و با دیگری ضلالت است؟!.

و این یکی از بهترین روشهای مناظره و بحث است که طرف را به اندیشه و خود جوشی وا دارند،و اینکه بعضی آن را یک نوع تقیه پنداشته اند نهایت اشتباه است.

۱- ۱) این جمله در تقدیر بازگشت به دو جمله به این ترتیب می کند:و انا لعلی هدی او فی ضلال مبین و انکم لعلی هدی او فی ضلال مبین(تفسیر مجمع البیان جلد ۷ ص ۳۸۸).

جالب اینکه "هدایت"را با کلمه "علی"ذکر کرده،و "ضلالت"را با "فی"اشاره به اینکه هدایت یافتگان گویی بر مرکب را هواری نشسته،و یا بر فراز بلندی قرار گرفته و کاملا بر همه چیز مسلطند،در حالی که گمراهان در گمراهی و ظلمت جهلشان فرو رفته اند.

این نیز قابل توجه است که نخست از "هدایت"سخن گفته سپس از "ضلالت" چرا که در آغاز جمله نخست می گوید"ما"و بعد می گوید"شما"تا اشاره لطیف و کم رنگی به هدایت گروه اول و عدم هدایت گروه دوم باشد!.

گرچه توصیف "مبین"را جمعی از مفسران تنها مربوط به"ضلال"می دانند، چرا که ضلالت انواعی دارد و ضلالت شرک از همه آشکارتر است.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که این توصیف برای "هدایت"و "ضلالت" هر دو باشد،زیرا در اینگونه موارد در کلمات فصحا وصف تکرار نمی شود، بنا بر این،هم"هدایت"توصیف به"مبین"شده است،و هم"ضلالت"همانگونه که در سایر آیات قرآن این توصیف در هر دو قسمت دیده می شود (۱). ***آیه بعد باز همان استدلال را به شکل دیگری-باز با همان لحن منصفانه ای که خصم را از مرکب لجاجت و غرور فرود آورد-ادامه می دهد،می گوید:

"بگو شما مسئول گناهان ما نیستید،و ما نیز در برابر اعمال شما مسئول نخواهیم بود"(قُلْ لاٰ تُسْئَلُونَ عَمّٰا أَجْرَمْنٰا وَ لاٰ نُسْئَلُ عَمّٰا تَعْمَلُونَ).

عجب اینکه در اینجا پیامبر ص مامور است در مورد خودش تعبیر به"جرم" کند،و در مورد مخالفان تعبیر به کارهایی که انجام می دهند!و به این ترتیب این حقیقت را روشن سازد که هر کس باید پاسخگوی اعمال و کردار خویش

۱- ۱) به آیات ۱-سوره نمل و ۱۲-نور و ۶-هود و ۲-قصص و ۷۹-نمل مراجعه شود.

باشد،چرا که نتائج اعمال هر انسانی چه زشت و چه زیبا به خود او می رسد.

ضمنا اشاره لطیفی به این نکته نیز دارد که اگر ما اصرار به راهنمایی شما داریم نه به خاطر این است که گناه شما را پای ما می نویسند و یا شرک شما ضرری به ما می زند،ما روی دلسوزی و حق جویی و حق طلبی بر این کار اصرار می ورزیم. ***آیه بعد در حقیقت بیان نتیجه دو آیه قبل است،زیرا هنگامی که به آنها اخطار کرد که یکی از ما دو گروه بر حق و دیگری بر باطلیم،و نیز اخطار کرد که هر کدام از ما مسئول اعمال خویشتن هستیم،به بیان این حقیقت می پردازد که چگونه به وضع همگی رسیدگی می شود،و حق و باطل از هم جدا می گردد، و هر کدام بر طبق مسئولیتهایشان پاداش و کیفر می بینند،می فرماید:"به آنها بگو پروردگار ما همه ما را در روز رستاخیز جمع می کند،سپس در میان ما به حق داوری می کند"و ما را از یکدیگر جدا می سازد،تا هدایت شدگان از گمراهان باز شناخته شوند،و هر کدام به نتیجه اعمالشان برسند(قُلْ یَجْمَعُ بَیْنَنٰا رَبُّنٰا ثُمَّ یَفْتَحُ بَیْنَنٰا بِالْحَقِّ).

اگر می بینید امروز همه با هم آمیخته اند و هر کسی ادعا می کند من بر حقم و اهل نجاتم،این وضع برای همیشه ادامه پیدا نخواهد کرد،و روز جدایی صفوف سرانجام فرا خواهد رسید،چرا که"ربوبیت"پروردگار چنین اقتضا می کند که"سره"از"ناسره"و"خالص"از"ناخالص"و"حق"از"باطل" سرانجام جدا شوند،و هر کدام در بستر خویش قرار گیرند.

اکنون بیندیشید در آن روز چه خواهید کرد؟و در کدامین صف قرار خواهید گرفت؟و آیا پاسخی برای سؤالات پروردگار در آن روز آماده کرده اید در پایان آیه برای اینکه روشن سازد این کار قطعا شدنی است می افزاید:

"اوست داور و جدا کننده آگاه"(وَ هُوَ الْفَتّٰاحُ الْعَلِیمُ).

ص :۸۴

این دو نام که از اسماء الحسنی الهی است،یکی اشاره به قدرت او بر مساله جداسازی صفوف می کند،و دیگری به علم بی پایان او،چرا که جدا ساختن صفوف حق و باطل از یکدیگر بدون این دو ممکن نیست.

تکیه کردن در آیه فوق بر روی عنوان"رب"(پروردگار)اشاره به این است که خداوند مالک و مربی همه ماست،و این مقام ایجاب می کند که برنامه چنین روزی را فراهم سازد،و در حقیقت اشاره لطیفی است به یکی از دلائل "معاد".

واژه"فتح"به طوری که"راغب"در"مفردات"می گوید:در اصل به معنی از بین بردن پیچیدگی و اشکال است،و آن بر دو گونه است:گاهی با چشم دیده می شود،مانند گشودن قفل،و گاه با اندیشه درک می شود مانند گشودن پیچیدگی اندوهها و غصه ها،و یا گشودن رازهای علوم،و همچنین داوری کردن میان دو کس و گشودن مشکل نزاع و مخاصمه آنها.

بنا بر این اگر در مورد جداسازی صفوف مخصوصا در آنجا که همه با هم آمیخته اند این واژه به کار رفته،به خاطر همین است،چرا که علاوه بر جداسازی در میان آنها قضاوت و داوری که یکی از معانی فتح است نیز انجام می گیرد و هر کدام را به آنچه استحقاق دارد جزا می دهد.

قابل توجه اینکه در بعضی از روایات روی ذکر"یا فتاح"برای حل مشکلات تکیه شده است،چرا که این اسم بزرگ الهی که به صورت صیغه مبالغه از"فتح"آمده بیانگر قدرت پروردگار بر گشودن هر مشکل و از میان بردن هر اندوه و غم،و فراهم ساختن اسباب هر فتح و پیروزی است،در واقع هیچکس جز او"فتاح"نیست،و"مفتاح"و کلید همه درهای بسته در دست قدرت اوست.

***

در آخرین آیه مورد بحث که پنجمین فرمان به پیامبر ص می باشد بار دیگر به مساله توحید که سخن را از آن آغاز کرده بود باز می گردد و با این مساله بحث را خاتمه می دهد:

می فرماید:"بگو کسانی را که به عنوان شریک به خداوند ملحق ساخته اید به من ارائه دهید"(قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكاءَ).

آنها چه ارزشی و لیاقتی دارند؟اگر منظورتان این یک مشت سنگ و چوب بیجان و خاموش است،زهی بدبختی و شرمساری که ساخته ها و پرداخته های دست خود را از عالم جمادات که پائین ترین موجوداتند برگیرید و همسان خداوند بزرگ پندارید.

و اگر اینها را سمبل ارواح و فرشتگان می دانید باز مصیبت است و گمراهی، چرا که آنها نیز مخلوق او هستند و سر بر فرمان او.

لذا به دنبال این جمله با یک کلمه خط بطلان بر همه این اوهام کشیده می گوید"نه هرگز چنین نیست"!(کلا).

اینها هرگز ارزش معبود بودن را ندارند،و در این پندارهای شما چیزی از واقعیت نیست،بس است بیدار شوید،تا کی این راه نادرست را ادامه می دهید؟! در حقیقت"کلا"کلمه کوچکی است که همه این معانی را در بر گرفته.

و سرانجام برای تاکید و تحکیم این سخن می گوید:"بلکه تنها اوست خداوند عزیز و حکیم"(بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

عزت و شکست ناپذیریش ایجاب می کند که در حریم ربوبیتش کسی راه نیابد،و حکمتش اقتضا می کند که این قدرت را بجا صرف کند.

آری داشتن این صفات نشانه واجب الوجود بودن اوست و واجب الوجود هستی بی انتهاست هرگز قابل تعدد نیست و شریک و شبیهی ندارد،چرا که هر تعددی او را محدود و ممکن می سازد،که وجود بی پایان همیشه یکی است

ص :۸۶

(دقت کنید).

***

نکته:

راه تسخیر دلها!

بسیار دیده شده است افراد با فضیلت و دانشمندی بر اثر عدم آشنایی به فنون بحث و استدلال،و عدم رعایت جنبه های روانی،هرگز نمی توانند در افکار دیگران نفوذ کنند.

به عکس افرادی را سراغ داریم که به آن حد از نظر علمی نیستند ولی در جذب قلوب و تسخیر دلها و نفوذ در افکار دیگران پیروز و موفقند.

علت اصلی آن است که نحوه طرح بحثها،و طرز برخورد با طرف مقابل باید با اصولی از نظر اخلاق و روان توأم باشد تا جنبه های منفی را در طرف مقابل تحریک نکند،و او را به لجاج و عناد وادار نسازد،بلکه به عکس و جدان او را بیدار کرده و روح حق طلبی و حق جویی را در او زنده کند.

در اینجا مهم این است که بدانیم انسان تنها اندیشه و خرد نیست تا فقط در برابر قدرت استدلال تسلیم گردد،بلکه علاوه بر آن مجموعه ای از"عواطف" و"احساسات"گوناگون که بخش مهمی از روح او را تشکیل می دهد در وجود او نهفته است که باید آنها را به طرز صحیح و معقولی اشباع کرد.

قرآن این راه و روش را به ما آموخته که چگونه در برابر مخالفان در عین طرح بحثهای منطقی چنان آن را با اصول اخلاقی بیامیزیم که در اعماق روح آنها نفوذ کند.

شرط نفوذ اینست که طرف مقابل احساس کند گوینده واجد اوصاف زیر است:

۱-به گفته های خود ایمان دارد،و آنچه را که می گوید از اعماق جانش برمی خیزد.

۲-هدفش از بحث،حق جویی و حق طلبی است،نه برتری جویی و تفوق طلبی.

۳-او هرگز نمی خواهد طرف را تحقیر کند و خود را بزرگ نماید.

۴-او آنچه می گوید از طریق دلسوزی می گوید و منافع شخصی و خصوصی در این کار ندارد.

۵-او برای طرف مقابل احترام قائل است و به همین دلیل در تعبیرات خود نزاکت در بحث را فراموش نمی کند.

۶-او نمی خواهد حس لجاجت طرف را بی جهت برانگیزد،و اگر در باره موضوعی به اندازه کافی بحث شده به همان قناعت می کند،و از اصرار در بحث و به کرسی نشاندن حرف خویش پرهیز دارد.

۷-او منصف است و جانب انصاف را هرگز از دست نمی دهد،هر چند طرف مقابل این اصول را رعایت نکند.

۸-او نمی خواهد افکار خود را بر دیگران تحمیل کند،بلکه علاقه دارد جوششی در دیگران ایجاد کند تا در عین آزادی،این خود جوشی آنها را به حقیقت برساند.

دقت در آیات فوق طرز بر خورد پیامبر ص-به فرمان خدا-با مخالفان که توأم با ریزه کاریهای جالبی بود گواه بسیار زنده ای بر بحثهای بالاست.

او گاه تا اینجا پیش می رود که حتی دقیقا تعیین نمی کند که ما در طریق هدایتیم و شما در طریق گمراهی،بلکه می گوید:"ما یا شما در طریق هدایتیم یا در ضلالت"تا در فکر فرو روند که نشانه های هدایت و ضلالت در کدامین گروه است؟

و یا اینکه می گوید:"روز قیامت خداوند در میان همه ما داوری می کند و هر کس را به آنچه لایق است جزا می دهد".

البته انکار نمی توان کرد که اینها همه در مورد کسانی است که امید هدایت آنها باشد،و الا با دشمنان لجوج و ستمگر و بی رحم که امیدی به پذیرش آنها نیست قرآن طور دیگری برخورد می کند (۱).

بررسی طرز بحثهای پیامبر اسلام ص و امامان ع با مخالفانشان الگوی بسیار زنده ای برای این مبحث است،به عنوان نمونه به آنچه از امام صادق ع در این زمینه در کتب حدیث ثبت است توجه کنید:

در مقدمه حدیث معروف توحید"مفضل بن عمر"چنین می خوانیم:او می گوید من در کنار قبر پیغمبر ص بودم و در عظمت مقام پیامبر ص اندیشه می کردم، ناگهان دیدم"ابن ابی العوجاء"(مرد مادی معروف)وارد شد و در گوشه ای نشست به طوری که سخنش را می شنیدم،هنگامی که دوستانش اطراف او جمع شدند شروع به سخنان کفر آمیزی کرد که نتیجه آن انکار نبوت محمد ص و از آن بالاتر انکار خداوند تبارک و تعالی بود،بسیار شیطنت آمیز و حساب شده بیان کرد.

من از شنیدن سخنان او سخت خشمگین و ناراحت شدم،برخاستم و فریاد زدم ای دشمن خدا!راه الحاد پیش گرفتی؟و خداوندی که تو را در بهترین صورت آفرید انکار کردی؟...

"ابن ابی العوجاء"رو به من کرد و گفت:تو کیستی اگر از دانشمندان علم کلامی دلیل بیاور تا از تو پیروی کنیم،و اگر نیستی سخن مگو،و اگر از پیروان جعفر بن محمد صادق هستی او این چنین با ما سخن نمی گوید،و مانند

۱- ۱) در جلد شانزدهم تفسیر نمونه در ذیل آیه ۴۶ سوره عنکبوت نیز بحث مشروحی در این زمینه داشتیم.

برخورد تو برخورد نمی کند.

او از این بالاـتر از مـا شـنیده است هرگز به مـا فحش و ناسـزا نگفته،و در پاسـخ ما راه خشونت و تعـدی نپیموده،او مرد برد بار عاقل هوشـیار و متینی است،که هرگز سبکسری دامن گیرش نمی شود،او به خوبی به سخنان ما گوش فرا می دهد، حرفهای ما را می شـنود،و از دلائل ما آگاه می شود،هنگامی که تمام حرف خود را زدیم و گمان کردیم که ما بر او پیروز شدیم با متانت شروع به سـخن می کنـد،بـا جمله هـای کوتـاه و سـخنانی فشـرده تمام دلائل ما را پاسـخ می گویـد، و بهانه های ما را قطع می کند،آن چنان که قدرت بر پاسخ گفتن نداریم،تو اگر از یاران او هستی اینچنین با ما سخن بگو" (1).

۱- ۱) توحید مفضل(اوائل کتاب).

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۲۸ تا ۳۰]

اشاره

وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ کَافَّةً لِلنّٰاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ (۲۸) وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا اَلْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ (۲۹) قُلْ لَکُمْ مِیعٰادُ یَوْمٍ لاٰ تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سٰاعَةً وَ لاٰ تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰)

ترجمه:

۲۸-ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا(آنها را به پاداشهای الهی)بشارت دهی و(از عذاب او)بترسانی،ولی اکثر مردم نمی دانند.

۲۹-می گویند:اگر راست می گوئید این وعده(رستاخیز)کی خواهد بود.

۳۰-بگو:وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تاخیر می کنید و نه (بر آن)پیشی خواهید گرفت.

تفسیر:

تو مبعوث برای همه جهانیان هستی!

نخستین آیه مورد بحث سخن از نبوت پیامبر اسلام ص می گوید،و آیات بعد از آن پیرامون معاد بحث می کند،و با توجه به اینکه در آیات گذشته نیز سخن از توحید بود یک مجموعه کامل را از عقائد دینی تشکیل می دهد که متناسب با سوره های مکی همچون سوره سبا است.

نخست به وسعت دعوت پیامبر ص و عمومیت نبوت او به همه انسانها

اشاره کرده می گوید:"ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم جهان در حالی که همگان را به پاداشهای بزرگ الهی بشارت می دهی،و از عذاب الهی انذار می کنی،ولی اکثر مردم از این معنی بیخبرند"(وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ کَافَّةً لِلنّٰاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ).

"کافه"از ماده"کف"به همان معنی کف دست است،و از آنجا که انسان با دست خود اشیاء را می گیرد،یا از خود دور می کند این کلمه گاهی به معنی "جمع کردن"و گاهی به معنی"منع کردن"آمده است.

در آیه مورد بحث نیز هر دو معنی را مفسران احتمال داده اند،نخست اینکه به معنی"جمع کردن"باشد و در این صورت مفهوم آیه همانست که در بالا گفتیم "که ما تو را جز برای مجموع مردم جهان نفرستادیم"یعنی جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام ص را شرح می دهد.

روایات متعددی که در تفسیر آیه از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده نیز همین تفسیر را تقویت می کند.

بنا بر این محتوای آیه همچون آیه ۱-سوره فرقان است که می گوید: تَبٰارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقٰانَ عَلیٰ عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعٰالَمِینَ نَذِیراً :"جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند".

و همچون آیه ۱۹-سوره انعام که می گوید: وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ :"این قرآن بر من وحی شده تا شما و همه کسانی را که این سخن به آنها می رسد انذار کنم".

در حدیثی که بعضی از مفسران به تناسب آیه فوق ذکر کردند عمومیت دعوت پیامبر به عنوان یکی از افتخارات بزرگش منعکس است،آنجا که می گوید:

اعطیت خمسا-و لا اقول فخرا-بعثت الی الاحمر و الاسود،و جعلت

لی الارض طهورا و مسجدا،و احل لی المغنم و لا یحل لاحد قبلی،نصرت بالرعب فهو یصیر امامی مسیره شهر،و اعطیت الشفاعه فادخرتها لامتی یوم القیامه:

"پنج چیز خداوند به من مرحمت فرموده-و این را از روی فخر و مباهات نمی گویم(بلکه بعنوان شکر نعمت می گویم)-من به تمام انسانها از سفید و سیاه مبعوث شدم و زمین برای من پاك و پاك كننده و همه جای آن مسجد و معبد قرار داده شده،غنیمت جنگی برای من حلال است در حالی که برای هیچکس قبل از من حلال نشده بود،من به وسیله رعب و وحشت در دل دشمنان یاری شده ام(و خداوند رعب ما را در دل خصم ما افکنده)بطوری که در پیشاپیش من به اندازه یک ماه راه طی طریق می کند،و مقام شفاعت به من داده شده و من آن را برای امتم در قیامت ذخیره کرده ام" (۱).

گرچه در حدیث فوق تصریحی به تفسیر آیه نشده،ولی احادیث دیگری در این زمینه داریم که یا در آن تصریح به تفسیر آیه شده،و یا تعبیر للناس کافه که همان تعبیر آیه فوق است آمده (۲)و همگی نشان می دهد که آیه فوق ناظر به جهانی بودن دعوت پیامبر ص می باشد تفسیر دیگری که برای آیه ذکر شده از معنی دوم کف به معنی منع گرفته شده است طبق این تفسیر"کافه"صفت پیامبر می شود (۳)و منظور این است:خداوند پیامبر را به عنوان یک"بازدارنده"برای انسانها از کفر و معصیت و گناه فرستاده است،ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

به هر حال از آنجا که انسانها همه دارای غریزه جلب نفع و دفع ضرر

۱- ۱) "تفسیر مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث،این حدیث در"در المنثور" نیز از ابن عباس نقل شده است.

۲- ۲) "تفسیر نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۲۵۵ و ۲۲۶.

۳- ۳) گاهی"تاء"به اسم فاعل ملحق می شود و معنی مبالغه را می رساند نه تانیث مانند"راویه".

هستند پیامبران نیز دارای مقام"بشارت"و "انذار"بوده اند،تا این هر دو غریزه را بسیج کنند و به حرکت در آورند،ولی اکثریت غافل و بیخبر بی آنکه توجه به سرنوشت خویش داشته باشد به مقابله با آنها برمی خاستند و این مواهب عظیم الهی را انکار می کردند. ***از آنجا که در آیات قبل به این معنی اشاره شده بود که خداوند همه مردم را در روز رستاخیز جمع کرده و میان آنها داوری می کند،در آیه بعد سؤالی از ناحیه منکران معاد به این صورت نقل می کند:"آنها می گویند:اگر راست می گوئید این وعده رستاخیز در چه زمانی است"؟!(وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ).

این سؤال را بارها منکران معاد از پیامبر اسلام ص یا سائر پیامبران می کردند که گاه برای درک مطلب بود،و شاید غالبا از روی استهزاء که آخر این قیامتی که شما مرتبا روی آن تکیه می کنید اگر راست می گوئید کی خواهد آمد؟ اشاره به اینکه آدم راستگو باید تمام جزئیات مطلبی را که خبر می دهد بداند، از کم و کیف و زمان و مکان آن آگاه باشد. ***ولی قرآن همواره از پاسخ صریح به این مطلب و تعیین زمان وقوع رستاخیز خود داری می کند و تاکید می کند این از اموری است که علم آن مخصوص خدا است،واحدی جز او از آن آگاه نیست.

لذا در آیه بعد همین معنی را با عبارت دیگری باز گو کرده می فرماید:

"بگو وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تاخیر خواهید کرد، و نه ساعتی بر آن پیشی خواهید گرفت"(قُلْ لَکُمْ مِیعٰادُ یَوْمٍ لاٰ تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ

ساعَةً وَ لا تَسْتَقْدِمُونَ

).

این مخفی مانـدن تاریـخ قیـام قیـامت-حتی بر شـخص پیـامبر اسـلام-چنـان که قبلاـ هم اشـاره کرده ایم به خـاطر آن است که خداوند می خواهد مردم یک نوع آزادی عمل توأم با حالت آماده باش دائمی داشته باشند،چرا که اگر تاریخ قیامت تعیین می شـد هر گـاه زمـانش دور بود همه در غفلت و غرور و بیخبری فرو می رفتنـد،و هر گـاه زمـانش نزدیک بود ممکن بود آزادی عمل را از دست بدهند و اعمالشان جنبه اضـطراری پیدا کند،و در هر دو صورت هدفهای تربیتی انسان عقیم می ماند، به همین دلیـل تاریـخ قیـامت از همه مکتوم است،همـانگونه که تاریـخ شب قـدر همـان شبی که فضـیلت هزار ماه دارد،و یا تاریـخ قیام حضرت مهدی ع.

تعبیری که در آیه ۱۵ سوره طه آمـده إِنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ أَكادُ أُخْفِيها لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعى :"رسـتاخیز به طور یقین خواهد آمـد،من می خـواهم آن را مخفی دارم،تـا هر کس در برابر سـعی و کوشـش خـود جزا داده شود"اشـاره لطیفی به همین معنی دارد.

در ضـمن اینکه آنها تصور می کردنـد پیامبر ص که از رسـتاخیز خبر می دهـد اگر راست می گوید باید تاریخ دقیق آن را نیز بدانـد این نهـایت اشـتباه است، و دلیـل بر عـدم آگاهی آنها از وظیفه نبوت،او تنها مامور ابلاغ بود و بشارت و انـذار، اما مساله قیـامت مربوط به خـدا است و او است که از تمام جزئیات آن آگاه است و آن قسـمتی را که برای مسائل تربیتی لازم دیـده در اختیار پیامبرش گذارده است.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه قرآن در مقام تهدیـد مخالفان می گوید:"لحظه ای از موعد مقرر قیامت تاخیر نخواهید کرد"(لا تسـتاخرون) اما چرا می گویـد لحظه ای نیز مقـدم نمی شود این چه تاثیری در هـدف قرآن دارد؟ در پاسخ باید به دو نکته توجه داشت:نخست اینکه ذکر این دو با هم

همیشه اشـاره به قطعی بـودن و دقیق بودن تاریـخ چیزی است،درست همـانگونه که می گوئیم فلاـن مطلب دیر و زود نـدارد،و موعدش قطعی است.

دیگر اینکه جمعی از کفـار لجوج پیوسـته به پیـامبران فشـار می آوردنـد که چرا این قیـامت نمی آیـد و به تعبیر دیگر برای آن عجله داشتند خواه به عنوان استهزاء یا غیر استهزاء قرآن به آنها می گوید عجله نکنید تاریخش همان است که خدا مقرر داشته.

***

ص :۹۶

[سوره سبإ (۳۴): آيات ۳۱ تا ۳۳]

اشاره

وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا اَلْقُرْآنِ وَ لاٰ بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ اَلظّٰالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ اَلْقَوْلَ يَقُولُ اَلَّذِينَ اُسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اِسْتَكْبَرُوا لَوْ لاٰ أَنْتُمْ لَكُنّٰا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قٰالَ اَلَّذِينَ اِسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اُسْتُضْعِفُوا أَ نَحْنُ صَدَدْنٰاكُمْ عَنِ اَلْهُدىٰ بَعْدَ إِذْ جٰاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَ قٰالَ اَلَّذِينَ اُسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اِسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اَللَّيْلِ وَ اَلنَّهٰارِ إِذْ تَأْمُرُونَنٰا أَنْ نَكْفُرَ بِاللّٰهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدٰاداً وَ أَسَرُّوا اَلنَّدٰامَةَ لَمّٰا رَأَوُا اَلْعَذٰابَ وَ جَعَلْنَا اَلْأَغْلاٰلَ فِي أَعْنٰاقِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳)

ص: ۹۷

ترجمه:

۳۱-کافران گفتند:ما هرگز به این قرآن و کتب دیگر که قبل از آن بوده ایمان نخواهیم آورد،اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان(برای حساب و جزا)بازداشت شده اند(از وضع آنها تعجب می کنی)در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می اندازد،مستضعفان به مستکبران می گویند:

اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم! ۳۲-(اما)مستکبران به مستضعفان پاسخ می دهند:آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که به سراغ شما آمد(و آن را به خوبی در یافتید)بلکه شما خود مجرم بودید! ۳۳-مستضعفان به مستکبران می گویند وسوسه های فریبکارانه شما در شب و روز(مایه گمراهی ما شد)هنگامی که به ما دستور می دادید که به خداوند کافر شویم و شریکهایی برای او قرار دهیم آنها هنگامی که عذاب(الهی)را می بینند ندامت خود را کتمان می کنند(مبادا بیشتر رسوا شوند)و ما غل و زنجیر در گردن کافران می نهیم آیا جز آنچه عمل می کردند به آنها جزا داده می شود؟!

تفسیر:

به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون موضعگیری مشرکان در برابر مساله معاد بود در آیات مورد بحث بعضی از صحنه های دردناک معاد را برای آنها مجسم می سازد تا به سرانجام کار خویش واقف گردند.

نخست می گوید:"کافران گفتند:ما هرگز به این قرآن و کتب آسمانی دیگر که قبل از آن بوده ایمان نخواهیم آورد"(وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا الْقُرْآنِ وَ لاٰ بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ).

کلمه"لن"همانگونه که می دانیم برای نفی ابد است،بنا بر این آنها می خواهند بگویند که اگر تا ابد هم تبلیغ کنید ما ایمان نخواهیم آورد،و این دلیل بر لجاجت آنهاست،که تصمیم خود را برای ابد گرفته بودند،در حالی که یک

فرد حق طلب اگر به دلیلی قانع نشد نمی تواند دلائل احتمالی آینده را نشنیده انکار کند و بگوید دلائل دیگر را نیز در بست رد می کنم! در اینکه منظور از" اَلَّذِینَ کَفَرُوا "کیست؟جمعی از مفسران آن را به مشرکان تفسیر کرده اند،و بعضی به یهود و اهل کتاب،ولی قرائن آیات بعد که سخن از شرک می گوید دلیل بر این است که منظور مشرکان است.

منظور از بِالَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ همان کتب آسمانی است که قبل از قرآن بر پیامبران دیگر نازل شده است،چرا که این تعبیر در بسیاری از آیات قرآن به همین معنی-مخصوصا بعد از ذکر قرآن-به کار رفته،و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور"معاد"و یا"محتوای قرآن"بوده بسیار بعید به نظر می رسد.

به هر حال انکار ایمان نسبت به کتب انبیای پیشین شاید به این منظور بوده که قرآن روی این مطلب تکیه می کند که نشانه های پیامبر اسلام ص در تورات و انجیل به وضوح آمده است،آنها برای نفی نبوت پیامبر اسلام کتب آسمانی دیگر را نیز نفی می کنند،و می گویند:نه به این کتاب ایمان می آوریم نه به کتب پیش از آن! سپس به وضع آنها در قیامت پرداخته روی سخن را به پیامبر ص کرده، می گوید:"اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان برای حساب و دادرسی بازداشت شده اند(از وضع آنها در حیرت فرو خواهی رفت) در حالی که هر یک از آنها گناه خود را به گردن دیگری می اندازد،و با یکدیگر مشغول به جدال و مخاصمه اند"؟!(وَ لَوْ تَریٰ إِذِ الظّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلیٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ) (۱).

ص: ۹۹

---

۱ - ۱) "یرجع"هم به صورت فعل لازم به کار می رود هم به صورت فعل متعدی، و در اینجا به صورت دوم است،و معنی"ارجاع"و بازگشت دادن را می رساند،و از آنجا که بعد از آن" بَعْضُهُمْ إِلیٰ بَعْضٍ "آمده است نتیجتا معنی"مفاعله"را می دهد.

بار دیگر از آیه فوق استفاده می شود که یکی از مهمترین مصداقهای "ظلم" همان "شرک و کفر "است.

تعبیر به عند ربهم اشاره به این است که آنها در پیشگاه کسی حاضر می شوند که مالک و پروردگار آنها بوده،و چه شرمساری از این برتر و بالاتر که انسان نزد کسی احضار گردد که هرگز به او و فرمانهایش ایمان نیاورده در حالی که تمام وجودش غرق نعمتهای او بوده است.

"در این حال "مستضعفین "همان افراد بی خبری که چشم و گوش بسته دنباله رو دیگران بوده اند به "مستکبرین "یعنی همانها که راه کبر و غرور و سلطه جویی بر دیگران و دادن خط فکری شیطانی به آنها را می پیمودند چنین می گویند:اگر شما نبودید،اگر وسوسه های فریبنده شیطنت آمیز شما نبود، ما در صف مؤمنان بودیم "(يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لا أَنْتُمْ لَكُنّا مُؤْمِنِينَ).

آنها می خواهند به این وسیله تمام گناهان خویش را بر گردن این "مستکبران "بی رحم بیندازند،هر چند در دنیا حاضر نبودند چنین برخورد قاطعی با آنها داشته باشند،چرا که ضعف و زبونی بر وجودشان چیره شده بود، و حریت خویش را از دست داده بودند،اما اکنون که آن مفاهیم کاذب که مستکبران را از آنها جدا می کرد بر باد رفته،و نتائج اعمال همه آشکار گشته،رو در روی آنها می ایستند و با صراحت سخن می گویند و پرخاش می کنند. ***ولی مستکبران خاموش نمی مانند،"در پاسخ به مستضعفین می گویند:آیا ما شما را از طریق هدایت باز داشتیم بعد از آنکه هدایت به سراغ شما آمد و به قدر کافی اتمام حجت شد و پیامبران گفتنی ها را گفتند "(قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَ نَحْنُ صَدَدْناكُمْ عَنِ الْهُدى بَعْدَ إِذْ جاءَكُمْ).

نه ما مسئول نیستیم،"بلکه خود شما گنهکار بودید"که با داشتن آزادی اراده تسلیم سخنان بی اساس ما شدید،به کفر و الحاد روی آوردید و سخنان منطقی انبیاء را به دست فراموشی سپردید(بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ).

درست است که مستکبران با وسوسه های خود مرتکب گناه بزرگی شده بودند،ولی این سخن آنها نیز واقعیت دارد که این دنباله روان نباید چشم و گوش بسته به دنبال آنها می افتادند،و از این نظر گناهشان به گردن خودشان است. ***اما"مستضعفین"به این پاسخ قانع نمی شوند،و بار دیگر برای اثبات مجرم بودن مستکبران به سخن می آیند"و به مستکبرین چنین می گویند بلکه وسوسه ها و توطئه ها و تبلیغات مکارانه شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت بازمانیم، در آن هنگام که شما به ما دستور می دادید که به خداوند کافر شویم و برای او شریک و شبیه قرار دهیم"(وَ قالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ إِذْ تَأْمُرُونَنا أَنْ نَكْفُرَ بِاللّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْداداً).

آری شما بودید که دست از تبلیغات سوئتان بر نمی داشتید،و هیچ فرصتی را از شب و روز برای پیشبرد اهداف شومتان از دست نمی دادید،درست است که ما در پذیرش آزاد بودیم و مقصر و گنه کار،ولی شما هم به عنوان عامل فساد مسئولید و گنهکار،بلکه سنگ اول به دست ناپاک شما گذاشته شد،به خصوص اینکه همواره از موضع قدرت با ما سخن می گفتید(تعبیر"تامروننا"گواه بر این مطلب است).

بدیهی است مستکبران نمی توانند پاسخی از این سخن داشته باشند و شرکت خود را در این جرم بزرگ انکار کنند.

لذا هر دو گروه از کرده خود پشیمان می شوند،مستکبران از گمراه ساختن دیگران و مستضعفان از پذیرش بی قید و شرط این وسوسه های شوم،"اما

هنگامی که عـذاب الهی را می بیننـد نـدامت خود را کتمان می کننـد مبادا بیشتر رسوا شوند،و ما،غل و زنجیر بر گردن کافران می نهیم"(وَ أَسَرُّوا النَّدامَهَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلالَ فِی أَعْناقِ الَّذِینَ کَفَرُوا).

گرچه کتمـان کردن در آن جهـان که یوم البروز است و چیزی قابـل مخفی کردن نیست فائـده ای نـدارد،امـا آنهـا طبق عادت دیرینه ای که در دنیا داشتند به پندار اینکه می توانند حال خود را مکتوم دارند به پنهان کاری دست می زنند.

آری آنها هر وقت در دنیا به اشـتباه خود پی می بردنـد و نادم می شدند شـجاعت اظهار ندامت که مقدمه ای برای بازگشت و تجدیـد نظر بود نداشـتند، و همین خصـیصه اخلاقی خود را در قیامت نیز به کار می گیرنـد و اما چه سود؟ بعضـی از مفسـران احتمال داده اند که این پنهان داشـتن ندامت به خاطر شدت وحشتی است که از مشاهده عذاب الهی و گذاردن غل و زنجیر بر گردن آنها دست می دهد،نفس هایشان در سینه ها حبس می شود و زبانشان از سخن باز می ماند.

هر چند همانها در مواقف دیگر قیامت فریاد"یا وَیْلَنا إِنّا کُنّا ظالِمِینَ " را"ای وای ما ستمگر بودیم"سر می دهند(انبیاء-۱۴).

بعضـی نیز"اسـرار"را در اینجـا به معنی"اظهـار"کرده انـد و گفته انـد این واژه در لغت عرب در دو معنی متضـاد اسـتعمال می شود،و نظیر آن نیز کم نیست ولی با توجه به موارد اسـتعمالات این لغت(اسـرار)در قرآن و غیر قرآن این معنی بعیـد به نظر می رسـد چرا کـه"سـر"معمولاـ در مقابـل"علـن"قرار می گیرد، و راغـب نیز در مفردات به ضـعیف بـودن این قـول تصـریح کرده است،هر چند بعضی از علمای لغت به هر دو معنی اشاره کرده اند (۱). .

ص:۱۰۲

۱- ۱) در"لسان العرب"ذیل ماده"سر"بحث مشروحی در این زمینه آمده و اختلافات اهل لغت و ادب را در این باره نقل کرده است(جلد ۴ صفحه ۳۵۷)

به هر حال اینها نتیجه اعمال خودشان است که از پیش فراهم ساخته اند "آیا آنها جزائی جز اعمالی که انجام می دادند دارند"؟!(هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاّ ما كانُوا يَعْمَلُونَ).

آری این اعمال و کردار کفار و مجرمین است که به صورت زنجیرهای اسارت بر گردن و دست و پای آنها گذارده می شود،آنها در این جهان نیز اسیر هوای نفس،و زر و زور و پست و مقام بودند،و در قیامت که تجسم اعمال صورت می گیرد همان اسارتها به شکل دیگری ظاهر می شود.

آیه فوق بار دیگر مساله تجسم اعمال را که بارها به آن اشاره کرده ایم روشن می سازد،زیرا سخن از این می گوید که"جزای آنها خود اعمال آنها است" و چه تعبیری از این زنده تر و روشنتر برای تجسم اعمال؟! تعبیر به" اَلَّذِينَ كَفَرُوا "دلیل بر این است که هم اغواگران مستکبر به این سرنوشت گرفتار می شوند و هم اغوا شوندگان مستضعف و همه کافران و اصولا ذکر این وصف اشاره به این است که علت مجازات آنها همان کفر آنها است.

***

[سوره سبإ (۳۴): آيات ۳۴ تا ۳۸]

اشاره

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِی قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلاّٰ قٰالَ مُتْرَفُوهٰا إِنّٰا بِمٰا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كٰافِرُونَ (۳۴) وَ قٰالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوٰالاً وَ أَوْلاٰداً وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۳۵) قُلْ إِنَّ رَبِّی يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ (۳۶) وَ مٰا أَمْوٰالُكُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُكُمْ بِالَّتِی تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنٰا زُلْفیٰ إِلاّٰ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَأُولٰئِكَ لَهُمْ جَزٰاءُ اَلضِّعْفِ بِمٰا عَمِلُوا وَ هُمْ فِی اَلْغُرُفٰاتِ آمِنُونَ (۳۷) وَ اَلَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِی آيٰاتِنٰا مُعٰاجِزِينَ أُولٰئِكَ فِی اَلْعَذٰابِ مُحْضَرُونَ (۳۸)

ترجمه:

۳۴-ما در هيچ شهر و ديارى پيامبرى انذار كننده نفرستاديم مگر اينكه مترفين آنها(همانها كه مست ناز و نعمت بودند)گفتند:ما به آنچه شما فرستاده شده ايد كافر هستيم!

ص: ۱۰۴

۳۵-و گفتند:اموال و اولاد ما(از همه)بیشتر است(و این نشانه علاقه خدا به ماست) و ما هرگز مجازات نخواهیم شد! ۳۶-بگو:پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد وسیع یا تنگ می کند(این ارتباطی به قرب در درگاه او ندارد)ولی اکثر مردم نمی دانند.

۳۷-اموال و فرزندان شما هرگز شما را نزد ما مقرب نمی سازد،جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها پاداش مضاعف در برابر اعمالی است که انجام داده اند،و آنها در غرفه های(بهشتی)در(نهایت)امنیت خواهند بود ۳۸-و آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می کنند و می پندارند از چنگال قدرت ما فرار خواهند کرد در عذاب(الهی)احضار می شوند.

تفسیر:

مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از اغواگری مستکبران بود در آیات مورد بحث گوشه ای از این اغواگری را منعکس می سازد و ضمنا به پیامبر گرامی اسلام ص نیز دلداری می دهد که اگر با تو مخالفت کنند تعجب مکن مخالفت مستکبران مرفه با پیامبران راستین یک شیوه دائمی آنها بوده است.

می گوید:"ما هرگز در هیچ شهر و دیاری پیامبر انذار کننده ای نفرستادیم مگر اینکه مترفین-همان متنعمان مغرور و مست نعمت-می گفتند ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم،و آنچه را نامش پیام الهی می نهید قبول نداریم" (وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلاّٰ قٰالَ مُتْرَفُوهٰا إِنّٰا بِمٰا أُرْسِلْتُمْ بِهِ کٰافِرُونَ).

"نذیر"به معنی بیم دهنده،اشاره به پیامبران الهی است که مردم را از عذاب الهی در برابر کج روی ها و بیدادگری ها و گناه و فساد بیم می دادند.

"مترفوها"جمع"مترف"از ماده"ترف"(بر وزن طرف)به معنی تنعم است،و مترف به کسی می گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه او را مست

و مغرور و غافل کرده و به طغیان گری واداشته است (۱).

آری معمولاـ کسانی که در صف اول مخالفین انبیاء بودند این گروه مترف طغیانگر غافل بودند که چون تعلیمات انبیاء را از یک سو مزاحم کامجویی و هوسرانی خود می دیدند،و از سوی دیگر مدافع حقوق محرومانی که با غصب حقوق آنها به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند،و از سوی سوم آنها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت حکومت را یدک می کشیدند،و پیامبران را در تمام این جهات در نقطه مقابل خود می دیدند،لذا فورا به مبارزه برمی خاستند.

عجب اینکه آنها انگشت روی حکم و تعلیم خاصی نمی گذاشتند،بلکه در بست می گفتند"ما به تمام آنچه شما مبعوث شده اید کافریم"و حتی یک گام هم با شما همراه نیستیم که این خود بهترین دلیل بر لجاجت و عناد آنها در برابر حق بود.

این معنی مساله مهمی است که قرآن در آیات مختلف از آن پرده برداشته که غالبا محرومان،نخستین کسانی بودند که دعوت انبیاء را"لبیک"می گفتند، و متنعمین مغرور نیز اولین گروهی بودند که علم مخالفت را برمی داشتند.

با اینکه منکران دعوت انبیاء مسلما منحصر به این گروه نبودند،ولی غالبا عاملان فساد و داعیان به شرک و خرافات آنها بودند که دائما سعی داشتند دیگران را هم به زور به این طرق به کشانند.

در آیات ۲۳ زخرف،۱۱۶ سوره هود،و ۳۳ سوره مؤمنون نیز همین معنی آمده است.

نه تنها در برابر انبیاء که در برابر هر قدم اصلاحی از ناحیه هر دانشمند مصلح و عالم مجاهدی برداشته شود این گروه سر به مخالفت برمی دارند،و برای

ص:۱۰۶

۱- ۱) "لسان العرب"جلد ۹ صفحه ۱۷.

در هم شکستن برنامه های مصلحان توطئه می چینند و از هیچ جنایتی روی گردان نیستند. ***آیه بعد به منطق پوشالی آنها که در هر زمانی برای اثبات برتری خود متوسل می شدند و به اغفال عوام می پرداختند اشاره کرده،می گوید:"و آنها گفتند ما از همه ثروتمندتر و پراولادتریم"(وَ قالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً).

خداوند به ما محبت دارد هم اموال فراوان در اختیار ما نهاده،و هم نیروی انسانی بسیار،و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و موقعیت ما در نزد او است"و ما(نور چشمی ها)هرگز مجازات نخواهیم شد"!(وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ).

مگر خداوند عزیز کرده های خود را هم مجازات می کند؟!اگر ما مطرود درگاه او بودیم این همه نعمت چرا به ما می داد؟!خلاصه آبادی دنیای ما دلیل روشنی بر آبادی آخرت ماست! بعضی از مفسران احتمال داده اند که جمله"و ما نحن بمعذبین"دلیل بر آن است که آنها بطور کلی منکر قیامت و عذاب بودند.ولی آیات بعد نشان می دهد که این جمله ناظر به این معنا نیست،بلکه منظورشان این بوده که آنها به دلیل ثروتشان مقرب درگاه خدایند. ***آیه بعد این منطق پوشالی و عوام فریبانه را به عالیترین وجهی پاسخ می دهد و در هم می کوبد،روی سخن را به پیامبر ص کرده،می فرماید:"به آنها بگو پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می دهد،و برای هر کس بخواهد سخت می گیرد"(و این ها همه طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زندگی انسان لازم می داند و ربطی به قدر و مقام در درگاه خدا ندارد (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ).

بنا بر این هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت،و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد"اما اکثر مردم از این واقعیت بی خبرند"(وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ).

البته اکثریت ناآگاه و بیخبر چنین هستند و گرنه این مساله برای آگاهان واضح و روشن است. ***سپس با صراحت بیشتری همین معنی را تعقیب کرده،می گوید:"هرگز چنان نیست که اموال و اولادتان شما را نزد ما مقرب سازد"(وَ مٰا أَمْوٰالُكُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنٰا زُلْفىٰ) (۱).

این اشتباه بزرگی است که دامنگیر گروهی از عوام شده است که تصور می کنند آنها که در این جهان از نظر مادی گرفتار محرومیتند مغضوب و مطرود درگاه خدا هستند و آنها که در رفاه نعمت غوطه ورند محبوب و مقبول او می باشند.

چه بسیار افراد محرومی که با این وسیله آزمایش می شوند و به برترین مقامات می رسند،و چه بسیار افراد متنعمی که اموال و ثروتشان بلای جانشان و مقدمه مجازاتشان است.

مگر قرآن در آیه ۱۵ سوره تغابن صریحا نمی گوید: إِنَّمٰا أَمْوٰالُكُمْ وَ أَوْلاٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ "اموال فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند و پاداش عظیم نزد خدا است".

این سخن بدان معنی نیست که انسان دست از تلاش و کوشش لازم برای

۱- ۱) "زلفی"و"زلفه"به معنی مقام و منزلت و منزلگاه آمده است(مفردات راغب) و به همین دلیل منازل شب را زلف اللیل گویند-تعبیر به"التی"به خاطر آن است که در بسیاری از موارد ضمیر مفرد مؤنث به جمع مکسر بر می گردد،بنا بر این در این جا نیازی به تقدیر نیست.

زنـدگی بر دارد،بلکه هدف این است که داشـتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان هرگز معیار ارزش معنوی انسانها در پیشگاه خدا نمی شود.

سپس به معیار اصـلی ارزشـهای انسانها و آنچه مایه تقرب به درگاه خدا می شود پرداخته(به صورت یک اسـتثنای منفصل)می گوید:"مگر کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها در برابر اعمالشان پاداش مضاعف است،و در غرفه های بهشتی در نهایت امنیت به سر می برند"(إِلاّ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِکَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ آمِنُونَ) (۱).

بنا بر این تمام معیارها به این دو امر باز می گردد"ایمان"و عمل"صالح" از هر کس و در هر زمان و در هر مکان،و از هر قشـر و هر گروه،و تفـاوت انسانهـا در پیشـگاه خـدا به تفـاوت درجـات ایمان و مراتب عمل صالـح آنها است،و جز این چیز دیگری نیست.

حتی علم دانش و انتسـاب به افراد بزرگ،حتی به پیامبران،اگر توأم با این دو معیار نباشـد به تنهایی چیزی بر ارزش انسان نمی افزاید.

اینجا است که قرآن با صـراحت بی نظیرش قلم بطلان بر تمام پنـدارهای انحرافی و خرافی در زمینه عوامل قرب به پروردگار،و ارزش وجـودی انسـان کشـیده،و معیـار اصـیل را در دو چیز خلاـصه کرده کـه همه انسانهـا قـدرت بر تحصـیل آن را دارنـد،و امکانات و محرومیت های مادی در آن مؤثر نیست.

آری اموال و اولاد نیز اگر در این مسـیر قرار گیرنـد به همین صـبغه الهی در می آیند و رنگ ایمان و عمل صالح می پذیرند،و مـایه قرب خـدا می شونـد، اما اموال و اولادی که انسان را از خـدا دور سازنـد و همچون بتی مورد پرسـتش قرار گیرنـد و مایه فساد و افساد گردند آتش گیره های جهنمند،و به گفته قرآن:دشمن جان انسان و دشمن سعادت او هستند:

۱- ۱) تعبیر به"جزاء الضعف"از قبیل اضافه موصوف به صفت است.

يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوٰاجِكَمْ وَ أَوْلاٰدِكُمْ عَدُوًّا لَكَمْ فَاحْذَرُوهُمْ: "ای کسانی که ایمان آورده اید بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند،از آنها بر حذر باشید"!(تغابن-۱۴).

ضمنا چنان که قبلا نیز اشاره کرده ایم"ضعف"تنها به معنی"دو چندان" نیست،بلکه به معنی"چند برابر"آمده است،و در آیه مورد بحث به همین معنی است،زیرا می دانیم پاداش هر کار نیک در نزد خدا حد اقل ده برابر است، مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا (انعام-۱۶۰)و گاه به مراتب از این هم فراتر می رود.

"غرفات"جمع"غرفه"به معنی حجره هایی است در طبقه بالا قرار گرفته که هم نور بیشتر دارد و هم هوای بهتر،و هم از آفات به دور است،به همین دلیل این تعبیر در مورد برترین منازل بهشت به کار رفته است.

این لغت در اصل از ماده"غرف"(بر وزن برف)به معنی بالا بردن و برداشتن چیزی است.

تعبیر به آمنون(کسانی که در امنیت به سر می برند)در مورد بهشتیان تعبیر بسیار جامعی است که آرامش روح و جسم آنها را از هر نظر منعکس می کند، چرا که نه ترس فنا و زوال و مرگ دارند،و نه ترس هجوم دشمن،و نه بیماری و آفت و اندوه،و نه حتی ترس از ترس!و نعمتی برتر از این نیست که انسان از هر نظر در امنیت به سر برد،همان گونه که بلائی بدتر از ناامنی در جنبه های مختلف زندگی وجود ندارد. ***و در آیه بعد گروه مقابل آنها را توصیف کرده و می گوید:"اما آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش و کوشش می کنند،نه خود ایمان دارند و نه اجازه می دهند دیگران در راه حق گام نهند،در حالی که چنین می پندارند که می توانند از چنگال قدرت ما فرار کنند،آنها در عذاب دردناک روز قیامت احضار می شوند"

(وَ الَّذِینَ یَسْعَوْنَ فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ أُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ).

آنها همان کسانی هستند که با استفاده از اموال و اولاد و نفرات خود به تکذیب انبیاء پرداخته اند و به وسوسه خلق خدا مشغول شدند و آن چنان مغرور بودند که گمان می کردند از چنگال عذاب الهی می گریزند،ولی همگی به فرمان خدا در دل آتش سوزان دوزخ احضار می شوند.

جمله" أُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ "چون سخنی از زمان آینده در آن نیست،ممکن است اشاره به این معنی باشد که آنها هم اکنون نیز گرفتار عذابند، چه عذابی برتر از این زندانی که با مال و اولاد برای خود ساخته اند؟! این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر فوق به خاطر آن باشد که این وعده الهی چنان مسلم است که گویی الان در آن قرار دارند،همان گونه که در جمله "فهم فِی الْغُرُفاتِ آمِنُونَ "آمده است.

تعبیر به" مُعاجِزِینَ "به طوری که بعضی از ارباب لغت گفته اند به معنی این است که آنها چنین می پندارند که می توانند از حوزه قدرت خدا و مجازاتش فرار کنند،در حالی که این پنداری باطل و بی اساس است (۱).

***

نکته ها:

ارزیابی ارزشها!

مساله مهم در زندگانی فرد و جامعه ها مساله معیارهای سنجش،و نظام ارزشی حاکم بر فرهنگ آن جامعه است.

زیرا تمام حرکتها در زندگی فرد و جمع از همین نظام ارزشی سرچشمه

۱- ۱) "لسان العرب"و"مفردات راغب""معاجزین"را به معنی"ظانین انهم یعجزون اللّه"تفسیر کرده اند و در حقیقت شبیه تعبیر"یخادعون اللّه و رسوله" که در آیه ۹ سوره بقره است،زیرا باب مفاعله گاه به این معنا می آید.

می گیرد،و برای آفریدن این ارزشها است.

اشتباه یک قوم و ملت در این مساله،و روی آوردن به ارزشهای خیالی و بی اساس،کافی است که تاریخ آنها را به تباهی بکشد،و درک ارزشهای واقعی و معیارهای راستین محکم ترین زیربنای کاخ سعادت آنها است.

دنیا پرستان مغرور ارزش را تنها منحصر در مال و قدرتهای مادی و نفرات خود می دانند،حتی معیار شخصیت در پیشگاه خدا را در این چهار چوب تصور می کنند،چنان که در آیات فوق نمونه ای از آن دیدیم،و نمونه های فراوان دیگری از آن در قرآن مجید به چشم می خورد.

۱-فرعون جبار و زر و زورپرست به اطرافیانش می گوید:من باور نمی کنم موسی از طرف خدا باشد اگر راست می گوید پس چرا دست بند طلا به او داده نشده است؟!" فَلَوْ لاٰ أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ "(سوره زخرف آیه ۵۳).

او حتی نداشتن چنین زر و زیوری را دلیل بر پستی مقام موسی می شمرد و می گوید:(أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ) (سوره زخرف آیه ۵۲).

۲-مشرکان عصر پیامبر ص از اینکه قرآن به مرد تهیدستی نازل شده تعجب می کردند،و می گفتند" لَوْ لاٰ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ":"چرا این قرآن بر شخصیت بزرگ و مرد ثروتمندی از سرزمین مکه یا طائف نازل نشده است"؟! (زخرف آیه ۳۱).

۳-بنی اسرائیل به"اشموئیل "پیغمبر زمانشان در مورد انتخاب"طالوت" به فرماندهی لشکر ایراد کردند،و گفتند:" نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمٰالِ ":"ما از او به فرماندهی و حکومت سزاوارتریم،چرا که از دودمان معروفیم،بعلاوه طالوت ثروتی ندارد"؟!(سوره بقره ۲۴۷).

۴-مشرکان ثروتمند قوم نوح به او ایراد کردند"چرا این افراد اراذل و پست اطراف تو را گرفته اند"؟!و منظورشان از پستی،نداشتن مال و ثروت بود!

"قَالُوا أَ نُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ":"آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که اراذل به تو ایمان آورده اند"؟!(سوره شعراء آیه ۱۱۱).

۵-همین ایراد را ثروتمندان مکه به پیامبر اسلام ص کردند که از چه رو اطراف تو را پا برهنه ها گرفته اند؟ما حتی از بوی بدن اینها ناراحت می شویم، اگر آنها را از خود برانی ما در کنار توایم،قرآن در سوره کهف سخت به آنها می تازد،با شدیدترین لحنی آنها را تهدید می کند،و به پیامبر ص دستور می دهد:تو باید با مردانی همنشین باشی که هر چند تهیدستند اما قلبشان مملو از عشق خدا است و صبح و شام رو به درگاه خدا می آورند،و جز او کسی را نمی خواهند،ای پیامبر ص با اینها باش و هرگز روی از اینها مگردان " وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لاٰ تَعْدُ عَيْنٰاكَ عَنْهُمْ " (کهف-۲۸).

روی این جهات نخستین و مهمترین گام اصلاحی انبیاء در هم شکستن این چارچوبه های ارزشی دروغین بود،آنها با تعلیماتشان این معیارهای غلط را در هم ریختند،و ارزشهای اصیل الهی را جانشین آن ساختند و با یک"انقلاب فرهنگی" محور شخصیت را از اموال و اولاد و ثروت و جاه و شهرت قبیله و فامیل به تقوا و ایمان و عمل صالح مبدل ساختند.

نمونه آن را در آیات مورد بحث خواندیم که بعد از کشیدن خط بطلان بر"اموال"و"اولاد"به عنوان یک وسیله تقرب در پیشگاه الهی و گفتن وَ مٰا أَمْوٰالُكُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنٰا زُلْفىٰ بلافاصله ارزش اصیل را با جمله" إِلاّٰ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً "جانشین آن می کند.

آیه شریفه:" إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقٰاكُمْ "که به صورت یک شعار اسلامی درآمده،بعد از نفی ارزشهای وابسته به قبیله و عشیره بیانگر همین انقلاب فکری و ارزشی است.

طبق این آیه(سوره حجرات-۱۳)هیچ چیز جز تقوا،ایمان توأم با احساس مسئولیت و پاکی عمل،معیار ارزیابی شخصیت انسانها و قربشان در درگاه خدا نیست،و هر کس از این معیار اصیل سهم بیشتری دارد مقرب تر و گرامی تر است.

جالب اینکه در محیط عربستان قبل از آنکه تعلیمات حیاتبخش اسلام و قرآن ظهور کند بر اثر حاکمیت نظام ارزشی زر و زور محصول آن محیط مشتی غارتگر و زورگو همچون"ابو سفیانها"و"ابو جهلها"و"ابو لهب ها"بود.

اما از همان محیط بعد از انقلاب نظام ارزشی"سلمانها"و"بوذرها"و"مقدادها" و"عمار یاسرها"برخاستند.

جالب اینکه قرآن مجید در سوره"زخرف"بعد از ذکر آیاتی که در فوق به آن اشاره کردیم،می گوید:"نه تنها زرق و برق مادی دلیل بر شخصیت نیست بلکه اگر مفاسدی از این رهگذر به وجود نمی آمد ما برای کافران خانه هایی قرار می دادیم که سقفهایش از نقره و پله ها و نردبانهای(گرانقیمتی)داشته باشد که به وسیله آن به طبقات بالا روند،و برای اطاقهای آنها درهایی(پر زرق و برق) و تختهایی(زیبا)قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند،و هر گونه زیوری را در اختیار آنها می گذاردیم،ولی اینها همه متاع زندگی دنیا است و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزگاران است"(وَ لَوْ لاٰ أَنْ یَکُونَ النّٰاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً لَجَعَلْنٰا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعٰارِجَ عَلَیْهٰا یَظْهَرُونَ- وَ لِبُیُوتِهِمْ أَبْوٰاباً وَ سُرُراً عَلَیْهٰا یَتَّکِؤُنَ- وَ زُخْرُفاً وَ إِنْ کُلُّ ذٰلِکَ لَمّٰا مَتٰاعُ الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُتَّقِینَ)(زخرف آیات ۳۳-۳۴-۳۵).

اینها همه برای این است که ارزشهای دروغین جای ارزشهای واقعی انسانی را نگیرد.

***

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۳۹ تا ۴۲]

اشاره

قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ اَلرّازِقِینَ (۳۹) وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلائِکَهِ أَ هؤُلاءِ إِیّاکُمْ کانُوا یَعْبُدُونَ (۴۰) قالُوا سُبْحانَکَ أَنْتَ وَلِیُّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ کانُوا یَعْبُدُونَ اَلْجِنَّ أَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) فَالْیَوْمَ لا یَمْلِکُ بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ اَلنّارِ اَلَّتِی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ (۴۲)

ترجمه:

۳۹-بگو:پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه می دهد و برای هر کس بخواهد تنگ(و محدود)می سازد،و هر چیزی را(در راه او)انفاق کنید جای آن را پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است.

۴۰-به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آنها را محشور می کند،سپس به فرشتگان می گوید:آیا اینها شما را پرستش می کردند؟!

ص:۱۱۵

۴۱-آنها می گوینـد:منزهی(از این نسـبتهای ناروا)تنها تو ولی ما هستی نه آنها، (آنان ما را نمی پرستیدند)بلکه جن را پرسـتش می کردند،و اکثرشان به آنها ایمان داشتند!

۴۲-امروز هیچیـک از شـما نسبت به دیگری مالـک سود و زیـانی نیست و به ظالمـان می گوئیم بچشید عـذاب آتشـی را که تکذیب می کردید!

تفسیر:

بیزاری معبودان از عابدان

بـار دیگر در این آیات به پاسخ گفتار آنها که اموال و اولاد خود را دلیل بر قرب خویش در درگاه خداونـد می پنداشـتند باز می گردد،و به عنوان تاکیـد می گویـد:"بگو پروردگار من روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده یا محدود می کند"(قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ).

سپس می افزایـد:"آنچه را در راه خـدا انفـاق کنیـد خداونـد جای آن را پر می کنـد و او بهترین روزی دهنـدگان است"(وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ الرّازِقِینَ).

گرچه محتوای این آیه تاکید بر مطلب گذشته است ولی از دو جهت تازگی دارد:

نخست اینکه آیه گذشـته که مفهـومش همین مفهوم بود بیشـتر نـاظر به اموال و اولاـد کفـار بود در حـالی که تعـبیر به"عبـاد"(بندگان)در آیه مورد بحث نشان می دهد که ناظر به مؤمنان است،یعنی حتی در مورد مؤمنان گاه روزی را گسترده می کند-آنجا که صـلاح مؤمن باشد-و گاه روزی را تنگ و محدود می سازد- آنجا که مصـلحتش ایجاب کند،و به هر حال وسـعت و تنگی معیشت دلیل بر هیچ چیزی نمی تواند باشد.

دیگر اینکه آیه قبل وسعت و تنگی معیشت را در باره دو گروه مختلف بیان می کرد در حالی که آیه مورد بحث ممکن است اشاره به دو حالت مختلف از یک انسان باشد که گاه روزیش گسترده و گاه تنگ و محدود است.

به علاوه آنچه در آغاز این آیه آمده در حقیقت مقدمه ای است برای آنچه در پایان آیه است و آن تشویق به انفاق در راه خدا است.

جمله" فَهُوَ یُخْلِفُهُ ":(او جایش را پر می کند)تعبیر جالبی است که نشان می دهد آنچه در راه خدا انفاق گردد در حقیقت یک تجارت پر سود است،چرا که خداوند عوض آن را بر عهده گرفته،و می دانیم هنگامی که شخص کریمی عوض چیزی را بر عهده می گیرد رعایت برابری و مساوات نمی کند بلکه چند برابر و گاه صد چندان می کند.

البته این وعده الهی منحصر به آخرت و سرای دیگر نیست،آن که در جای خود مسلم است،در دنیا نیز با انواع برکات جای انفاقها را به نحو احسن پر می کند.

جمله" هُوَ خَیْرُ الرّازِقِینَ "(او بهترین روزی دهندگان است)معنای گسترده ای دارد و از ابعاد مختلف قابل دقت است.

او از همه روزی دهندگان بهتر است به خاطر اینکه می داند چه چیز ببخشد و چه اندازه روزی دهد که مایه فساد و تباهی نگردد،چرا که به همه چیز عالم است.

او هر چه بخواهد می تواند اعطاء کند چرا که به هر چیز قادر است.

او در برابر آنچه می بخشد پاداش و جزائی نمی خواهد چرا که غنی بالذات است.

او حتی بدون درخواست می دهد چرا که از همه چیز با خبر است و حکیم است.

ص :۱۱۷

بلکه در حقیقت هیچکس جز او"روزی دهنده"نیست،چرا که هر کس هر چه دارد از او است و هر کس چیزی به دیگری می دهد"واسطه انتقال روزی" است،نه روزی دهنده.

این نکته نیز قابل دقت است که او در برابر اموال"فانی"نعمتهای"باقی" می دهد،و در مقابل"قلیل""کثیر"می بخشد. ***و از آنجا که این گروه از ثروتمندان ظالم و طاغی در زمره مشرکان بودند و ادعا می کردند که ما فرشتگان را می پرستیم و آنها شفیعان ما در قیامت هستند، قرآن به پاسخ این ادعای بی اساس نیز پرداخته چنین می گوید:"به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آنها-چه عبادت کنندگان و چه عبادت شوندگان- را محشور می کند،سپس فرشتگان را مخاطب ساخته می گوید:آیا اینها شما را عبادت می کردند"؟!(وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلاٰئِکَهِ أَ هٰؤُلاٰءِ إِیّٰاکُمْ کٰانُوا یَعْبُدُونَ).

بدیهی است این سؤالی نیست که مجهولی را برای ذات پاک خداوند کشف کند چرا که او به همه چیز عالم است،هدف این است از بیان فرشتگان حقایق گفته شود،تا این گروه عبادت کننده سرافکنده و شرمنده شوند،و بدانند آنها از عمل اینها کاملا بیزارند،و برای همیشه مایوس شوند.

ذکر"ملائکه"از میان تمام معبودهایی که مشرکان داشتند،یا به خاطر آن است که فرشتگان شریف ترین مخلوقی بودند که آنها پرستش می کردند، جایی که از آنها در قیامت شفاعتی حاصل نشود از یک مشت سنگ و چوب یا جن و شیاطین چه می تواند حاصل شود؟! یا از این نظر است که بت پرستان سنگ و چوبها را مظهر و سمبل موجودات علوی(فرشتگان و ارواح انبیاء)می دانستند،و به این عنوان آنها را پرستش

می کردنـد،چنـان که در تاریخچه بت پرستی در میان قوم عرب آمـده است که "عمرو بن لحی " (۱)در سفری که به شام رفته بود جمعی را در حال بت پرستی دیـد از آنها در این باره سؤال کرد گفتند اینها خدایانی هسـتند که به شـکل موجودات علوی ساخته ایم،از آنها یاری می جوئیم،و به وسـیله آنها تقاضای باران می کنیم! عمرو بن لحی این عمل را پسندید و از آنها پیروی کرد،و بتی همراه خود برای حجاز به سوغات آورد،و از آن زمان بت پرستی آغاز شـد،و گسترش یافت تا اینکه اسـلام آمـد و آن را ریشـه کن سـاخت (۲). ***اکنون ببینیم"فرشـتگان"در پاسـخ سؤال پروردگار چه می گوینـد؟آنها جامعترین و مؤدبانه ترین پاسـخ را انتخـاب کرده چنین"عرض می کننـد:منزهی تو ای پروردگـار از این نسـبتهای ناروا که به ساحت مقـدست داده اند"(قالُوا سُبْحانَکَ).

ما به هیچوجه با این گروه ارتباط نداشته ایم،"تنها تو ولی ما هستی نه آنها" (أَنْتَ وَلِیُّنا مِنْ دُونِهِمْ).

"آنها ما را پرسـتش نمی کردنـد،بلکه جن را می پرستیدند و اکثرشان به جنیان ایمان داشـتند"(بَلْ کانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ).

در اینکه مفهوم پاسخ فرشـتگان چیست؟در میان مفسـران گفتگو است، و هر یک تفسیری برای آن کرده اند،اما آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که منظور از"جن"شیطان و سایر موجودات خبیثی است که بت پرستان را به

۱- ۱) عمرو بن لحی از سرشناسان مکه بود(لحی به ضم لام و فتح حاء و تشدید یاء).

۲- ۲) تفسیر"روح المعانی"جلد ۲۲ صفحه ۱۴۰(ذیـل آیه مورد بحث)-در سـیره "ابن هشام"همین معنی با تفاوت مختصـری آمده است،و در آنجا می خوانیم که او بت"هبل" را از شام با خود آورد(سیره ابن هشام جلد ۱ صفحه ۷۹).

این عمل تشویق می کردند،و آن را در نظرشان زینت می دادند،بنا بر این مراد از عبادت جن همان اطاعت و پیروی از فرمان و پذیرش وسوسه های آنها است.

فرشتگان ضمن اظهار تنفر و بیزاری و اعلام عدم رضایت به این کار می گویند عامل اصلی این فساد شیاطین بودند هر چند ظاهرا ما را پرستش می کردند، باید چهره واقعی این کار را برملا کرد.

و به این ترتیب عبادت کنندگان را به تمام معنی از خود می رانند و نومید می کنند.

نظیر این معنی را در سوره"یونس"نیز داشتیم آنجا که می فرماید: وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا مَکانَکُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَکاؤُکُمْ فَزَیَّلْنا بَیْنَهُمْ وَ قالَ شُرَکاؤُهُمْ ما کُنْتُمْ إِیّانا تَعْبُدُونَ :"به خاطر بیاور آن روز را که همه آنها را جمع می کنیم سپس به مشرکان می گوئیم شما و معبودهایتان در جای خود باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود)سپس آنها را از هم جدا می کنیم،و معبودهایشان به آنها می گویند:شما هرگز ما را عبادت نمی کردید"!(یونس-۲۸).

یعنی شما در حقیقت هوا و هوسها و اوهام و پندارهای خویش را می پرستیدید نه ما را،و از این گذشته این عبادت شما نه به امر و فرمان ما بود و نه به رضایت ما،و عبادتی که چنین باشد در حقیقت عبادت نیست. ***به این ترتیب امید مشرکان در آن روز به نومیدی کامل تبدیل می شود و به وضوح این حقیقت برای آنها روشن می گردد که معبودان آنها کوچکترین گرهی از کارشان نخواهند گشود،بلکه از آنان متنفر و بیزارند.

لذا در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری پر معنی می گوید:"امروز هیچیک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست"(فَالْیَوْمَ لا یَمْلِکُ بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا).

ص:۱۲۰

بنا بر این نه فرشتگان که ظاهرا معبود آنها بودند می توانند شفاعتی کنند، و نه آنها نسبت به یکدیگر می توانند کمکی انجام دهند.

"اینجاست که به این ظالمان می گوئیم:بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می کردید"(وَ نَقُولُ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذٰابَ النّارِ الَّتِی کُنْتُمْ بِهٰا تُکَذِّبُونَ).

این نخستین بار نیست که قرآن از مشرکان تعبیر به"ظالم"و ستمگر می کند،بلکه در بسیاری دیگر از آیات قرآن از"کفر"تعبیر به"ظلم"یا از "کافران و مشرکان"تعبیر به"ظالمان"شده است،چرا که قبل از هر چیز بر خود ستم می کنند که تاج پرافتخار عبودیت پروردگار را از سر برداشته،و طوق بندگی خفت بار بتها را بر گردن می نهند،و همه حیثیت و شخصیت و سرنوشت خود را بر باد می دهند.

در حقیقت آنها در روز قیامت هم مجازات شرک خود را می بینند،و هم مجازات انکار معاد را،و در جمله"و نَقُولُ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذٰابَ النّارِ الَّتِی کُنْتُمْ بِهٰا تُکَذِّبُونَ "هر دو معنی جمع است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-انفاق مایه فزونی است نه کمبود

تعبیری که در آیات فوق در مورد انفاق خواندیم که فرمود هر چیزی را که در راه خدا انفاق کنید خداوند جای آن را پر می کند تعبیری است بسیار پر معنی.

اولا:از این نظر که"شیء"به معنی وسیع کلمه،تمام انواع انفاقها را اعم از مادی و معنوی،کوچک و بزرگ،به هر انسان نیازمند اعم از صغیر و کبیر، همه را شامل می شود،مهم اینست که انسان از سرمایه های موجود خود در راه

خدا ببخشد به هر کیفیت و به هر کمیت باشد.

ثانیا:انفاق را از مفهوم فنا بیرون می آورد،و رنگ بقا به آن می دهد، چرا که خداوند تضمین کرده با مواهب مادی و معنوی خود که چندین برابر و گاه هزاران برابر-و حد اقل ده برابر است-جای آن را پر کند،و به این ترتیب شخص انفاق کننده هنگامی که با این روحیه و این عقیده به میدان می آید دست و دل بازتری خواهد داشت،او هرگز احساس کمبود و فکر فقر به مغز خود راه نمی دهد،بلکه خدا را شکر می گوید که او را موفق به چنین تجارت پرسودی کرده است.

همان تعبیری که قرآن مجید در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره صف فرموده است یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلیٰ تِجٰارَةٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذٰابٍ أَلِیمٍ- تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجٰاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ بِأَمْوٰالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ :"ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارت پرسودی که از عذاب دردناک رهائیتان می بخشد راهنمایی بنمایم؟-ایمان به خدا و پیامبرش بیاورید و در راه خدا با اموال و جانهایتان جهاد کنید این برای شما بهتر است اگر می دانستید".

در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم که فرمود:

ینادی مناد کل لیله لدوا للموت! و ینادی مناد ابنوا للخراب! و ینادی مناد اللهم هب للمنفق خلفا.

و ینادی مناد اللهم هب للممسک تلفا! و ینادی مناد لیت الناس لم یخلقوا.

و ینادی مناد لیتهم اذ خلقوا فکروا فیما له خلقوا!:

"در هر شب منادی آسمانی ندا می دهد بزائید برای مردن! و منادی دیگری ندا می دهد بنا کنید برای ویرانی!

ص :۱۲۲

و منادی ندا می دهد خداوندا!برای آنها که انفاق می کنند عوضی قرار ده.

و منادی دیگری نـدا می کنـد خداونـدا!برای آنها که امساک می کنند تلفی قرار ده! و منادی دیگری می گوید:ای کاش مردم آفریده نمی شدند! و منادی دیگری صدا می زند ای کاش اکنون که آفریده شدند،اندیشه می کردند که برای چه آفریده شده اند"؟ (۱).

(منظور از این منادیها که ندا می دهند فرشتگانند که به فرمان خدا تدبیر امور این عالم می کنند).

در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم:

من ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقه!:

"کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود" (۲).

همین معنی از امام باقر ع و امام صادق ع نیز نقل شده است.

اما مساله مهم اینست که انفاق از اموال حلال و مشروع باشد که خدا غیر آن را قبول نمی کند و برکت نمی دهد.

لـذا در حـدیثی از امام صادق ع می خوانیم:شخصـی خدمتش عرض کرد دو آیه در قرآن است که هر چه من به سـراغ آن می روم آن را نمی یابم(و به محتوای آن نمی رسم).

امام فرمود کدام آیه است.

عرض کرد نخست این سـخن خداوند بزرگ است که می گوید: اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ :"مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم"من خدا را می خوانم

ص: ۱۲۳

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) "نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۳۴۰.

اما دعایم مستجاب نمی شود! فرمود:آیا فکر می کنی خداوند عز و جل وعده خود را تخلف کرده؟.

عرض کرد نه.

فرمود پس علت آن چیست؟ عرض کرد نمی دانم.

فرمود ولی من به تو خبر می دهم:

من اطاع اللّه عز و جل فیما امره من دعائه من جهه الدعاء اجابه: "کسی که اطاعت خداوند متعال کند در آنچه امر به دعا کرده و جهت دعا را در آن رعایت کند اجابت خواهد کرد.

عرض کرد:جهت دعا چیست؟فرمود نخست حمد خدا می کنی،و نعمت او را یادآور می شوی،سپس شکر می کنی بعد درود بر پیامبر ص می فرستی،سپس گناهانت را به خاطر می آوری اقرار می کنی و از آنها به خدا پناه می بری، و توبه می نمایی،اینست جهت دعا! سپس فرمود:آیه دیگر کدام است؟ عرض کرد:این آیه است که می فرماید: وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ الرّٰازِقِینَ اما من در راه خدا انفاق می کنم ولی چیزی که جای آن را پر کند عائد من نمی شود! امام ع فرمود:فکر می کنی خداوند از وعده خود تخلف کرده؟! عرض کرد:نه.

فرمود:پس چرا چنین است؟ عرض کرد نمی دانم.

فرمود:

لو ان احدکم اکتسب المال من حله،و انفقه فی حله،لم ینفق درهما الا اخلف علیه: "اگر کسی از شما مال حلالی به دست آورد و در راه حلال انفاق کند هیچ درهمی را انفاق نمی کند مگر اینکه خدا عوضش را به او

می دهد" (۱).

***

۲-اموال خود را بیمه الهی کنید:

یکی از مفسران در اینجا تحلیل جالبی دارد می گوید:

عجب این است که تاجر هنگامی که بداند یکی از اموالش در معرض تلف است حاضر است آن را حتی به صورت نسیه بفروشد،هر چند طرف فقیر باشد، می گوید:این بهتر از این است که بگذارم و نابود شود.

و اگر تاجری در چنین شرایطی اقدام به فروش اموالش نکند تا نابود شود او را"خطا کار"می شمرند! و اگر در چنین شرائطی خریدار سرمایه داری پیدا شود و به او نفروشد او را"بی عقل"معرفی می کنند.

و اگر علاوه بر همه اینها خریدار با داشتن تمکن مالی همه گونه وثیقه بسپارد و سند قابل اطمینانی نیز بنویسد در عین حال به او نفروشد"دیوانه"اش می خوانند! ولی تعجب در این است که همه ما این کارها را انجام می دهیم و هیچکس آن را جنون نمی شمرد! زیرا تمام اموال ما قطعا در معرض زوال است و خواه ناخواه از دست ما بیرون خواهد رفت،و انفاق کردن در راه خدا یک نوع وام دادن به او است، و ضامنی بسیار معتبر یعنی خداوند بزرگ فرموده: وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ :"هر چه را انفاق کنید عوضش را می دهد"و در عین حال املاک خود را نزد ما گروگان گذاشته،چرا که هر چه در دست انسان است عاریتی از ناحیه اوست(و محکمترین سندها از کتب آسمانی در این زمینه در اختیار ما نهاده).

اما با همه اینها بسیاری از ما اموال خود را انفاق نمی کنیم و می گذاریم

ص: ۱۲۵

۱- ۱) "تفسیر برهان"جلد ۳ صفحه ۳۵۳.

از دستمان برود،نه اجری داریم و نه شکری (1).

***

۳-وسعت مفهوم"انفاق"

برای اینکه بدانیم مفهوم"انفاق"تا چه حد در اسلام گسترده است کافی است حدیث زیر را مورد توجه قرار دهیم:

پیغمبر گرامی اسلام ص فرمود:

کل معروف صدقه،و ما انفق الرجل علی نفسه و اهله کتب له صدقه،و ما وقی به الرجل عرضه فهو صدقه،و ما انفق الرجل من نفقه فعلی اللّه خلفها،الا ما کان من نفقه فی بنیان او معصیه:

"هر کار نیکی به هر صورت باشد صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می شود (و منحصر به انفاقهای مالی نیست).

و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود و خانواده خود صرف می کند صدقه نوشته می شود.

و آنچه را که انسان آبروی خود را با آن حفظ می کند صدقه محسوب می گردد.

و آنچه را انسان در راه خدا انفاق می کند عوض آن را به او خواهد داد مگر چیزی که صرف بنا شود(همچون بنای خانه!)یا در راه معصیت صرف گردد" (2).

استثناء خانه ممکن است از این نظر باشد که عین آن باقی است به علاوه مردم بیشترین توجهشان به آن است.

***

۱- ۱) تفسیر"فخر رازی"جلد ۲۵ صفحه ۲۶۳(ذیل آیات مورد بحث).

۲- ۲) تفسیر"قرطبی"جلد ۶ صفحه ۵۳۸۹(ذیل آیه مورد بحث).

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۴۳ تا ۴۵]

اشاره

وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلاّ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمّا كانَ يَعْبُدُ آباؤُكُمْ وَ قالُوا ما هذا إِلاّ إِفْكٌ مُفْتَرىً وَ قالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِينٌ (۴۳) وَ ما آتَيْناهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَها وَ ما أَرْسَلْنا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴) وَ كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَيْناهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ (۴۵)

ترجمه:

۴۳-هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنها خوانده شود می گویند او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان پرستش می کردند باز دارد،و می گویند:

این جز دروغ بزرگی که(به خدا)بسته شده چیز دیگری نیست،و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند:این فقط یک سحر آشکار است! ۴۴-ما(قبلا)چیزی از کتب آسمانی را به آنها نداده ایم که آن را بخوانند(و به اتکای آن سخنان تو را تکذیب کنند)و قبل از تو هیچ پیامبری(نیز)برای آنها نفرستادیم.

ص: ۱۲۷

۴۵-کسانی که پیش از آنها بودند(نیز آیات الهی را)تکذیب کردند در حالی که اینها به یک دهم(از قدرت و نیروی آنان)نمی رسند،(آری)آنها رسولان مرا تکذیب کردند و ببین مجازات من(نسبت به آنها)چگونه بود؟!

تفسیر:

با کدام منطق آیات ما را انکار می کنند؟

آیات گذشته از وضع مشرکان و افراد بی ایمان در قیامت سخن می گفت، آیات مورد بحث بار دیگر به وضع آنها در این دنیا پرداخته عکس العمل آنان را در برابر شنیدن قرآن بازگو می کند،تا روشن شود آن سرنوشت شوم در قیامت معلول این موضعگیری غلط در مقابل آیات الهی در دنیاست.

نخست می گوید:"هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنها خوانده می شود می گویند این مرد فقط می خواهد شما را از آنچه نیاکانتان پرستش می کردند باز دارد"(وَ إِذا تُتْلی عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلاّ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمّا كانَ يَعْبُدُ آباؤُكُمْ).

این نخستین عکس العمل آنها در برابر این"آیات بینات"است که به منظور تحریک حس عصبیت در این قوم متعصب مطرح می کردند.

مخصوصا تعبیر به"آبائکم"(پدران شما)به جای"آبائنا"(پدران ما) بیشتر برای همین منظور است که به آن قوم متعصب حالی کنند میراث نیاکان شما در خطر است،بپاخیزید و دست این مرد را از آن کوتاه کنید! تعبیر ما هذا إِلاّ رَجُلٌ ...از دو نظر برای تحقیر پیامبر بوده است،یکی کلمه هذا(این)و دیگری رجل(مردی)به صورت نکره،در حالی که همه آنها پیامبر ص را به خوبی و با سوابق روشن می شناختند.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن،"آیات"را توصیف به"بینات" می کند،یعنی دلائل حقانیتش همراه خود آن است،و آنجا که عیان است نیاز

ص :۱۲۸

به بیان ندارد.

سپس دومین گفتاری را که برای ابطال دعوت پیامبر ص مطرح می ساختند بیان می کند می فرماید:"آنها می گویند این(قرآن)جز دروغ بزرگی که به خدا بسته شده چیز دیگری نیست"!(وَ قالُوا ما هٰذا إِلاّ إِفْکٌ مُفْتَریً).

"افک"(بر وزن فکر)چنان که قبلا هم گفته ایم به معنی هر چیزی است که از صورت اصلی دگرگون شود،لذا بادهای مخالف را"مؤتفکات"می گویند، سپس به دروغ و تهمت و هر سخن خلافی"افک"گفته شده ولی به گفته بعضی"افک" به دروغهای بزرگ گفته می شود.

با اینکه تعبیر به"افک"برای متهم ساختن پیامبر ص به دروغ کافی بود ولی آنها با کلمه"مفتری"آن را تاکید می کردند،بی آنکه هیچ دلیلی بر این ادعای خویش داشته باشند.

و بالآخره سومین اتهامی را که به پیامبر ص بستند تهمت"سحر"بود، چنان که در پایان آیه مورد بحث می خوانیم"کسانی که کافر شدند هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند:این چیزی جز سحر آشکار نیست"!(وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لما جاءهم إِنْ هٰذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِینٌ).

عجب اینکه این گروه گمراه هر سه تهمت خود را با صریحترین تاکید که همان حصر است بیان می کردند،یک جا می گفتند این فقط سحر است جای دیگر می گفتند:این فقط دروغ است،و بالآخره در جای سوم می گفتند:او فقط می خواهد شما را از معبودهای نیاکان باز دارد.

البته این سه نسبت ناروا با هم تضادی ندارد-هر چند آنها از کلام ضد و نقیض ابا نداشتند-بنا بر این دلیلی ندارد که طبق گفته بعضی از مفسران ما هر یک از این تهمتها را به گروهی از کافران نسبت دهیم.

این نکته نیز قابل توجه است که در مرتبه اول و دوم قرآن جمله:

قـالوا را به کار برده،اما در مرحله سوم بجای آن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا آورده است اشاره به اینکه همه این بـدبختیها ناشـی از کفر و انکار حق و دشـمنی با حقیقت است، و گرنه چگونه ممکن است انسان بدون هیچ دلیل اینهمه تهمت را پشت سر هم به مردی که دلائل حقانیت از سـخنش،عملش و سابقه اش روشن است نثار کند؟! گویا آنها با این تهمتهای سه گانه برنامه حساب شده ای را در مبارزه با پیامبر ص تعقیب می کردند از یک سو می دیدند که آئین نوینی است و جاذبه دارد.

از سوی دیگر تهدیدهای پیامبر ص به عذاب الهی در دنیا و آخرت خواه ناخواه گروهی را متوحش می ساخت.

از سوی سوم معجزات پیامبر ص خواه ناخواه در نفوس توده مردم اثر داشت.

آنهـا برای خنثی کردن هر یک از این موضوعات سه گانه تـدبیری اندیشـیده بودنـد در برابر این آئین نوین مساله حفظ میراث گذشـتگان را پیش می کشیدند، در حالی که گذشـتگان آنها به گفته قرآن مصـداق لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ (چیزی نمی فهمیدند و هدایتی نداشتند)بودند(بقره-۱۷۰).

گناهی ندارد که مردم را از چنین رسومات خرافی که میراث جاهلان ابله است باز دارد.

و در برابر تهدیدهای پیامبر ص به عذاب الهی مساله دروغگویی را مطرح ساخته بودند تا توده های مردم را آرام سازند.

و در برابر معجزات،تهمت"سحر"را مطرح می کردند،تا آن را به این وسیله توجیه کرده،مردم را از گرایش به آن باز دارند.

ولی چنـان که می دانیم و تاریـخ اسـلام گواه آن است هیچیـک از این وسوسه های شـیطانی مؤثر نیفتاد،و سـرانجام مردم فوج فوج وارد این آئین پاک شدند.

***

ص: ۱۳۰

قرآن در آیه بعد بر تمام ادعاهای آنها خط بطلان می کشد،هر چند ناگفته بطلانش روشن است،تمام ادعاهای واهی آنها را با یک"جمله پاسخ می دهد،می گوید "ما قبلا چیزی از کتابهای آسمانی را به آنها نداده ایم که آن را بخوانند و بر اساس آن به انکار دعوت تو بپردازند،و قبل از تو هیچ پیامبری برای آنها نیز نفرستادیم" (وَ مٰا آتَیْنٰاهُمْ مِنْ کُتُبٍ یَدْرُسُونَهٰا وَ مٰا أَرْسَلْنٰا إِلَیْهِمْ قَبْلَکَ مِنْ نَذِیرٍ).

اشاره به اینکه این ادعاها از کسی قابل طرح است که قبلا پیامبری به سراغ او آمده و کتاب آسمانی برای او آورده و محتوای دعوت تازه را با آن مخالف می بیند و به تکذیب برمی خیزد،گاه می گوید آئین نیاکانتان از دست نرود،و گاه می گوید این دعوت جدید دروغ است،و گاه آورنده اش را ساحر می خواند.

اما کسی که تنها به اتکاء فکر خود-بدون هیچگونه وحی آسمانی- و با نداشتن بهره ای از علم،خرافاتی به هم بافته حق ندارد چنین قضاوت کند.

از این آیه ضمنا این نکته استفاده می شود که انسان تنها به نیروی عقل خویش نمی تواند راه پر نشیب و فراز زندگی را طی کند،بلکه باید از نیروی وحی مدد گیرد و با کمک خضر رسالت گام بردارد و گر نه ظلمات است که باید از خطر گمراهی بترسد. ***در آخرین آیه مورد بحث این گروه سرکش را با بیانی مؤثر و گویا مورد تهدید قرار داده،چنین می گوید:"کسانی که قبل از اینها بودند نیز آیات الهی را تکذیب کردند"(وَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

"در حالی که اینها از نظر قوت و قدرت حتی به یک دهم آنچه به اقوام پیشین دادیم نمی رسند"(وَ مٰا بَلَغُوا مِعْشٰارَ مٰا آتَیْنٰاهُمْ).

اما ببینید سرنوشت آنها به کجا رسید؟آری"آنها رسولان مرا تکذیب

کردند،بنگرید مجازات من نسبت به آنها چگونه بود"؟!(فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ).

شهرهای ویران شده آنها در زیر ضربات کوبنده مجازات الهی در نزدیکی شما و در مسیرتان به سوی شام قرار دارد،آنها را آئینه عبرت بگیرید،و پندهای لازم را از زبان این ویرانه ها بشنوید،و سرنوشت خود را بر آن قیاس کنید که نه سنت الهی تغییر پذیر است و نه شما از آنها برترید! "معشار"از ماده"عشر"و به همان معنی است(یک دهم).

بعضی آن را به معنی"عشر عشر"یعنی یک صدم گرفته اند، ولی بیشتر کتب لغت و تفاسیر همان معنی اول را ذکر کرده اند،ولی به هر حال اینگونه اعداد جنبه تعدادی ندارد،و برای تقلیل است در مقابل عدد هفت و هفتاد و هزار و مانند آن که برای تکثیر می باشد.

بنا بر این مفهوم آیه اینست که ما گردنکشان نیرومندی را در هم کوبیدیم که اینها جزء کوچکی از قدرت آنان را ندارند! نظیر همین معنی در آیات متعدد دیگر قرآن وارد شده،از جمله در آیه ۶ سوره انعام می خوانیم: أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَيْهِمْ مِدْراراً وَ جَعَلْنَا الْأَنْهارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ "آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم اقوامی که از شما نیرومندتر بودند،امکاناتی به آنها داده بودیم که به شما ندادیم،بارانهای مفید پی در پی برای آنها فرستادیم،و نهرها از زیر درختان باغهای آنها جاری ساختیم،اما به هنگامی که طغیان کردند آنان را به خاطر گناهانشان نابود کردیم و گروه دیگری بعد از آنان به وجود آوردیم".

ص:۱۳۲

نظیر همین معنی در آیات ۲۱ سوره مؤمن،و آیه ۹ سوره روم،نیز وارد شده است.

واژه"نکیر"از ماده"انکار"و به معنی همانست و منظور از انکار خداوند همان مجازات و عذاب او است (۱).

***

ص :۱۳۳

۱- ۱) بعضی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر این آیه داده اند،و آن اینکه منظور از جمله وَ مٰا بَلَغُوا مِعْشٰارَ مٰا آتَیْنٰاهُمْ این است که حتی یک دهم از آیاتی که برای اتمام حجت در اختیار مشرکان قریش قرار دادیم در اختیار اقوام پیشین نبود،هنگامی که گذشتگان را با این شدت عذاب کردیم حال مشرکان قریش که مطابق ده برابر آنها اتمام حجت شده اند روشن است،ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد(بنا بر تفسیر اول از چهار ضمیری که در آیه وجود دارد ضمیر اول و دوم به کفار قریش بر می گردد،و ضمیر سوم و چهارم به مشرکان پیشین،اما بنا بر تفسیر دوم ضمیر اول به مشرکان قریش و دوم به کفار پیشین و سوم به مشرکان قریش و چهارم به کفار پیشین باز می گردد-دقت کنید).

[سوره سبإ (۳۴): آیه ۴۶]

اشاره

قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَهٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنى وَ فُرادى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا ما بِصاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّهٍ إِنْ هُوَ إِلاّ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَىْ عَذابٍ شَدِيدٍ (۴۶)

ترجمه:

۴۶-بگو:تنها شما را به یک چیز اندرز می دهم و آن اینکه دو نفر دو نفر،یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید،سپس فکر خود را به کار گیرید،این دوست و همنشین شما (محمد)هیچگونه جنون ندارد،او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی)است.

تفسیر:

انقلاب فکری ریشه هر انقلاب اصیل

در این بخش از آیات و آیات آینده که بحثهای اواخر این سوره را تشکیل می دهد بار دیگر به پیامبر اسلام ص دستور می دهد که آنها را با دلائل مختلف به سوی حق دعوت کند،و از گمراهی باز دارد،و همچون بحثهای گذشته پنج بار پیامبر را مخاطب ساخته می گوید:"به آنها بگو..."(قل...).

در نخستین آیه به خمیر مایه همه تحولات و دگرگونیهای اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اشاره کرده،و در جمله هایی بسیار کوتاه و پر محتوا می گوید:"به آنها بگو من تنها شما را به یک چیز اندرز می دهم،و آن اینکه برای خدا قیام کنید.دو نفر،دو نفر،یا یک نفر،یک نفر،سپس اندیشه کنید" (قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَهٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنى وَ فُرادى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا).

"این دوست و همنشین شما(محمد)هیچگونه انحراف فکری و جنون ندارد"

ص: ۱۳۴

(مَا بِصاحِبِكَمْ مِنْ جِنَّهٍ).

بلکه"او فقط بیم دهنده شما است در برابر عذاب شدید الهی"(إِنْ هُوَ إِلاّ نَذِیرٌ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدِیدٍ).

کلمات و تعبیرات این آیه هر کدام اشاره به مطلب مهمی است که ده نکته آن را ذیلا می آوریم:

۱-جمله"اعظکم"(شما را اندرز می دهم)در حقیقت بیانگر این واقعیت است که من خیر و صلاح شما را در این سخن در نظر می گیرم نه هیچ مساله دیگر.

۲-تعبیر به"واحده"(تنها یک چیز)مخصوصا با تاکید به وسیله"انما" اشاره گویایی است به این واقعیت که ریشه تمام اصلاحات فردی و جمعی به کار انداختن اندیشه هاست،ما دام که فکر ملتی در خواب است مورد هجوم دزدان و سارقان دین و ایمان و آزادی و استقلال قرار می گیرند،اما هنگامی که افکار بیدار شد راه بر آنها بسته می شود.

۳-تعبیر به"قیام"در اینجا به معنی ایستادن روی دو پا نیست بلکه به معنی آمادگی برای انجام کار است،چرا که انسان به هنگامی که روی پای خود می ایستد آماده برای انجام برنامه های مختلف زندگی می شود،بنا بر این اندیشه کردن نیاز به آمادگی قبلی دارد،که انگیزه و حرکتی در انسان به وجود آید که با اراده و تصمیم به تفکر بپردازد.

۴-تعبیر"للّه"بیانگر این معنی است که قیام و آمادگی باید انگیزه الهی داشته باشد،و تفکری که از چنین انگیزه ای سرچشمه می گیرد ارزنده است، اصولا اخلاص در کارها و حتی در اندیشیدن خمیرمایه نجات و سعادت و برکت است.

جالب اینکه ایمان به"اللّه"در اینجا مسلم گرفته شده بنا بر این تفکر

به خاطر مسائل دیگر است اشاره به اینکه توحید یک امر فطری است که حتی بدون اندیشه نیز روشن است.

۵-تعبیر به"مثنی و فرادی"(دو دو،یا یک یک)اشاره به این است که اندیشه و تفکر باید دور از غوغا و جنجال باشد،مردم به صورت تکنفری، یا حد اکثر دو نفر دو نفر قیام کنند،و فکر و اندیشه خود را به کار گیرند،چرا که تفکر در میان جنجال و غوغا عمیق نخواهد بود،به خصوص اینکه عوامل خود خواهی و تعصب در راه دفاع از اعتقاد خود در حضور جمع بیشتر پیدا می شود.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که این دو تعبیر به منظور این است که افکار"فردی"و"جمعی"یعنی آمیخته با مشورت را فرا گیرد،انسان باید هم به تنهایی بیندیشد،و هم از افکار دیگران بهره گیرد که استبداد در فکر و رأی مایه تباهی است،و همفکری و تلاش برای حل مشکلات علمی به کمک یکدیگر- در آنجا که به جنجال و غوغا نکشد مطمئنا اثر بهتری دارد و شاید به همین دلیل "مثنی"بر"فرادی"مقدم داشته است.

۶-جالب اینکه قرآن در اینجا می گوید تتفکروا(بیندیشید)اما در چه چیز؟از این نظر مطلق است و به اصطلاح"حذف متعلق دلیل بر عموم،است" یعنی در همه چیز،در زندگی معنوی،در زندگی مادی،در مسائل مهم،در مسائل کوچک،و خلاصه در هر کار باید نخست اندیشه کرد،ولی از همه مهمتر، اندیشه برای پیدا کردن پاسخ این چهار سؤال است:

از کجا آمده ام؟آمدنم بهر چه بوده؟به کجا می روم؟و اکنون در کجا هستم؟ ولی بعضی از مفسران معتقدند که متعلق"تفکر"در این جا جمله بعد از آن است(مٰا بِصٰاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّةٍ)یعنی اگر کمی تفکر کنید به خوبی در می یابید

که پیامبر ص از اتهام واهی شما در مورد جنون پاک و منزه است.

معنی اول روشنتر به نظر می رسد.

اما مسلما از اموری که باید در آن اندیشید همین مساله نبوت و صفات برجسته ای است که در شخص پیامبر اسلام و عقل و درایت او بود بی آنکه منحصر به آن باشد.

۷-تعبیر "صاحبکم "(همنشین و دوست شما)در مورد شخص پیغمبر ص اشاره به این است که او برای شما چهره ناشناخته ای نیست،او سالیان دراز در میان شما بوده،او را به امانت و درایت و صدق و راستی شناخته اید،تا کنون نقطه ضعفی در پرونده زندگی او مشاهده نکرده اید،بنا بر این انصاف دهید اتهاماتی که به او می بندید همه بی اساس است.

۸-"جنه"به معنی جنون در اصل از ماده"جن "(بر وزن ظن)به معنی ستر و پوشش است،و از آنجا که مجنون چنان است که گویی عقلش پوشیده شده این تعبیر در باره او به کار می رود،و به هر حال نکته قابل ملاحظه اینجاست که گویا می خواهد این حقیقت را بیان کند که دعوت کننده به اندیشه و بیداری فکر چگونه ممکن است خود مجنون باشد،و همین که منادی تفکر است خود دلیل بر نهایت عقل و درایت اوست.

۹-جمله" إِنْ هُوَ إِلاّ نَذِيرٌ لَكُمْ "رسالت پیامبر ص را در مساله"انذار" خلاصه می کند یعنی بیم دادن از مسئولیتها،از دادگاه و کیفر الهی،درست است که پیامبر رسالت بشارت هم دارد،ولی آنچه بیشتر انسان را وادار به حرکت می کند مساله انذار است،و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز به عنوان تنها وظیفه پیامبر ص ذکر شده،مانند آیه ۹ سوره احقاف وَ مٰا أَنَا إِلاّ نَذِيرٌ مُبِينٌ "من جز انذار کننده آشکار نیستم"نظیر این معنی در سوره ص آیه ۶۵ و آیات دیگر نیز آمده است.

۱۰-تعبیر " بَیْنَ یَدَیْ عَذٰابٍ شَدِیدٍ "اشاره به این است که قیامت چنان نزدیک است که گویی پیش روی شما است،و به راستی در برابر عمر دنیا نیز چنین است،این تعبیر در روایات اسلامی نیز آمده است که پیامبر اکرم ص فرمود:

بعثت انا و الساعه کهاتین(و ضم(ص)الوسطی و السبابه) "بعثت من و قیام قیامت مانند این دو است-سپس انگشت اشاره و انگشت وسط خود را به هم چسبانید و نشان داد" (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-زیر بنای همه تحولها

مکتبهای مادی و کمونیستی که همیشه از ناحیه مذاهب راستین احساس خطر می کنند همیشه اصرار دارند که دعوت ادیان را دعوت به تخدیر افکار توده ها معرفی کنند،تعبیر رسوای آنها که"دین افیون توده هاست"معروف است.

همچنین استعمارگران شرق و غرب به خاطر هراسی که از قیام توده های مؤمن در سایه افکار مذهبی و استقبال از شهادت در راه خدا داشته اند سعی می کردند که به روان شناسان و جامعه شناسان خود این مطلب را تلقین کنند،تا در کتابهای به اصطلاح علمیشان منعکس سازند که مذهب زائیده جهل و نادانی بشر نسبت به عوامل طبیعت است! البته این بحثی است دامنه دار و در جای خود جوابهای قاطع و دندان شکن به آنها داده شده که اینجا جای شرح همه آنها نیست،ولی آیاتی از قبیل آیات مورد بحث که دعوت به تفکر و اندیشه می کند،بلکه عصاره دین و خمیرمایه تکامل و پیشرفت انسان را همین اندیشه و تفکر می داند مشت این دروغپردازان را باز می کند.

ص: ۱۳۸

۱- ۱) تفسیر"روح المعانی"ذیل آیه مورد بحث جلد ۲۲ صفحه ۱۴۳.

چگونه ممکن است آئینی همچون اسلام وسیله تخدیر یا مولود جهل باشد در حالی که آورنده اش به اعلا صوت خود همه انسانها را مخاطب ساخته و می گوید قیام و نهضت کنید برای زنده کردن اندیشه های خفته،آنهم در محیطی آرام و خالی از غوغا.

در محیطی دور از هوا و هوس و امواج تبلیغاتی مسموم.

دور از تعصبها،و دور از لجاجتها.

برای خدا قیام کنید و اندیشه کنید.

که تنها اندرز من به شما همین است و بس! آیا چنین آئینی را که نه تنها در اینجا بلکه در موارد بسیار زیادی همین دعوت را تکرار کرده متهم به تخدیر افکار ساختن مضحک نیست؟! به خصوص اینکه می گوید نه فقط در حال تنهایی و انفرادی اندیشه کنید، بلکه به صورت دو نفری و با معاضدت یکدیگر بتفکر پردازید،محتوای دعوت انبیاء را بشنوید،دلائل آنها را مورد مطالعه قرار دهید،اگر با عقل شما هماهنگ بود پذیرا شوید.

حوادثی که در عصر و زمان ما به خاطر قیام مسلمانان انقلابی در کشورهای مختلف در برابر قدرتهای جهنمی شرق و غرب روی داد،و دنیا را در نظر مستکبران تیره و تار کرد و پایه های قدرتشان را لرزان ساخت نشان داد که آنها این نکته را درست فهمیده بودند که عقائد اصیل مذهبی دشمن سرسخت آنها و خطر عظیمی است برای آنها،و نیز نشان داد که هدف این اتهاماتی که به مذهب بسته اند چیست؟ راستی عجیب است در تحلیلهای به اصطلاح فلسفی جامعه شناسان غربی این مساله را مسلم می گیرند که جهانی ما وراء طبیعت نیست و دین یک پدیده ساختگی بشر است،سپس بر سر این مساله دعوا می کنند که عامل آن چیست؟مسائل

ص: ۱۳۹

اقتصادی است؟ترس انسانهاست؟عدم آگاهی بشر است؟عقده های روحی است و...؟ اما حاضر نیستند حتی یک لحظه خود را از این پیشداوری غلط تهی کرده و احتمال دهند ما ورای عالم طبیعت عالم دیگری است و در دلائل روشن توحید و نشانه های آشکار نبوت پیامبرانی همچون محمد ص بیندیشند.

اینها بی شباهت به مشرکان عصر جاهلیت نیستند با این تفاوت که آنها متعصب و لجوج بودند و درس نخوانده،اینها نیز متعصب و لجوجند اما درس خوانده! و به همین دلیل خطرناکتر و اغوا کننده ترند! جالب اینکه آخرین قسمت بسیاری از آیات قرآن دعوت به تفکر یا تعقل یا تذکر است:

گاه می گوید: إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ (نحل-۱۱ و ۶۹).

و گاه می گوید: إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ (رعد-۳ و زمر-۴۲ و جاثیه-۱۳).

و گاه می گوید: لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ (حشر-۲۱ و اعراف-۱۷۶).

و گاه همین جمله را به صورت رویارو مطرح ساخته می فرماید: کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمُ الآیات لعلکم تتفکرون:"اینگونه خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند شاید اندیشه کنید"(بقره ۲۱۹ و ۲۶۶).

و از این قبیل در قرآن فراوان است،مانند دعوت به"فقه"(فهم) در آیات زیادی از قرآن،دعوت به"عقل و تعقل"و مدح آنها که عقل خویش را به کار می گیرند،و مذمت شدید از آنها که فکر خود را به کار نمی اندازند که در ۴۶ آیه از قرآن مجید وارد شده! توصیف زیادی که از علما و دانشمندان و مقام علم و دانش نموده که اگر بخواهیم همه آیات آن را گردآوری و تفسیر کنیم خود کتاب مستقلی می شود.

ص: ۱۴۰

در این مورد همین بس که قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است: وَ قَالُوا لَوْ كُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ "دوزخیان می گویند:اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری داشتیم در میان دوزخیان نبودیم"!(که جای عاقلان در دوزخ نیست)(ملک-۱۰).

و در جای دیگر می گوید:اصولا افرادی که گوش دارند و نمی شنوند، چشم دارند و نمی بینند و عقل دارند و اندیشه نمی کنند،برای جهنم نامزد شده اند! وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ :

"به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ قرار دادیم، نشانه آنها اینست که عقل دارند و با آن اندیشه نمی کنند،چشم دارند و با آن نمی بینند،و گوش دارند و با آن نمی شنوند،آنها همچون چهارپایانند،بلکه گمراه تر!آنها همان غافلانند"(اعراف-۱۷۹).

***

۲-گوشه ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه

اشاره

در روایات اسلامی-به پیروی از قرآن-مساله فکر و اندیشه در درجه اول اهمیت قرار گرفته،و تعبیرات بسیار گویا و جالبی در آن دیده می شود که نمونه هایی از آن را در اینجا می آوریم:

الف-تفکر بزرگترین عبادت است

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم

لیس العباده کثره الصلاه و الصوم انما العباده التفکر فی امر اللّه عز و جل: "عبادت به زیادی نماز و روزه نیست،عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش

است (۱).

در روایت دیگری می خوانیم

کان اکثر عباده ابی ذر التفکر "بیشترین عبادت ابو ذر تفکر و اندیشه بود" (۲).

ب-یک ساعت تفکر از یک شب عبادت بهتر است.

در روایتی از امام صادق ع می خوانیم شخصی سؤال کرد اینکه مردم از (پیامبر ص نقل می کنند:

تفکر ساعه خیر من قیام لیله: "یک ساعت اندیشه کردن بهتر از یک شب عبادت نمودن است"منظور از آن چیست؟و چگونه باید تفکر کند؟ امام ع در پاسخ فرمود:

یمر بالخربه او بالدار فیقول این ساکنوک این بانوک مالک لا تتکلمین: "هنگامی که از کنار ویرانه،یا خانه ای(که از ساکنان خالی شده)می گذرد بگوید:ساکنان تو کجا رفتند؟بنیان گذارانت چه شدند؟ چرا سخن نمی گویی"؟ (۳).

ج-تفکر سرچشمه عمل است

امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

ان التفکر یدعوا الی البر و العمل به:

"تفکر دعوت به نیکی و عمل به آن می کند" (۴).

***

۱- ۱) "اصول کافی جلد ۲ کتاب"الکفر و الایمان"باب التفکر(صفحه ۴۵).

۲- ۲) "سفینه البحار"جلد دوم صفحه ۳۸۳ ماده"فکر".

۳- ۳ و ۴) همان مدرک.

۴-

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۴۷ تا ۵۰]

اشاره

قُلْ مٰا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اَللّٰهِ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلاّٰمُ اَلْغُيُوبِ (۴۸) قُلْ جٰاءَ اَلْحَقُّ وَ مٰا يُبْدِئُ اَلْبٰاطِلُ وَ مٰا يُعِيدُ (۴۹) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمٰا أَضِلُّ عَلىٰ نَفْسِي وَ إِنِ اِهْتَدَيْتُ فَبِمٰا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰)

ترجمه:

۴۷-بگو هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام برای خود شماست،اجر من تنها بر خداوند است و او گواه بر هر چیزی است.

۴۸-بگو:پروردگار من حق را(بر دل پیامبران خود)می افکند که او علام الغیوب(و از تمام اسرار نهان آگاه)است.

۴۹-بگو:حق آمد و باطل(کاری از آن ساخته نیست)نمی تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدید کننده آن.

۵۰-بگو:اگر من گمراه شوم از ناحیه خود گمراه می شوم،و اگر هدایت یابم به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می کند هدایت می یابم،او شنوا و نزدیک است.

تفسیر:

از باطل کاری ساخته نیست!

گفتیم خداوند در این سلسله آیات پنج بار به پیامبرش دستور می دهد که

ص:۱۴۳

از طرق مختلف با این گمراهان بی ایمان سخن بگوید و راه عذر را از هر سو بر آنها ببندد.

در آیه گذشته سخن از دعوت به تفکر،و نفی هر گونه عدم تعادل روحی از پیامبر ص بود.

در نخستین آیه مورد بحث سخن از عدم مطالبه اجر و مزد در برابر رسالت است.

می گوید:"بگو هر اجر و پاداش از شما خواستم برای شماست"(قُلْ مٰا سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ).

"اجر و پاداش من تنها بر خداست"(إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلَی اللّٰهِ).

اشاره به اینکه انسان عاقل هر کاری را می کند باید انگیزه ای داشته باشد، وقتی کمال عقل من بر شما ثابت شد،و می بینید انگیزه مادی ندارم،باید بدانید محرک الهی و معنوی مرا به این کار واداشته است.

به تعبیر دیگر:من شما را دعوت به تفکر کردم،اکنون بیندیشید،و از و جدان خود سؤال کنید،چه چیز سبب شده که من شما را از عذاب شدید الهی انذار کنم؟چه سودی از این کار عائد من می شود؟و چه فایده مادی برای من دارد؟ اضافه بر این اگر بهانه شما در این اعراض و رویگردانی از حق این است که باید بهای گزافی برای آن بپردازید،من اصولا از شما اجر و پاداشی نخواسته ام.

چنان که همین معنی با صراحت در آیه ۴۶ سوره قلم آمده: أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ "آیا تو از آنها پاداشی بر ادای رسالت خواسته ای که بر دوش آنها سنگینی می کند"؟! در اینکه جمله" فَهُوَ لَکُمْ "چه مفهومی دارد؟دو تفسیر وجود دارد:

نخست اینکه کنایه باشد از عدم مطالبه هر گونه اجرت بطور مطلق مثل

اینکه ما می گوئیم:"هر چه از تو خواسته ام مال خودت"کنایه از اینکه چیزی از تو نخواسته ام،شاهد این سخن جمله بعد از آن است که می گوید: إِنْ أَجْرِیَ إِلاّ عَلَی اللّهِ "پاداش من تنها بر خداست".

دوم اینکه اگر می بینید من در بعضی از سخنانم که از سوی پروردگار آورده ام به شما گفته ام: لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی :"من از شما پاداشی نمی طلبم جز دوستی خویشاوندانم"(شوری-۲۳).

این نیز سودش به خود شما بازگشت می کند چرا که مودت ذی القربی بازگشت به مساله"امامت و ولایت"و"تداوم خط نبوت"است که آن نیز برای ادامه هدایت شما ضروری است.

شاهد این سخن شان نزولی است که بعضی در اینجا نقل کرده اند که وقتی آیه قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی نازل شد،پیامبر ص به مشرکان مکه فرمود:خویشاوندان مرا ناراحت نکنید،آنها نیز این پیشنهاد را پذیرفتند،اما هنگامی که پیامبر ص از بتهای آنها بدگویی کرد گفتند محمد ص منصفانه با ما رفتار نمی کند،از یک سو از ما می خواهد خویشاوندانش را آزار ندهیم،ولی از سوی دیگر با بدگویی از خدایان ما،ما را آزار می دهد در اینجا آیه: قُلْ ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ (آیه مورد بحث)نازل شد و به آنها گفت:آنچه من در این باره از شما خواستم به نفع خود شما بود،حال می خواهید آنها را آزار بکنید یا نکنید (۱).

و در پایان آیه می فرماید:"و او بر هر چیزی شاهد و گواه است" (وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ).

اگر من پاداشم را از او می خواهم به خاطر آن است که او از همه اعمال و نیات من آگاه است.

ص: ۱۴۵

۱- ۱) تفسیر"روح البیان"جلد ۷ صفحه ۳۰۸.

بعلاوه،او گواه حقانیت من است،چرا که اینهمه معجزات و آیات بینات را او در اختیار من گذارده.

و به راستی برترین گواه اوست،چرا که کسی که حقایق را از همه بهتر می داند،و از همه بهتر می تواند ادا کند،و هیچ چیزی جز حق از او صادر نمی شود او بهترین گواهان است و او خداست. ***با توجه به آنچه پیرامون حقانیت دعوت پیامبر ص گفته شد،در آیه بعد می گوید:قرآن واقعیتی است انکار ناپذیر که از ناحیه خدا بر قلب پیامبر القا شده است"بگو پروردگار من حق را می افکند که او علام الغیوب است و از تمام اسرار نهان آگاه است"(قُلْ إِنَّ رَبِّی یَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلاّمُ الْغُیُوبِ).

با توجه به اینکه"یقذف"از ماده قذف(بر وزن حذف)به معنی افکندن به نقطه دور دست،یا پرتاب کردن از راه دور می باشد،برای این آیه تفسیرهای متعددی گفته اند که با هم قابل جمع است:

نخست اینکه:منظور افکندن"حق"یعنی کتب آسمانی و وحی الهی بر قلوب انبیاء و فرستادگان پروردگار است،چرا که او به حکم"علام الغیوب بودن"قلبهای آماده را می شناسد و بر می گزیند،و وحی را در آن می افکند تا در اعماقش نفوذ کند.

و به این ترتیب بی شباهت به حدیث معروف"العلم نور یقذفه اللّه فی قلب من یشاء""علم نوری است که خداوند به دلهای کسانی که بخواهد و شایسته ببیند می افکند"نیست.

تعبیر به علام الغیوب این معنی را تایید می کند.

بعضی دیگر گفته اند منظور افکندن حق بر باطل و کوبیدن باطل به وسیله حق است،یعنی حق آن چنان نیرویی دارد که تمام موانع را از سر راه خود

ص :۱۴۶

بر می دارد و هیچکس را قدرت مقابله با آن نیست،و به این ترتیب تهدیدی است برای مخالفان که به مقابله با قرآن بر نخیزند،و بدانند حقانیت قرآن آنها را در هم می کوبد.

و در این صورت شبیه مطلبی است که در آیه ۱۸ سوره انبیاء آمده بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبٰاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذٰا هُوَ زٰاهِقٌ :"ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را نابود و هلاک سازد،و باطل محو و نابود می شود.

این احتمال نیز داده شده است که منظور از تعبیر به"قذف"در اینجا نفوذ حقانیت قرآن در نقاط دور و نزدیک جهان است و اشاره به اینکه سرانجام، این وحی آسمانی جهانگیر خواهد شد و همه جا را با نور خود روشن می سازد. ***سپس برای تاکید بیشتر می افزاید:"بگو حق آمد و از باطل در برابر آن کاری ساخته نیست نه کار تازه ای می تواند انجام دهد و نه برنامه گذشته را تجدید کند"(قُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَ مٰا يُبْدِئُ الْبٰاطِلُ وَ مٰا يُعِيدُ) (۱).

و به این ترتیب در برابر حق هیچگونه نقشی نخواهد داشت،نه یک نقش جدید و آغازگر و نه یک نقش تکراری چرا که نقشه هایش نقش بر آب است و درست به همین دلیل نمی تواند نور حق را بپوشاند و اثر آن را از خاطره ها بزداید.

گرچه بعضی از مفسران خواسته اند"حق"و"باطل"را در این آیه در مصداقهای محدودی محصور کنند،ولی پیداست که مفهوم آن دو وسیع و گسترده است،قرآن،وحی الهی،و تعلیمات اسلام،همه در مفهوم"حق"

ص: ۱۴۷

---

۱ – ۱) "یبدء"از ماده"ابداء"به معنی ایجاد کردن ابتدایی است،و"یعید" از ماده"اعاده"به معنی تکرار است،باطل فاعل آن است،و مفعول آن محذوف می باشد، و تقدیر چنین است:ما یبدء الباطل شیئا و ما یعید شیئا.

جمع است،و "شرك "و کفر،ضلالت،ظلم و گناه،وسوسه های شیطانی، و ابداعات طاغوتی همه در معنی "باطل "درج است.

و در حقیقت این آیه شبیه آیه ۸۱ سوره اسراء است که می فرماید: وَ قُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰاطِلُ إِنَّ الْبٰاطِلَ كٰانَ زَهُوقاً :"بگو حق آمد و باطل از میان رفت،چرا که باطل از بین رفتنی است".

در روایتی از ابن مسعود چنین آمده که پیامبر ص وارد مکه شد در حالی که در اطراف خانه خدا ۳۶۰ بت بود،با چوبی که به دست داشت یک یک از بتها را فرو می انداخت و می فرمود

جٰاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰاطِلُ إِنَّ الْبٰاطِلَ كٰانَ زَهُوقاً جاء الحق و ما یبدئ الباطل و ما یعید

(۱)

.

***سؤال:

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه:آیه فوق می گوید:با ظهور حق "باطل "رنگ باخته شده و به کلی ابتکار را از دست داده،با اینکه ما می بینیم هنوز باطل جولان دارد،و بسیاری از مناطق را زیر سیطره خود قرار داده است؟ در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که اولا با ظهور حق و آشکار شدن آن،باطل یعنی شرك و کفر و نفاق و آنچه از آن سرچشمه می گیرد،بی رنگ می گردد،و اگر به حیات خود ادامه دهد از طریق زور و ظلم و فشار خواهد بود، و گرنه نقاب از صورتش برداشته شده،و چهره کریه آن بر جویندگان حق آشکار گشته،و منظور از آمدن حق و محو شدن باطل همین است.

ثانیا:برای تحقق حکومت حق و زوال حکومت باطل در پهنه جهان علاوه بر امکاناتی که از سوی خداوند در اختیار بندگان قرار داده شده،وجود

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان جلد ۸ صفحه ۳۹۷.

شرائطی نیز از ناحیه آنان ضروری است که مهمترین آنها ترتیب مقدمات برای استفاده از این امکانات است.

و به تعبیر دیگر:پیروزی حق بر باطل نه تنها در جنبه های مکتبی و منطقی و هدفی،بلکه در جنبه های اجرایی بر دو اساس قرار دارد"فاعلیت فاعل" و"قابلیت قابل"و اگر بر اثر عدم تحقق قابلیتها در مرحله اجرا به پیروزی نرسد دلیل بر عدم پیروزی آن نیست.

چنان که قرآن فی المثل می گوید: اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ :"مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم"(مؤمن-۶۰)اما می دانیم اجابت دعا بی قید و شرط نیست چنانچه شرائطش حاصل شود اجابتش قطعی است،و در غیر این صورت نباید انتظار اجابت داشت،شرح این معنی در ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره(جلد اول صفحه ۶۳۹)آمده است.

این درست به آن می ماند که طبیب حاذقی را بر بالین بیماری حاضر کنیم، می گوئیم اسباب نجات تو فراهم شد،و هر گاه دارو را برای او آماده کردیم می گوئیم مشکل تو دیگر حل شده است،در حالی که همه اینها مقتضی است نه علت تامه،بیمار باید از دارو استفاده کند شرائط طبیب را به کار بندد،و پرهیزهای لازم را فراموش نکند،تا شفا عینیت خارجی پیدا کند(دقت کنید). ***سپس برای اینکه روشن سازد که آنچه می گوید از سوی خداست،و هر هدایتی از ناحیه اوست،و در وحی الهی هرگز خطایی رخ نمی دهد،می افزاید:

بگو:اگر من گمراه شوم از ناحیه خویشتن گمراه می شوم،و اگر هدایت یابم به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می کند هدایت می یابم(قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّما أَضِلُّ عَلی نَفْسِی وَ إِنِ اهْتَدَیْتُ فَبِما یُوحِی إِلَیَّ رَبِّی) (۱).

ص:۱۴۹

۱- ۱) در اینکه چرا در جمله اول"علی"آورده(علی نفسی)و در جمله دوم"با" (فَبِما یُوحِی إِلَیَّ رَبِّی)بعضی از مفسران گفته اند هر یک از این دو جمله محذوفی دارد که به قرینه دیگری حذف شده،و در تقدیر چنین بوده:ان ضللت فانما اضل نفسی و ان اهتدیت فانما اهتدی لنفسی بما یوحی الی ربی(دقت کنید)(تفسیر روح المعانی ذیل آیه مورد بحث).

یعنی من نیز اگر به حال خود بمانم گمراه می شوم،چرا که پیـدا کردن راه حق از میان انبوه باطلها جز به مدد پروردگار ممکن نیست،و نور هدایتی که هیچ گمراهی در آن راه ندارد نور وحی اوست.

درست است که عقـل چراغی است پر فروغ،امـا می دانیم که انسان معصوم نیست،و شـعاع این چراغ نمی توانـد همه پرده های ظلمت را بشـکافد،پس شما هم بیایید دست به دامن این نور وحی الهی بزنید تا از وادی ظلمات در آیید،و در سرزمین نور قدم بگذارید.

به هر حال جایی که پیامبر با تمام علم و آگاهیش بدون هدایت الهی به جایی نرسد تکلیف دیگران روشن است.

و در پایان آیه می افزاید:"او شنوا و نزدیک است"(إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ).

مبادا فکر کنید سخنان ما و شما را نمی شنود،و یا می شنود اما از ما دور است نه او هم شنواست و هم نزدیک بنا بر این ذره ای از گفتگوها و خواسته های ما از او مخفی نمی ماند.

***

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۵۱ تا ۵۴]

اشاره

وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلاٰ فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكٰانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَ قٰالُوا آمَنّٰا بِهِ وَ أَنّٰى لَهُمُ اَلتَّنٰاوُشُ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مٰا يَشْتَهُونَ كَمٰا فُعِلَ بِأَشْيٰاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كٰانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴)

ترجمه:

۵۱-اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می شود،اما نمی توانند(از چنگال عذاب الهی) بگریزند،و آنها را از مکان نزدیکی(از آنجا که حتی انتظارش را ندارند) می گیرند(از درماندگی آنها تعجب خواهی کرد).

۵۲-و(در آن حال)می گویند ایمان آوردیم،ولی چگونه می توانند از فاصله دور به آن دسترسی پیدا کنند؟! ۵۳-آنها پیش از این(که در نهایت آزادی بودند)به آن کافر شدند(و نسبتهای ناروا به آن می دادند)و از مکان دور دستی به جهان غیب پرتاب می شدند(بی مطالعه در باره آن قضاوت می کردند).

۵۴-(سرانجام)میان آنها و آنچه مورد علاقه شان بود جدایی افکنده شد،همانگونه که به پیروان(و هم مسلکان)آنها از قبل عمل گردید چرا که آنها در شک و تردید بودند.

تفسیر:

آنها راه فرار ندارند

در آیات مورد بحث که آخرین آیات "سوره سبا"است با توجه به بحثهایی

ص: ۱۵۱

که پیرامون مشرکان لجوج در آیات پیشین گذشت،روی سخن را بار دیگر به پیامبر ص کرده،حال این گروه را به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب الهی مجسم می سازد که چگونه آنها پس از گرفتاری به فکر ایمان می افتند اما ایمانشان سودی نخواهد داشت.

می فرماید:"اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می شود اما نمی توانند فرار کنند،و از چنگال عذاب الهی بگریزند،و آنها را از مکان نزدیکی می گیرند و گرفتار می سازند از بیچارگی آنها تعجب خواهی کرد(وَ لَوْ تَریٰ إِذْ فَزِعُوا فَلاٰ فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ) (۱).

در اینکه این فریاد و فزع و بیتابی مربوط به چه زمانی است؟در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را مربوط به عذاب دنیا یا هنگام مرگ دانسته اند،و بعضی آن را مربوط به مجازات روز قیامت.

ولی در آخرین آیه مورد بحث تعبیری است که نشان می دهد این آیات همه مربوط به دنیا و عذاب استیصال،و یا لحظه جان دادن است،چرا که در آخرین آیه می گوید:"میان آنها و آنچه مورد علاقه آنها بود جدایی افکنده می شود، همانگونه که قبل از آن در باره گروه های دیگری از کفار این عمل انجام گرفت".

این تعبیر با عذاب روز قیامت سازگار نیست،چرا که در آن روز همه یک جا برای حساب جمع می شوند،چنان که در آیه ۱۰۳ سوره هود آمده است ذٰلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّٰاسُ وَ ذٰلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ "آن روزی است که همه مردم در آن جمع می شوند،و روزی است که همه آن را مشاهده می کنند"! و در آیه ۵۰ سوره واقعه می خوانیم: قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ لَمَجْمُوعُونَ إِلیٰ مِیقٰاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ

۱- ۱) "و لو تری"جمله شرطیه است و جزای آن محذوف است،و در تقدیر چنین است...لرأیت امرا عظیما-یا-لعجبت من احوالهم.

"بگو اولین و آخرین همگی برای وقت روز معینی جمع آوری می شوند.

بنا بر این منظور از جمله" أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ "این است که این افراد بی ایمان و ستمگر نه تنها نمی توانند از حوزه قدرت خدا فرار کنند بلکه خدا آنها را از جایی گرفتار می کند که بسیار به آنها نزدیک است! آیا فرعونیان در امواج نیل که سرمایه افتخار آنها بود دفن نشدند؟و آیا قارون در میان گنجهایش به زمین فرو نرفت؟و آیا قوم سبا که داستانشان در همین سوره آمده است از نزدیکترین مکان یعنی همان سد عظیمی که قلب آبادی آنها و مایه حیات و حرکت آنان بود گرفتار نگشتند؟بنا بر این خدا آنها را از نزدیکترین مکان گرفتار می سازد تا بدانند قدرت نمایی او را.

بسیاری از پادشاهان ظالم به وسیله نزدیکترین افرادشان به قتل رسیدند و نابود شدند،و بسیاری از قدرتمندان ستمگر از درون خانه هایشان آخرین ضربت را خوردند.

و اگر می بینیم در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده این آیه تطبیق بر خروج"سفیانی"(گروهی که پیرو مکتب ابو سفیانند و تفاله های عصر جاهلیتند و بر ضد طرفداران حق در آستانه قیام مهدی خروج می کنند)و لشکر او شده است که آنها به هنگام حرکت به سوی مکه به قصد تسخیر آن در صحرا گرفتار می شوند،و زمین لرزه شدیدی سبب شکافتن زمین و فرو رفتن آنها در آن می شود،در حقیقت بیان یکی از مصادیق" أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ "است که آنها از نقطه ای که زیر پایشان است گرفتار چنگال عذاب الهی می شوند.

مضمون این حدیث را"ابن عباس"و"ابن مسعود"و"ابو هریره"و"ابو حذیفه" و"ام سلمه"و"عایشه"مطابق آنچه در کتب اهل سنت آمده از پیامبر گرامی

اسلام نقل کرده اند (۱).

و بسیاری از مفسرین شیعه مانند تفسیر"قمی"و"مجمع البیان"و"نور الثقلین" و"صافی"و جمعی از مفسران اهل سنت مانند نویسنده تفسیر"روح المعانی" و"روح البیان"و"قرطبی"نیز آن را ذیل آیات مورد بحث آورده اند.

مرحوم"علامه مجلسی"روایات متعددی در بحار الانوار از امام باقر ع و پیامبر گرامی اسلام در این زمینه نقل کرده که نشان می دهد یکی از مصادیق آیات مورد بحث مساله خروج"سفیانی"به هنگام قیام مهدی ع است که خداوند آنها را از نزدیکترین مکان گرفته و نابود می کند (۲).

همانگونه که بارها گفته ایم روایاتی که در تفسیر آیات وارد می شود غالبا به ذکر مصداقهای روشن می پردازد و هرگز دلیلی بر محدودیت مفهوم آیات نیست. ***در آیه بعد وضع حال آنها را به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی بیان کرده،می فرماید:"آنها می گویند ما به آن(قرآن و آورنده اش و مبدأ و معاد)ایمان آوردیم"(وَ قالُوا آمَنّا بِهِ) (۳).

"ولی چگونه آنها می توانند از آن فاصله دور دسترسی به آن پیدا کنند"؟! (وَ أَنّی لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ).

آری با فرا رسیدن مرگ و عذاب استیصال درهای بازگشت به کلی بسته می شود،و میان انسان و جبران خلافکاریهای گذشته گویی سد محکمی ایجاد

۱- ۱) تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۴۱۹.
۲- ۲) بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۸۵ به بعد(باب علامات ظهور المهدی من السفیانی و الدجال).
۳- ۳) ضمیر در"به"به"حق"باز می گردد که نزدیکترین مرجع به آن است، و می دانیم حق در آیات گذشته به معنی"قرآن و محتوای آن و مبدء و معاد و پیامبر اسلام"است.

می گردد،به همین دلیل اظهار ایمان در آن هنگام گویی از نقطه دور دستی انجام می گیرد.

اصولا چنین ایمانی که جنبه اضطراری دارد،و به خاطر وحشت فوق العاده از عذابی است که با چشم مشاهده می کنند ارزشی ندارد،و لذا در آیات دیگر قرآن می خوانیم "اینها دروغ می گویند،اگر باز گردند همان برنامه ها را تکرار می کنند"(انعام-۲۸).

"تناوش"از ماده"نوش"(بر وزن خوف)به معنی بر گرفتن چیزی است،و بعضی آن را به معنی گرفتن با سهولت دانسته اند،یعنی آنها چگونه می توانند به آسانی به چنین هدف دور دستی راه یابند؟. ***آنها چگونه می توانند در این لحظه ای که همه چیز پایان گرفته در مقام جبران خطاهای خویش بر آیند و ایمان بیاورند"در حالی که پیش از آن-در همان حالتی که در نهایت اختیار و آزادی اراده بودند-به آن کافر شدند"؟!(وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ).

نه تنها کافر شدند بلکه انواع اتهامات را به پیامبر اسلام و تعلیمات او بستند و"در باره جهان غیب-عالم ما وراء طبیعت،و قیامت و نبوت پیامبر-داوریهای نادرستی می کردند و از نقطه دور دستی نسبتهایی به آن می دادند"(وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ).

"قذف"چنان که گفتیم به معنی پرتاب کردن چیزی است،و"غیب" جهان ما وراء حس است،و"مکان بعید"به معنی نقطه دور دست است،و مجموعا کنایه لطیفی است از کسی که بدون آگاهی و اطلاع در باره جهان ما وراء طبیعت قضاوت می کند،همانگونه که پرتاب کردن چیزی از نقطه دور دست کمتر به هدف می خورد این ظن و گمان و داوری آنها نیز به هدف اصابت نمی کند.

ص :۱۵۵

گاه پیامبر ص را"ساحر"می خواندند،گاه"مجنون"،گاه"کذاب" و گاه قرآن را ساخته فکر بشر می دانستند،و گاه بهشت و دوزخ و قیامت را به کلی انکار می کردند،تمام اینها یک نوع"رجم به غیب"و"تیر در تاریکی"و"قذف مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ "بود.

***سپس می افزاید:"سرانجام میان آنها و آنچه مورد علاقه آنان بود به وسیله مرگ جدایی افکنده می شود،همانگونه که با گروه های مشابه آنها از قبل چنین عمل شد"(وَ حِیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ ما یَشْتَهُونَ کَما فُعِلَ بِأَشْیاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ).

در یک لحظه دردناک تمام اموال و ثروتها،تمام کاخها و مقامها،و تمام آرزوهای خود را می بینند که از آنها جدا می شود،آنهایی که سخت به یک درهم و دینار چسبیده بودند و دل از کمترین امکانات مادی بر نمی کندند چه حالی خواهند داشت در آن لحظه که باید با همه آن یکباره وداع گویند، و چشم بپوشند،و به سوی آینده ای تاریک و وحشتناک گام بردارند؟ برای جمله" حِیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ ما یَشْتَهُونَ "(میان آنها و آنچه علاقه داشتند جدایی افکنده می شود)دو تفسیر بیان کرده اند:

نخست تفسیری است که در بالا گفته شد،دیگر اینکه آنها می خواهند ایمان بیاورند و گذشته را جبران کنند اما میان آنها و این تقاضا جدایی افکنده خواهد شد.

ولی تفسیر اول با معنی جمله"ما یشتهون"مناسبتر است،بعلاوه در آیات قبل جمله(أَنّی لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ)مساله عدم دسترسی آنها به ایمان در هنگام مرگ و عذاب استیصال آمده بوده و نیاز به تکرار نیست.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که بسیاری از مفسران این آیات را ناظر به مجازات روز قیامت و ندامت گناهکاران در عرصه محشر دانسته اند،ولی

چنـان که گفتیم آخرین آیه مورد بحث،بـا توجه به جمله کَمَا فُعِلَ بِأَشْیَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ بـا این معنی سازگار نیست،بلکه منظور لحظه مرگ و مشاهده عذاب نابود کننده الهی است.

***و چـه زیبـا می گویـد امیر مؤمنـان علی ع کـه لحظـات جـان دادن و جـدایی از نعمتهـای دنیـا را در کلمـات نـورانیش به روشنترین وجه ترسیم می کند:

اجتمعت علیهم سـکره الموت،و حسـره الفوت،ففترت لهـا اطرافهم، و تغیرت لهام الوانهم! ثم آزاد الموت فیهم ولوجا،فحیل بین احدهم و بین منطقه،و انه لبین اهله،ینظر ببصره و یسمع باذنه...

یفکر فیم افنا عمره؟و فیم اذهب دهره؟و یتذکر اموالا جمعها اغمض فی مطالبها،و اخذها من مصرحاتها و مشتبهاتها!...

فهو یعض یده ندامه علی ما اصـحر له عند الموت من امره،و یزهد فیما کان یرغب فیه ایام عمره،و یتمنی ان الذی کان یغبطه بها و یحسده علیها قد حازها دونه! "سـکرات مرگ،و حسـرت از دست دادن نعمتهای دنیا،به آنها هجوم می آورد،اعضای بدنشان به سـستی می گرایـد و رنگ،از چهره آنها می پرد! سـپس پنجه مرگ در آنها نفوذ بیشتر می کنـد،آن چنان که زبانش از کار می افتد در حالی که در میان خانواده خود قرار دارد،با چشم می بیند و با گوش می شنود(اما یارای سخن گفتن در او نیست!).

در این می اندیشـد که عمر خویش را در چه راهی تباه کرد؟دوران زنـدگی خود را در چه راهی گذرانـد؟به یاد ثروتهایی می افتد که بدون توجه به حلال و حرام بودن جمع آوری کرد،و هرگز در طریق تحصیل آنها نیندیشید.

انگشت حسرت به دهان می گیرد،و دست خود را از پشیمانی می گزد،

ص :۱۵۷

چرا که به هنگام مرگ مسائلی بر او روشن می شود که تا آن زمان مخفی مانده بود،او در این حال نسبت به آنچه در دوران زندگی به شدت به آن علاقه داشت بی اعتنا می شود،آرزو می کند ای کاش کسانی که در گذشته به ثروت او غبطه می خوردند و بر آن حسد می ورزیدند این اموال در اختیار آنان بود و نه او (۱).

بالآخره در آخرین جمله آیه مورد بحث می گوید:"علت همه این مسائل آن است که آنها پیوسته در حال شک و تردید به سر می بردند"و طبعا چنین سرنوشتی در انتظار آنها بود(إِنَّهُمْ کانُوا فِی شَکٍّ مُرِیبٍ).

*** پروردگارا!ما را از کسانی قرار ده که پیش از فوت فرصتها بیدار می شوند و به جبران آنچه از آنها فوت شده می پردازند.

بارالها!دام دنیا سخت است،و دشمن زورمند و قوی است،اگر لطف تو یار نشود کار ما زار است.

خداوندا!ما را از کسانی قرار ده که به هنگام روی آوردن نعمتها به شکر می پردازند و مغرور و غافل نمی شوند و به هنگام روی آوردن مصیبتها جزع نمی کنند بلکه عبرت می گیرند.

پایان سوره سبا اول اسفند ماه ۱۳۶۲ مطابق:۱۷\ج ۱\۱۴۰۴ ه

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۱۰۹.

(۳۴) سوره فاطر این سوره در مکه نازل شده و ۴۵ آیه است

اشاره

ص :۱۵۹

محتوای سوره فاطر:

این سوره که گاه سوره "فاطر" و گاه سوره "ملائکه" نامیده شده(به خاطر سر آغاز آن که با عنوان "فاطر" و "ملائکه" شروع می شود)از سوره های مکی است،هر چند بعضی دو آیه آن را استثنا کرده و مدنی شمرده اند(آیات ۲۹ و ۳۲) ولی هیچ دلیل روشنی بر این استثناء در دست نیست.

و از آنجا که این سوره مکی است محتوای عمومی سوره های مکی یعنی سخن از "مبدء" و "معاد" و "مبارزه با شرک"،و دعوت رسالت انبیا،و ذکر نعمتهای پروردگار و سرنوشت مجرمان در روز جزا در آن کاملا منعکس است.

آیات این سوره را در پنج بخش می توان خلاصه کرد.

۱-بخش مهمی از آیات این سوره پیرامون نشانه های عظمت خداوند در عالم هستی و دلائل توحید سخن می گوید.

۲-بخش دیگری از آن از ربوبیت پروردگار و تدبیر او نسبت به عموم جهان و خصوص انسان و خالقیت و رازقیت او و آفرینش انسان از خاک و مراحل تکامل او بحث می کند.

۳-بخش دیگر پیرامون معاد و نتائج اعمال در آخرت،و رحمت گسترده الهی در این جهان،و سنت تخلف ناپذیر او در باره مستکبران است.

۴-قسمتی از آیات آن نیز اشاره به مساله رهبری انبیا و مبارزه پی گیر و مستمرشان با دشمنان لجوج و سرسخت و دلداری پیامبر اسلام ص در این زمینه می باشد.

۵-سرانجام بخشی از آن بیان مواعظ و اندرزهای الهی در زمینه های مختلف است که مکمل بحثهای گذشته می باشد.

بعضی از مفسران تمام این سوره را در یک حلقه خلاصه کرده اند و آن مساله قاهریت خداوند در تمام زمینه هاست (۱).

این سخن گرچه با توجه به قسمت قابل توجهی از آیات سوره متناسب به نظر می رسد،ولی در عین حال وجود بخشهای مختلف دیگر را در این سوره نمی توان انکار کرد.

***

فضیلت این سوره:

در حدیثی از پیامبر ص آمده است: من قراء سوره الملائکه دعته یوم القیامه ثلاثه ابواب من الجنه ان ادخل من ای الأبواب شئت!: "هر کس سوره فاطر را بخواند در روز قیامت سه در از درهای بهشت او را به سوی خود دعوت می کند که از هر کدام می خواهی وارد شو"! ۲. با توجه به اینکه می دانیم درهای بهشت همان عقائد و اعمال صالحی است که سبب وصول به بهشت می شود،همانگونه که در بعضی از روایات دری به عنوان باب المجاهدین یا مانند آن ذکر شده ممکن است این روایت اشاره به ابواب سه گانه اعتقاد به توحید،معاد و رسالت پیامبر ص باشد. در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:دو سوره در قرآن مجید (پشت سر هم قرار دارد)سوره سبا و سوره فاطر که با"الحمد للّه"آغاز می شود، هر کسی آنها را در شب بخواند خدا او را در کنف حمایت خود حفظ می کند، و هر کس در روز بخواند ناراحتی به او نمی رسد،و آن قدر خدا خیر دنیا و آخرت به او می بخشد که بر قلب کسی خطور نکرده،و آرزوی کسی به آن نرسیده است" ۱. چنان که قبلا هم گفته ایم قرآن برنامه عمل است،و تلاوت آن سر آغازی است برای تفکر و ایمان،و آن نیز وسیله ای است برای عمل به محتوای آن و این همه پاداشهای عظیم نیز از همین جا و با همین شرائط تحقق می یابد(دقت کنید). ***

۱- ۱) تفسیر"فی ظلال"آغاز سوره فاطر.

این سوره که گاه سوره "فاطر" و گاه سوره "ملائکه" نامیده شده(به خاطر سر آغاز آن که با عنوان "فاطر" و "ملائکه" شروع می شود)از سوره های مکی است،هر چند بعضی دو آیه آن را استثنا کرده و مدنی شمرده اند(آیات ۲۹ و ۳۲) ولی هیچ دلیل روشنی بر این استثناء در دست نیست.

و از آنجا که این سوره مکی است محتوای عمومی سوره های مکی یعنی سخن از "مبدء" و "معاد" و "مبارزه با شرک"،و دعوت رسالت انبیا،و ذکر نعمتهای پروردگار و سرنوشت مجرمان در روز جزا در آن کاملا منعکس است.

آیات این سوره را در پنج بخش می توان خلاصه کرد.

۱-بخش مهمی از آیات این سوره پیرامون نشانه های عظمت خداوند در عالم هستی و دلائل توحید سخن می گوید.

۲-بخش دیگری از آن از ربوبیت پروردگار و تدبیر او نسبت به عموم جهان و خصوص انسان و خالقیت و رازقیت او و آفرینش انسان از خاک و مراحل تکامل او بحث می کند.

۳-بخش دیگر پیرامون معاد و نتائج اعمال در آخرت،و رحمت گسترده الهی در این جهان،و سنت تخلف ناپذیر او در باره مستکبران است.

۴-قسمتی از آیات آن نیز اشاره به مساله رهبری انبیا و مبارزه پی گیر و مستمرشان با دشمنان لجوج و سرسخت و دلداری پیامبر اسلام ص در این زمینه می باشد.

ص :

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فٰاطِرِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ جٰاعِلِ اَلْمَلاٰئِکَهِ رُسُلاً أُولِی أَجْنِحَهٍ مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ یَزِیدُ فِی اَلْخَلْقِ مٰا یَشٰاءُ إِنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۱) مٰا یَفْتَحِ اَللّٰهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَهٍ فَلاٰ مُمْسِکَ لَهٰا وَ مٰا یُمْسِکْ فَلاٰ مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۲) یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ اُذْکُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ هَلْ مِنْ خٰالِقٍ غَیْرُ اَللّٰهِ یَرْزُقُکُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰی تُؤْفَکُونَ (۳)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-ستایش مخصوص خداوندی است که آفریننده آسمانها و زمین است،خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که صاحب بالهای دو گانه و سه گانه و چهارگانه اند او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید،او بر هر چیزی قادر است.

۲-خداوند هر رحمتی را به روی مردم بگشاید کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد،و هر چه

ص :۱۶۴

را امساک کند کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست،و او عزیز و حکیم است.

۳-ای مردم!به یاد آورید نعمت خدا را بر شما،آیا خالقی غیر از خدا وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟هیچ معبودی جز او نیست،با این حال چگونه به سوی باطل منحرف می شوید.

تفسیر:

اشاره

گشاینده درهای بسته او است!

آغاز این سوره-مانند سوره های "حمد"و "سبا"و "کهف"-با حمد پروردگار شروع می شود،حمد و ستایش او به خاطر آفرینش جهان پهناور هستی می فرماید:"حمد مخصوص خداوندی است که خالق آسمانها و زمین است"، و همه نعمتها و مواهب هستی از وجود ذیجود او سرچشمه می گیرد(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فٰاطِرِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ).

"فاطر"از ماده"فطور"در اصل به معنی شکافتن است،و از آنجا که آفرینش موجودات همانند شکافته شدن ظلمت عدم،و بیرون آمدن نور هستی است،این تعبیر در مورد خلقت و آفرینش به کار می رود،مخصوصا با توجه به علوم روز که می گوید مجموعه عالم هستی در آغاز توده واحدی بوده که تدریجا شکافته شده،و بخشهایی از آن جدا گردیده،اطلاق کلمه"فاطر"بر ذات پاک خداوند مفهوم تازه تر و روشنتری به خود می گیرد (۱).

آری او را به خاطر خالقیتش حمد و سپاس می گوئیم،چرا که هر چه هست از ناحیه اوست و هیچکس جز او چیزی از خود ندارد.

و از آنجا که تدبیر این عالم از سوی پروردگار-به حکم اینکه عالم،عالم اسباب است-بر عهده فرشتگان گذارده شده،بلافاصله از آفرینش آنها و قدرتهای عظیمی که پروردگار در اختیارشان گذارده سخن می گوید.

"خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که دارای بالهای دو گانه و سه گانه

---

۱ – ۱) در باره معنی"فاطر"و"فطور"در جلد دهم صفحه ۲۸۷(ذیل آیه ۱۰ سوره ابراهیم)و همچنین در جلد پنجم صفحه ۱۷۱(ذیل آیه ۱۴ انعام نیز سخن گفته ایم).

و چهارگانه اند"(جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ).

سپس می افزاید:"خداوند هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید چرا که او بر هر چیزی قادر و توانا است(يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

در اینجا سه سؤال مطرح است نخست اینکه رسالت ملائکه و فرشتگان که در آیه فوق آمده در چه چیز است؟آیا رسالت تشریعی است؟،یعنی همان پیام آوردن از سوی خدا برای انبیا،یا رسالت تکوینی است؟یعنی به عهده گرفتن ماموریتهای مختلف در جهان آفرینش،چنان که در بحث نکات به آن اشاره خواهد شد،و یا هر دو جهت است؟ با توجه به اینکه در جمله قبل سخن از آفرینش آسمانها و زمین بود، و در جمله مورد بحث سخن از بالهای متعدد فرشتگان است که نشانه های قدرت آنهاست،و نیز با توجه به اینکه عنوان رسالت را برای همه فرشتگان قائل شده (توجه داشته باشید که الملائکه جمعی است که با الف و لام همراه است و معنی عموم می دهد)چنین به نظر می رسد که رسالت در اینجا در معنی وسیع و گسترده ای به کار رفته که هم"رسالت تشریعی"را شامل می شود و هم"رسالت تکوینی"را.

اطلاق رسالت بر"رسالت تشریعی"و آوردن پیام وحی به انبیاء در قرآن فراوان است،ولی اطلاق آن بر"رسالت تکوینی"نیز کم نیست.

در آیه ۲۱ سوره یونس می خوانیم:ان ارسلنا یکتبون ما تمکرون:"رسولان ما(فرشتگان ما)مکرهای شما را می نویسند".

و در آیه ۶۱ انعام می خوانیم: حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا :

"تا زمانی که مرگ یکی از شما فرا رسد رسولان ما قبض روح او می کنند".

در آیه ۳۱ سوره عنکبوت در مورد فرشتگانی که مامور در هم کوبیدن سرزمین قوم لوط بودند آمده است:و لما جاءت رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى

قٰالُوا إِنّٰا مُهْلِكَوا أَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَهِ إِنَّ أَهْلَهٰا كٰانُوا ظٰالِمِینَ :"هنگامی که رسولان ما نزد ابراهیم آمدند گفتند ما اهل این آبادی را هلاک خواهیم کرد چرا که مردمی ستمگرند".

در آیات دیگر قرآن نیز می بینیم ماموریتهای مختلفی بر عهده فرشتگان گذاشته شده که رسالتهای آنها محسوب می شود بنا بر این رسالت مفهوم وسیعی دارد.

دیگر اینکه منظور از بالهای فرشتگان آن هم بالهای دو گانه و سه گانه و چهار گانه چیست؟ بعید نیست منظور از بال و پر در اینجا قدرت جولان و توانایی بر فعالیت بوده باشد که بعضی از آنها نسبت به بعضی برتر و دارای توانایی بیشترند.

و لذا برای آنها سلسله مراتب در بالها قائل شده که بعضی دارای چهار بال (مثنی-دو دو)و بعضی دارای شش بال و بعضی دارای هشت بالند.

"اجنحه"جمع"جناح"(بر وزن جمال)به معنی بال پرندگان است که همانند دست برای انسان می باشد،و از آنجا که بال وسیله نقل و انتقال پرندگان و حرکت و فعالیت آنها است گاهی این کلمه در فارسی یا در عربی به عنوان کنایه از وسیله حرکت و اعمال قدرت و توانایی به کار می رود،مثلا گفته می شود فلان کس بال و پرش سوخته شد کنایه از اینکه نیروی حرکت و توانایی از او سلب گردید،یا فلان کس را زیر بال و پر خود گرفت،یا انسان باید با دو بال علم و عمل پرواز کند،و امثال این تعبیرات که همگی بیانگر معنی کنایی این کلمه است.

در موارد دیگر نیز تعبیراتی مانند"عرش"و"کرسی"و"لوح" و"قلم"دیده می شود که معمولا توجه به مفاهیم معنوی آنها است نه جسم مادی آن.

البته بدون قرینه نمی توان الفاظ قرآنی را بر غیر معانی ظاهری آنها حمل کرد،اما در آنجا که پای قرائن روشن در کار است مشکلی ایجاد نمی شود.

در بعضی از روایات آمده است:"جبرئیل(پیک وحی خداوند)ششصد بال دارد!و هنگامی که با این حالت پیامبر اسلام ص را ملاقات کرد ما بین زمین و آسمان را پر کرده بود"! (۱).

یا اینکه"خداوند فرشته ای دارد که ما بین نرمی گوش او تا چشمش به اندازه پانصد سال راه به وسیله پرنده ای(تیز پرواز)است"! (۲).

یا اینکه در نهج البلاغه هنگامی که سخن از عظمت فرشتگان پروردگار در میان است،می فرماید:

و منهم الثابته فی الارضین السفلی اقدامهم،و المارقه من السماء العلیا اعناقهم،و الخارجه من الاقطار ارکانهم،و المناسبه لقوائم العرش اکتافهم:

"بعضی از فرشتگان چنان عظمت دارند که پاهایشان در طبقات پائین زمین ثابت است و گردنشان از آسمان برین برتر،ارکان وجودشان از اقطار جهان بیرون رفته و شانه هایشان برای حمل عرش پروردگار متناسب است"! (۳).

پیدا است که این گونه تعبیرات را بر جنبه های جسمانی مادی نمی توان حمل کرد،بلکه بیانگر عظمت معنوی و ابعاد قدرت آنها است.

اصولا-می دانیم بال تنها برای حرکت در جو زمین به کار می خورد،چرا که اطراف کره زمین را هوای فشرده گرفته،و پرندگان به وسیله بالشان روی امواج هوا قرار می گیرند،و می توانند بالا و پائین بروند،ولی از محیط جو زمین که خارج شویم در آنجا که هوا نیست بال کوچکترین تاثیری برای حرکت ندارد،و از این نظیر درست مانند سائر اعضاء می باشد.

از این گذشته فرشته ای که پاهای او در اعماق زمین و سر او از برترین آسمان بالاتر است نیازی به پرواز جسمانی ندارد!

ص :۱۶۸

۱- ۱ و ۲) تفسیر علی بن ابراهیم طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۴۹.

۲- ۳) "نهج البلاغه"خطبه ۱.

۳-

بحث در اینکه"فرشته"جسم لطیف است یـا از مجردات بحث دیگری است که در نکـات به خواست خـدا به آن اشاره خواهد شـد،فعلا منظور آن است که بـدانیم بال و پر آنها وسـیله فعالیت و حرکت و قدرت است که قرائن فوق برای این هدف به قدر کـافی گویـا اسـت،همـانگونه کـه در بحث"عرش "و"کرسـی"گفـتیم این دو کلمه گرچه به معنی تختهـای"پـایه بلنـد"و"پـایه کوتاه"است اما مسلما منظور از آن قدرت پروردگار در ابعاد مختلف جهان می باشد.

در حدیثی از امام صادق ع آمده است:

الملائکه لا یاکلون و لا یشـربون و لا ینکحون،و انما یعیشون بنسـیم العرش: "فرشتگان نه غذا می خورند و نه آب می نوشند و نه ازدواج می کنند،آنها تنها با نسیم عرش زنده اند!؟ (۱)و (۲).

سومین سؤال این است که آیا جمله یَزِیـدُ فِی الْخَلْقِ مٰا یَشٰاءُ :"هر چه بخواهد بر آفرینش خود می افزاید"اشاره به افزایش بال و پر فرشـتگان است، آن گونه که بعضـی از مفسـران گفته انـد؟و یـا معنی وسـیعی دارد که هم آن را شامـل می شود و هم سایر افزایشهایی که در آفرینش موجودات صورت می گیرد؟ مطلق بودن جمله از یک سو،و بعضی از روایات اسلامی که در تفسیر آیات فوق وارد شده از سوی دیگر نشان می دهد که معنی دوم مناسبتر است.

از جمله در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص آمده است که در تفسیر این جمله فرمود:

هو الوجه الحسن،و الصوت الحسن،و الشعر الحسن: "منظور صورت زیبا،و صدای زیبا،و موی زیبا است"! (۳).

۱- ۱) تفسیر"علی بن ابراهیم"طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۴۹.

۲- ۲) و در باره معنی"عرش"به طور مشروح در جلد ششم صفحه ۲۰۴(ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف)بحث کرده ایم.

۳- ۳) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث،"قرطبی"نیز در تفسیرش همین حدیث را ذیل آیه مورد بحث آورده است.

در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم:

حسنوا القرآن باصواتکم فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا،و قرأ یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مٰا یَشٰاءُ : "قرآن را با صدای زیبا زینت بخشید،چرا که صدای خوب بر زیبایی قرآن می افزاید،سپس این آیه را تلاوت فرمود یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مٰا یَشٰاءُ . ***بعد از بیان خالقیت پروردگار و رسالت فرشتگان که واسطه فیض اند سخن از رحمت او به میان می آورد که زیربنای تمام عالم هستی است،می فرماید:

"آنچه را خداوند از رحمت برای مردم بگشاید کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد" (مٰا یَفْتَحِ اللّٰهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلاٰ مُمْسِکَ لَهٰا).

"و آنچه را باز دارد و امساک کند کسی بعد از او قادر به فرستادن آن نیست" (وَ مٰا یُمْسِکْ فَلاٰ مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ).

"چرا که او قدرتمندی است شکست ناپذیر و در عین حال حکیم و آگاه" (وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

خلاصه اینکه تمام خزائن رحمت نزد او است و هر کس را لایق ببیند مشمول آن می سازد،و هر کجا حکمتش اقتضا کند درهای آن را می گشاید، و اگر جمله جهانیان دست به دست هم بدهند تا دری را که او گشوده است ببندند،یا دری را که او بسته بگشایند،هرگز قادر نخواهند بود،و این در حقیقت شاخه مهمی از توحید است که منشأ شاخه های دیگری می باشد(دقت کنید).

شبیه این معنی در سایر آیات قرآن نیز آمده است،آنجا که می گوید: وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ کٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ وَ إِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلاٰ رَادَّ لِفَضْلِهِ یُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ :

"اگر خداوند(برای امتحان یا کیفر خطا)زیانی به تو رساند هیچکس جز او آن را بر طرف نخواهد کرد،و اگر اراده خیری برای تو کند هیچکس

مانع فضل او نخواهد شد،او به هر کس از بندگانش بخواهد فضل خود را می رساند و او غفور و رحیم است"(یونس-۱۰۷).

***

در اینجا به چند"امر"باید توجه کرد:

۱-تعبیر به"یفتح"که از ماده"فتح"به معنی گشودن است اشاره به وجود خزائن رحمت الهی است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است و جالب اینکه این خزائن چنانند که به محض گشوده شدن بر خلایق جاری می شوند و نیاز به چیز دیگری نیست،و هیچکس مانع از آن نتواند شد.

مقدم داشتن گشایش رحمت بر امساک آن به خاطر این است که همیشه خداوند رحمتش بر غضبش پیشی دارد.

۲-تعبیر به"رحمت"معنی بسیار وسیع و گسترده ای دارد که تمام مواهب جهان را شامل می شود،گاه جنبه معنوی دارد،و گاه جنبه مادی،به همین دلیل گاه که انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود بسته می بیند احساس می کند رحمت الهی بر قلب و جان او روان است،لذا شاد و خرسند است،آرام و مطمئن،هر چند در تنگنای زندان گرفتار باشد.

اما به عکس گاه انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود گشوده می بیند، اما گویی در رحمت الهی در جان او بسته شده،چنان خود را در تنگنا و فشار احساس می کند که دنیا با تمام وسعتش برای او یک زندان تاریک و وحشتناک می شود،و این چیزی است که برای بسیاری از مردم محسوس و ملموس است.

۳-تعبیر به دو وصف"عزیز و حکیم"بیانگر قدرت او بر"ارسال" و"امساک"رحمت است،و در عین حال اشاره به این حقیقت می باشد که این گشودن و بستن در همه جا بر اساس حکمت است چرا که قدرت او با حکمتش آمیخته است.

به هر حال توجه به محتوای این آیه چنان آرامشی به انسان مؤمن می دهد که در برابر تمام حوادث مقاوم می شود از هیچ مشکلی نمی ترسد و از هیچ پیروزی مغرور نمی گردد (۱).

*** در آیه بعد به مساله"توحید عبادت"بر اساس"توحید خالقیت و رازقیت" اشاره کرده می فرماید:

"ای مردم نعمت خداوند را بر خودتان به یاد آورید"(یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ).

درست فکر کنید:این همه مواهب و برکات،و این همه امکانات حیاتی که در اختیار شما قرار گرفته و در آن غوطه ورید منشأ اصلی و سرچشمه آنها کیست؟! "آیا خالقی غیر از خدا،از آسمان و زمین به شما روزی می دهد"؟(هَلْ مِنْ خٰالِقٍ غَیْرُ اللّٰهِ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ).

چه کسی نور حیاتبخش آفتاب،و قطرات زنده کننده باران،و امواج روحپرور نسیم را از آسمان به سوی شما می فرستد؟و چه کسی معادن و ذخائر زمین و مواد غذایی و انواع گیاهان و میوه ها و برکات دیگر را از این زمین برای شما خارج می کند؟ اکنون که می دانید سرچشمه همه این برکات اوست،پس بدانید"معبودی جز او وجود ندارد و عبادت و پرستش تنها شایسته ذات پاک اوست"(لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ).

"با اینحال چگونه از طریق حق به سوی باطل منحرف می شوید؟و به

ص:۱۷۲

۱- ۱) قابل توجه اینکه ضمیر در فلا ممسک لها به صورت مؤنث آمده،و در فلا مرسل له به صورت مذکر،چرا که مرجع اولی کلمه"رحمت"است،و دومی کلمه"ما"و نیز ضمیر در"من بعده"ظاهرا به خداوند باز می گردد،یعنی بعد از خداوند هیچکس قادر به گشودن نیست-این احتمال نیز داده شده است که ضمیر به امساک برگردد یعنی من بعد امساک اللّٰه که از نظر معنی تفاوت چندانی ندارد.

جای اللّه در برابر بتها سجده می کنید"؟(فانی تؤفکون).

"توفکون"از ماده"افک"(بر وزن فکر)چنان که قبلا نیز گفته ایم به هر چیزی گفته می شود که از حالت اصلیش دگرگون گردد،لذا به هر سخنی که از حق انحراف پیدا کند"افک"می گویند،و اینکه می بینیم به معنی دروغ و تهمت به کار می رود از همین نظر است،منتهی بعضی معتقدند این کلمه بیانگر دروغ و تهمتهای بزرگ است.

***

نکته:

ملائکه در قرآن مجید

در قرآن مجید از ملائکه فراوان یاد شده است.

آیات زیادی از قرآن در باره صفات،ویژگیها،ماموریتها و وظائف فرشتگان سخن می گوید،حتی قرآن،ایمان به ملائکه را در ردیف ایمان به خدا و انبیاء و کتب آسمانی قرار داده است،و این دلیل بر اهمیت بنیادی این مساله است: آمَنَ الرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ :"پیامبر اسلام به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده،و مؤمنان نیز به خدا و فرشتگان او و کتابها و رسولانش همگی ایمان دارند"(بقره-۲۸۵).

بدون شک وجود فرشتگان از امور غیبیه ای است که برای اثبات آن با این صفات و ویژگیها راهی جز ادله نقلیه نیست،و به حکم ایمان به غیب آنها را باید پذیرفت.

***قرآن مجید رویهمرفته ویژگیهای آنها را چنین می شمرد:

۱-فرشتگان موجوداتی عاقل و با شعورند و بندگان گرامی خدا هستند

ص:۱۷۳

(بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ)(انبیاء ۲۶).

۲-آنها سر بر فرمان خدا دارند و هرگز معصیت او نمی کنند(لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ)(انبیاء ۲۷).

۳-آنها وظائف مهم و بسیار متنوعی از سوی خداوند بر عهده دارند:

گروهی حاملان عرشند(حاقه-۱۷).

و گروهی مدبرات امرند(نازعات-۵).

گروهی فرشتگان قبض ارواحند(اعراف-۳۷).

و گروهی مراقبان اعمال بشرند(سوره انفطار-۱۰ تا ۱۳).

گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند(انعام-۶۱).

و گروهی مامور عذاب و مجازات اقوام سرکشند(هود-۷۷).

گروهی امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در جنگها هستند(احزاب-۹).

و بالآخره گروهی مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی برای انبیاء می باشند(نحل-۲)که اگر بخواهیم یک یک از وظائف و ماموریتهای آنها را بر شمریم بحث به درازا می کشد.

۴-آنها پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس خداوند هستند،چنان که در آیه ۵ سوره شوری می خوانیم: وَ الْمَلائِکَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْأَرْضِ :"فرشتگان تسبیح و حمد پروردگار خود را بجا می آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند".

۵-با این حال انسان به حسب استعداد تکامل از آنها برتر و والاتر است تا آنجا که همه فرشتگان بدون استثناء بخاطر آفرینش آدم به سجده افتادند و آدم معلم آنها گشت(آیات ۳۰-۳۴ سوره بقره).

۶-آنها گاه به صورت انسان در می آیند،و بر انبیاء و حتی غیر انبیاء ظاهر می شوند،چنان که در سوره مریم می خوانیم:فرشته بزرگ الهی به صورت

انسان موزون بر مریم ظاهر شد: فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا :

(مریم-١٧).

در جای دیگر به صورت انسانهایی بر ابراهیم و بر لوط ظاهر شدند(هود -۶۹ و ٧٧).

حتی از ذیل این آیات استفاده می شود که قوم لوط نیز آنها را در همان اشکال موزون انسانی دیدند(هود-٧٨).

آیا ظهور در چهره انسان،یک واقعیت عینی است؟یا به صورت تمثل و تصرف در قوه ادراک؟ظاهر آیات قرآن معنی اول است،هر چند بعضی از مفسران بزرگ معنی دوم را برگزیده اند.

٧-از روایات اسلامی استفاده می شود که تعداد آنها بقدری زیاد است که به هیچ وجه قابل مقایسه با انسان نیست،چنان که در روایتی از امام صادق ع می خوانیم:هنگامی که از آن حضرت پرسیدند آیا عدد فرشتگان بیشترند یا انسانها؟فرمود:"سوگند به خدایی که جانم به دست او است فرشتگان خدا در آسمانها بیشترند از عدد ذرات خاکهای زمین،و در آسمان جای پایی نیست مگر اینکه در آنجا فرشته ای تسبیح و تقدیس خدا می کند" (١).

٨-آنها نه غذا می خورند و نه آب می نوشند،و نه ازدواج دارند،چنان که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

ان الملائکه لا یاکلون و لا یشربون و لا ینکحون و انما یعیشون بنسیم العرش: "فرشتگان غذا نمی خورند و آب نمی نوشند و ازدواج نمی کنند بلکه با نسیم عرش الهی زنده اند!" (٢).

٩-آنها نه خواب دارند نه سستی و غفلت چنان که علی ع در حدیثی چنین .

١- ١) "بحار الانوار"جلد ۵٩ صفحه ١٧۶(حدیث ٧)روایات فراوان دیگری در این زمینه نیز نقل شده است

٢- ٢) "بحار الانوار"جلد ۵٩ صفحه ١٧۴(حدیث ۴).

می گوید:

لیس فیهم فتره،و لا عندهم غفله،و لا فیهم معصیه...لا یغشاهم نوم العیون و لا سهوا العقول،و لا فتره الأبدان،لم یسکنوا الاصلاب و لم تضمهم الارحام: "در آنها نه سستی است،و نه غفلت،و نه عصیان...خواب بر آنها چیره نمی گردد و عقل آنها گرفتار سهو و نسیان نمی شود،بدن آنها به سستی نمی گراید، و در صلب پدران و رحم مادران قرار نمی گیرند" (۱).

۱۰-آنها مقامات مختلف و مراتب متفاوت دارند،بعضی همیشه در رکوعند و بعضی همیشه در سجودند. مٰا مِنّٰا إِلاّٰ لَهُ مَقٰامٌ مَعْلُومٌ وَ إِنّٰا لَنَحْنُ الصّٰافُّونَ وَ إِنّٰا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ :

"هر یک از ما مقام معلومی دارد،ما همواره صف کشیده منتظر فرمان او هستیم و پیوسته تسبیح او می گوئیم"(صافات ۱۶۴-۱۶۶).

امام صادق می گوید:

و ان للّه ملائکه رکعا الی یوم القیامه و ان للّه ملائکه سجد الی یوم القیامه: "خداوند فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در رکوعند،و فرشتگانی دارد که تا قیامت در سجودند"! (۲).

برای آگاهی بیشتر از اوصاف ملائکه و اصناف آنها به کتاب"السماء و العالم" بحار الانوار،"ابواب الملائکه"(جلد ۵۹ صفحه ۱۴۴ تا ۳۲۶ مراجعه فرمائید، همچنین نهج البلاغه خطبه های اول و ۹۱-خطبه اشباح-و ۱۰۹ و ۱۷۱).

***آیا با این اوصاف که برای فرشتگان ذکر شد آنها موجوداتی مجردند یا مادی؟! بدون شک با این اوصاف نمی توانند از این ماده کثیف عنصری باشند،ولی مانعی ندارد که از اجسام لطیفی آفریده شده باشند،اجسامی ما فوق این ماده

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۵۹ صفحه ۱۷۵.

۲- ۲) "بحار الانوار"جلد ۵۹ صفحه ۱۷۴.

معمولی که ما با آن آشنا هستیم.

اثبات"تجرد مطلق"برای فرشتگان حتی از زمان و مکان و اجزاء کار آسانی نیست،و تحقیق از این مساله نیز فایده زیادی در بر ندارد،مهم آن است که ما فرشتگان را به اوصافی که قرآن و روایات مسلم اسلامی توصیف کرده بشناسیم و آنها را صنف عظیمی از موجودات والا و برجسته خداوند بدانیم،بی آنکه مقامی جز مقام بندگی و عبودیت برای آنها قائل باشیم،و آنها را شریک خداوند در خلقت یا عبادت بدانیم که این شرک و کفر محض است.

در بحث پیرامون فرشتگان،به همین مقدار قناعت می کنیم،و تفصیل را به کتبی که بالخصوص در این زمینه نگاشته شده موکول می نمائیم.

در بسیاری از عبارات تورات از فرشتگان تعبیر به"خدایان"می کند که تعبیری است شرک آلود،و از نشانه های تحریف تورات کنونی است،ولی قرآن مجید از این گونه تعبیرات پاک و منزه است،چرا که برای آنها مقامی جز بندگی و عبادت و اجرای فرمانهای الهی قائل نشده است و حتی چنان که گفتیم از آیات مختلف قرآن بر می آید که مقام انسان کامل از فرشتگان والاتر و بالاتر است.

***

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۴ تا ۷]

اشاره

وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَى اَللَّهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ (۴) يَا أَيُّهَا اَلنَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اَللَّهِ حَقٌّ فَلاَ تَغُرَّنَّكُمُ اَلْحَيَاةُ اَلدُّنْيَا وَ لاَ يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ اَلْغَرُورُ (۵) إِنَّ اَلشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ اَلسَّعِيرِ (۶) اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷)

ترجمه:

۴-اگر تو را تکذیب کنند(غم مخور،مطلب تازه ای نیست)پیامبران پیش از تو نیز مورد تکذیب قرار گرفتند،و همه کارها به سوی خدا باز می گردد.

۵-ای مردم!وعده خداوند حق است،مبادا زندگی دنیا شما را مغرور کند،و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به(کرم)خدا مغرور سازد.

۶-مسلما شیطان دشمن شماست،او را دشمن خود بدانید،او فقط حزبش را به این دعوت می کند که اهل آتش سوزان(جهنم)باشند!

ص :۱۷۸

۷-کسانی که راه کفر پیش گرفتند:بهره آنها عذاب شدید است،و آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند مغفرت و پاداش بزرگ از آن آنها است.

تفسیر:

دنیا و شیطان شما را نفریبد!

در بخش دوم از آیات این سوره به دنبال سخنی که پیرامون توحید خالقیت و رازقیت بود،روی سخن را نخست به پیامبر ص و بعد به عموم مردم کرده برنامه های عملی آنها را به دنبال برنامه های عقیدتی گذشته تشریح می کند:

نخست به پیغمبر درس استقامت در مسیر راهش می دهد که مهمترین درس برای او همین است،می فرماید:"اگر تو را تکذیب کنند غم مخور،این چیز تازه ای نیست،پیامبران قبل از تو نیز مورد تکذیب قرار گرفتند"(وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ).

آنها نیز در این راه مقاومت کردند،تا رسالت خویش را ادا ننمودند از پای ننشستند تو نیز محکم بایست و ادای رسالت کن،بقیه با خداست.

"مهم اینست که همه کارها به سوی خدا باز می گردد،و او ناظر بر همه چیز و حساب کننده همه کارهاست"(وَ إِلَی اللّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

او هرگز زحمات تو را در این راه نادیده نمی گیرد،همانگونه که تکذیبهای این مخالفان لجوج را بی کیفر نمی گذارد،اگر روز قیامتی در کار نبود جای نگرانی بود اما با توجه به آن دادگاه بزرگ و ثبت و ضبط همه اعمال مردم برای آن روز بزرگ دیگر چه جای نگرانی است؟ ***سپس به بیان مهمترین برنامه انسانها پرداخته می گوید:"ای مردم وعده خداوند حق است"(إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ).

قیامت و حساب و کتاب و میزان و مجازات و کیفر و جنت و نار وعده هایی است تخلف ناپذیر از سوی خداوند قادر حکیم.

با توجه به این وعده حق "مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد،و مبادا شیطان مغرور کننده شما را فریب دهد و به عفو و کرم خدا مغرور سازد "(فلا تغرنکم الحیاه اَلدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ).

آری عوامل سرگرم کننده،و زرق و برقهای دلفریب این جهان می خواهد تمام قلب شما را پر کند،و از آن وعده بزرگ الهی غافل سازد.

شیاطین جن و انس با وسائل گوناگون فریبکاری به طور مداوم به وسوسه مشغولند،آنها نیز می خواهند تمام فکر شما را به خود متوجه سازند و از آن روز موعود بزرگی که در پیش دارید منحرف سازند که اگر فریب و وسوسه های آنها مؤثر افتد تمام زندگی شما تباه و آرزوی سعادتان نقش بر آب است،مراقب آنها نیز باشید.

تکرار هشدار به مردم که نه به وسوسه های شیاطین مغرور شوند و نه به دنیا، در واقع اشاره به این است که راه نفوذ گناه در انسان دو راه است:

۱-مظاهر فریبنده دنیا،جاه و جلال و مال و مقام،و انواع شهوات.

۲-مغرور شدن به عفو و کرم الهی،و در اینجاست که شیطان از یک سو زرق و برق این جهان را در نظر انسان زینت می دهد و آن را متاعی نقد و پر جاذبه و دوست داشتنی و پر ارزش معرفی می کند.

و از سوی دیگری هر گاه انسان بخواهد با یاد قیامت و دادگاه عظیم پروردگار، خود را در برابر فریبندگی و جاذبه شدید دنیا کنترل کند او را به عفو الهی و وسعت رحمتش مغرور می سازد،و در نتیجه به گناه و طغیان دعوتش می کند.

غافل از اینکه خداوند همانگونه که در موضع رحمت "ارحم الراحمین" است،در موضع مجازات و کیفر "اشد المعاقبین "می باشد،رحمتش هرگز

تشویق به گناه نمی کند،همانگونه که غضبش نمی تواند سبب یاس گردد.

"غرور"(بر وزن جسور)صیغه مبالغه و به معنی موجودی است فوق العاده فریبکار،و منظور از آن در اینجا ممکن است هر عامل فریبکاری باشد،همانگونه که ممکن است منظور خصوص شیطان باشد.

البته معنی دوم با آیه بعد مناسبتر است به خصوص اینکه کرارا در آیات قرآن"فریب و غرور"به شیطان نسبت داده شده است.

بعضی از مفسران در اینجا تحلیلی دارند که خلاصه اش چنین است:

افرادی که در برابر عوامل فریب قرار می گیرند سه گروهند:گروهی به قدری ناتوان و ضعیفند که به مختصر چیزی فریب می خورند.

گروهی که از اینها نیرومندترند تنها به وسیله زرق و برق دنیا فریفته نمی شوند بلکه اگر وسوسه گری نیرومند آنها را تحریک کند و مفاسد اعمالشان را در نظرشان سبک سازد فریب می خورند،و لذات زود گذر از یک سو،و وسوسه ها از سوی دیگر،آنها را تشویق به انجام اعمال زشت می کند.

گروه سومی که از اینها هم نیرومندتر و پرمایه ترند نه خود مغرور می شوند و نه کسی می تواند آنها را بفریبد.

جمله فَلاـ تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا اشاره به گروه اول است،و جمله وَ لاٰ یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ اشاره به گروه دوم،و اما گروه سوم در حقیقت داخل در عنوان إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ می باشند (۱). ***آیه بعد هشداری است به همه مؤمنان در ارتباط با مساله وسوسه های شیطان که در آیه قبل مطرح شده بود،می گوید:"شیطان به طور مسلم دشمن شماست،شما نیز او را دشمن خود بدانید"(إِنَّ الشَّیْطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا).

ص :۱۸۱

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۲۶ صفحه ۵.

عـداوت او از نخستین روز آفرینش آدم شـروع شد،و هنگامی که بر اثر عدم تسـلیم در برابر فرمان خدا در مورد سـجده بر آدم مطرود درگاه پروردگار گردید، سوگند یاد کرد که برای همیشه کمر دشـمنی نسـبت به آدم و فرزندانش خواهم بست،و حتی برای این کار تقاضای مهلت و طول عمر از خدا نمود! او بر سـر گفته خود ایستاده،و کوچکترین فرصت را برای اعمال عداوت و وارد کردن ضـربه بر شـما غنیمت می شـمرد،آیا عقل اجازه می دهد که شما او را به دشمنی نپذیرید و یک لحظه از او غافل بمانید؟تا چه رسد به اینکه بخواهید "خطوات شـیطان"و گامهای او را پیروی کنید،یا اینکه او را به عنوان رفیق شـفیق و دوست ناصح بپذیرید؟" أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ "آیا او و فرزندانش را اولیای خود به جای من انتخاب می کنید،در حالی که دشمن سر سخت شما هستند"؟!(کهف-۵۰).

به علاوه او دشـمنی است که از هر طرف به شـما هجوم می کنـد،چنان که خودش می گویـد: ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ "من از هر سو به سراغ فرزندان آدم می روم،از پیش رو،از پشت سر، از سمت راست و از سمت چپ"(اعراف-۱۷).

و به خصوص اینکه او در کمینگـاهی است که"او انسـان را می بینـد و انسـان او را نمی بینـد" إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ "شیطان و دار و دسته اش شما را می بیند از آنجا که شما آنها را نمی بینید"(اعراف-۲۷).

البته این مانع از قدرت شما بر دفاع از خویشتن در برابر وسوسه های او نیست.

تعبیر جالبی در توصـیه های پروردگار به موسی بن عمران آمده،چنان که امیر مؤمنان علی ع نقل می کند که خداوند به موسی فرمود:چهار سفارش به تو دارم در حفظ آنها بکوش:

اولاهن ما دمت لا تری ذنوبک تغفر فلا تشتغل بعیوب غیرک!

و الثـانیه ما دمت لا تری کنوزی قـد نفـدت فلا تهتم بسـبب رزقک! و الثالثه ما دمت لا تری زوال ملکی فلا ترج احـدا غیری! و الرابعه ما دمت لا تری الشیطان میتا فلا تامن مکره! "نخست اینکه:ما دام که گناهان خود را بخشوده نمی بینی به عیوب دیگران مپرداز.

دوم-ما دام که گنجهای من را پایان یافته نمی بینی برای روزیت غمناک مباش.

سوم-ما دام که حکومت مرا زائل نمی بینی به دیگری جز من امید مبند.

چهارم-مادامی که شیطان را مرده نمی بینی از مکر و فریب و نقشه های او ایمن مباش"! (۱).

به هر حال عـداوت شـیطان نسـبت به بنی آدم مطلبی است که در آیات فراوانی از قرآن به آن اشاره شده است و حتی مکرر بر مکرر به عنوان عدو مبین (دشمن آشکار)از او یاد کرده (۲).

از چنین دشمنی همیشه باید بر حذر بود.

در دنباله آیه برای تاکید بیشتر می افزاید:"او فقط حزبش را برای این دعوت می کند که اهل آتش سوزان جهنم باشـند"(إِنَّما یَدْعُوا حِزْبَهُ لِیَکُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعِیرِ).

"حزب"در اصل به معنی جماعت و گروهی است که دارای تشـکل و شدت عمل باشند،ولی معمولا به هر گروه و جمعیتی که پیروی از برنامه و هدف خاصی می کنند اطلاق می شود.

۱- ۱) سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۵۰۱ ماده ربع.

۲- ۲) آیات ۱۶۱ و ۲۰۸-بقره و ۱۴۲-انعام و ۲۲-اعراف و ۵-یوسف و ۶۰ یس و ۶۲-زخرف.

منظور از"حزب شیطان"پیروان او و کسانی که در خط او هستند می باشد.

البته شیطان نمی تواند همه کس را عضو رسمی حزب خویش قرار دهد، و آنها را به سوی جهنم دعوت کند،نفرات حزب او کسانی هستند که در آیات دیگر قرآن از آنها یاد شده،و دارای نشانه های زیرند:

کسانی که طوق بندگی و ولایت او را بر گردن نهاده اند(إِنَّمٰا سُلْطٰانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ)"سلطه او تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند" (نحل-۱۰۰).

"آنها که شیطان بر آنان چیره شده به گونه ای که خدا را از یاد آنها برده،آنان حزب شیطانند،و حزب شیطان زیانکاران واقعی هستند" اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطٰانُ فَأَنْسٰاهُمْ ذِكْرَ اللّٰهِ أُولٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطٰانِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطٰانِ هُمُ الْخٰاسِرُونَ (مجادله-۱۹).

جالب اینکه در سه مورد از آیات قرآن سخن از حزب اللّٰه به میان آمده، و در سه مورد از حزب شیطان تا چه کسانی در این حزب نامنویسی کنند،و چه کسانی عضو آن حزب باشند؟ ولی به هر حال طبیعی است که شیطان حزب خود را به کجا دعوت می کند به آلودگی و گناه،به پلیدیهای شهوات،به شرک و طغیان و ستم و سرانجام به آتش جهنم (۱).

شرح بیشتر پیرامون ویژگیهای"حزب اللّٰه"و"حزب الشیطان"را به خواسته خدا در ذیل آیه ۲۲ سوره مجادله خواهیم گفت.
***در آخرین آیه مورد بحث سرانجام کار"حزب اللّٰه"و عاقبت دردناک"حزب

۱- ۱) این نکته نیز قابل ذکر است که"لام"در لیکونوا می تواند"لام علت" بوده باشد یا"لام غایت".

شیطـان"را اینچنین بیـان می کنـد:"کسانی که کافر شدنـد عـذاب دردناک از آن آنهاست،و کسانی که ایمان آوردنـد و عمل صالـح انجام دادند مغفرت و پاداش بزرگ دارند"(اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ کَبِیرٌ).

قابـل تـوجه اینکـه در آیه فـوق در مـورد اسـتحقاق عـذاب تنهـا به مسـاله"کفر" قنـاعت می کنـد ولی در مسـاله مغفرت و اجر کـبیر"ایمـان"را کـافی نمی شـمرد، بلکـه"عمـل صالـح"را نیز بر آن می افزایـد،چرا کـه کفر به تنهـایی مـایه خلـود در عـذاب است،ولی ایمان بدون عمل مایه نجات نخواهد بود،بلکه ایمان و عمل از یک نظر متلازم و قرین یکدیگرند (۱).

در پایان آیه فوق،اول سـخن از مغفرت است سـپس از اجر کبیر چرا که "مغفرت"در حقیقت مؤمنان را ابتـدا شسـتشو می دهد سپس آماده پذیرش"اجر کبیر" می کند،و به اصطلاح اولی"تخلیه"است دومی"تحلیه".

***

۱- ۱) تنوین در"مغفره"و"عذاب"برای تعظیم و تفخیم است،یعنی مغفرتی بزرگ و عذابی دردناک.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۸ تا ۱۰]

اشاره

أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اَللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ فَلاٰ تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرٰاتٍ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ (٨) وَ اَللّٰهُ اَلَّذِي أَرْسَلَ اَلرِّيٰاحَ فَتُثِيرُ سَحٰاباً فَسُقْنٰاهُ إِلىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنٰا بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا كَذٰلِكَ اَلنُّشُورُ (٩) مَنْ كٰانَ يُرِيدُ اَلْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ اَلْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ اَلْكَلِمُ اَلطَّيِّبُ وَ اَلْعَمَلُ اَلصّٰالِحُ يَرْفَعُهُ وَ اَلَّذِينَ يَمْكُرُونَ اَلسَّيِّئٰاتِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولٰئِكَ هُوَ يَبُورُ (١٠)

ترجمه:

۸-آیا کسی که عمل بدش برای او تزیین شده،و آن را خوب و زیبا می بیند(همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می یابد؟)خداوند هر کس را بخواهد گمراه سازد، و هر کس را بخواهد هدایت می کند،بنا بر این جان خود را به خاطر شدت تاسف بر آنها از دست مده که خداوند به آنچه انجام می دهند عالم است.

ص :۱۸۶

۹-خداونـد آن کس است که بادهـا را فرسـتاد تا ابرهایی را به حرکت در آورنـد،ما این ابرها را به سوی سـرزمین مرده ای می رانیـم و بـه وسـیله آن زمیـن را بعـد از مردنش زنـده می کنیـم،رسـتاخیز نیز همیـن گـونه اسـت! ۱۰-کسـی که خواهـان عزت است(بایـد از خـدا بخواهـد)که تمام عزت برای خـدا است سـخنان پاکیزه به سوی او صـعود می کنـد،و عمل صالح را بالا می برد،و آنهـا که نقشه هـای سوء می کشـند،عـذاب شدیـد برای آنهـا است و مکر(و تلاـش افسـادگرانه) آنها نابود می شود(و به جایی نمی رسد).

تفسیر:

گفتار و کردار پاک و صالح به سوی خدا می رود!

از آنجا که در آیات گذشـته مردم به دو گروه تقسـیم شدنـد"گروهی مؤمن" و"گروهی کافر"یا"گروهی حزب اللّه و دشـمن شیطـان"و"گروهی پیروان و حزب او"نخسـتین آیه مـورد بحث یکی از ویژگیهـای مهم این دو گروه را که در واقـع سرچشـمه سـایر برنـامه هـای آنهـا است بیـان کرده،می گویـد:"آیـا کسـی که زشـتی عملش در نظر او زینت داده شـده،و آن را زیبـا می بیند،همانند کسـی است که واقعیات را آن گونه که هست زشت و زیبا درک می کند"؟ (أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً).

در حقیقت این مساله کلیـد همه بدبختیهای اقوام گمراه و لجوج است که اعمال زشـتشان به خاطر هماهنگ بودن با شـهوات و قلبهای سیاهشان در نظرشان زیباست.

بدیهی است چنین کسـی نه موعظه ای را پذیرا می شود،نه آمادگی برای شـنیدن انتقاد دارد،و نه هرگز حاضـر است مسیر خود را تغییر دهد.

نه پیرامون اعمال خویش به تجزیه و تحلیل می پردازد،و نه از عواقب آن بیمناک است.

و از آن بالا-تر هنگـامی که سـخن از زشتی و زیبـایی به میـان آیـد،مرجع ضـمیر را در زیبائیهـا خودشان می داننـد و در زشتیها مؤمنان راستین را!وای بسا کفار لجوج هنگامی که آیات گذشـته را در باره حزب شیطان و سرنوشت دردناکشان شنیدند آن را بر مؤمنان راستین تطبیق کردند و خود را مصداق حزب اللّه شمردند! و این مصیبت و فاجعه ای است بسیار بزرگ.

اما چه کسـی اعمال سوء بـدکاران را در نظرشان جلوه می دهد؟خداوند؟ یا هوای نفس؟و یا شـیطان؟ بدون شک عامل اصـلی هوای نفس و شـیطان است،اما چون خدا این اثر را در اعمال آنها آفریده می توان آن را به خدا نسبت داد،زیرا انسانها هنگامی که گنـاهی را مرتکب می شونـد در آغاز که فطرتشان پاك و وجـدانشان بیـدار و عقلشان واقع بین است از عمل خود ناراحت می شوند،اما هر قدر آن را تکرار می کنند از ناراحتی آنها کاسته می شود.

تدریجا به مرحله بی تفاوتی می رسـند،و اگر باز هم تکرار کنند زشتیها در نظرشان زیبا می شود،تا آنجا که آن را از افتخارات و فضائل خویش می پندارند در حالی که در منجلاب بدبختی غوطه ور شده اند.

جالب اینکه قرآن به هنگامی که این سؤال را مطرح می کند"آیا کسی که زشتی عملش در نظرش تزیین شده و آن را زیبا می بینـد..."نقطه مقابل آن را صـریحا ذکر نمی کنـد،گویی می خواهـد به شـنونده مجال وسـیعی بدهد که امور مختلفی را که می توانـد نقطه مقابل باشد در نظر خویش مجسم کند و بیشتر و بیشتر بفهمد گویی می خواهد بگوید آیا چنین کسـی همانند افراد واقع بین است؟!...

آیا چنین کسی همانند پاکدلانی است که همیشه به محاسبه نفس خویش مشغولند...

ص :۱۸۸

آیا چنین کسی امید نجات برای او هست (۱).

سپس قرآن بـه بیـان علت تفـاوت این دو گروه پرداخته می افزایـد"خداونـد هر کس را بخواهـد گمراه می کنـد و هر کس را بخواهد هدایت می نماید".

(فَإِنَّ اللّٰهَ یُضِلُّ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ).

اگر گروه اول اعمال زشـتشان در نظرشان تزیینی شـده این نتیجه اضـلال الهی است،اوست که این خاصـیت را در تکرار اعمال زشت قرار داده که نفس انسان به آن خو می گیرد و عادت می کند و همرنگ و هماهنگ آن می شود.

و اوست که به مؤمنان پاکدل چشمانی نافذ و بینا،و گوشهایی شنوا برای درک حقایق آن چنان که هست می بخشد.

روشن است این مشیت الهی توأم با حکمت اوست و به هر کس آنچه لایق هست آن می دهد.

لـذا در پایان آیه می فرمایـد"مبادا بر اثر شدت تاسف و حسرت بر وضع آنها جان خود را از دست دهی"(فَلاٰ تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَرٰاتٍ).

این تعبیر همانند تعبیری است که در آیه ۳ سوره شـعراء آمده است، لَعَلَّکَ بٰاخِعٌ نَفْسَکَ أَلاّٰ یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ "گویی می خواهی جان خود را از دست دهی که ایمان نمی آورند" (۲).

تعبیر به"حسرات"که به اصطلاح"مفعول لاجله"برای جمله قبل

ص: ۱۸۹

۱- ۱) از اینجا روشن شد که آیه جمله ای در تقدیر دارد که ممکن است چنین باشد "کمن لیس کذلک...کمن یحاسب نفسه و یری القبیح قبیحا...هل یرجی له صلاح و متاب.

۲- ۲) برای آیه فوق تفسیر دیگری نیز ذکر کرده انـد و آن اینکه منظور این است که پیامبر از شدت آزارها و مخالفتهای آنان ناراحت نشود چرا که خداوند اعمال آنها را به خوبی می داند و به موقع از آنها انتقام می گیرد.

است،اشاره به این است که نه تنها یک حسرت بر آنها می خوری بلکه حسرتها بر آنها داری.

حسرت از دست دادن نعمت هدایت،حسرت ضایع کردن گوهر انسانیت، حسرت از دست دادن حس تشخیص تا آنجا که زشت را زیبا می بینند،و بالآخره حسرت گرفتار شدن در آتش قهر و غضب پروردگار! اما چرا حسرت نخور"برای اینکه خداوند از اعمال آنها آگاه است و آنچه را شایسته آنند به آنها همان می دهد"(إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ).

از لحن آیه دلسوزی فوق العاده پیامبر اسلام ص نسبت به گمراهان و منحرفان کاملا هویداست و چنین است حال یک رهبر الهی راستین که از عدم پذیرش مردم نسبت به حق و تسلیم در برابر باطل و پشت پا زدن به تمام وسائل سعادت آن چنان رنج می برد که گویی می خواهد قالب تهی کند. ***در آیه بعد با توجه به بحثهایی که قبلا پیرامون هدایت و ضلالت و ایمان و کفر گذشت به بیان کوتاه و روشنی پیرامون مبدء و معاد می پردازد و اثبات "مبدء"را با اثبات"معاد"در یک دلیل جالب قرین کرده،می فرماید:"خداوند همان کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند"(وَ اللّٰهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيٰاحَ فَتُثِيرُ سَحٰاباً) (۱).

"سپس ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده و خشکی می رانیم"(فَسُقْنٰاهُ إِلىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ).

۱- ۱) درباره اینکه چرا فعل اول به صورت ماضی آمده(ارسل)و فعل دوم به صورت مضارع(فتثیر)،یکی به صورت غائب است(ارسل)و دیگر به صورت متکلم است (فسقناه)مفسران وجوهی ذکر کرده اند ولی چون دقیق به نظر نرسید از آن صرفنظر شد، ممکن است برای تفنن در بیان و تنوع در سخن بوده باشد.

"و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش زنده می کنیم"(فَأَحْيَيْنا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها).

"آری زنده شدن مردگان بعد از مرگ نیز همین گونه است"!(كذلك النشور).

نظام حساب شده ای که بر حرکت بادها،و سپس حرکت ابرها،و بعد از آن نزول قطره های حیاتبخش باران،و به دنبال آن زنده شدن زمینهای مرده حاکم است،خود بهترین دلیل و خود بهترین گواه بر این حقیقت است که دست قدرت حکیمی در پشت این دستگاه قرار دارد و آن را تدبیر می کند.

نخست به بادهای گرم و داغ دستور می دهد از مناطق استوایی به سوی مناطق سرد حرکت کنند و در مسیر خود آب دریاها را بخار کرده به آسمان فرستند،سپس به جریانهای منظم سرد قطبی که دائما در جهت مخالف جریان اول حرکت می کنند دستور می دهد بخارات حاصله را جمع آوری کرده و ابرها را تشکیل دهند.

باز به همان بادها دستور می دهد ابرها را بر دوش خود حمل کنند و به سوی بیابانهای مرده گسیل دارند،تا قطرات زنده کننده باران از آنها سرازیر گردد.

سپس به شرائط خاص زمین و بذرهای گیاهانی که در آن افشانده شده فرمان پذیرش آب و نمو و رویش می دهد،و از موجودی ظاهرا پست و بی ارزش موجوداتی زنده و بسیار متنوع و زیبا،خرم و سرسبز،مفید و پر بار به وجود می آورد که هم دلیلی است بر قدرت او،و هم گواهی است بر حکمت او،و هم نشانه ای است از رستاخیز بزرگ! در حقیقت آیه فوق از چند جهت دعوت به توحید می کند:

از نظر برهان نظم،و از نظر برهان حرکت که هر موجود متحرکی محرکی

می خواهد،و از نظر بیان نعمتها که از جهت فطری انگیزه ای است برای شکر منعم.

و از جهاتی نیز دلیل بر مساله معاد است:

از نظر سیر تکاملی موجودات،و از نظر پدیدار شدن چهره حیات از زمین مرده،یعنی ای انسان صحنه معاد در فصول هر سال در برابر چشم تو و در زیر پای تو است.

توجه به این نکته نیز لازم است که جمله"فتثیر"از ماده"اثاره"به معنی منتشر ساختن و پراکندن است،و در اینجا اشاره به تولید ابرها بر اثر وزش بادها بر صفحه اوقیانوسها می کند،زیرا مساله حرکت ابرها در جمله بعد(فَسُقْنٰاهُ إِلیٰ بَلَدٍ مَیِّتٍ)آمده است.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام ص چنین می خوانیم:یکی از اصحاب عرض کرد

یا رسول اللّٰه کیف یحیی اللّٰه الموتی و ما آیه ذلک فی خلقه؟:

"ای رسول خدا!چگونه پروردگار مردگان را زنده می کند و نشانه و نمونه آن در جهان خلقت چیست"؟! پیغمبر فرمود:

اما مررت بوادی أهلک محلا ثم مررت به یهتز خضرا؟ "آیا از سرزمین قبیله ات گذر نکرده ای در حالی که خشک و مرده بوده،و سپس از آنجا عبور کنی در حالی که از خرمی و سرسبزی گویی به حرکت در آمده"؟

قلت:نعم!یا رسول اللّٰه: "گفتم آری ای پیامبر".

قال:فکذلک یحیی اللّٰه الموتی و تلک آیته فی خلقه: "فرمود اینگونه خداوند مردگان را زنده می کند و این نمونه و نشانه او در آفرینش است" (۱).

در جلد ۱۶ تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۸ سوره روم بحث دیگری در این زمینه داشته ایم.

***

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد ۸ صفحه ۵۴۰۹(ذیل آیات مورد بحث).

به دنبال این بحث توحیدی به اشتباه بزرگ مشترکان که عزت خویش را از بتها می خواستند،و ایمان آوردن به پیامبر ص را مایه پراکندگی مردم از دور خود می دیدند و می گفتند:" إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدیٰ مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنٰا ""اگر هدایت را با تو پذیرا شویم دشمنان نیرومند ما را از این سرزمین می ربایند"(قصص-۵۷).

اشاره کرده می فرماید:"کسانی که عزت می خواهند از خدا بطلبند چرا که تمام عزت از آن خداست"(مَنْ کٰانَ یُرِیدُ الْعِزَّهَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّهُ جَمِیعاً).

"عزت"به گفته"راغب"در"مفردات"در اصل آن حالتی است که انسان را مقاوم و شکست ناپذیر می سازد،به زمینهای صلب و محکم نیز به همین جهت عزاز(بر وزن اساس)می گویند.

از آنجا که تنها ذات پاك اوست که شکست ناپذیر است،و گر نه همه مخلوقات به حکم محدودیتشان قابل شکستند،لذا تمام عزت از آن اوست،و هر کس عزتی کسب می کند از برکت دریای بی انتهای اوست.

در حدیثی از انس نقل شده که پیامبر ص فرمود:

ان ربکم یقول کل یوم انا العزیز،فمن اراد عز الدارین فلیطع العزیز!: "پروردگار شما همه روز می گوید:منم عزیز و هر کس عزت دو جهان خواهد باید اطاعت عزیز کند"!.

در حقیقت انسان آگاه باید آب را از سرچشمه بگیرد،که آب زلال و فراوان آنجاست،نه از ظروف کوچك و مختصری که هم محدود است و هم آلوده،و در دست این و آن می باشد.

در حالات امام حسن بن علی ع می خوانیم که در ساعات آخر عمرش هنگامی که یکی از یاران به نام"جناده بن ابی سفیان"از او اندرز خواست نصایح ارزنده و مؤثری برای او بیان فرمود که از جمله این بود:

و اذا اردت عزا بلا عشیره و هیبه

ص:۱۹۳

بلاـ سلطان فاخرج من ذل معصیه اللّه الی عز طاعه اللّه: "هر گاه بخواهی بدون داشتن قبیله"عزیز"باشی و بدون قدرت حکومت،هیبت داشته باشی،از سایه ذلت معصیت خدا بدر آی و در پناه عزت اطاعت او قرار گیر"! (۱).

و اگر می بینیم در بعضی از آیات قرآن"عزت"را علاوه بر خداوند،برای پیامبر ص و مؤمنان قرار می دهد" وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ " (منافقون-۸).

به خاطر آنست که آنها نیز از پرتو عزت پروردگار کسب عزت کرده اند، و در مسیر طاعت او گام بر می دارند.

سپس راه وصول به"عزت"را چنین تشریح می کند:"سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند"(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ).

"و عمل صالح را او بالا می برد"(وَ الْعَمَلُ الصّٰالِحُ يَرْفَعُهُ).

"الکلم الطیب"به معنی سخنان پاکیزه است،و پاکیزگی سخن به پاکیزگی محتوای آن است،و پاکیزگی محتوا به خاطر مفاهیمی است که بر واقعیتهای عینی پاک و درخشان تطبیق می کند،و چه واقعیتی بالاتر از ذات پاک خدا،و آئین حق و عدالت او،و نیکان و پاکانی که در راه نشر آن گام بر می دارند؟ لذا"الکلم الطیب"را به اعتقادات صحیح نسبت به مبدء و معاد و آئین خداوند تفسیر کرده اند.

آری یک چنین عقیده پاکی است که به سوی خدا اوج می گیرد،و دارنده اش را نیز پرواز می دهد،تا در جوار قرب حق قرار گیرد،و غرق در عزت خداوند عزیز شود.

مسلما از این ریشه پاک شاخه هایی می روید که میوه آن عمل صالح است، هر کار شایسته و مفید و سازنده،چه دعوت به سوی حق باشد،چه حمایت از مظلوم، .

ص:۱۹۴

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۴۴ صفحه ۱۳۹

چه مبارزه با ظالم و ستمگر،چه خودسازی و عبادت،چه آموزش و پرورش،و خلاصه هر چیز که در این مفهوم وسیع و گسترده داخل است اگر برای خدا و به خاطر رضای او انجام شود آن هم اوج می گیرد و به آسمان لطف پروردگار عروج می کند،و مایه معراج و تکامل صاحب آن،و برخورداری از عزت حق می شود.

این همان چیزی است که در سوره ابراهیم آیه ۲۴ به آن اشاره شده أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُهٰا ثٰابِتٌ وَ فَرْعُهٰا فِی السَّمٰاءِ تُؤْتِی أُکُلَهٰا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهٰا :"آیا ندیدی خداوند چگونه برای سخن پاکیزه،مثالی زده است؟همانند درختی پاک که ریشه آن ثابت و برقرار، و شاخه آن در آسمان افراشته،هر زمان میوه های خود را به اذن پروردگارش به مشتاقان می دهد".

از آنچه گفتیم روشن می شود اینکه بعضی از مفسران کلمه طیبه را به لا اله الا اللّٰه،و بعضی دیگر به سبحان اللّٰه و الحمد للّٰه و لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر،و بعضی بعد از توحید محمد،رسول اللّٰه،و علی ولی اللّٰه و خلیفه رسوله،تفسیر کرده اند،و یا در بعضی از روایات "الکلم الطیب"و "العمل الصالح"به ولایت اهل بیت ع یا مانند آن تفسیر شده است،همه از قبیل بیان مصداقهای روشن برای آن مفهوم وسیع و گسترده است،و محدودیتی در مفهوم آن ایجاد نمی کند، چرا که هر سخنی که محتوای پاک و عالی داشته باشد همه در این عنوان جمع است.

به هر حال همان خداوندی که به مقتضای آیه گذشته زمین مرده را با قطره های حیاتبخش باران زنده می کند،"کلام طیب"و "عمل صالح"را نیز پرورش می دهد،و به جوار قرب و رحمت خود می رساند.

سپس به نقطه مقابل آن پرداخته،می گوید:"کسانی که نقشه سوء می کشند عذاب شدیدی برای آنهاست"(وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئٰاتِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِیدٌ).

ص :۱۹۵

"و تلاش و کوشش آلوده و ناپاك و فاسدشان نابود می گردد و به جایی نمی رسد" (وَ مَکْرُ أُولٰئِکَ هُوَ یَبُورُ).

گرچه این فاسدان مفسد چنین می پندارند که با ظلم و ستم و دروغ و تقلب می توانند عزتی برای خود کسب کنند،و مال و ثروت و قدرتی،اما در پایان کار هم عذاب الهی را برای خود فراهم ساخته اند و هم تلاشهای آنها بر باد می رود.

کسانی بودند که به گفته قرآن"خدایان ساختگی را مایه عزت خود می پنداشتند"" وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزًّا "(مریم-۸۱).

و منافقانی بودند که خود را عزیز،و مؤمنان را ذلیل فکر می کردند، و"می گفتند اگر به مدینه باز گردیم،عزیزان،ذلیلان را بیرون خواهند کرد"! " یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنٰا إِلَی الْمَدِینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ (منافقون-۸).

افراد دیگری بودند که قرب فراعنه را مایه عزت خویش تصور می کردند، یا از گناه و ظلم و ستم آبرو می طلبیدند اما همگی سقوط کردند،و تنها ایمان و عمل صالح است که به سوی خداوند عزیز بالا می رود! "مکر"گرچه در لغت به معنی هر گونه چاره اندیشی است،اما در مواردی به معنی چاره اندیشهای توأم با فساد به کار می رود که آیه مورد بحث از آنهاست.

"سیئات"در آیه فوق همه زشتیها و بدیها را اعم از بدیهای عقیدتی یا عملی شامل می شود و اینکه بعضی آن را تفسیر به توطئه های مشرکان برای کشتن یا تبعید کردن پیامبر اسلام ص از مکه تفسیر کرده اند در واقع یکی از مصادیق آن را بیان کرده اند نه تمام مفهوم آن را.

جمله"یبور"از ماده"بوار"و"بوران"در اصل به معنی کسادی مفرط است،و از آنجا که اینچنین کسادی مایه نابودی است این کلمه به معنی هلاك و نابودی به کار می رود،ضرب المثل معرفی است:"کسد حتی فسد":"آن قدر کساد شد که فاسد گردید"!

***

نکته ها:

اشاره

۱-تمام"عزت"از آن خدا است!

حقیقت عزت چیست؟آیا چیزی جز رسیدن به مرحله شکست ناپذیری می باشد،؟اگر چنین است عزت را در کجا باید جستجو کرد و چه چیز می تواند به انسان عزت دهد؟ در یک تحلیل روشن به اینجا می رسیم که حقیقت عزت در درجه نخست قدرتی است که در دل و جان انسان ظاهر می شود،و او را از خضوع و تسلیم و سازش در برابر طاغیان و یاغیان باز می دارد.

قدرتی که با داشتن آن هرگز اسیر شهوات نمی شود،و در برابر هوا و هوس سر فرود نمی آورد.

قدرتی که او را به مرحله نفوذناپذیری در برابر"زر"و"زور"ارتقا می دهد.

آیا این قدرت جز از ایمان به خدا،یعنی ارتباط با منبع اصلی قدرت و عزت سرچشمه می گیرد؟ این در مرحله فکر و عقیده و روح و جان،و اما در مرحله عمل عزت از اعمالی سرچشمه می گیرد که دارای ریشه صحیح و برنامه و روش حساب شده باشد و به تعبیر دیگر آن را در عمل صالح می توان خلاصه کرد،این دو است که به انسان سر بلندی و عظمت می دهد و به او عزت و شکست ناپذیری می بخشد.

"ساحران دنیاپرست"معاصر فرعون،نیرنگهای خود را به نام و به عزت او آغاز کردند وَ قٰالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنّٰا لَنَحْنُ الْغٰالِبُونَ :"گفتند به عزت فرعون سوگند که ما پیروز خواهیم شد"(شعراء-۴۴).

اما به زودی از عصای چوپانی موسی ع شکست خوردند،ولی همانها

هنگامی که از زیر پرچم مذلت بار فرعون بیرون آمدند،و در سایه توحید قرار گرفتند و ایمان آوردند،چنان نیرومند و شکست ناپذیر شدند که سخت ترین تهدیدهای فرعون در آنها مؤثر نیفتاد،دست و پا و حتی جان خویش را عاشقانه در راه خدا دادند و شربت شهادت نوشیدند،و با این عمل نشان دادند که در برابر زر و زور تسلیم نمی شوند و شکست ناپذیرند و تاریخ پر افتخار آنها امروز برای ما یک دنیا درس آموزنده است.

***

۲-فرق میان"کلام طیب"و"عمل صالح"

ممکن است سؤال شود که چرا آیه فوق در مورد"کلام طیب"می گوید:

خودش به سوی پروردگار اوج می گیرد،اما در مورد"عمل صالح"می گوید:

خدا آن را بالا می برد؟ این سؤال را چنین می توان پاسخ گفت:کلام طیب همانگونه که گفتیم اشاره به ایمان و اعتقاد پاک است و آن عین اوج گرفتن به سوی خداست که حقیقت ایمان چیزی جز این نیست،ولی عمل صالح را او پذیرا می شود و قبول می کند و اجر مضاعف می دهد و بقاء و دوام می بخشد و اوج می دهد(دقت کنید).

***

ص :۱۹۸

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۱ تا ۱۲]

اشاره

وَ اَللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْواجاً وَ ما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثیٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ وَ ما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لاٰ يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّٰ فِی كِتابٍ إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اَللّٰهِ يَسِيرٌ (۱۱) وَ ما يَسْتَوِی اَلْبَحْرانِ هٰذا عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ وَ هٰذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ مِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَى اَلْفُلْكَ فِيهِ مَواخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲)

ترجمه:

۱۱-خداوند شما را از خاک آفرید،سپس از نطفه،سپس شما را به صورت همسران یکدیگر قرار داد،هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم او،و هیچ انسانی عمر طولانی نمی کند،و هیچ کس از عمرش کاسته نمی شود مگر اینکه در کتاب(علم خداوند)ثبت است،اینها همه برای خداوند آسان است.

۱۲-این دو دریا یکسان نیستند:این دریایی که آبش گوارا و شیرین و نوشیدنش خوشگوار است،و این یکی که شور و تلخ و گلوگیر است،(اما)از هر دو گوشت تازه می خورید،و وسائل زینتی استخراج کرده می پوشید،و کشتی ها را در آن می بینی

که آنها را می شکافند(و به هر طرف پیش می روند)تا از فضل خداوند بهره گیرید و شاید شکر(نعمتهای او را)بجا آورید.

تفسیر:

اشاره

دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند!

با توجه به اینکه در آیات گذشته سخن از مساله توحید و معاد و صفات خدا در میان بود،در آیات مورد بحث نیز بخش دیگری از آیات انفسی و آفاقی را که دلیل بر قدرت خدا از یک سو،و علم او از سوی دیگر،و مساله امکان معاد از سوی سوم است شرح می دهد:

نخست به آفرینش انسان در مراحل مختلف اشاره کرده می گوید:"خداوند شما را از خاک آفرید"(وَ اللّٰهُ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرٰابٍ).

"سپس از نطفه"(ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ).

"بعد از آن شما را به صورت همسران یکدیگر در آورد"(ثُمَّ جَعَلَکُمْ أَزْوٰاجاً).

این سه مرحله از مراحل آفرینش انسان است خاک،و نطفه،و مرحله زوجیت.

مسلم است که انسان از خاک است هم از این نظر که جد انسانها،آدم از خاک آفریده شده،و هم از این نظر که تمام موادی که جسم انسان را تشکیل می دهد و یا انسان از آن تغذیه می کند،و یا نطفه او از آن منعقد می شود همه سرانجام به موادی که در خاکها نهفته است منتهی می شود.

بعضی احتمال داده اند که آفرینش از خاک تنها اشاره به آفرینش نخستین است،اما آفرینش از نطفه اشاره به مراحل بعد است که اولی مرحله خلقت اجمالی انسانهاست(چرا که وجود همه در وجود آدم خلاصه شده بود)و دومی مرحله تفضیلی است که آنها را از یکدیگر جدا می سازد.

و به هر حال مرحله "زوجیت" مرحله تـداوم نسل انسان و تکثیر مثل او است،و اینکه بعضـی احتمال داده انـد "ازواج" در اینجا به معنی "اصناف" و یا "روح و جسم" و مانند آن است بسیار بعید به نظر می رسد.

سپس وارد چهـارمین و پنجمین مرحله حیـات انسـان شـده،موضوع "بـارداری مـادران" و "وضع حمـل" آنها را پیش کشـیده،می گویـد: "هیـچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم پروردگار" (وَ مٰا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثیٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ).

آری مسـاله "بـارداری" و تحولاـت و دگرگونیهـای بسـیار عجیـب و پیچیـده جنیـن،سـپس رسـیدن بـه مرحلـه وضـع حمـل و دگرگونیهـای شـگفت انگیزی کـه در آن لحظـه حسـاس و بحرانی به مـادران از یـک سـو،و به جنین از سـوی دیگر دست می دهـد،به قـدری ظریف و دقیق است که جز به اتکـای علم بی پایـان خداونـد امکـان پـذیر نیست که اگر نظام حاکم بر آن سر سوزنی اختلال یابد برنامه حمل یا وضع حمل دچار آشفتگی و یا اختلال می گردد،و به فساد و تباهی می کشد.

این پنج مرحله از زندگی انسان هر یک از دیگری عجیبتر و شگفت آورتر است.

خاک بیجان و مرده کجا و انسان زنـده عاقل و هوشیار و پر ابتکار کجا؟! نطفه بی ارزش که از چنـد قطره آب متعفن تشکیل شده کجا و انسانی رشید و زیبا و مجهز به حواس مختلف و دستگاههای گوناگون کجا؟! (۱).

از این مرحله که بگـذریم مسـاله تقسیم نوع انسان به دو جنس "مـذکر" و "مؤنث" با تفاوتهای فراوان در جسم و جان،و مسائل فیزیولوژیکی به میان می آید که از همان آغاز انعقاد نطفه،راه خود را از یکدیگر جدا کرده و هر کدام

۱- ۱) "نطفه" همـانگونه که سابقـا گفته ایم در اصـل به معنی آب یـا آب انـدک صاف است سـپس به همین مناسـبت به آب اندکی که مبدء انعقاد جنین می شود اطلاق شده است.

به سوی رسالتی که بر عهده آنان گذارده شده پیش می روند و تکامل می یابند.

بعد مساله رسالت در مادر قبول و تحمل این بار و حفظ و تغذیه و پرورش آن پیش می آید که قرنها است افکار دانشمندان بزرگ را به خود جلب کرده و معترفند که از عجیبترین مسائل عالم هستی است.

آخرین مرحله در این قسمت که مرحله تولد است یک مرحله انقلابی و کاملا بحرانی است که با عجائب بسیاری همراه است:

چه عواملی به جنین دستور خارج شدن از شکم مادر می دهد؟ چگونه هماهنگی کامل در میان این فرمان و آماده شدن اندام مادر برای اجرای آن برقرار می شود؟ چگونه جنین می تواند وضعی را که نه ماه با آن عادت کرده،درست در یک لحظه به کلی تغییر دهد،رابطه خود را با مادر قطع کند،از هوای آزاد استفاده نمایند،مجرای غذای او از طریق بند ناف ناگهان بسته شود،و مجرای جدید یعنی دهان به کار افتد،محیط ظلمانی شکم مادر را رها ساخته در میان نور و روشنایی غوطه ور گردد،و در برابر همه این دگرگونیها مقاومت کند و خود را فورا تطبیق دهد؟! آیا اینها بهترین نشانه قدرت و علم بی پایان خداوند نیست؟و آیا ماده بی شعور و طبیعت بی هدف با استفاده از"تصادفهای کور"امکان تنظیم یک حلقه کوچک از هزاران حلقه زنجیر خلقت را دارد؟زهی بی انصافی که انسانی در باره خلقت خود اینچنین احتمال موهومی را پذیرا شود! بعد به مرحله"ششم"و"هفتم"این برنامه شگرف در حلقه دیگر پرداخته و به مراحل مختلف عمر و فزونی و کاستی آن بر اثر عوامل مختلف اشاره کرده، می گوید:

"هیچ انسانی عمر طولانی نمی کند،و هیچ کس از عمرش کاسته نمی گردد

مگر اینکه در کتاب علم خداوند ثبت است"و از قوانین و برنامه هایی تبعیت می کند که حاکم بر آنها علم و قدرت اوست(وَ مٰا یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لاٰ یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ) (۱).

چه عواملی در ادامه حیات انسان مؤثر است؟چه عواملی با ادامه حیات او می جنگد؟و خلاصه چه عواملی باید دست به دست هم بدهد تا انسان بتواند یکصد سال یا کمتر و بیشتر به حیات خود ادامه دهد؟و سرانجام چه عواملی موجب تفاوت عمر انسانها می گردد؟ همه اینها نیز محاسبات دقیق و پیچیده ای دارد که جز خداوند از آن آگاه نیست،و آنچه ما امروز در این زمینه ها می دانیم در برابر آنچه نمی دانیم بسیار کم و بی ارزش است.

"معمر"از ماده"عمر"در اصل از"عمارت"به معنی آبادی گرفته شده است،و اینکه به مدت حیات انسان"عمر"گفته می شود به خاطر آنست که آبادی و عمارت بدن او در این مدت است.

واژه"معمر"به معنی کسی است که عمر طولانی دارد.

و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد:"همه اینها بر خداوند آسان است"(إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ).

آفرینش این موجود عجیب از"خاک"و آغاز خلقت یک انسان کامل از"آب نطفه"و همچنین مسائل مربوط به جنسیت،و زوجیت،و بارداری،و وضع حمل، و افزایش و کاستی عمر،چه از نظر قدرت،و چه از نظر علم و محاسبه همه برای او سهل و ساده است،و اینها گوشه ای از آیات انفسی هستند که از یک سو ما را به مبدء عالم هستی مربوط و آشنا می کنند و از سوی دیگر دلائل زنده ای بر مساله امکان

۱- ۱) منظور از"کتاب"همان علم بی پایان خداوند است،و اینکه بعضی آن را به "لوح محفوظ"و یا"نامه حیات انسان"تفسیر کرده اند آنهم به علم خداوند باز می گردد.

معاد محسوب می شوند.

آیا کسی که قادر بر آفرینش نخستین از"خاک"و"نطفه"بود قادر بر تجدید حیات انسانها نیست؟ و آیا کسی که از تمام ریزه کاریهای مربوط به این قوانین با خبر است در نگهداری حساب اعمال بندگان برای صحنه معاد مشکلی دارد؟! ***در آیه بعد به بخش دیگری از آیات آفاقی که نشانه های عظمت و قدرت اویند در مورد آفرینش دریاها و برکات و فوائد آنها اشاره کرده می فرماید:"دو دریا یکسان نیستند،این یکی گوارا و شیرین و برای نوشیدن خوشگوار است،و آن دیگر شور و تلخ"(وَ مٰا یَسْتَوِی الْبَحْرٰانِ هٰذٰا عَذْبٌ فُرٰاتٌ سٰائِغٌ شَرٰابُهُ وَ هٰذٰا مِلْحٌ أُجٰاجٌ). (۱).

با آنکه هر دو روز نخست به صورت قطرات باران شیرین و گوارا از آسمان بر زمین نازل شده اند،و هر دو از یک ریشه مشتقند،اما در دو چهره کاملا مختلف با فوائد متفاوت ظاهر گشته اند.

و عجیب اینکه"از هر دو گوشت تازه می خورید"(وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْماً طَرِیًّا).

"و از هر دو وسائل زینتی برای پوشیدن استخراج می کنید"(وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهٰا).

به علاوه از هر دو می توانید برای نقل و انتقالات خود و متاعها بهره بگیرید لذا"کشتیها را می بینی که از هر طرف دریاها را می شکافند و پیش می روند،تا از فضل خداوند بهره گیرید،شاید حق شکر او را ادا کنید"(وَ تَرَی الْفُلْکَ فِیهِ

---

۱ – ۱) "عذب"چنان که"راغب"در"مفردات"می گوید:به معنی پاکیزه و خنک است،و در"لسان العرب"تنها به معنی آب پاکیزه تفسیر شده(الماء الطیب)که ممکن است خنک و شیرین بودن آن نیز در مفهوم"طیب"جمع باشد.

مَوٰاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

).

***

به این چند امر دقت کنید:

۱-"فرات"به گفته"لسان العرب"آبی است که در نهایت"عذوبت"(پاکیزگی و گوارایی)باشد.

"سائغ"به معنی آبی است که به خاطر گوارایی به راحتی از گلو پائین می رود به عکس ملح(آب شور)و اجاج آب تلخ است که گویی گلو را می سوزاند و راه حلق را می بندد! ۲-جمعی از مفسران معتقدند که آیه مثالی برای عدم مساوات"مؤمن"و"کافر" است ولی آیات قبل و بعد که همه سخن از آیات خلقت می گوید،و حتی ذیل خود این آیه،گواه بر این حقیقت است که این جمله نیز در زمینه اسرار توحید بحث می کند و اشاره به تنوع آبها و آثار متفاوت و فوائد مشترک آنها است.

۳-در این آیه سه فایده از فوائد فراوان دریاها بیان شده است:مواد غذایی وسائل زینتی،و مساله حمل و نقل.

می دانیم دریا منبع مهمی از منابع غذایی بشر است،و همه سال میلیونها تن گوشت تازه از آن گرفته می شود،بی آنکه انسان رنج و زحمتی برای آن متحمل شده باشد،دستگاه آفرینش برنامه ریزی دقیقی در این زمینه کرده که انسانها بتوانند با کمترین زحمتی از این خوان نعمت بیدریغ و سفره گسترده الهی بهره گیرند.

وسائل زینتی مختلفی از قبیل"مروارید"و"صدف"و"در"و"مرجان"از آن استخراج می شود،و تکیه قرآن روی این مساله به خاطر آن است که روح انسان بر خلاف چهار پایان دارای ابعاد مختلفی است که یکی از آنها حس زیبایی است که سرچشمه پیدایش مسائل ذوقی و هنری و ادبی می باشد که اشباع آن به صورت صحیح،

و دور از هر گونه افراط و تفریط و اسراف و تبذیر،روح را شاداب می سازد، و به انسان نشاط و آرامش می بخشد،و برای انجام کارهای سنگین زندگی آماده می کند.

و اما مساله حمل و نقل که یکی از مهمترین پایه های تمدن انسانی و زندگانی اجتماعی بشر است با توجه به اینکه دریاها قسمت عمده روی زمین را فرا گرفته و به یکدیگر ارتباط دارند می توانند مهمترین خدمت را در این زمینه به انسانها کنند.

حجم کالاهایی که وسیله دریاها حمل و نقل می شود،و مسافرانی که با آن جابجا می شوند،به قدری زیاد است که با هیچ وسیله نقلیه دیگر قابل مقایسه نیست،چنان که گاه یک کشتی می تواند به اندازه دهها هزار اتومبیل!بار با خود ببرد (۱).

۴-البته فوائد دریاها منحصر به مسائل فوق نیست و قرآن نمی خواهد آن را در این امور سه گانه محدود سازد،مساله تشکیل ابرها،مواد دارویی،نفت، وسائل پوششی،مواد تقویتی برای زمینهای بایر،تاثیر در ایجاد بادها،و غیر آن، برکات دیگر دریاها محسوب می شود.

۵-تکیه قرآن روی "لحم طری"(گوشت تازه)اشاره پر معنایی به فوائد تغذیه به چنین گوشتها در برابر زیانهای گوشتهای کهنه و کنسرو و امثال آن است.

۶-در اینجا سؤالی مطرح است:دریاهای آب شور در سراسر کره زمین گسترده است،اما دریای آب شیرین کجاست؟

---

۱ - ۱) هم اکنون کشتیهای پانصد هزار تنی ساخته شده که برای نقل و انتقال مواد نفتی مورد استفاده قرار می گیرد که هیچ وسیله نقلیه دیگری ممکن نیست جای آن را بگیرد و هیچ جاده ای به جز دریاها قدرت تحمل آن را ندارد و در گذشته نیز قدرت کشتیها نسبت به چهارپایان نیز زیادتر بود.

در پاسخ باید گفت:دریا و دریاچه های آب شیرین نیز در کره زمین کم نیستند مانند دریاچه های آب شیرین ایالات متحده و غیر آن به علاوه نهرهای عظیم را احیانا دریا می نامند همانگونه که در داستان موسی کلمه"بحر"به رود عظیم نیل اطلاق شده است(بقره-۵۰-شعراء-۶۳-اعراف-۱۳۸).

از این گذشته،پیشرفت آب نهرهای عظیم در دریاها با توجه به اینکه آبهای شور را به عقب می رانند و تا مدتی با آن مخلوط نمی شوند خود دریاهای عظیمی از آب شیرین را تشکیل می دهند.

۷-جمله" لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ""تا از فضل او بهره گیرید"معنی وسیعی دارد که هر گونه فعالیت اقتصادی را که از طریق راههای دریایی صورت گیرد شامل می شود.

و جمله" لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ "برای بیدار ساختن حس شکرگزاری انسانها آمده که وسیله ای است برای خدا جویی و خداشناسی.

***

نکته:

۱-عوامل معنوی طول عمر و کوتاهی آن

به تناسب بحثی که در آیات فوق درباره افزایش و کاستی عمر به فرمان پروردگار آمده،جمعی از مفسران به پیروی از روایاتی که در این زمینه وارد شده،بحثهایی در زمینه طول عمر و کوتاهی آن کرده اند.

البته یک سلسله عوامل طبیعی در افزایش یا کوتاهی عمر دخالت دارند که بسیاری از آنها برای بشر تا کنون شناخته شده است،همانند تغذیه صحیح دور از افراط و تفریط،کار و حرکت مداوم،پرهیز از هر گونه مواد مخدر و اعتیادهای خطرناک و مشروبات الکلی،دوری از هیجانات مداوم،و داشتن ایمان قوی که بتواند انسان را در ناملایمات زندگی آرامش و قدرت بخشد.

ولی علاوه بر اینها عواملی وجود دارد که ارتباط ظاهری آن با مساله طول عمر بر ما چندان روشن نیست،اما در روایات اسلامی دقیقا روی آن تاکید شده است به عنوان نمونه به چند روایت زیر توجه فرمائید:

الف-پیغمبر گرامی ص می فرماید:

ان الصدقه و صله الرحم تعمران الدیار،و تزیدان فی الاعمار!: "انفاق در راه خدا و صله رحم خانه ها را آباد، و عمرها را طولانی می کند" (۱)! ب-در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است:

من سره ان یبسط فی رزقه و ینسی له فی اجله فلیصل رحمه: "کسی که دوست دارد رزقش افزون،و اجلش بتاخیر افتد صله رحم بجا آورد" (۲).

ج-در مورد بعضی از معاصی مانند زنا مخصوصا وارد شده است که از عمر انسان می کاهد از جمله در حدیث معروف پیامبر ص که می فرماید:

یا معشر المسلمین ایاکم و الزنا فان فیه ست خصال:ثلاث فی الدنیا،و ثلاث فی الآخره،اما التی فی الدنیا فانه یذهب بالبهاء،و یورث الفقر،و ینقص العمر: "ای مسلمانان از زنا بپرهیزید که شش پیامد سوء دارد:سه چیز در دنیا،و سه چیز در آخرت،اما آن سه که در دنیا است بهاء و نورانیت را از انسان می برد،فقر و تنگدستی ببار می آورد،و از عمر انسان می کاهد" (۳).

د-امام باقر ع می فرماید:

البر و صدقه السر ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان عن سبعین میته سوء: "نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را بر طرف ساخته،عمر را افزون می کند و از هفتاد گونه مرگ و میر بد جلوگیری به عمل می آورد" (۴).

در باره بعضی از گناهان دیگر مانند ظلم بلکه مطلق گناهان نیز در احادیث

۱- ۱ و ۲ و ۳) تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۵۴ و ۳۵۵.

۲- ۴) سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۲۳ ماده صدقه.

۳-

۴-

اشاراتی آمده است.

بعضی از مفسران که نتوانسته اند میان"اجل حتمی"و"اجل معلق"فرق بگذارند به این گونه احادیث حمله کرده و آن را مخالف نصوص قرآنی دانسته اند که حد عمر انسان را ثابت و لا یتغیر می داند (۱).

توضیح اینکه:

بدون شک انسان دارای دو گونه سر آمد و اجل است:

سر آمد و اجل حتمی که پایان استعداد جسم انسان برای بقاء است،و با فرا رسیدن آن هر چیز به فرمان الهی پایان می گیرد.

سر آمد و اجل معلق که با دگرگونی شرائط دگرگون می شود،فی المثل انسانی دست به انتحار و خودکشی می زند در حالی که اگر این گناه کبیره را انجام نمی داد سالها زنده می ماند،و یا بر اثر روی آوردن به مشروبات الکلی و مواد مخدر و شهوترانی بی حد و حساب توانایی جسمی خود را در مدت کوتاهی از دست می دهد،در حالی که اگر این امور نبود سالیان بسیاری می توانست عمر کند.

اینها اموری است که برای همه قابل درک و تجربه است،و احدی نمی تواند آن را انکار کند.

در زمینه حوادث ناخواسته نیز اموری وجود دارد که مربوط به اجل معلق است که آن نیز قابل انکار نمی باشد.

بنا بر این اگر در روایات فراوانی آمده است که انفاق در راه خدا یا صله رحم عمر را طولانی و بلاها را بر طرف می سازد در حقیقت ناظر به همین عوامل است.

و هر گاه ما این دو نوع اجل و سرآمد عمر را از هم تفکیک نکنیم درک بسیاری از مسائل در رابطه با"قضا و قدر"و"تاثیر جهاد و تلاش و کوشش

۱- ۱) تفسیر"آلوسی"جلد ۲۲ صفحه ۱۶۴(ذیل آیات مورد بحث).

در زندگی انسانها"لا ینحل خواهد ماند.

این بحث را ضمن یک مثال ساده می توان روشن ساخت،و آن اینکه:

انسان یک دستگاه اتومبیل نو تهیه می کند که طبق پیش بینی های مختلفی که در ساختمان آن به کار رفته می تواند مثلا بیست سال عمر کند،اما مشروط به اینکه به آن دقیقا برسند،و مراقبتهای لازم را به عمل آورند،در این صورت اجل حتمی این اتومبیل همان بیست سال است که از آن فراتر نمی رود.

ولی اگر مراقبتهای لازم انجام نشود و آن را به دست افراد ناآگاه و لاابالی بسپارند و بیش از قدرت و ظرفیت از آن کار بکشند،و در جاده های پر سنگلاخ همه روزه آن را به کار گیرند ممکن است عمر بیست ساله آن به نصف، یا به عشر تنزل پیدا کند این همان"اجل معلق"آن است.

و ما تعجب می کنیم چگونه بعضی از مفسران معروف به مساله روشنی مانند این مساله توجه نکرده اند.

***

ص:۲۱۰

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۳ تا ۱۴]

اشاره

يُولِجُ اَللَّيْلَ فِى اَلنَّهٰارِ وَ يُولِجُ اَلنَّهٰارَ فِى اَللَّيْلِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ اَلْمُلْكُ وَ اَلَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مٰا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) إِنْ تَدْعُوهُمْ لاٰ يَسْمَعُوا دُعٰاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اِسْتَجٰابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لاٰ يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴)

ترجمه:

۱۳-او شب را در روز داخل می کند و روز را در شب،و خورشید و ماه را مسخر(شما) کرده،هر کدام از آنها تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه دهد،این است خداوند،پروردگار شما،حاکمیت(در سراسر عالم)از آن او است،و کسانی را که جز او می خوانید(و می پرستید)حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما حاکمیت(و مالکیت)ندارند! ۱۴-اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند،و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی گویند،و روز قیامت شرک(و پرستش)شما را منکر می شوند،و هیچ کس مانند(خداوند آگاه و)خبیر تو را(از حقایق)با خبر نمی سازد!

ص:۲۱۱

تفسیر:

این معبودهای دروغین حتی صدای شما را نمی شنوند!

باز در این آیات به قسمت دیگری از آیات توحید و نعمتهای بی پایان پروردگار اشاره می کند تا ضمن آگاهی دادن به انسان حس شکرگزاری آنان را در مسیر شناخت معبود حقیقی برانگیزد،و از هر گونه شرک و پرستشهای خرافی باز دارد، می فرماید:"او کسی است که شب را در روز و روز را در شب داخل می کند" (یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهٰارِ وَ یُولِجُ النَّهٰارَ فِی اللَّیْلِ).

"یولج"از ماده"ایلاج"به معنی داخل کردن است،و ممکن است اشاره به یکی از دو معنی و یا هر دو معنی زیر باشد:افزایش و کاهش تدریجی شب و روز در طول سال که مایه پیدایش فصول مختلف با آن همه آثار و برکات می باشد، انتقال تدریجی از شب به روز و از روز به شب به واسطه وجود شفق و بین الطلوعین که از خطرات انتقال ناگهانی از ظلمت به نور و از نور به ظلمت جلوگیری می کند،و به انسان آمادگی کافی برای انتقال کاملا آرام و بی خطر را از یکی به دیگری فراهم می سازد (۱).

بعد به مساله تسخیر خورشید و ماه اشاره کرده می گوید:"او خورشید و ماه را مسخر شما نمود"(وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ).

چه تسخیری از این برتر و بالاتر که همه آنها در مسیر منافع انسان حرکت می کنند،و سرچشمه انواع برکات در زندگی بشرند،و ابر و باد و ماه و خورشید و فلک در کار هستند تا انسان بتواند زندگی خود را تامین کرده و در غفلت فرو برود،و به یاد منبع اصلی این مواهب باشد(در زمینه تسخیر خورشید و ماه بحث مشروحی در جلد دهم ذیل آیه ۲ سوره رعد و ۳۳ ابراهیم-صفحه ۱۲۰ و ۳۵۴ داشتیم).

۱- ۱) در زمینه تغییر تدریجی شب و روز در جلد دوم صفحه ۳۶۷ ذیل آیه ۲۷ سوره آل عمران بحث کرده ایم.

اما این خورشید و ماه در عین اینکه به طور کاملا منظم در مسیر خود می گردند و خدمتگزار لایق و خوبی برای انسانند نظامی که حاکم بر آنهاست جاودانی نیست،حتی این سیارات عظیم با آن همه نور و روشنایی سرانجام تاریک می شوند و از کار می افتند، لذا به دنبال بحث تسخیر می افزاید:"هر کدام از این دو،تا زمان مشخصی" که برای آنها تعیین شده به حرکت خود ادامه می دهند"(کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی).

و به مقتضای اذ الشمس کورت و اذ النجوم انکدرت(سوره تکویر آیه ۱ و ۲)سرانجام همگی رو به تاریکی و خاموشی خواهند نهاد.

بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای اجل مسمی(سرآمد معین)در اینجا کرده اند و آن حرکت دوریه خورشید و ماه است که اولی در یک سال تمام،و دومی در یک ماه پایان می گیرد (۱).

ولی با توجه به موارد استعمال این تعبیر در آیات قرآن مجید که به معنی پایان عمر آمده است روشن می شود که تفسیر مزبور درست نیست،و حتی همان تفسیر اول یعنی پایان عمر خورشید و ماه است(به آیات ۶۱- نحل ۴۵-فاطر ۴۲-زمر ۴-نور و ۶۷-غافر مراجعه فرمائید).

سپس به عنوان نتیجه گیری از این بحث توحیدی می فرماید:"این است خداوند،پروردگار بزرگ شما"(ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ).

خداوندی که نظام نور و ظلمت و حرکات حساب شده خورشید و ماه را با تمام برکاتشان مقرر فرموده است.

"حاکمیت در عالم مخصوص او است"(له الملک).

"و معبودهایی را که شما جز او می خوانید حتی حاکمیت و مالکیت به اندازه

۱- ۱) تفسیر"روح البیان"و"ابو الفتوح رازی".

پوست نازکی که روی هسته خرما کشیده شده در سرتاسر عالم هستی ندارند" (وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مٰا یَمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیرٍ) (۱).

"قطمیر"بنا به گفته"راغب"در"مفردات"اثری است که در پشت هسته خرما وجود دارد،(فرورفتگی کوچکی است)و به گفته"طبرسی"در"مجمع البیان"و"قرطبی"در تفسیرش پوسته نازک سفید رنگی است که سراسر هسته را پوشانده،و در هر حال کنایه از موجودات بسیار کوچک و کم ارزش است.

آری این بتها نه مبدء سودی هستند،و نه منشأ زیانی،نه از شما دفاع می کنند،و نه از خویشتن،نه حاکمیت دارند و نه مالکیت حتی بر پوسته هسته خرمایی!با این حال چگونه شما بیخردان آن را پرستش می کنید و حل مشکلاتتان را از آنها می خواهید؟! ***سپس می افزاید:"اگر آنها را برای حل مشکلات خود بخوانید هرگز صدای شما را نمی شنوند"(إِنْ تَدْعُوهُمْ لاٰ یَسْمَعُوا دعائکم).

چرا که قطعاتی از سنگ و چوب بیش نیستند جمادند و بی شعورا! "و به فرض که ناله و اصرار و الحاح شما را بشنوند هرگز توانایی پاسخگویی به نیازهای شما ندارند"(وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجٰابُوا لَکُمْ).

چرا که روشن شد حتی به اندازه پوست نازک هسته خرمایی مالک سود و زیانی در جهان هستی نیستند،با اینحال چگونه انتظار دارید که برای شما کاری صورت دهند یا گرهی را بگشایند؟ و از این بالاتر"روز قیامت که می شود آنها پرستش و شرک شما را منکر

۱- ۱) تعبیر به"الذین"که معمولا-برای جمع مذکر عاقل است در مورد بتها به خاطر توهمی است که آنها از این موجودات بیجان داشتند که قرآن همان تعبیر آنان را ذکر کرده و سپس شدیدا رد می کند.

می شوند"(وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ).

و می گویند:خداوندا اینها پرستش ما نمی کردند بلکه هوای نفس خویش را در حقیقت می پرستیدند.

این شهادت و گواهی یا به زبان حال است که هر کس به بتها بنگرد با گوش هوش این سخن را از آنان می شنود،و یا اینکه همان خداوندی که در آن روز اعضاء و جوارح و پوست تن انسان را به سخن در می آورد به آنها فرمان سخن گفتن می دهد،تا شهادت دهند که این بت پرستان منحرف اوهام و شهوات خود را در حقیقت پرستش می کرده اند.

این آیه شبیه چیزی است که در آیه ۲۸ سوره یونس آمده است،آنجا که می فرماید: وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا مَکانَکُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَکاؤُکُمْ فَزَیَّلْنا بَیْنَهُمْ وَ قالَ شُرَکاؤُهُمْ ما کُنْتُمْ إِیّانا تَعْبُدُونَ "به خاطر بیاورید روزی را که همه آنها را جمع می کنیم سپس به مشرکان می گوئیم شما و معبودهایتان در جای خود باشید(تا به حسابتان رسیدگی شود)سپس آنها را از هم جدا می کنیم(تا از هر یک جداگانه سؤال شود)در اینجا معبودهایشان به آنها می گویند:شما هرگز ما را عبادت نمی کردید"؟! جمعی از مفسران احتمال داده اند که این تعبیرات در مورد معبودهایی همچون فرشتگان و حضرت مسیح ع باشد،چرا که سخن گفتن روز قیامت تنها از آنها ساخته است و جمله" إِنْ تَدْعُوهُمْ لا یَسْمَعُوا دعائکم"اشاره به این است که آنها آن چنان به خود مشغولند که اگر آنها را بخوانید سخنان شما را نمی شنوند (۱).

ولی با توجه به وسعت مفهوم وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ظاهر این است که

۱- ۱) این احتمال در تفسیر"مجمع البیان"و تفسیر"آلوسی"و"قرطبی"آمده است.

منظور بتها است،به خصوص اینکه جمله" إِنْ تَدْعُوهُمْ لاٰ یَسْمَعُوا دعائکم" (اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند)ظاهرا مربوط به دنیاست.

در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید:"هیچکس مانند خداوندی که از همه چیز آگاه است تو را با خبر نمی سازد"(وَ لاٰ یُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِیرٍ).

اگر می گوید:بتها در قیامت پرستش شما را انکار می کنند،و از شما بیزاری می جویند،تعجب نکنید،زیرا کسی از این موضوع خبر می دهد که از تمام عالم هستی و ذره ذره آن آگاه است آینده همچون گذشته و حال در پیشگاه علم او روشن و آشکار است.

گرچه مخاطب در این جمله ظاهرا شخص پیامبر ص است،ولی پیداست که نظر به همه انسانها است.

***

نکته:

سوء استفاده از آیات و تفسیرهای انحرافی

گرچه در خلال تفسیر آیات روشن شد که منظور از آخرین آیه مورد بحث (إِنْ تَدْعُوهُمْ لاٰ یَسْمَعُوا دُعٰاءَکُمْ ...)بتها است که نه گوش شنوایی برای تقاضاهای عابدان خود دارند،و نه اگر می داشتند قادر بر حل مشکلی بودند،و نه در جهان هستی سر سوزنی مالکیت و حاکمیت دارند.

ولی جمعی از وهابیین قشری،برای بریدن ارتباط مسلمین از پیامبر اسلام و پیشوایان بزرگ از طریق توسل و شفاعت طلبیدن،به این آیه و مانند آن تمسک جسته اند،و گفته اند قرآن می گوید:تمام کسانی را که غیر از خدا می خوانید -حتی پیامبران!- سخن شما را نمی شنوند و اگر بشنوند اجابت نمی کنند.

و یا چنان که در آیه ۱۹۷ سوره اعراف آمده وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰ یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَکُمْ وَ لاٰ أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ :"کسانی را که غیر از خدا می خوانید

ص :۲۱۶

نمی توانند شما را یاری کنند و نه حتی خویشتن را در برابر مشکلات یاری دهند" و مانند اینگونه آیات.

و به این ترتیب هر گونه توسل را به ارواح پیامبران و امامان را نفی می کننـد،و آن را مخالف توحیـد می شـمرند! در حالی که یـک نگـاه سـاده به آیاتی که قبل از این آیات و بعـد از آن است برای درک این حقیقت کافی است که منظور از آن بتها می باشد چرا در همه اینها سـخن از بتها در میان است،سخن از سنگ و چوبهایی است که آنها را شریک خدا می پنداشتند و برای آنها قدرتی در برابر قدرت خدا قائل بودند.

ولی چه کسـی است که نداند انبیاء و اولیاء،همچون شـهدای راه خدا که قرآن با صراحت از حیات آنها سخن می گوید،دارای حیات برزخی هسـتند، و می دانیم در حیات برزخی فعالیت روح گسترده تر و وسیعتر است،چرا که از حواجب مادی و تعلقات دنیوی رهایی یافته،این از یک سو.

از سـوی دیگر بـدون شـک توسـل بـه ایـن ارواح پـاک نه به این معنی است که برای آنهـا در مقابـل خداونـد اسـتقلالی قـائل شویم،بلکه هـدف آن است که از آبرو جـاه آنهـا در پیشـگاه خـدا مـدد بطلبیم و از احترام و عظمتی که در درگـاه خـدا دارند کمک بخواهیم که این عین توحید و عبودیت پروردگار است(دقت کنید).

بنا بر این همانگونه که قرآن صـریحا در مساله شفاعت می گوید آنها به اذن و فرمان خدا شفاعت می کنند(مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلّا بِإِذْنِهِ):

"چه کسی است که بتواند در درگاه خدا جز به فرمان او شفاعت کند"(بقره- ۲۵۵)همچنین توسل به آنان نیز از همین طریق و همین رهگذر است.

چه کسـی می تواند آیات صریح توسل را انکار کند؟و یا آن را شرک بپندارد و در مقابل قرآن بایستد و دم از توحید زند؟جز جاهلان مغروری که این نغمه های شوم را که منجر به ایجاد تفرقه بین مسلمین است سر داده اند!

لذا در حالات صحابه پیامبر ص می خوانیم که آنها در مشکلات به کنار قبر پیامبر ص می آمدند،و توسل می جستند،و از روح پاک او در درگاه خدا یاری می طلبیدند.

چنان که"بیهقی"محدث معروف اهل سنت نقل می کند که در زمان خلیفه دوم خشکسالی و قحطی شد،بلال به همراهی عده ای از صحابه به کنار قبر پیامبر ص آمد و چنین گفت:(یا رسول اللّه استق لامتک...فانهم قد هلکوا...)"ای رسول خدا برای امتت باران بخواه...که هلاک شدند" (۱).

بعضی از مفسران اهل سنت مانند"آلوسی"احادیث زیادی در این زمینه نقل کرده،و پس از گفتگو و سختگیری در مورد این احادیث سرانجام چنین می گوید:بعد از تمام این گفتگوها،من مانعی در توسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر ص نمی بینم،چه در حال حیات و چه بعد از ممات...سپس کسان دیگری را که در پیشگاه خدا مقامی دارند نیز بر آن افزوده و اعتراف به جواز توسل به آنها می کند (۲).

بحث مشروح دیگری نیز در این زمینه در جلد چهارم صفحه ۳۶۶ ذیل آیه ۳۵ سوره مائده داشته ایم.

۱- ۱) از کتاب التوصل الی حقیقه التوسل".

۲- ۲) روح المعانی.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۵ تا ۱۸]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلنّاسُ أَنْتُمُ اَلْفُقَراءُ إِلَی اَللّهِ وَ اَللّهُ هُوَ اَلْغَنِیُّ اَلْحَمِیدُ (۱۵) إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ (۱۶) وَ ما ذلِکَ عَلَی اَللّهِ بِعَزِیزٍ (۱۷) وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلی حِمْلِها لا یُحْمَلْ مِنْهُ شَیْءٌ وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی إِنَّما تُنْذِرُ اَلَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ أَقامُوا اَلصَّلاةَ وَ مَنْ تَزَکّی فَإِنَّما یَتَزَکّی لِنَفْسِهِ وَ إِلَی اَللّهِ اَلْمَصِیرُ (۱۸)

ترجمه:

۱۵-ای مردم!شما(همگی)نیازمندان به خدا هستید،تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است.

۱۶-اگر بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی می آورد.

۱۷-و این برای خداوند غیر ممکن(و مشکل)نیست.

۱۸-هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد،و اگر شخص "سنگین باری" دیگری را برای حمل گناه خود بخواند چیزی از آن را بر دوش نخواهد گرفت، هر چند از نزدیکان او باشد،تو فقط کسانی را انذار می کنی که از پروردگار خود در پنهانی می ترسند،و نماز را بر پا می دارند،و هر کس پاکی(و تقوی)

ص: ۲۱۹

پیشه کند نتیجه آن به خودش باز می گردد و بازگشت(همگان)به سوی خدا است.

تفسیر:

اشاره

هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نخواهد کشید.

در تعقیب دعوت مؤکدی که در آیات گذشته به سوی توحید و مبارزه با هر گونه شرک و بت پرستی آمده بود ممکن است این توهم برای بعضی پیش آید که خداوند چه نیازی بپرستش ما دارد که اینهمه اصرار و تاکید می کند؟لذا در آیات مورد بحث برای بیان این حقیقت که ما نیازمند به عبادت او هستیم نه او نیازمند به عبادت ما،می فرماید:"ای مردم!شما نیازمند به خدا هستید و او از هر نظر بی نیاز و شایسته حمد و ستایش است"(یا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ).

چه سخن مهم و پر ارزشی که موقعیت ما را در عرصه عالم هستی در برابر هستی بخش روشن می سازد،و بسیاری از معماها را می گشاید،و به سؤالات زیادی پاسخ می گوید.

آری بی نیاز حقیقی و قائم بالذات در تمام عالم هستی یکی است،و او خدا است،همه انسانها بلکه همه موجودات سر تا پا نیازند و فقر و وابسته به آن وجود مستقل که اگر لحظه ای ارتباطشان قطع شود هیچند و پوچ.

همانگونه که او بی نیاز مطلق است انسانها فقر مطلقند،و همانگونه که او قائم به ذات است مخلوقات همه قائم به او هستند،چرا که او وجودی است بی نهایت از هر نظر،و واجب الوجود در ذات و صفات.

با اینحال او چه نیازی به عبادت ما ممکن است داشته باشد؟،این ما هستیم که از طریق عبادت و اطاعت او راه تکامل را می پیمائیم و به آن مبدء بی پایان فیض در پرتو عبودیتش لحظه به لحظه نزدیکتر می شویم و از انوار ذات و صفاتش بهره

می گیریم.

در حقیقت این آیه توضیحی است برای آیات قبل که می فرمود: ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ ..."این است خداوند پروردگار شما که مالکیت و حاکمیت در جهان هستی مخصوص او است و دیگران حتی به اندازه پوسته نازک هسته خرما از خود چیزی ندارند".

بنا بر این انسانها نیازمند به او هستند و نه غیر او،و لذا هرگز نباید سر تعظیم و تسلیم بر آستان غیر او بگذارند،و رفع نیازمندی خود را از غیر او بطلبند،که آنها نیز همه مانند خودش نیازمند و محتاجند،حتی بزرگداشت پیامبران الهی و پیشوایان حق به خاطر آن است که فرستادگان و نمایندگان اویند نه اینکه از خود استقلال دارند.

بنا بر این او هم"غنی"است و هم"حمید"یعنی در عین بی نیازی آن قدر بخشنده و مهربان است که شایسته هر گونه حمد و سپاسگزاری است،و در عین بخشندگی و بنده نوازی از همگان بی نیاز می باشد.

توجه به این واقعیت دو اثر مثبت در انسانهای مؤمن می گذارد،از یک سو آنها را از مرکب غرور و خود خواهی و طغیان پیاده می کند،و به آنها هشدار می دهد که چیزی از خود ندارند که به آن ببالند،هر چه هست امانتهای پروردگار نزد آنهاست.

و از سوی دیگر دست نیاز به درگاه غیر او دراز نکنند،و طوق عبودیت غیر اللّٰه را بر گردن ننهند،از رنگ همه تعلقات آزاد باشند تا همگان غلام همتشان گردند.

مؤمنان با این دید و جهان بینی هر چه در عالم می بینند از پرتو وجود او می دانند،و هرگز توجه به اسباب آنها را از"مسبب الاسباب"غافل نمی کند.

جمعی از فلاسفه این آیه را اشاره به برهان معروف"فقر و امکان"یا"امکان

و وجوب در مورد اثبات واجب الوجود دانسته اند،گرچه آیه در مقام بیان استدلال بر اثبات وجود خدا نیست،بلکه اوصاف او را بازگو می کند ولی برهان مذکور را می توان به عنوان لازمه مفاد آیه دانست.

***

توضیح برهان امکان و وجوب(فقر و غنی)

تمام موجوداتی که در این جهان می بینیم همه روزی معدوم بوده اند سپس لباس وجود بر تن کرده اند،و یا به تعبیر دقیقتر روزی هیچ نبوده اند و سپس وجود شده اند،این دلیل بر آن است که آنها"معلول"وجود دیگری هستند و از خود هستی ندارند.

و می دانیم هر وجود معلولی وابسته و قائم به"علت"خویش و سراپا نیاز و احتیاج است،و اگر آن علت نیز معلول علت دیگری باشد او هم به نوبه خود محتاج و نیازمند خواهد بود،و اگر این امر تا بی نهایت تسلسل پیدا کند مجموعه ای از موجودات نیازمند و فقیر خواهیم داشت،مسلم است که چنین مجموعه ای هرگز وجود نخواهد یافت،چرا که بی نهایت نیاز،نیاز است،و بی نهایت فقر، فقر،هرگز از بی نهایت صفر عددی به وجود نمی آید و از بی نهایت وابسته استقلالی حاصل نمی شود.

از اینجا نتیجه می گیریم که سرانجام باید به وجودی برسیم که قائم به ذات است و مستقل از تمام جهات،و علت است و معلول نیست،و او واجب الوجود است (۱).

***

ص:۲۲۲

۱- ۱) باید توجه داشت برهان امکان و وجوب دو تفسیر دارد زیرا فلاسفه امکان را به دو معنی کرده اند،امکان ماهوی و امکان وجودی،و از آنجا که نظر محققان فلاسفه بر اصاله الوجود است بنا بر این امکان در اینجا باید به صورت امکان وجودی تفسیر شود که نیاز و وابستگی به علت در اصل وجود است(توضیح بیشتر را در این زمینه در کتب فلسفی بخوانید).

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا در آیه فوق تنها سخن از انسانها و نیاز آنان به اللّه است؟ در حالی که این فقر جنبه عمومی در عالم هستی دارد.

پاسخ این است که اگر انسان که گل سر سبد موجودات این جهان است سر تا پا نیاز به او است حال بقیه موجودات روشن است و به تعبیر دیگر بقیه نیز در علت فقر که همان امکان وجود باشد با انسان شریکند.

سخن از خصوص انسان به خاطر این است که هدف این بوده که انسان را از مرکب غرور پیاده سازد و به نیازش در همه حال و در همه چیز و در همه جا به خدا توجه دهد،همان توجهی که ریشه اصلی صفات فضیله و ملکات اخلاقی است،همان توجهی که رمز تواضع،ترک ظلم و ستم،ترک غرور و کبر و نخوت،و ترک بخل و حرص و حسد است،و انگیزه تواضع در برابر حق می باشد.

*** در آیه بعد برای تاکید همین فقر و نیاز انسانها به او می فرماید"اگر بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی را می آورد"(إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ).

بنا بر این او نیازی به شما و عبادتتان ندارد و این شما هستید که به او نیازمندید.

این آیه نظیر مطلبی است که در سوره انعام آمده،آنجا که می فرماید: وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مٰا يَشٰاءُ كَمٰا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ :"پروردگار تو بی نیاز و مهربان است اگر بخواهد شما را می برد و به جای شما هر کس را بخواهد جانشین می سازد،همانگونه که شما را از نسل اقوام دیگری به وجود آورد"(انعام-۱۳۳).

او نه نیازی به طاعت شما دارد و نه بیمی از گناهانتان و در عین حال رحمت واسعه او همه شما را در بر گرفته است نه از میان رفتن تمام جهان چیزی از عظمت او می کاهد و نه آفرینش این عالم چیزی بر مقام کبریایی او افزوده.

***

ص :۲۲۳

و در آخرین آیه باز به عنوان تاکید مجدد می فرماید:"و این کار برای خدا ناممکن نیست"(وَ مٰا ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ بِعَزِیزٍ).

آری او هر چه را اراده کند به آن فرمان می دهد موجود باش آن نیز بلافاصله موجود می شود،انسان که سهل است این سخن در باره تمام عالم هستی صادق است.

به هر حال اگر به شما دستور ایمان و اطاعت و پرستش می دهد همه برای خود شما است و سود و برکات آن عائد خود شما می گردد.

***آخرین آیه مورد بحث به پنج"نکته"در ارتباط با آیات قبل اشاره می کند:

نخست اینکه در آیات گذشته آمده بود که"اگر خدا بخواهد شما را می برد و قوم دیگری را بجای شما می آورد"این سخن ممکن است برای بعضی این سؤال را به وجود می آورد که مخاطبین این آیه همه از افراد گنهکار نیستند، چرا که در هر عصر و زمانی مؤمنان صالحی وجود داشته و دارند،آیا ممکن است آنها نیز گرفتار عواقب گناهان دیگران شوند و محکوم به فنا گردند؟ اینجاست که می فرماید"هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد" (وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْریٰ).

"وزر"به معنی سنگین است و از"وزر"(بر وزن نظر)گرفته شده که به معنی پناهگاه کوه هاست،و گاه به معنی مسئولیت نیز آمده است،چنان که "وزیر"را از این نظر وزیر می گویند که بار مسئولیت سنگینی بر دوش می کشد،"موازره"نیز به معنی معاونت است چرا که هر کسی به هنگام معاونت قسمتی از بار دیگری را بر دوش می کشد.

این جمله که یکی از پایه های اساسی در اعتقادات اسلامی است در حقیقت از یک سو ارتباط به عدل خداوند دارد که هر کس را در گرو کار خود می شمرد،

به سعی ها و تلاشهای او پاداش می دهد و به گناهان او کیفر.

و از سوی دیگر به شدت مجازات روز رستاخیز اشاره دارد که احدی حاضر نمی شود بار گناه دیگری را بر دوش گیرد هر چند فوق العاده به او علاقه داشته باشد.

توجه به این معنی تاثیر زیادی در خودسازی انسانها دارد که هر کس مراقب خویش باشد،هرگز به بهانه اینکه اطرافیان او یا جامعه او فاسد است تن به فساد ندهد،و آلودگی محیط را مجوزی بر آلودگی خویش نشمرد چرا که هر کس بار گناه خود را بر دوش می کشد.

و از سوی دیگر این درک و دید را به انسانها می دهد که حساب خداوند با جامعه ها حساب مجموع و یکپارچه نیست،بلکه هر کسی مستقلا مورد محاسبه قرار می گیرد،یعنی اگر هم در رابطه با پاکسازی خویشتن و هم مبارزه با فساد انجام وظیفه کرده باشد هیچ ترس و وحشتی بر او نیست هر چند تمام جهانیان غیر از او آلوده کفر و شرک و ظلم و گناه باشد.

اصولا هیچ برنامه تربیتی بدون توجه دادن به این اصل اساسی مؤثر نخواهد افتاد(دقت کنید).

در جمله دوم همین مساله را به صورت دیگری مطرح می کند،می گوید:

"اگر فرد"سنگین باری"دیگری را دعوت به حمل گناهانش کند پاسخ منفی به دعوت او می دهد و چیزی از گناه و مسئولیت او را حمل نخواهد کرد،هر چند از نزدیکان و بستگان او باشد"(وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلىٰ حِمْلِهٰا لاٰ يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبىٰ) (۱).

ص: ۲۲۵

۱- ۱) "مثقله"به معنی"سنگین بار"است و منظور در اینجا کسی است که بار گناهان بر دوش می کشد،و"حمل"(بر وزن شعر)به گفته راغب در مفردات باری است که بر پشت حمل می شود،در مقابل"حمل"(بر وزن حمد)که باری است که بر شکم حمل می شود مانند"جنین"و یا آبهایی که در دل ابرها قرار دارد،و یا میوه ای که بر درخت است،و چون در آیه مورد بحث،گناه تشبیه به باری شده که بر دوش کشیده می شود حمل به کسر حاء گفته شده.

در حدیثی آمده است که در قیامت مادر و فرزندی را می آورند که هر دو بار سنگینی از گناه بر دوش دارند،مادر از فرزند تقاضا می کند در عوض آن همه زحمات که در دنیا برای تو کشیدم مقداری از بار مسئولیت گناه مرا را بر دوش گیر، فرزند به مادر می گوید از من دور شو که من از تو گرفتارترم"! (۱).

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا این آیه با آنچه در روایات فراوان در باره سنت"حسنه"و"سیئه"وارد شده منافات ندارد؟چرا که این روایات می گوید:"هر کس سنت نیکویی بگذارد اجر تمام کسانی که به آن عمل کنند برای او نوشته خواهد شد بی آنکه از پاداش آنها کاسته شود،و کسی که سنت بدی بگذارد وزر کسانی که به آن عمل کنند بر او خواهد بود بی آنکه از گناه آنها کاسته شود".

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه در صورتی گناه کسی را بر دیگری نمی نویسند که هیچ دخالتی در آن نداشته باشد، اما اگر از طریق ایجاد سنت،یا معاونت و کمک،یا تشویق و ترغیب،سهمی در ایجاد آن عمل داشته باشد،مسلما عمل او محسوب می شود،و در آن شریک و سهیم است.

بالآخره در سومین جمله پرده از این حقیقت بر می دارد که انذارهای پیامبر ص تنها در دلهای آماده اثر می گذارد می فرماید:"تو فقط کسانی را انذار می کنی که از پروردگار خود در غیب و پنهانی می ترسند و نماز را بر پا می دارند"

۱- ۱) گرچه این حدیث در تفاسیر مختلف گاهی از فضیل بن عیاض و گاهی از ابن عباس نقل شده ولی بعید به نظر می رسد که آنها این سخن را از خود گفته باشند ممکن است اصل حدیث از پیامبر(ص)باشد(به تفسیر ابو الفتوح و قرطبی و روح البیان مراجعه شود).

(إِنَّما تُنْذِرُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ).

تا در دلی خوف خدا نباشد،و در نهان و آشکار احساس مراقبت یک نیروی معنوی بر خود نکند،و با انجام نماز که قلب را زنده می کند و به یاد خدا می دارد به این احساس درونی مدد نرساند،انذارهای انبیاء و اولیاء بی اثر خواهد بود.

در آغاز کار که انسان هیچ عقیده ای را انتخاب نکرده و ایمان نیاورده اگر روح حقجویی و حق طلبی نداشته باشد و احساس مسئولیت در برابر شناخت واقعیتها نکند،گوش به دعوت انبیاء فرا نخواهد داد،و در آیات پروردگار در جهان هستی نمی اندیشد! در جمله چهارم باز به این حقیقت بر می گردد که خدا از همگان بی نیاز است و می افزاید:"هر کس پاکی و تقوی پیشه کند نتیجه این پاکی به خود او باز می گردد"(وَ مَنْ تَزَکّی فَإِنَّما یَتَزَکّی لِنَفْسِهِ).

و سرانجام در پنجمین و آخرین جمله هشدار می دهد که اگر نیکان و بدان به نتائج اعمال خود در این جهان نرسند مهم نیست چرا که"بازگشت همگی به سوی خدا است"و سرانجام حساب همه را خواهد رسید!(وَ إِلَی اللّهِ الْمَصِیرُ).

***

ص:۲۲۷

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۹ تا ۲۳]

اشاره

وَ مٰا یَسْتَوِی اَلْأَعْمیٰ وَ اَلْبَصِیرُ (۱۹) وَ لاَ اَلظُّلُمٰاتُ وَ لاَ اَلنُّورُ (۲۰) وَ لاَ اَلظِّلُّ وَ لاَ اَلْحَرُورُ (۲۱) وَ مٰا یَسْتَوِی اَلْأَحْیٰاءُ وَ لاَ اَلْأَمْوٰاتُ إِنَّ اَللّٰهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشٰاءُ وَ مٰا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی اَلْقُبُورِ (۲۲) إِنْ أَنْتَ إِلاّٰ نَذِیرٌ (۲۳)

ترجمه:

۱۹-نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند.

۲۰-و نه ظلمتها و روشنایی! ۲۱-و نه سایه(آرامبخش)و باد داغ و سوزان! ۲۲-و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند،خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می رساند و تو نمی توانی سخن خود را به گوش آنها که در قبرها خفته اند برسانی! ۲۳-تو فقط انذار کننده ای(و اگر ایمان نیاورند نگران نباش وظیفه ات را انجام ده).

تفسیر:

نور و ظلمت یکسان نیست!

به تناسب بحثهایی که پیرامون ایمان و کفر در آیات گذشته بود،در آیات

ص:۲۲۸

مورد بحث چهار مثال جالب برای مؤمن و کافر ذکر می کند که آثار "ایمان" و "کفر" به روشنترین وجه در آن مجسم شده است:

در نخستین مثال "کافر" و "مؤمن" را به "نابینا" و "بینا" تشبیه کرده می گوید: "هرگز اعمی و بینا مساوی نیستند" (وَ مٰا يَسْتَوِي الْأَعْمىٰ وَ الْبَصِيرُ).

ایمان نور است و روشنی بخش،و به انسان در جهان بینی،و اعتقاد،و عمل، و تمام زندگی روشنایی و آگاهی می دهد،اما کفر ظلمت است و تاریکی،و در آن نه بینش صحیحی از کل عالم هستی است،و نه از اعتقاد درست و عمل صالح خبری.

قرآن مجید در آیه ۲۵۷ سوره بقره در همین زمینه حق مطلب را ادا کرده می گوید: اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيٰاؤُهُمُ الطّٰاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمٰاتِ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ :"خداوند ولی و راهنما و سرپرست مؤمنان است،آنها را از تاریکیها به روشنایی،هدایت می کند،اما ولی و سرپرست کافران طاغوت است که آنها را از روشنایی به ظلمتها می کشاند،آنها اصحاب دوزخند،و جاودانه در آن می مانند"! ***و از آنجا که چشم بینا به تنهایی کافی نیست باید روشنایی و نوری نیز باشد، تا انسان با کمک این دو عامل موجودات را مشاهده کند،در آیه بعد می افزاید:

"و نه تاریکها با نور برابرند"(و لا الظلمات و لا النور).

چرا که تاریکی منشأ گمراهی است،تاریکی عامل سکون و رکود است، تاریکی عامل انواع خطرات می باشد،اما نور و روشنایی منشأ حیات و زندگی و حرکت و جنبش و رشد و نمو و تکامل است که اگر نور از میان برود تمام انرژیها در جهان خاموش می شوند،و مرگ سراسر عالم ماده را فرا می گیرد،و چنین است نور ایمان در جهان معنی که عامل رشد و تکامل و سبب حیات و حرکت می باشد.

***

ص: ۲۲۹

سپس می افزاید:"هرگز سایه(آرام بخش)با باد داغ و سوزان یکسان نیستند"(و لا الظل و لا الحرور).

مؤمن در سایه ایمانش در آرامش و أمن و امان به سر می برد،اما کافر به خاطر کفرش در ناراحتی و رنج می سوزد.

"راغب"در"مفردات"می گوید:"حرور"(بر وزن قبول)به معنی باد داغ و سوزان است(بادی مرگبار و خشک کننده).

بعضی آن را به معنی باد سموم دانسته اند و بعضی به معنی شدت حرارت آفتاب.

زمخشری در کشاف می گوید"سموم"به بادهای موذی و کشنده ای می گویند که در روز می وزد،اما"حرور"به همین بادها گفته می شود اعم از اینکه در روز باشد یا در شب،به هر حال چنین بادی کجا و سایه خنک و نشاط آفرین که روح و جسم انسان را نوازش می دهد کجا؟ ***و سرانجام در آخرین تشبیه می گوید:"و هرگز زندگان و مردگان یکسان نیستند"!(وَ مٰا يَسْتَوِي الْأَحْيٰاءُ وَ لاَ الْأَمْوٰاتُ).

مؤمنان زندگانند،و دارای تلاش و کوشش و حرکت و جنبش،رشد و نمو دارند،شاخه و برگ و گل و میوه دارند،اما کافر همچون چوب خشکیده ای است که"نه طراوتی،نه برگی،نه گلی و نه سایه دارد"و جز برای سوزاندن مفید نیست.

در آیه ۱۲۲ سوره انعام می خوانیم أَ وَ مَنْ كٰانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النّٰاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمٰاتِ لَيْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا :

"آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم،و نوری برای او قرار دادیم که در میان مردم با آن راه برود،همچون کسی است که تا ابد در ظلمات غوطه ور

است،و هرگز از آن خارج نمی شود"؟! و در پایان آیه می افزاید:"خداوند هر کس را بخواهد شنوا می سازد تا دعوت حق را به گوش جان بشنود،و به ندای منادیان توحید لبیک گوید" (إِنَّ اللّهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشاءُ).

"و تو هرگز نمی توانی سخن خود را به گوش مردگانی که در قبرها خفته اند برسانی"!(وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ).

فریاد تو هر قدر رسا،و سخنانت هر اندازه دلنشین،و بیانت هر مقدار گویا باشد،مردگان از آن چیزی درک نمی کنند،و کسانی که بر اثر اصرار در گناه و غوطه ور شدن در تعصب و عناد و ظلم و فساد روح انسانی خود را از دست داده اند مسلما آمادگی برای پذیرش دعوت تو ندارند. ***بنا بر این از عدم ایمان آنها نگران نباش،و بیتابی مکن،وظیفه تو ابلاغ و انذار است"تو تنها بیم دهنده ای"(إِنْ أَنْتَ إِلاّ نَذِیرٌ).

***

نکته ها:

اشاره

۱-آثار ایمان و کفر

می دانیم قرآن برای مرزهای جغرافیایی و نژادی و طبقاتی و مانند آن که انسانها را از یکدیگر جدا می کند اهمیتی قائل نیست،تنها مرز را مرز "ایمان"و"کفر"شمرده است،و به این ترتیب تمام جامعه انسانی را به دو گروه "مؤمن"و"کافر"تقسیم می کند.

قرآن در معرفی ایمان در موارد متعددی آن را تشبیه به"نور"کرده است،و کفر را به"ظلمت"و تاریکی و این تشبیه زنده ترین معرف برای

ص:۲۳۱

برداشتی است که قرآن از کفر و ایمان دارد (۱).

ایمان یک نوع درک و دید باطنی است،یک نوع علم و آگاهی توأم با عقیده قلبی و جنبش و حرکت است،یک نوع باور که در اعماق جان انسان نفوذ می کند و سرچشمه فعالیتهای سازنده می شود.

اما کفر،جهل است و ناآگاهی و ناباوری که نتیجه آن عدم تحریک و فقدان احساس مسئولیت و حرکتهای شیطانی و مخرب است.

این را نیز می دانیم که"نور"در جهان ماده مبدء هر گونه حیات و حرکت و نمو و رشد در انسان و حیوان و گیاه است،و به عکس ظلمت و تاریکی عامل خاموشی و خواب،و در صورت ادامه موجب مرگ و نابودی حیات است.

بنا بر این جای تعجب نیست که در آیات فوق یک جا"ایمان"و"کفر"به "نور"و"ظلمت"و جای دیگر به"حیات"و"مرگ"یک جا به سایه آرام بخش و باد سموم و جای دیگر"مؤمن"و"کافر"به"بینا"و"نابینا"تشبیه گردیده است.

و همه گفتنی ها در ضمن این چهار تشبیه بیان شده.

راه دور نرویم هنگامی که با یک فرد"مؤمن"نشست و برخاست می کنیم اثر این نور را در تمام وجودش احساس می نمائیم،افکارش روشنی بخش است، سخنانش درخشنده است،اعمال و اخلاقش ما را به حقیقت زندگی و حیات واقعی آشنا می سازد.

اما"کافر"از تمام وجودش ظلمت می بارد،جز به منافع مادی و زودگذر خویش نمی اندیشد،فضا و افق فکرش از محدوده زندگی شخصیش فراتر نمی رود،در لابلای شهوات غوطه ور است،و همنشینی او قلب و روح انسان را

۱- ۱) به آیات ۲۵۷-بقره ۱۵-مائده ۱۶-مائده ۱-ابراهیم ۵-ابراهیم ۲۲-زمر ۹-حدید ۱۱-طلاق مراجعه شود.

در امواج ظلمات فرو می برد که: همدمی مرده دهد مردگی صحبت افسرده دل افسردگی! و به این ترتیب آنچه را که قرآن در این آیات بیان کرده به طور محسوس و ملموس قابل درک است.

***

۲-آیا مردگان حقیقتی را درک نمی کنند؟

با توجه به آنچه در آیات فوق آمده دو سؤال مطرح می شود:

نخست اینکه:چگونه قرآن می گوید:تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی؟با اینکه در حدیث معروفی آمده است که پیامبر ص در روز جنگ بدر دستور داد اجساد کفار را بعد از پایان جنگ در چاهی بیفکنند، سپس آنها را صدا زد و فرمود:

هل وجدتم ما وعد اللّه و رسوله حقا؟فانی وجدت ما وعدنی اللّه حقا!: آیا شما آنچه را که خدا و رسولش وعده داده بود به حق یافتید؟من که آنچه را خداوند به من وعده داده بود به حق یافتم".

در اینجا عمر اعتراض کرد و گفت ای رسول خدا!چگونه با اجسادی سخن می گویی که روح در آن نیست؟! پیامبر ص فرمود:

ما انتم باسمع لما اقول منهم،غیر انهم لا یستطیعون ان یردوا شیئا!: "شما سخنان مرا از آنها بهتر نمی شنوید،چیزی که هست آنها توانایی پاسخگویی را ندارند" (۱).

و یا اینکه یکی از آداب میت اینست که عقائد حق به او تلقین داده شود،این با آیات مورد بحث چگونه سازگار است؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه آیات مورد

---

۱ - ۱) تفسیر "روح البیان"ذیل آیات مورد بحث،در صحیح بخاری نیز همین حدیث با اندک تفاوتی آمده است(صحیح بخاری جلد ۵ صفحه ۹۷ باب قتل ابی جهل).

بحث سخن از عدم درک مردگان به طور عادی و طبیعی می گوید،اما روایت جنگ بدر یا تلقین میت مربوط به شرائط فوق العاده است که خداوند سخنان پیامبرش را به طور فوق العاده به گوش آن مردگان می رساند.

به تعبیر دیگر ارتباط انسان در جهان برزخ با عالم دنیا قطع می شود جز در مواردی که خداوند فرمان می دهد این ارتباط برقرار گردد،به همین دلیل در شرایط عادی ما نمی توانیم ارتباط با مردگان پیدا کنیم.

سؤال دیگر اینکه:اگر صدای ما به گوش مردگان نمی رسد سلام بر پیامبر ص و امامان ع و توسل به آنها و زیارت قبورشان و تقاضای شفاعت از آنان در پیشگاه خدا چه مفهومی دارد؟ جمعی از وهابیها که عموما به جمود فکری معروفند نیز با تکیه بر همین پندار از ظواهر ابتدایی بی آنکه آیات دیگر قرآن را بررسی کنند،و برای احادیث بسیاری که از پیامبر ص نقل شده وقعی بنهند،مساله توسل را نفی کرده،و به گمان خود خط بطلان بر آن کشیده اند.

پاسخ این سؤال نیز از آنچه در پاسخ سؤال اول گفتیم روشن می شود،زیرا حساب پیامبر ص و مردان خدا از دیگران جدا است،آنها همانند"شهداء" (بلکه در صف مقدم بر آنان)قرار دارند و زندگان جاویدند،و به مصداق أَحْیٰاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ "از روزیهای پروردگار بهره می گیرند"و به فرمان خداوند ارتباط خود را با این جهان حفظ می کنند،همانگونه که در این جهان می توانند با مردگان-همچون کشتگان بدر-ارتباط برقرار سازند.

روی همین جهت در روایات فراوانی که در کتب اهل سنت و شیعه آمده است می خوانیم:پیامبر ص و امامان ع سخن کسانی را که از دور و نزدیک بر آنها سلام می فرستند،می شنوند،و به آنها پاسخ می گویند،و حتی اعمال امت

را بر آنها عرضه می دارند (۱).

قابل توجه اینکه ما ماموریم که در تشهد نماز سلام بر پیامبر ص بفرستیم و این اعتقاد همه مسلمین اعم از شیعه و اهل سنت است،چگونه ممکن است او را مخاطب سازیم به چیزی که هرگز آن را نمی شنود؟! در روایات متعددی در صحیح مسلم از ابو سعید خدری و ابو هریره از شخص پیامبر ص نقل شده که فرمود:

لقنوا موتاکم لا اله الا اللّه: "مردگان خود را تلقین لا اله الا اللّه کنید" (۲).

در "نهج البلاغه"نیز به مساله بر قرار ساختن ارتباط با ارواح مردگان اشاره شده است که علی ع با ارواح مؤمنانی که در قبرستان پشت کوفه بودند سخن گفت (۳).

***

۳-تنوع تعبیرات بخشی از فصاحت است

در تشبیهات چهارگانه ای که در آیات فوق آمده تعبیرات کاملا متفاوتی دیده می شود،مثلا"اعمی"و"بصیر"و"ظل"و"حرور"به صورت مفرد آمده، در حالی که"احیاء"و"اموات"هر دو به صورت جمع است و"ظلمات" و"نور"یکی مفرد و دیگری به صورت جمع آمده.

از سوی دیگر در تشبیه اول و دوم آنچه جنبه منفی دارد مقدم داشته شده (اعمی و ظلمات)در حالی که در تشبیه سوم و چهارم آنچه جنبه مثبت دارد تقدم یافته(ظل و احیاء). .

۱- ۱) "کشف الارتیاب"صفحه ۱۰۹-در ذیل آیه ۱۰۵ سوره توبه نیز اشاره به روایات "عرض اعمال"کردیم(به جلد ۸ تفسیر نمونه صفحه ۱۲۵ مراجعه شود).

۲- ۲) "صحیح مسلم"کتاب الجنائز حدیث ۱ و ۲(جلد ۲ صفحه ۶۳۱)

۳- ۳) نهج البلاغه کلمات قصار جمله ۱۳۰.

از سوی سوم در تشبیه اول حرف نفی تکرار نشده،در حالی که در تشبیهات سه گانه دیگر تکرار شده است.

از سوی چهارم جمله"ما یستوی"تنها در تشبیه اول و آخر آمده،و در بقیه اثری از آن نیست.

بعضی از مفسران نکاتی برای این تفاوتها ذکر کرده اند که بعضی قابل ملاحظه است و بعضی قابل ایراد.

از جمله نکاتی که قابل ملاحظه است این است که جمع بودن"ظلمات" و مفرد بودن"نور"به خاطر آنست که ظلمت یعنی کفر شعب فراوانی دارد،اما حقیقت ایمان و توحید یکی بیش نیست،ایمان همچون خط مستقیم است که در میان دو نقطه جز یک خط مستقیم وجود ندارد،اما ظلمت کفر همچون خطوط انحرافی است که در میان دو نقطه هزاران هزار خط انحرافی موجود است.

و نیز تقدیم جنبه های منفی در دو مثال اول اشاره به آغاز اسلام است که مردم از نابینایی جاهلیت و ظلمات شرک به روشنایی و بینایی اسلام هدایت یافتند، و اما دو مثال دیگر اشاره به مراحل دیگر است که اسلام ریشه های خود را در سرزمین دلها محکم کرده بود،و جنبه های اثباتی خود را در جامعه گسترده ساخت.

اما از اینها که بگذریم اصولا تنوع در بیان،روح و طراوت خاصی به سخن می دهد،و آن را دلنشین و زیبا و جالب می سازد،در حالی که تکرار یک نواخت -جز در موارد استثنایی-لطافت سخن را می گیرد،به همین دلیل همیشه فصیحان و بلیغان سعی دارند تعبیرات گفتار خود را متنوع و دلنشین سازند،و می دانیم قرآن در اعلی درجه فصاحت و بلاغت است.

بنا بر این اگر نکته دیگری جز رعایت فصاحت در کار نبود همین معنی کافی بود،هر چند ممکن است آیندگان به اسرار دیگری جز آنچه گفتیم در این تعبیرات دست یابند که امروز از ما پوشیده است.

***

[سوره فاطر (۳۵): آيات ۲۴ تا ۲۶]

اشاره

إِنّا أَرْسَلْناكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّ خَلا فِيها نَذِيرٌ (۲۴) وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتابِ اَلْمُنِيرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذْتُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ (۲۶)

ترجمه:

۲۴-ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم،و هر امتی در گذشته انذار کننده ای داشته است.

۲۵-هر گاه تو را تکذیب کنند(عجب نیست)کسانی که پیش از آنها بودند(نیز پیامبران خود را)تکذیب کردند،آنها با دلائل روشن و کتابهای پند و موعظه و کتب آسمانی روشنگر(مشتمل بر معارف و احکام)به سراغ آنها آمدند(اما کوردلان ایمان نیاوردند).

۲۶-سپس من کافران را(بعد از اتمام حجت)گرفتم(و سخت مجازات کردم)مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟!

ص :۲۳۷

تفسیر:

اگر کور دلان ایمان نیاورند عجب نیست

در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که افرادی هستند همچون مردگان و نابینایان که سخنان انبیاء در دل آنان کمترین اثری ندارد،به دنبال آن در آیات مورد بحث برای اینکه پیامبر ص را در این زمینه دلداری دهد تا زیاد غمگین و ناراحت نگردد،نخست می فرماید"ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم، و هیچ امتی در گذشته نبود مگر اینکه انذار کننده ای داشت"(إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ إِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلاّٰ خَلاٰ فِیهٰا نَذِیرٌ).

همین قدر که در انجام وظیفه"بشارت"و"انذار"کوتاهی نکنی برای تو کافی است،تو ندای خود را به گوش آنان برسان،به پاداشهای الهی بشارت ده،و از کیفرهای پروردگار آنها را بترسان،خواه پذیرا شوند یا بر سر عناد و لجاج بایستند.

قابل توجه اینکه در آخرین آیه بحث گذشته فرمود: إِنْ أَنْتَ إِلاّٰ نَذِیرٌ ، ولی در نخستین آیه مورد بحث می گوید:"ما تو را بشیر و نذیر به حق فرستادیم" اشاره به اینکه اگر تو انذار کننده ای از سوی خودت این کار را نمی کنی، این ماموریتی است که ما بر عهده ات گذارده ایم.

و اگر در آیه گذشته تنها روی انذار تکیه شده بود به خاطر آن بود که سخن از جاهلان لجوجی در میان بود که همچون مردگان قبرستان پذیرای هیچ سخنی نبودند،اما در اینجا وظیفه انبیاء را به طور کلی بیان می کند که دارای هر دو جنبه بشارت و انذار است،منتها در پایان این آیه مجددا روی نذیر تکیه می کند چرا که بخش اصلی دعوت انبیا در برابر مشرکان و ظالمان از طریق"انذار" بوده است.

"خلا"از ماده"خلاء"در اصل به معنی مکانی است که ساتری در آن نباشد این واژه هم در مورد زمان به کار می رود،و هم مکان،و از آنجا که زمان

در گذر است به ازمنه گذشته"ازمنه خالیه"گفته می شود،زیرا اکنون اثری از آنها نیست،و دنیا از آن خالی شده است.

بنا بر این جمله و إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّ خَلا فِیها نَذِیرٌ به این معنی است که هر امتی از امتهای پیشین انذار کننده ای در گذشته داشته است.

این نکته نیز قابل توجه است که بر طبق آیه فوق تمام امتها دارای انذار کننده الهی یعنی پیامبر بوده اند،هر چند بعضی آن را به معنی وسیعتری گرفته اند که شامل علما و دانشمندانی که مردم را انذار می کنند نیز می شود،ولی این معنی بر خلاف ظاهر آیه است.

اما به هر حال معنی این سخن آن نیست که در هر شهر و دیار پیامبری مبعوث شود،بلکه همین اندازه که دعوت پیامبران و سخنان آنها به گوش جمعیتها برسد کافی است،چرا که قرآن می گوید خَلا فِیها نَذِیرٌ (در آنها انذار کننده ای بود،و نمی گوید"منها"یعنی از میان خود آنها).

بنا بر این آنچه در آیه فوق می خوانیم منافاتی با آیه ۴۴ سوره سبا ندارد که می گوید: وَ ما أَرْسَلْنا إِلَیْهِمْ قَبْلَکَ مِنْ نَذِیرٍ :"ما قبل از تو هیچ انذارکننده ای به سوی مشرکان مکه نفرستاده بودیم"در اینجا منظور انذارکننده از میان خود آنها است،در حالی که در آیه قبل منظور وصول دعوت پیامبران به آنها است. ***در آیه بعد می افزاید"اگر تو را تکذیب کنند عجب نیست و غمگین مباش زیرا کسانی که قبل از آنها بودند نیز پیامبرانشان را تکذیب کردند،در حالی که فرستادگان آنها با معجزات و دلائل روشن،و کتابهای محتوی پند و اندرز، و کتابهای آسمانی مشتمل بر احکام و قوانین روشنی بخش،به سراغشان آمدند" (وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْکِتابِ الْمُنِیرِ).

تنها تو نیستی که با داشتن معجزات و کتاب آسمانی مورد تکذیب این قوم جاهل قرار گرفته ای،پیامبران پیشین نیز با این مشکل دست به گریبان بودند بنا بر این غمگین مباش و محکم در مسیر خود گام بردار،و بدان آنها که باید بپذیرند می پذیرند.

در اینکه فرق میان"بینات"و"زبر"و"کتاب منیر"چیست؟مفسران نظرات مختلفی اظهار داشته اند که از همه روشن تر دو تفسیر زیر است:

۱-"بینات"به معنی دلائل روشن و معجزاتی است که حقانیت پیامبر را به ثبوت می رساند،اما"زبر"جمع"زبور"به معنی کتابهایی است که خط آنها با استحکام نوشته شده(همچون نوشته بر سنگ و مانند آن)که در اینجا کنایه از استحکام مطالب آن است (۱).

و به هر حال اشاره به کتابهایی است که قبل از موسی ع نازل شده،در حالی که کتاب منیر اشاره به کتاب موسی و کتب آسمانی دیگری است که بعد از آن نازل گردیده(زیرا در قرآن مجید در سوره مائده آیه ۴۴ و ۴۶ از تورات و انجیل به عنوان هدایت و نور یاد شده،و در آیه ۱۵ همان سوره تعبیر به نور در مورد قرآن مجید نیز آمده است.

۲-منظور از"زبر"آن قسمت از کتب انبیا است که تنها محتوی پند و اندرز و نصیحت و مناجات بوده(مانند زبور داود)و اما"کتاب منیر"آن دسته از کتابهای آسمانی است که دارای احکام و قوانین و دستورات مختلف اجتماعی و فردی است مانند تورات و انجیل و قرآن و این تفسیر مناسبتر به نظر می رسد. ***در آخرین آیه مورد بحث به کیفر دردناک این گروه اشاره کرده می فرماید:

۱- ۱) راغب در مفردات می گوید زبرت الکتاب کتبته کتابه عظیمه و کل کتاب غلیظ الکتابه یقال له زبور(مفردات ماده زبر).

چنان نبود که آنها از کیفر الهی مصون بمانند، و دائما به تکذیبهای خود ادامه دهند،"سپس،کافران را گرفتم و سخت و مجازات کردم(ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا) (۱).

جمعی را گرفتار طوفان ساختیم،گروهی را گرفتار تندباد ویرانگر، و جمعی را به وسیله صیحه آسمانی و صاعقه و زلزله در هم کوبیدیم! سپس در پایان برای تاکید و بیان عظمت و شدت مجازات آنها می گوید:

"مجازات من نسبت به آنها چگونه بود"؟!(فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ).

این درست به آن می ماند که شخصی عمل مهمی را انجام می دهد و بعد از حاضران سؤال می کند کار من چگونه بود؟ به هر حال این آیات از یک سو به تمام رهروان راه اللّه و مخصوصا رهبران و پیشوایان راستین هر امتی در هر عصر و زمان دلداری و دلگرمی می دهد که از نغمه های مخالف دلسرد و مایوس نشوند،و بدانند دعوتهای الهی همیشه با مخالفتهای شدید از سوی متعصبان لجوج و سودجویان ستمگر مواجه بوده،و در عین حال طالبان دلسوز و عاشقان پاکبازی نیز بوده اند که در کنار داعیان راه حق جانفشانی می کردند.

و از سوی دیگر تهدیدی است برای این مخالفان لجوج که بدانند برای همیشه نمی توانند به اعمال ننگین و مخرب خود ادامه دهند،دیر یا زود کیفرهای الهی دامانشان را خواهد گرفت.

***

---

۱ - ۱) "اخذت"از ماده"اخذ"به معنی گرفتن است،ولی در این موارد کنایه از مجازات است،زیرا گرفتن و دستگیر کردن مقدمه مجازات می باشد.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۷ تا ۲۸]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجْنٰا بِهِ ثَمَرٰاتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهٰا وَ مِنَ اَلْجِبٰالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهٰا وَ غَرٰابِيبُ سُودٌ (۲۷) وَ مِنَ اَلنّٰاسِ وَ اَلدَّوَابِّ وَ اَلْأَنْعٰامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهُ كَذٰلِكَ إِنَّمٰا يَخْشَى اَللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْعُلَمٰاءُ إِنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸)

ترجمه:

۲۷-آیا ندیـدی خداوند از آسـمان آبی فرو فرسـتاد که به وسـیله آن میوه هایی(از زمین) خارج ساختیم با الوان گوناگون و از کوه ها نیز(به لطف پروردگار)جاده هایی آفریده شده به رنگ سفید و سرخ با الوان مختلف،و(گاه)به رنگ کاملا سیاه! ۲۸-و از انسانها و جنبندگان و چهار پایان انواعی با الوان مختلف،(آری)حقیقت چنین است،از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می ترسند،خداوند عزیز و غفور است.

ص: ۲۴۲

تفسیر:

اینهمه نقش عجب بر در و دیوار وجود!

بار دیگر در این آیات به مساله توحید باز می گردد،و صفحه تازه ای از کتاب تکوین را در برابر دیدگان انسانها می گشاید،تا پاسخی دندان شکن به مشرکان لجوج و منکران سرسخت توحید باشد.

در این صفحه زیبا از این کتاب بزرگ آفرینش تنوع موجودات بیجان، و چهره های مختلف و زیبای حیات در جهان نبات و حیوان و انسان،مورد توجه قرار گرفته،که چگونه خداوند"از آب بی رنگ صد هزاران رنگ"پدید آورده،و از عناصر معین و محدود موجودات کاملا متنوع که هر یکی از دیگری زیباتر است آفریده.

این نقاش چیره دست با یک قلم و یک مرکب،انواع نقشها را ابداع کرده که بینندگان را مجذوب و شیفته و مفتون می کند.

نخست می گوید:"آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی نازل کرد و به وسیله آن میوه هایی به وجود آوردیم با الوان مختلف"(أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ ثَمَراتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوانُها).

شروع این جمله با استفهام تقریری ضمن تحریک حس کنجکاوی انسانها اشاره به این است که این مطلب آن چنان روشن و آشکار است که هر کس بنگرد می بیند،آری می بیند که از آب و زمین واحد یکی بی رنگ و دیگری تنها دارای یک رنگ اینهمه رنگهای مختلفی از میوه های گوناگون،گلهای زیبا،برگها و شکوفه ها،در چهره های مختلف به وجود آمده است.

الوان:ممکن است به معنی رنگهای ظاهری میوه ها باشد که حتی در یک نوع میوه مانند سیب الوان گوناگونی وجود دارد،تا چه رسد به میوه های مختلف،و ممکن است کنایه از تفاوت در طعم و ساختمان و خواص گوناگون آنها

ص:۲۴۳

بوده باشد،تا آنجا که حتی در یک نوع میوه باز اصناف گوناگونی وجود دارد، چنان که مثلا در انگور شاید بیش از ۵۰ نوع،و در خرما حدود ۷۰ نوع وجود دارد! جالب اینکه در آیه فوق به صورت فعل غائب آمده،سپس به صورت متکلم در آغاز می گوید:"خداوند از آسمان آبی فرستاد"سپس اضافه می کند"ما به وسیله آن میوه های رنگارنگی خارج ساختیم"این طرز تعبیر منحصر به این آیه نیست،در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز همانند آن دیده می شود،گویی بیان جمله نخست درک و معرفت جدیدی درباره خدا به مخاطب می دهد،و با این درک و شناخت در پیشگاه خدا حاضر می شود،و در حضور سخن با آنها می گوید.

در دنباله آیه به تنوع طرقی که در کوه ها وجود دارد،و سبب شناخت جاده ها از یکدیگر می شود اشاره کرده می گوید:"از کوه ها نیز جاده هایی آفریده شده به رنگ سفید و سرخ،با رنگهایی متفاوت و(گاه)به رنگ کاملا سیاه" (وَ مِنَ الْجِبٰالِ جُدَدٌ بِیضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهٰا وَ غَرٰابِیبُ سُودٌ) (۱).

این تفاوت الوان از یک سو زیبایی خاصی به کوه ها می بخشد،و از سوی دیگر سببی برای پیدا کردن راهها و گم نشدن در جاده های پرپیچ و خم کوهستانی است،و در نهایت دلیل است بر قدرت خداوند بر همه چیز.

"جدد"جمع"جده"(بر وزن غده)به معنی جاده و طریق است.

"بیض"جمع"ابیض"به معنی سفید و"حمر"جمع"احمر"به معنی سرخ است.

"غرابیب"جمع"غربیب"(بر وزن کبریت)به معنی سیاه پر رنگ

۱- ۱) بعضی این جمله را جمله"استینافیه"دانسته اند("من الجبال"خبر مقدم و"جدد"مبتدای مؤخر است)و بعضی گفته اند:در تقدیر چنین است:ا لم تر ان من الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوانها.

است،و اینکه عرب به کلاغ"غراب"می گوید نیز از همین جهت است،بنا بر این ذکر کلمه"سود"که آن نیز جمع"اسود"به معنی سیاه است پشت سر آن تاکیدی است بر معنی سیاهی شدید بعضی از جاده های کوهستانی (۱).

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که خود کوه ها همانند خطوط و جاده هایی است که بر سطح زمین کشیده شده است که مخصوصا از فاصله های دور کاملا محسوس است،خطوطی است که بعضی سفید و بعضی سرخ رنگ و بعضی سیاه پر رنگ است،خطوطی است که دست تقدیر پروردگار بر چهره زمین ترسیم کرده (۲).

به هر حال ساختمان کوه ها با رنگهای کاملا متفاوت از یک سو،و جاده های کوهستانی با الوان گوناگون از سوی دیگر،نشانه دیگری از عظمت و قدرت و حکمت او است که هر لحظه به شکلی در می آید و هر زمان به لباس دگری خود را می آراید.
***در آیه بعد مساله تنوع الوان را در انسانها و جانداران دیگر مطرح کرده می گوید"از انسانها و جنبندگان و چهار پایان نیز افرادی آفریده شده که رنگهای متفاوتی دارند"(وَ مِنَ النّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ).

آری انسانها با اینکه همه از یک پدر و مادرند دارای نژادها و رنگهای کاملا متفاوتند،بعضی سفید همچون برف،بعضی سیاه همچون مرکب،حتی در یک

۱- ۱) به طوری که بعضی از کتب لغت مانند"لسان العرب"و بعضی از مفسران تصریح کرده اند"سود"در آیه بالا-بدل از"غرابیب"است،زیرا در مورد رنگها تاکید مقدم نمی شود(توجه داشته باشید که"غرابیب"تاکید بیشتری از نظر سیاهی در بر دارد تا"سود") لذا گفته اند در اصل"سود غرابیب"بوده است.
۲- ۲) تفسیر المیزان جلد ۱۷ صفحه ۴۲.

نژاد نیز تفاوت در میان رنگها بسیار است،بلکه فرزندان دوقلو هم که تمام مراحل جنینی را با یکدیگر طی کرده،و از آغاز در آغوش هم بوده اند با دقت که نگاه کنیم از نظر رنگ کاملا یکسان نیستند،با اینکه از یک پدر و یک مادر و در یک زمان نطفه آنها منعقد شده و از یک نوع غذا تغذیه کرده اند.

گذشته از چهره ظاهری،رنگهای باطنی آنها،و خلق و خوهای آنها، و صفحات و ویژگیهای آنان و استعداد و ذوقهایشان،کاملا متنوع و مختلف است، تا مجموعا یک واحد منسجم با تمام نیازمندیها را به وجود آورد.

در جهان جنبندگان هزاران هزار نوع حشره،پرنده،خزنده،حیوانات دریایی،و حیوانات وحشی بیابانی وجود دارد که هر کدام با ویژگیها و عجائب خلقتشان نشانه ای از قدرت و عظمت و علم آفریدگارند.

هنگامی که به یک باغ وحش بزرگ قدم می گذاریم با اینکه بیش از جزئی از هزاران جزء از موجودات زنده جهان در آنجا حضور ندارد چنان مات و مبهوت و مسحور و مجذوب می شویم که بی اختیار لب بستایش خداوندگاری که اینهمه نقش عجب را بر در و دیوار وجود زده است می گشائیم.

پس از بیان این نشانه های توحیدی در پایان به صورت یک جمع بندی می گوید:"آری مطلب چنین است"(کذلک) (۱).

و از آنجا که بهره گیری از این آیات بزرگ آفرینش بیش از همه برای

---

۱ - ۱) در اینکه"کذلک"چه محلی از اعراب دارد احتمالات مختلفی داده اند، بعضی آن را یک جمله مستقل دانسته که در تقدیر چنین بوده(الامر کذلک)و ما در تفسیر همین معنی را انتخاب کردیم،چون جالبتر و مناسبتر است،ولی بعضی آن را به جمله قبل زده اند و گفته اند:معنی چنین است:"کما ان الثمرات و جدد الجبال مختلف الوانها کذلک الناس و الدواب و الانعام"این احتمال نیز داده شده که مربوط به جمله بعد باشد و معنی چنین است"کذلک تختلف احوال العباد فی الخشیه".

بندگان خردمند و دانشمند است در دنباله آیه می فرماید:"تنها بندگان عالم و دانشمندند که از خدا می ترسند"(إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ).

آری از میان تمام بندگان،دانشمندانند که به مقام عالی خشیت یعنی"ترس از مسئولیت توأم با درک عظمت مقام پروردگار"نائل می گردند،این حالت"خشیت" مولود سیر در آیات آفاقی و انفسی و آگاهی از علم و قدرت پروردگار،و هدف آفرینش است.

"راغب"در"مفردات"می گوید:"خشیت به معنی ترسی است آمیخته با تعظیم،و غالبا در مواردی به کار می رود که از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می گیرد و لذا در قرآن مجید این مقام مخصوص عالمان شمرده شده است".

کرارا گفته ایم ترس از خدا به معنی ترس از مسئولیتهایی است که انسان در برابر او دارد،ترس از اینکه در ادای رسالت و وظیفه خویش کوتاهی کند،و از این گذشته اصولا-درک عظمت آن هم عظمتی که نامحدود و بی پایان است برای موجود محدودی همچون انسان خوف آفرین است(دقت کنید).

از این جمله ضمنا این نتیجه به خوبی گرفته می شود که عالمان واقعی آنها هستند که در برابر وظائف خود احساس مسئولیت شدید دارند و به تعبیر دیگر اهل علمند نه سخن چرا که علم بی عمل دلیل بر عدم خشیت است،و صاحبان آن در آیه فوق در زمره علماء محسوب نیستند.

همین حقیقت در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین ع آمده است که فرمود:

و ما العلم باللّه و العمل الا-الفان مؤتلفان فمن عرف اللّه خافه،و حثه الخوف علی العمل بطاعه اللّه،و ان ارباب العلم و اتباعهم (هم)الذین عرفوا اللّه فعملوا له،و رغبوا الیه،و قد قال اللّه: إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ : "علم و عمل دو دوست صمیمی اند،کسی که خدا را بشناسد از او می ترسد،و همین ترس او را وادار به عمل و اطاعت فرمان خدا می کند،صاحبان

علم و پیروان آنها کسانی هستند که خدا را به خوبی شناخته اند و برای او عمل می کنند،و به او عشق می ورزند،چنان که خداوند فرموده: إِنَّمٰا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ الْعُلَمٰاءُ " (۱).

و در حدیث دیگری از امام صادق ع در تفسیر همین آیه می خوانیم:

یعنی بالعلماء من صدق قوله فعله و من لم یصدق قوله فعله فلیس بعالم:

"منظور از علما کسانی هستند که اعمال آنها هماهنگ با سخنان آنها باشد کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد عالم نیست" (۲).

و در حدیث دیگری آمده:اعلمکم باللّٰه اخوفکم للّٰه:"از همه شما عالمتر کسی است که ترسش از خدا از همه بیشتر باشد" (۳).

کوتاه سخن اینکه"عالمان"در منطق قرآن کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه آراء و افکار این و آن،و انباشته از قوانین و فورمولهای علمی جهان و زبانشان گویای این مسائل،و محل زندگیشان مدارس و دانشگاهها و کتابخانه هاست، بلکه علما آن گروه از صاحب نظران و دانشمندانند که نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته،و نسبت به وظائفشان سخت احساس مسئولیت می کنند و از همه پای بندترند.

در سوره قصص نیز خواندیم که وقتی که قارون مغرور و از خود راضی که مدعی مقام علم نیز بود،ثروت خود را به نمایش گذاشت جمعیت دنیا پرستان که سخت تحت تاثیر آن زرق و برق قرار گرفته بودند آرزو کردند که ای کاش آنها نیز دارای چنین بهره ای از اموال دنیا بودند،ولی"عالمان"بنی اسرائیل بر آنها فریاد زدند وای بر شما پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند بهتر است،و این مقام تنها در اختیار شکیبایان و افراد پر استقامت قرار

۱- ۱) "روضه کافی"طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۵۹.

۲- ۲ و ۳) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.

۳-

می گیرد:و قال الذین اتوا اَلْعِلْمَ وَیْلَکَمْ ثَوابُ اللّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا یُلَقّاها إِلاَّ الصّابِرُونَ (قصص-۸۰).

و در پایان آیه به عنوان یک دلیل کوتاه بر آنچه گذشت می فرماید"خداوند عزیز و غفور است"(إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ غَفُورٌ).

"عزت"و قدرت بی پایانش سرچشمه خوف و خشیت اندیشمندان است، و"غفوریتش"که نشانه رحمت بی انتهای او است سبب رجاء و امید آنان است، و به این ترتیب این دو نام مقدس،بندگان خدا را در میان خوف و رجاء نگهمیدارد، و می دانیم حرکت مداوم به سوی تکامل بدون اتصاف به این دو وصف ممکن نیست.

***

ص :۲۴۹

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۹ تا ۳۰]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ يَتْلُونَ كِتٰابَ اَللّٰهِ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ سِرًّا وَ عَلاٰنِيَةً يَرْجُونَ تِجٰارَةً لَنْ تَبُورَ (۲۹) لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰)

ترجمه:

۲۹-کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کننـد و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم پنهان و آشـکار انفاق می کنند،تجارت(پر سودی)را امید دارند که نابودی و کساد در آن نیست.

۳۰-(آنهـا این اعمـال صالـح را انجام می دهنـد)تا خداونـد اجر و پاداش کامل به آنها دهـد و از فضـلش بر آنها بیفزایـد که او آمرزنده و شکرگزار است.

تفسیر:

اشاره

معامله پر سود با پروردگار!

از آنجـا که در آیـات گذشـته به مقام خوف و خشـیت عالمان اشاره شـده بود در آیات مورد بحث به مقام"امیـد و رجاء"آنها اشـاره می کنـد،چرا که گفتیم تنهـا به وسـیله این دو بال است که انسان می توانـد به اوج آسـمان سـعادت پرواز کنـد،و مسـیر تکامل را طی نماید،نخست می فرماید:"کسانی که کتاب الهی را

تلاوت می کنند،و نماز را بر پا می دارند،و از آنچه به آنها روزی داده ایم در پنهان و آشکار انفاق می کنند،آنها امید تجارتی دارنـد که نابودی و فساد و کساد در آن نیست" (إِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ کِتابَ اللّهِ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَهً یَرْجُونَ تِجارَهً لَنْ تَبُورَ) (۱).

بـدیهی است که"تلاوت"در اینجا به معنی قرائت سرسری و خالی از تفکر و انـدیشه نیست،خوانـدنی است که سرچشـمه فکر باشـد،فکری که سرچشـمه عمـل صالـح گردد، عملی که از یک سو انسان را به خـدا پیونـد دهـد که مظهر آن نماز است،و از سوی دیگر به خلق خـدا ارتباط دهـد که مظهر آن انفاق است، انفاق از تمام آنچه خدا به انسان داده،از علمش،از مال و ثروت و نفوذش،از فکر نیرومندش از اخلاق و تجربیاتش،و خلاصه از تمام مواهب خدا دادی.

این انفاق گاهی مخفیانه صورت می گیرد تا نشانه اخلاص کامل باشد (سرا).

و گاه آشکارا تا مشوق دیگران گردد و تعظیم شعائر شود(علانیه).

آری علمی که چنین اثری دارد مایه رجاء و امیدواری است.

با توجه به آنچه در این آیه و آیه پیشین آمده چنین نتیجه می گیریم که علمای راستین دارای این صفاتند:

از نظر روحی قلبشان مملو از خشیت و ترس آمیخته با عظمت خدا است.

از نظر گفتار زبانشان به تلاوت آیات خدا مشغول است.

از نظر عمل روحی و جسمی نماز می خوانند و او را عبادت می کنند.

از نظر عمل مالی از آنچه دارند در آشکار و پنهان انفاق می نمایند.

و سرانجام از نظر هـدف،افق فکرشان آن چنان بالا است که دل از دنیای مادی زودگـذر بر کنـده،تنها به تجارت پر سود الهی می نگرند که دست فنا به

۱- ۱) توجه داشته باشید که"یرجون"خبر"ان"است.

دامانش دراز نمی شود.

این نکته نیز قابل توجه است که"تبور"از ماده"بوار"به معنی شدت کسادی است،و از آنجا که شدت کسادی باعث فساد می شود"بوار"به معنی هلاکت آمده،به این ترتیب"تجارت خالی از بوار"تجارتی است که نه کساد دارد و نه فساد! در حدیث جالبی چنین آمده:"مردی خدمت رسول خدا عرض کرد:چرا من مرگ را دوست ندارم؟! فرمود:آیا مال و ثروتی داری؟عرض کرد آری.

فرمود:آن را پیش از خودت بفرست،عرض کرد نمی توانم! فرمود:

ان قلب الرجل مع ماله ان قدمه احب ان یلحق به،و ان اخره احب ان یتأخر معه: "قلب انسان همراه اموال او است،اگر آن را پیش از خود بفرستد،دوست دارد به آن ملحق شود،و اگر آن را نگهدارد دوست دارد همراه آن بماند"! (۱).

این حدیث در حقیقت روح آیه فوق را منعکس ساخته،زیرا می گوید آنها که نماز را برپا می دارند و انفاق در راه خدا می کنند امید و علاقه به سرای دیگر دارند،چرا که نیکها را قبل از خود فرستاده اند و مایلند به آن ملحق شوند.

*** آخرین آیه مورد بحث هدف این مؤمنان راستین را چنین بیان می کند:

"آنها این اعمال صالح را انجام می دهند تا خداوند اجر و پاداششان را به طور کامل بپردازد،و از فضلش بر آنها بیفزاید که او آمرزنده و شکور است"

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۸ صفحه ۴۰۷ ذیل آیات مورد بحث.

(لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ) (۱).

این جمله در حقیقت اشاره به نهایت اخلاص آنهاست که در اعمال نیک خود جز به پاداش الهی نظر ندارند،هر چه می خواهند از او می خواهند و برای ریا و تظاهر و تحسین و تمجید این و آن گامی بر نمی دارند،چرا که مهمترین مساله در اعمال صالح همان نیت خالص است.

تعبیر به"اجور"(جمع اجر)به معنی"مزد"در حقیقت لطفی است از سوی پروردگار،گویی بندگان را در مقابل اعمال صالح طلبکار خود می داند، در حالی که بندگان هر چه دارند از اوست،حتی قدرت برای انجام اعمال صالح نیز از سوی او اعطا شده.

و از این تعبیر محبت آمیزتر جمله" وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ "است که به آنان نوید می دهد علاوه بر پاداش معمولی که آن را خود گاهی صدها یا هزاران برابر عمل است از فضل خود بر آنان می افزاید،و مواهبی که در هیچ فکری نمی گنجد و هیچکس در این جهان توانایی تصور آن را ندارد،از فضل گسترده اش به آنها می بخشد.

در حدیثی از ابن مسعود آمده که پیامبر ص در تفسیر همین آیه فرمود:

هو الشفاعه لمن وجبت له النار ممن صنع الیه معروفا فی الدنیا: "منظور مقام شفاعت است که به آنها داده می شود تا در باره کسانی که در دنیا به آنها خوبی کرده اند ولی بر اثر اعمالشان مستحق عذابند شفاعت کنند" (۲).

به این ترتیب آنها نه تنها خود اهل نجاتند که برای دیگران نیز به فضل

۱- ۱) جمله"لیوفیهم"یا متعلق است به جمله" يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ ..." و بنا بر این مفهومش این می شود که هدف آنها از تلاوت و نماز و انفاق به دست آوردن اجر الهی است،و یا متعلق به لن تبور و مفهومش این خواهد بود که تجارت آنها هرگز به فساد نمی گراید زیرا پاداش دهنده آنها خدا است.

۲- ۲) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.

پروردگار مایه نجاتند.

بعضی از مفسران جمله"و یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ "را اشاره به مقام"شهود" دانسته اند که در قیامت برای مؤمنان حاصل می شود که به جمال و جلال پروردگار می نگرند،و برترین لذت را از این تماشا می برند.

ولی ظاهرا جمله مزبور معنی وسیعی دارد که هم محتوای حدیث را شامل می شود،و هم مواهب ناشناخته دیگر را.

جمله" إِنَّهُ غَفُورٌ شَکُورٌ "نشان می دهد که نخستین لطف پروردگار در حق آنها همان آمرزش گناهان و لغزشهایی است که احیانا از آنها سر زده، چرا که بیشترین نگرانی انسان نگرانی از این ناحیه است.

بعد از آنکه از این نظر آسوده خاطر شدند آنها را مشمول"شکر"خود قرار می دهد یعنی از اعمالشان تشکر می کند،و برترین جزا را به آنها می بخشد.

در تفسیر مجمع البیان ضرب المثل جالبی در اینجا از عرب نقل شده که می گویند:"اشکر من بروقه":"فلان کس از درخت بروقه (۱)سپاسگزارتر است" و این اشاره به درخت کوچکی است که در سرزمین عربستان وجود داشته،و اعتقاد اعراب این بوده هنگامی که ابر بر سر آن سایه می افکند به زودی سبز می شود، و برگ بیرون می آورد،بی آنکه ابر ببارد!،و این ضرب المثلی است برای نهایت سپاسگزاری که در برابر کمترین خدمت بزرگترین پاداش را بدهند (۲).

البته خالق چنین درختی از آن هم سپاسگزارتر و بخشنده تر است.

***

ص: ۲۵۴

۱- ۱) بروقه بر وزن حنجره.

۲- ۲) مجمع البیان جلد ۸ صفحه ۴۰۷.

نکته:

شرایط عجیب این تجارت

جالب اینکه در بسیاری از آیات قرآن این جهان به تجارتخانه ای تشبیه شده که تاجران آن انسانها،و مشتری پروردگار بزرگ و متاع آن عمل صالح، و بها بهشت و رحمت و رضای او است (۱).

و اگر درست بیندیشیم این تجارت عجیب با خداوند کریم بی نظیر است، چرا که دارای امتیازاتی است که در هیچ تجارتی وجود ندارد:

۱-تمام سرمایه را خودش در اختیار فروشنده گذارده سپس در مقام خریداری بر می آید! ۲-او خریدار است در حالی که هیچ نیازی به خریداری این اعمال ندارد، چرا که خزائن همه چیز نزد او است! ۳-او"متاع قلیل"را به"بهای گزاف"می خرد"یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر":ای خدایی که عمل کم را می پذیری و گناهان بسیار را می بخشی".

۴-حتی متاع بسیار ناچیز را خریدار است" فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ ".

۵-گاه بها را هفتصد برابر و گاه افزونتر از آن می دهد(بقره-۲۶۱).

۶-علاوه بر پرداخت این بهای عظیم،باز از فضل و رحمتش آنچه در فکر نمی گنجد بر آن می افزاید" وَ یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ " (آیه مورد بحث).

و چه تاسف آور است که انسان خردمند آزاده چشم از چنین تجارتی بر بندد و به غیر آن روی آورد و از آن بدتر که متاع هستی خود را به هیچ بفروشد!

ص: ۲۵۵

۱- ۱) سوره صف آیه ۱-توبه ۱۱۱-بقره ۲۰۷ و نساء ۷۴.

امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

"و انه لیس لانفسکم ثمن الا الجنه فلا تبیعوها الا بها" "بدانید که برای سرمایه هستی شما بهایی غیر از بهشت نیست آن را به غیر این بها نفروشید" (۱).

***

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار-جمله ۴۵۶.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۱ تا ۳۲]

اشاره

وَ اَلَّذِی أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ مِنَ اَلْکِتٰابِ هُوَ اَلْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ إِنَّ اَللّٰهَ بِعِبٰادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ (۳۱) ثُمَّ أَوْرَثْنَا اَلْکِتٰابَ اَلَّذِینَ اِصْطَفَیْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا فَمِنْهُمْ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سٰابِقٌ بِالْخَیْرٰاتِ بِإِذْنِ اَللّٰهِ ذٰلِکَ هُوَ اَلْفَضْلُ اَلْکَبِیرُ (۳۲)

ترجمه:

۳۱-آنچه از کتاب به تو وحی کردیم حق است،و هماهنگ با کتب پیش از آن،خداوند نسبت به بندگانش خبیر و بیناست.

۳۲-سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم، (اما)از میان آنها عده ای بر خود ستم کردند،و عده ای میانه رو بودند،و عده ای به اذن خدا در نیکیها از همه(پیشی)گرفتند و این فضیلت بزرگی است.

تفسیر:

وارثان حقیقی میراث انبیاء

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مؤمنان پاکدلی در میان بود که آیات کتاب الهی را تلاوت می کنند و به کار می بندند،در آیات مورد بحث،از این کتاب آسمانی و دلائل صدق آن و همچنین حاملان واقعی کتاب سخن می گوید، و بحثی را که در آیات پیشین پیرامون توحید بود با این بحث که پیرامون نبوت

است تکمیل می کند.

می فرماید:"آنچه از کتاب بر تو وحی فرستادیم حق است،و آنچه را در کتب پیشین آمده تصدیق می کند،خداوند نسبت به بندگانش آگاه و بینا است" (وَ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ إِنَّ اللّهَ بِعِبادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ).

با توجه به اینکه حق به معنی چیزی است که با واقعیت منطبق و هماهنگ است،این تعبیر دلیلی است برای اثبات این مقصود که این کتاب آسمانی از سوی پروردگار نازل شده،زیرا هر چه بیشتر در محتوای آن دقت می کنیم آن را با واقعیتها هماهنگتر می بینیم.

تناقضی در آن وجود ندارد،دروغ و خرافه ای در آن دیده نمی شود،اعتقادات و معارف آن هماهنگ با منطق عقل است،و تواریخش خالی از اسطوره ها و افسانه ها، و قوانینش موافق با نیازمندیهای انسانها،این حقانیت دلیل روشنی است بر اینکه از سوی خدا نازل شده است.

در اینجا برای تبیین موقعیت قرآن از کلمه"حق"استفاده شده،در حالی که در آیات دیگری از قرآن از کلمه"نور"،"برهان"،"فرقان"،"ذکر"، "موعظه"و"هدی"استفاده گردیده است که هر کدام ناظر به یکی از برکات قرآن و ابعاد آن است و کلمه حق جامع همه آنهاست.

"راغب"در"مفردات"می گوید:اصل"حق"به معنی مطابقت و موافقت است،و این کلمه بر چند معنی اطلاق می شود:

"نخست"کسی که چیزی را بر اساس حکمت ایجاد می کند،و به همین دلیل به خداوند حق گفته می شود فَذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمُ الْحَقُّ (یونس-۳۲).

"دوم"به چیزی که بر اساس حکمت ایجاد شده نیز حق گفته می شود،و چون عالم هستی فعل خدا است و موافق با حکمت،تمام آن حق است،چنان که قرآن

می گوید: مّا خَلَقَ اللّهُ ذٰلِکَ إِلاّ بِالْحَقِّ "خداوند این موجودات(خورشید و ماه و منازل آنها)را جز به حق نیافریده(یونس-۵).

"سوم"به اعتقاداتی که مطابق واقعیتهاست حق گفته می شود فَهَدَی اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ الْحَقِّ "خداوند مؤمنان را به سوی آنچه از حق اختلاف کرده بودند رهنمون شد"(بقره-۲۱۳).

"چهارم"به سخنان و افعالی که بر طبق وظیفه و در وقت مقرر انجام می شود نیز حق گفته می شود،همانگونه که می گوئیم:"سخن تو حق است و کردارت حق" (۱).

بنا بر این حق بودن قرآن مجید هم از این نظر است که سخنی است مطابق مصالح و واقعیتها،و هم از این نظر که عقائد و معارف موجود در آن با واقعیت هماهنگ است،و هم کار خداوندی است که آن را بر اساس حکمت آفرید و خود خداوند که عین حق است در آن تجلی کرده و عقل چیزی را که حق و واقعیت است تصدیق می کند.

جمله" مُصَدِّقاً لِمّا بَیْنَ یَدَیْهِ "دلیل دیگری بر صدق این کتاب آسمانی است چرا که هماهنگ با نشانه هایی است که در کتب پیشین در باره آن و آورنده اش آمده است(در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه ۴۱ از سوره بقره آورده ایم) (۲).

جمله" إِنَّ اللّٰهَ بِعِبٰادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ "بیانگر علت حقانیت قرآن و هماهنگی آن با واقعیتها و نیازها است،چرا که از سوی خداوندی نازل شده که بندگان خود را به خوبی می شناسد و نسبت به نیازهایشان بصیر و بینا است.

در اینکه فرق میان"خبیر"و"بصیر"چیست؟بعضی گفته اند"خبیر" به معنی آگاهی از بواطن و عقائد و نیات و ساختمان روحی انسان،و"بصیر"

۱- ۱) "مفردات"راغب ماده"حق".

۲- ۲) به جلد اول صفحه ۲۱۰ به بعد مراجعه شود.

به معنی بینایی نسبت به ظواهر و پدیده های جسمانی او است (۱).

بعضی دیگر "خبیر"را اشاره به اصل آفرینش انسان و"بصیر"را اشاره به اعمال و افعال او می دانند (۲).

البته تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد هر چند اراده هر دو معنی از آیه بعید نیست. ***آیه بعد به موضوع مهمی در این رابطه،یعنی حاملان این کتاب بزرگ آسمانی،همان کسانی که بعد از نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر ص این مشعل فروزان را در آن زمان و قرون و اعصار دیگر حفظ و پاسداری نمودند،کرده، می فرماید:"سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم"(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا).

روشن است که منظور از"کتاب"در اینجا همان چیزی است که در آیه قبل آمده است (قرآن مجید)و به اصطلاح الف و لام در آن الف و لام عهد است.

اینکه بعضی آن را اشاره به همه کتب آسمانی دانسته و الف و لام آن را الف و لام جنس گرفته اند بسیار بعید به نظر می رسد و تناسبی با آیات قبل ندارد.

تعبیر به"ارث"در اینجا،و موارد دیگری شبیه آن در قرآن مجید، به خاطر آن است که"ارث"به چیزی گفته می شود که بدون دادوستد و زحمت به دست می آید،و خداوند این کتاب بسیار بزرگ را اینگونه در اختیار مسلمانان قرار داد.

در اینجا روایات فراوانی از طرق اهل بیت ع وارد شده که در همه آنها "بندگان برگزیده خدا"به امامان معصوم تفسیر شده است (۳).

ص: ۲۶۰

۱- ۱) "فخر رازی"در تفسیر کبیر ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) "روح البیان"ذیل آیه مورد بحث.

۳- ۳) به تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۶۱ به بعد مراجعه شود.

این روایات چنان که بارها گفته ایم بیان مصادیق روشن و درجه اول است، و مانع از آن نخواهد بود که علما و دانشمندان امت،و صالحان و شهدایی که در طریق پاسداری از این کتاب آسمانی و تداوم بخشیدن به دستورات آن تلاش و کوشش کردند،در عنوان" اَلَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا "(بندگان برگزیده خداوند)داخل باشند.

سپس به یک تقسیم بندی مهم در این زمینه پرداخته،می گوید:

"از میان آنها عده ای به خویشتن ستم کردند،و گروهی راه میانه را در پیش گرفتند،و گروهی به فرمان خدا در نیکیها بر دیگران پیشی گرفتند،و این فضیلت بزرگی است"(فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ).

ظاهر آیه این است که این گروه های سه گانه در میان"برگزیدگان خداوند"که وارثان و حاملان کتاب الهی هستند می باشند.

به تعبیر روشنتر:خداوند پاسداری این کتاب آسمانی را بعد از پیامبرش بر عهده این امت گذاشته،امتی که برگزیده خدا است،ولی در میان این امت گروه های مختلفی یافت می شود:بعضی به وظیفه بزرگ خود در پاسداری از این کتاب و عمل به احکامش کوتاهی کرده،و در حقیقت بر خویشتن ستم نمودند،اینها مصداق"ظالم لنفسه"می باشند.

گروهی دیگر تا حد زیادی به این وظیفه پاسداری و عمل به کتاب قیام نموده اند، هر چند لغزشها و نارساییهایی در کار خود نیز داشته اند،اینها مصداق "مقتصد"(میانه رو)می باشند.

و بالآخره گروه ممتازی وظائف سنگین خود را به نحو احسن انجام داده، و در این میدان مسابقه بزرگ بر همگان پیشی گرفته اند،این گروه پیشرو همانها هستند که در آیه فوق از آنها به عنوان" سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللّهِ "

تعبیر شده.

ممکـن اسـت در اینجـا گفتـه شـود کـه وجـود گروه"ظـالم"بـا جملـه"اصـطفینا" کـه دلیـل بر ایـن اسـت که همه این گروه ها برگزیدگان خدا هستند منافات دارد.

در پاسـخ می گوئیم این شـبیه همـان چیزی است که در مورد بنی اسـرائیل در آیه ۵۳ سوره مؤمن آمـده که می فرمایـد: وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْهُدى وَ أَوْرَثْنا بَنِي إِسْرائِيلَ الْكِتابَ "ما به موسـی هدایت(و کتاب آسـمانی)بخشـیدیم و این کتاب آسـمانی را به عنـوان میراثی به بنی اسـرائیل دادیم". در حـالی که می دانیم همه بنی اسـرائیل وظیفه خود را در برابر این میراث بزرگ انجـام ندادند.

و یا نظیر آیه ۱۱۰ سوره آل عمران است که می گوید: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ "شـما مسـلمانان بهترین امتی بودید که به سود انسانها قدم به عرصه حیات گذاشتید".

و یـا در آیـه ۱۶ سـوره جـاثیه در مورد بنی اسـرائیل نیز می گویـد: وَ فَضَّلْناهُمْ عَلَى الْعالَمِينَ :"مـا آنهـا را بر جهانیـان فضـیلت بخشیدیم".

همچنین در آیه ۲۶ سوره حدید می خوانیم: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهِيمَ وَ جَعَلْنا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ :

"مـا نوح و ابراهیم را فرسـتادیم و در دودمان آنها نبوت و کتاب قرار دادیم،بعضـی از آنها هـدایت یافته انـد و بسـیاری از آنها عصیانگر و فاسقند".

کوتاه سـخن اینکه هـدف از اینگونه تعبیرات فرد فرد امت نیست،بلکه مجموعه امت است هر چند در میان آنها قشـرها و گروه های مختلفی یافت شود (۱).

۱- ۱) اما اینکه بعضی احتمال داده اند که این تقسیم مربوط به"عبادنا"بوده باشد، نه برگزیدگان از عباد،و بنا بر این این گروه های سه گانه در وارثان کتاب الهی یافت نمی شونـد،بلکه آنها در مجموعه بنـدگان خدا هسـتند،و برگزیدگان تنها گروه سوم یعنی سـابقین بـالخیرات هسـتند،بسـیار بعیـد به نظر می رسـد،زیرا ظـاهر این است که این گروه ها از کسانی هسـتند که در آیه مطرح می باشـند،و می دانیم سـخن در آیه از کل عباد نیست،بلکه از برگزیدگان است،از این گذشـته اضافه"عباد"به"نا"خود یک نوع مدح و تمجید را می رساند که با تفسیر دوم سازگار نیست.

در روایات زیادی که از طرق اهل بیت ع رسیده سابق بالخیرات به امام معصوم تفسیر شده است،و ظالم لنفسه به کسانی که معرفت و شناخت امام را ندارند و"مقتصد"به پیروان عارف امام ع (۱).

این تفسیرها گواه روشنی است بر آنچه در تفسیر کل آیه برگزیدیم که مانعی ندارد این گروه های سه گانه در میان وارثان کتاب الهی وجود داشته باشند.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که تفسیر روایات فوق از قبیل بیان مصادیق روشن است یعنی امام معصوم در صف اول"سابقین بالخیرات"است،و علما و دانشمندان و پاسداران آئین الهی در صفوف دیگر جای دارند.

تفسیری که در باره"ظالم"و"مقتصد"در این روایات آمده نیز از قبیل بیان مصداق است.

و اگر می بینیم در پاره ای از روایات دخول علما در مفهوم آیه به کلی نفی شده در حقیقت برای توجه دادن به وجود امام معصوم در پیشاپیش این صفوف است.

قابل توجه اینکه جمعی از مفسران گذشته و امروز در تفسیر این گروه های سه گانه فوق احتمالات زیاد دیگری داده اند که در حقیقت همه آنها از قبیل بیان مصداق است (۲).

---

۱ - ۱) به تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۶۱ به بعد مراجعه شود و همچنین اصول کافی جلد ۱ باب ان من اصطفاه اللّه من عباده...

۲ - ۲) بعضی گفته اند"سابق بالخیرات"یاران پیامبر(ص)و مقتصد طبقه"تابعین" و"ظالم لنفسه"افراد دیگرند! بعضی دیگر"سابق"را به کسانی که باطنشان بهتر از ظاهرشان است تفسیر کرده اند، و"مقتصد"را به آنها که ظاهر و باطنشان یکی است،و"ظالم"را به آنها که ظاهرشان بهتر از باطنشان است! بعضی گفته اند:"سابقون"صحابه اند و"مقتصدون"تابعان آنها و"ظالمون"منافقانند. بعضی آیه را اشاره به گروه های سه گانه ای دانسته اند که در سوره واقعه آیات ۷ تا ۱۱ آمده: وَ کُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً فَأَصْحابُ الْمَیْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَیْمَنَةِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ . و در حدیثی"سابق بالخیرات"به ائمه بزرگوار علی(ع)و امام حسن و امام حسین و شهیدان آل محمد(ص)تفسیر شده،و"مقتصد"به متدینان مجاهد،و ظالم به کسانی که اعمال صالح خویش را با اعمال ناصالحی آمیخته اند. همه این تفسیرها به عنوان بیان مصداق قابل قبول است جز تفسیر اول که مفهوم درستی ندارد.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه:چرا نخست از گروه ظالمان، سپس میانه روان،و بعد سابقین بالخیرات سخن می گوید،در حالی که از جهاتی عکس آن اولی به نظر می رسد؟! بعضی مفسران بزرگ در پاسخ این سؤال گفته اند که هدف بیان ترتیب مقامات مردم در سلسله تکاملی است،زیرا نخستین مرحله،مرحله عصیان و غفلت است، بعد از آن مقام توبه و انابه،و سرانجام توجه و قرب به خدا،هنگامی که معصیتی از انسان سر می زند او"ظالم"است،و هنگامی که به مقام توبه برمی آید"مقتصد" است،و زمانی که توبه او به مقام قبول رسید و مجاهداتش در راه خداوند افزون گشت به مقام قرب او می رسد و در سلسله"سابقین بالخیرات"قرار می گیرد. (۱).

بعضی نیز افزوده اند که این ترتیب به خاطر فزونی و کمی افراد این سه گروه است،ظالمان اکثریت را تشکیل می دهند،و مقتصدان در مرحله بعد، و سابقین بالخیرات که خاصان و پاکانند از همه کمترند،هر چند از نظر کیفیت از

۱- ۱) "طبرسی"در"مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

همه والاترند (۱).

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق ع نقل شده که فرمود:ظالم را از این نظر مقدم داشته تا از رحمتش مایوس نگردد،و سابقین به خیرات را از این رو مؤخر نموده تا به عملشان مغرور نگردند (۲)و هر سه معنی ممکن است منظور باشد.

آخرین سخن در تفسیر این آیه اینکه در جمله ذٰلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ (این فضیلت بزرگی است)در میان مفسران گفتگو است که مشار الیه در آن چیست؟ بعضی گفته اند همان میراث کتاب الهی است،و بعضی آن را اشاره به توفیقی دانسته اند که شامل حال سابقین بالخیرات می شود،و به اذن خدا این راه را طی می کنند، ولی معنی اول با ظاهر آیه مناسبتر است.

***

نکته:

پاسداران کتاب الهی کیانند؟

به گواهی قرآن مجید خداوند بزرگ مواهب عظیمی به امت اسلامی داده که از مهمترین آنها همین میراث بزرگ الهی قرآن است.

امت مسلمان را بر سایر امم برگزیده و این نعمت را به آنها داده،ولی به همان نسبت که آنها را مورد لطف خاص خویش قرار داده،مسئولیت سنگین نیز بر عهده آنها گذارده است.

تنها در صورتی می توانند حق پاسداری این میراث عظیم را انجام دهند که در صف"سابقین بالخیرات"در آیند.

یعنی از تمام امتها در انجام نیکیها پیشی گیرند،در فراگیری علم و دانش سبقت جویند،در تقوی و پرهیزگاری،در عبادت و خدمت به خلق،در جهاد

۱- ۱) تفسیر"فی ظلال القران"ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر"ابو الفتوح رازی"جلد نهم ذیل آیات مورد بحث.

و کوشش،در نظم و حساب،و در ایثار و فداکاری،در همه این امور پیشگام باشند در غیر این صورت حق آن را ادا نکرده اند.

مخصوصا تعبیر به"سابقین بالخیرات"آن چنان مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تقدم در همه جنبه های مثبت زندگی اعمال نیک را شامل می شود.

آری حاملان چنان میراثی تنها چنین کسانی می توانند باشند.

حتی آنها که به این هدیه بزرگ آسمانی پشت می کنند و حرمتش را نگاه نمی دارند به مصداق"ظالم لنفسه"بر خویشتن ستم می کنند،چرا که محتوای آن چیزی جز نجات و خوشبختی و پیروزی آنها نیست،آن کس که نسخه شفا بخشی را پشت سر می افکند به ادامه درد و رنج خود کمک کرده است،و آن کس که به هنگام طی طریق ظلمانی چراغ روشن خود را می شکند خویشتن به بیراهه و پرتگاه سوق می دهد چرا که خداوند از همگان بی نیاز و مستغنی است.

در عین حال این گروه گنهکار نباید این حقیقت را فراموش کنند که آنها نیز به مضمون آیه فوق در زمره"برگزیدگان پروردگار"بوده اند و بالقوه این استعداد را دارند که مرحله"ظلم"را پشت سر نهاده،به مرحله"مقتصد"و میانه رو گام بگذارند،و از آنجا پرواز کرده به اوج افتخار"سابقین بالخیرات"برسند که آنها نیز از نظر فطرت و ساختمان روحی برگزیدگان حقند.

***

ص :۲۶۶

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۳ تا ۳۵]

اشاره

جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ (۳۳) وَ قالُوا اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَلَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا اَلْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۳۴) اَلَّذِی أَحَلَّنا دارَ اَلْمُقامَهِ مِنْ فَضْلِهِ لا يَمَسُّنا فِيها نَصَبٌ وَ لا يَمَسُّنا فِيها لُغُوبٌ (۳۵)

ترجمه:

۳۳-(پاداش آنها)باغهای جاویدان بهشت است که وارد آن می شوند،در حالی که به دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته اند و لباسشان در آنجا از حریر است! ۳۴-آنها می گویند حمد(و ستایش)برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت،چرا که پروردگار ما غفور و شکور است.

۳۵-خداوندی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت(جاویدان)جای داد که نه در آنجا رنجی به ما می رسد و نه سستی و واماندگی!

ص: ۲۶۷

تفسیر:

آنجا که نه غمی است،نه رنجی،و نه درماندگی!

این آیات در حقیقت نتیجه ای است برای آنچه در آیات گذشته آمده بود، می فرماید:"پاداش پیشگامان در خیرات و نیکیها،باغهای جاویدان بهشت است که همگی در آن وارد می شوند"(جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها) (۱).

"جنات"جمع"جنه"به معنی باغ و"عدن"به معنی استقرار و ثبات است،و معدن را به این جهت معدن می گویند که جایگاه استقرار فلزات و جواهرات است،بنا بر این"جنات عدن"باغهای جاویدان بهشتی است.

به هر حال این تعبیر نشان می دهد که نعمتهای عظیم بهشتی جاودانی و ثابت است،و همچون مواهب دنیای مادی آمیخته به اضطراب ناشی از بیم زوال نیست،بهشتیان نه تنها باغی از بهشت که باغهای بسیاری در اختیار دارند.

سپس به سه بخش از نعمتهای بهشتی که بعضی جنبه مادی دارد و ظاهری، و بعضی جنبه معنوی و باطنی،و قسمتی نیز ناظر به نفی و طرد هر گونه مانع و مزاحم است اشاره کرده،می گوید:

"این پیشگامان در خیرات در آن بهشت جاویدان به دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته اند و لباسشان در آنجا حریر است"! (یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ).

آنها در این دنیا به زرق و برقها بی اعتنایی کردند،و خود را اسیر زور زیور

۱- ۱) جنات عدن...ممکن است خبر مبتدای محذوفی باشد و در تقدیر"جزائهم جنات عدن..."یا-" أُولئِکَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْنٍ "بوده است(نظیر آیه ۳۱ سوره کهف) بعضی نیز آن را"بدل"از"فضل کبیر"دانسته اند،ولی با توجه به اینکه"فضل کبیر" اشاره به میراث کتاب آسمانی است"جنات"نمی تواند بدل آن بوده باشد،مگر از باب اینکه مسبب را جانشین سبب کرده باشیم.

نساختند،و در حالی که محرومان لباس کرباس هم در تن نداشتند در بند لباسهای فاخر نبودند،خداوند به جبران اینها در جهان دیگر بهترین لباسهای و زیورها را بر آنها می پوشاند.

آنها در این جهان ظاهر خویش را به خیرات آراستند خدا نیز در جهان دیگر که جهان تجسم اعمال است ظاهرشان را به انواع زیورها می آراید.

بارها گفته ایم:الفاظ ما که برای زندگی محدود این جهان وضع شده هرگز نمی تواند بیانگر مفاهیم عالم بزرگ قیامت باشد،برای بیان آن نعمتها الفبای دیگر و فرهنگ و قاموس دیگری لازم است،ولی به هر حال برای اینکه شبحی از آن نعمتهای بزرگ برای ما زندانیان این جهان نشان داده شود باید از توانایی ناچیز همین الفاظ در تبیین آن نعمتها کمک گیریم. بعد از ذکر این نعمت مادی به نعمت معنوی خاصی اشاره کرده می فرماید:

"آنها می گویند حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که غم و اندوه را از ما بر طرف ساخت"(وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ).

آنها از این موهبت عظیم که نصیبشان شده،و تمام عوامل غم و اندوه به برکت لطف الهی از محیط زندگانیشان دور گشته، و آسمان روحشان از لکه های ابرهای تاریک اندوه پاک شده،خدا را حمد و ستایش می کنند،نه ترسی از عذاب الهی دارند نه وحشتی از مرگ و فنا،نه موجبات ناامنی خاطر فراهم است،و نه آزار بد اندیشان و تحمیلات ناپاکان و جباران و همنشینی بدان و نااهلان.

بعضی از مفسران این حزن و اندوه را اشاره به غمهایی نظیر آنچه در دنیا است دانسته اند،و بعضی اشاره به اندوهی که در محشر در باره نتیجه کار خود دارند می دانند،در حالی که این دو تفسیر با هم تضادی ندارند و می تواند در معنی آیه جمع باشد.

"حزن"(بر وزن عدم)و"حزن"(بر وزن مزد)چنان که در بسیاری

از کتب لغت و تفسیر آمده هر دو به یک معنی است،و در اصل به معنی ناهمواری زمین است،و از آنجا که غم و اندوه روح انسان را ناهموار و خشن می سازد،این تعبیر در این معنی به کار رفته است (۱).

سپس این مؤمنان بهشتی می افزایند:"پروردگار ما غفور و شکور است" (إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ).

با وصف غفوریتش اندوه سنگین لغزشها و گناهان را بر طرف ساخته،و با وصف شکوریتش مواهب جاودانی که هرگز سایه شوم غم بر آنها نمی افتد به ما ارزانی داشته.

گناهان بسیار ما را غفرانش پوشانده،و اعمال اندک و ناچیز ما را با شکوریتش پاداش فراوان بخشیده. ***سرانجام به سراغ آخرین نعمت که نبودن عوارض ناراحتی و عوامل مشقت و خستگی و رنج و تعب است رفته،از قول آنها می گوید:"ستایش برای آن خدایی است که با فضل خود ما را در این سرای اقامت جاویدان جای داد که نه در آنجا رنج و تعبی به ما می رسد و نه خستگی و واماندگی"!(اَلَّذِی أَحَلَّنا دارَ الْمُقامَهِ مِنْ فَضْلِهِ لا یَمَسُّنا فِیها نَصَبٌ وَ لا یَمَسُّنا فِیها لُغُوبٌ).

از یک سو آنجا سرای اقامت است و چنان نیست که انسان تا می خواهد به محیط آن آشنا شود و به آن دل ببندد بانگ"الرحیل"سر داده شود.

---

۱ - ۱) در"تاج العروس"از بعضی از علمای ادب نقل شده هنگامی که این کلمه با اعراب رفع و جر به کار می رود با سکون"ز"تلفظ می شود،و هنگامی که به صورت منصوب است با فتح"ز"البته این سخن نمی تواند به صورت یک قانون همیشگی در ادبیات عرب باشد،هر چند غالبا چنین است،زیرا در قرآن مجید در بعضی از موارد در حالت نصبی نیز با سکون"ز"آمده است.

و از سوی دیگر بـا اینکه عمر طولانی آن به ابـدیت می پیونـدد و در چنین مـدتی قاعـدتا انتظار تعب و درد و مشـقتی می رود مطلقا در آنجا خبری از این امور نیست،حتی طول مـدت نیز باعث ملال و خسـتگی نمی شود که هر روز نعمت جدیـد و جلوه تازه ای از نعمتها و جلوه های پروردگار به بهشتیان ارائه می شود.

"نصب"(بر وزن حسب)به معنی مشـقت و زحمت است و"لغوب" را نیز بسیاری از ارباب لغت و مفسران به همین معنی دانسته اند،در حالی که بعضـی میان این دو چنین فرق گذاشـته اند:"نصب"را به مشقتهای جسمانی می گویند، و"لغوب"را به تعب و زحمت روحانی (۱).

بعضـی نیز"لغوب"را به معنی سـستی و وامانـدگی ناشـی از مشـقت و رنج دانسـته اند،و به این ترتیب"لغوب"نتیجه"نصب"می شود (۲).

و به این ترتیب در آنجا نه عوامل مشقت بار جسمانی وجود دارد،نه از اسباب رنج روحی خبری است.

***

۱- ۱ و ۲) تفسیر روح المعانی جلد ۲۲ صفحه ۱۸۴ ذیل آیه مورد بحث.

-۲

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۶ تا ۳۸]

اشاره

وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ نٰارُ جَهَنَّمَ لاٰ یُقْضیٰ عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَ لاٰ یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذٰابِهٰا کَذٰلِکَ نَجْزِی کُلَّ کَفُورٍ (۳۶) وَ هُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیهٰا رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحاً غَیْرَ اَلَّذِی کُنّٰا نَعْمَلُ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ مٰا یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَنْ تَذَکَّرَ وَ جٰاءَکُمُ اَلنَّذِیرُ فَذُوقُوا فَمٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ نَصِیرٍ (۳۷) إِنَّ اَللّٰهَ عٰالِمُ غَیْبِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۳۸)

ترجمه:

۳۶-کسانی که کافر شدند آتش دوزخ برای آنها است،هرگز فرمان مرگ آنها صادر نمی شود تا بمیرند،و نه چیزی از عذابش از آنها تخفیف داده می شود،اینگونه هر کفران کننده ای را کیفر می دهیم.

۳۷-آنها در دوزخ فریاد می زنند پروردگارا!ما را خارج کن تا عمل صالح بجا آوریم غیر از آنچه انجام می دادیم!(در پاسخ به آنها گفته می شود)آیا شما را به اندازه ای

ص:۲۷۲

که انسان در آن متذکر می شود عمر ندادیم؟و انذار کننده(الهی)به سراغ شما نیامد؟سپس بچشید که برای ظالمان هیچ یاوری نیست! ۳۸-خداوند از غیب آسمانها و زمین آگاه است و هم او آنچه را در درون دلها است می داند.

تفسیر:

ما را باز گردانید تا عمل صالح انجام دهیم!

معمولا قرآن در کنار"وعده ها"به"وعیدها"و در کنار"بشارتها"به "انذارها"می پردازد تا دو عامل خوف و رجاء را که انگیزه حرکت تکاملی است تقویت کند چرا که انسان به مقتضای حب ذات تحت تاثیر غریزه"جلب منفعت" و"دفع ضرر"است،لذا در تعقیب آیات گذشته که از پاداشهای عظیم و روح پرور "مؤمنان پیشی گیرنده در خیرات"سخن می گفت در آیات مورد بحث از مجازات دردناک کافران سخن می گوید.

در اینجا نیز سخن از مجازاتهای مادی و معنوی است.

نخست می فرماید:"آنها که راه کفر را پیش گرفتند آتش دوزخ برای آنها است" (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نٰارُ جَهَنَّمَ).

همانگونه که بهشت دار مقام و سرای جاویدان است،دوزخ نیز برای این گروه جایگاه ابدی است.

سپس می افزاید:"هرگز فرمان مرگ آنها صادر نمی شود تا بمیرند"و از این رنج و الم رهایی یابند(لاٰ يُقْضىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا) (۱).

با اینکه آن آتش سوزان و آن همه عذاب دردناک هر لحظه می تواند آنها را به کام مرگ فرو برد ولی چون فرمان خداوند که همه چیز-و از جمله مرگ و حیات-به دست او است صادر نشده،نمی میرند،باید زنده بمانند تا عذاب

۱- ۱) "لا یقضی علیهم"به معنی"لا یحکم علیهم"می باشد.

الهی را بچشند.

مرگ برای این گونه اشخاص یک دریچه نجات است،اما با جمله گذشته این دریچه بسته شده،باقی می ماند دریچه دیگر و آن اینکه زنده بمانند و مجازاتشان تدریجا تخفیف یابد،و یا تحمل آنها را بیفزاید تا نتیجه آن تخفیف درد و رنج باشد،این دریچه را نیز با جمله دیگری می بندد و می گوید:"چیزی از عذاب دوزخ از آنها تخفیف داده نخواهد شد"(وَ لا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها).

و در پایان آیه به عنوان تاکید بر قاطعیت این وعید الهی می فرماید:"این گونه هر کفران کننده ای را جزا می دهیم"!(کَذلِکَ نَجْزِی کُلَّ کَفُورٍ).

آنها که در درجه اول نعمت وجود انبیا و کتب آسمانی را کفران کردند، سپس سرمایه های خداداد را که می توانست برای نیل به سعادت به آنها کمک کند به باد فنا دادند،آری جزای کفران کننده سوختن در عذاب دردناک آتش است، آتشی که با دست خود آن را در زندگی دنیا افروخته و هیزمش را افکار و اعمال و وجود او تشکیل می دهد.

و چون"کفور"صیغه مبالغه است معنی عمیقتری از"کافر"دارد،به علاوه واژه"کافر"در مقابل مؤمن به کار می رود ولی کفور در مورد کفران تمام نعمتها، لذا مفهوم آن گسترده تر است،به این ترتیب"کفور"اشاره به کسانی است که همه نعمتهای الهی را کفران کرده اند و تمام درهای رحمت او را در این جهان به روی خود بسته اند،لذا در آخرت نیز خدا تمام درهای نجات را به روی آنها می بندد.

***آیه بعد به قسمت دیگری از عذاب دردناک آنها پرداخته،و انگشت روی بعضی از نکات حساس در این زمینه گذارده،می گوید:"آنها در دوزخ فریاد می زنند که ای پروردگار ما!ما را از اینجا خارج کن تا عمل صالحی بجا بیاوریم

غیر از آنچه انجام می دادیم"(وَ هُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیهٰا رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحاً غَیْرَ الَّذِی کُنّٰا نَعْمَلُ) (۱).

آری آنها با مشاهده نتائج اعمال سوء خود در ندامت عمیقی فرو می روند، و از پرده دل فریاد می کشند،و تقاضای محالی می کنند،تقاضای بازگشت به دنیا برای انجام اعمال صالح.

تعبیر به"صالحا"(به صورت نکره)اشاره به این است که ما کمترین عمل صالحی انجام ندادیم،و لازمه اش این است که اینهمه عذاب و رنج برای کسانی است که هیچ راهی به سوی خدا در زندگی نداشته اند و غرق در عصیان و گناه بودند،بنا بر این انجام پاره ای از اعمال صالح نیز ممکن است مایه نجات گردد.

تعبیر به"نعمل"که فعل مضارع است و دلیل بر استمرار می باشد نیز تاکیدی بر همین معنی است که ما پیوسته مشغول اعمال ناصالح بودیم.

بعضی از مفسران گفته اند:توصیف"صالح"به جمله"کنا نعمل"نکته لطیفی در بر دارد،و آن اینکه ما اعمال زشت خود را بر اثر تزیین هوای نفس و شیطان اعمال صالح می پنداشتیم،الان تصمیم داریم بر گردیم و اعمال صالح واقعی غیر از آنچه داشتیم بجا آوریم.

آری گناهکار در آغاز کار طبق فطرت پاک انسانی زشتی اعمال خود را درک می کند،ولی کم کم به آن خو می گیرد و قبح آن در نظرش کاسته می شود،کم کم از این فراتر می رود،و در نظرش خوب جلوه می کند،چنان که قرآن می گوید:

(زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمٰالِهِمْ)"اعمال زشتشان در نظرشان زینت داده شده است" (توبه-۳۷).

و گاه می گوید: وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً :"آنها چنین می پندارند

۱- ۱) "یصطرخون"از ماده"صراخ"به معنی فریاد شدیدی است که انسان در مقام استغاثه و طلبیدن یار و یاور برای بر طرف ساختن درد و رنج از دل بر می کشد.

که عمل نیکی انجام می دهند"(کهف-۱۰۴).

به هر حال در برابر این تقاضا یک پاسخ قاطع از سوی خداوند به آنها داده می شود،می فرماید:"آیا به شما به مقدار کافی برای بیداری و تذکر عمر ندادیم"؟! (أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ مٰا یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَنْ تَذَکَّرَ).

"و آیا بیم دهنده الهی به سراغ شما نیامد"؟!(وَ جٰاءَکُمُ النَّذِیرُ).

اکنون که چنین است و تمام وسائل نجات در اختیارتان بوده و از آن بهره نگرفتید باید در همین جا گرفتار باشید"پس بچشید که برای ستمگران یار و یاوری نیست"!(فَذُوقُوا فَمٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ نَصِیرٍ).

این آیه با صراحت می گوید:شما چیزی کم نداشتید،زیرا به اندازه کافی فرصت در اختیارتان بود،و به مقدار لازم انذار کننده الهی به سراغ شما آمد، و این دو رکن بیداری و نجات حاصل گشت،بنا بر این عذر و بهانه ای برای شما وجود ندارد،اگر مهلت کافی نداشتید عذری بود،و اگر مهلت داشتید و معلم و مربی و رهبر و هادی به سراغ شما نمی آمد باز عذری،اما با وجود این دو دیگر چه عذر و بهانه ای؟! "نذیر"(بیم دهنده)معمولا در آیات قرآن اشاره به وجود انبیاء مخصوصا پیامبر اسلام ص است،ولی بعضی از مفسران در اینجا معنی گسترده تری برای آن ذکر کرده اند که هم پیامبران را شامل می شود و هم کتب آسمانی و هم حوادث بیدار کننده همچون مرگ دوستان و نزدیکان و پیری و ناتوانی،بخصوص که در اشعار عرب کلمه"نذیر"در معنی پیری بسیار به کار رفته است مانند شعر زیر: رأیت الشیب من نذر المنایا لصاحبه و حسبک من نذیرا!

"من موی سپید پیری را از انذار کنندگان مرگ برای صاحبش دیدم و همین نذیر برای تو کافی است" (۱).

ص :۲۷۶

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.

این نکته نیز شایان توجه است که در روایات اسلامی در باره حدی از عمر که برای بیداری و تذکر انسان کافی است تعبیرات گوناگونی وارد شده است:

در بعضی به شصت سال تفسیر شده،چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام ص می خوانیم:

من عمره اللّه ستین سنه فقد اعذر الیه: "کسی را که خدا شصت سال عمر به او داده راه عذر را بر او بسته" (۱).

همین معنی از امیر مؤمنان علی ع نیز نقل شده است (۲).

در حدیث دیگری از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

اذا کان یوم القیامه نودی(این)ابناء الستین؟و هو العمر الذی قال اللّه فیه:او لم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر:

"هنگامی که روز قیامت شود منادی ندا کند انسانهای شصت ساله کجا هستند؟این همان عمری است که خداوند در باره آن فرموده:آیا ما شما را به مقداری که افراد متذکر شوند عمر ندادیم"؟! (۳).

ولی در حدیث دیگری از امام صادق ع مقدار آن فقط هیجده سال تعیین شده است (۴).

البته ممکن است روایت اخیر اشاره به حد اقل،و روایات قبل اشاره به حد اکثر باشد،بنا بر این منافاتی میان این روایات نیست،حتی بر سنین دیگر نیز-به تفاوت افراد-قابل تطبیق است،و به هر حال گسترده گی مفهوم آیه محفوظ خواهد بود.
***در آخرین آیه مورد بحث به تقاضایی که کفار در دوزخ برای بازگشت به دنیا دارند پاسخ می گوید:"خداوند غیب آسمانها و زمین را می داند،چنین

۱- ۱ و ۲) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.
۲- ۳) تفسیر"قرطبی"و تفسیر"در المنثور".
۳- ۴) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.
۴-

خدایی مسلما از آنچه در درون دلها است آگاه است"(إِنَّ اللّهَ عالِمُ غَیْبِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ).

در حقیقت جمله اول دلیلی است بر جمله دوم،یعنی چگونه ممکن است خداوند از اسرار درون دلها بیخبر باشد در حالی که تمام اسرار زمین و آسمان و غیب عالم هستی برای او آشکار است؟ آری او می داند اگر به درخواست دوزخیان پاسخ مثبت گفته شود و باز به دنیا برگردند همان اعمال گذشته را ادامه خواهند داد،همانگونه که در آیه ۲۸ سوره انعام صریحا آمده است: وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ "اگر باز گردند به سراغ همان کارهایی می روند که از آن نهی شده بودند،آنها دروغ می گویند".

علاوه بر این،آیه هشداری است به همه مؤمنان که در اخلاص نیات خویش بکوشند و جز خدا کسی را در نظر نداشته باشند که اگر کمترین ناخالصی در نیت و انگیزه آنها باشد او که از همه غیوب آگاه است آن را می داند و بر طبق آن جزا می دهد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-منظور از"ذات الصدور"چیست؟

در آیات بسیاری از قرآن مجید(بیش از ۱۰ آیه)این جمله عینا یا با تفاوت مختصری تکرار شده است: إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ .

واژه"ذات"که مذکر آن"ذو"می باشد در اصل به معنی"صاحب" آمده است،هر چند در تعبیرات فلاسفه به معنی عین و حقیقت و گوهر اشیاء به کار می رود،اما به گفته"راغب"در"مفردات"این اصطلاحی است که در کلام عرب وجود ندارد.

ص:۲۷۸

بنـا بر این جمله" إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ "مفهومش این می شود که خداونـد از صـاحب و مالـک دلهـا با خبر است،این جمله کنـایه لطیفی از عقائـد و نیات انسانها است،چرا که اعتقادات و نیات هنگامی که در دل مسـتقر شونـد گویی مالک قلب انسان می گردند،و بر آن حکومت می کنند،و به همین دلیل این عقائد و نیات صاحب و مالک دل انسانی محسوب می شود.

ایـن همـان اسـت کـه بعضـی از بزرگـان علمـا از آن اسـتفاده کرده و در این عبـارت آن را مجسم کرده انـد:"الانسـان آرائه و افکاره،لا صورته و اعضائه"! "انسان همان عقائد و افکارش می باشد نه صورت و اعضاء پیکرش" (۱).

***

۲-هیچ راه بازگشتی وجود ندارد!

مسـلما قیامت و زندگی بعد از مرگ یک مرحله تکاملی نسبت به دنیا است و بازگشت از آن به این جهان معقول نیست،آیا ما می توانیم به دیروز باز گردیم؟آیا نوزاد می توانـد به دوران جنینی باز گردد؟و آیا میوه ای که از شاخه جـدا شـده امکان دارد به شاخه باز گردد؟به همین دلیل بازگشت به دنیا برای اهل آخرت ممکن نیست.

تازه به فرض چنین بازگشتی امکان پـذیر باشـد مسـلما انسان فراموشـکار به همان روش پیشـین خود ادامه خواهـد داد! راه دور نرویـم،مـا بارهـا خـود را آزمـوده ایم که در شـرائط خاصـی که در تنگنـا قرار می گیریم بـا خـدای خـود مخلصـانه قرارهـا می گـذاریم،ولی همین که آن شـرائط تغییر کرد قول و قرارها را به کلی فراموش می کنیم،مگر کسانی که به راستی تحول عمیقی پیدا می کنند،نه تحولی مشروط به همان شرائط که با عوض شدن آن به حال اول باز می گردد.

۱- ۱) عالم بزرگوار مرحوم"کاشف الغطا"در"اصل الشیعه و اصولها".

این حقیقت در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است،از جمله در آیه ۲۸ سوره انعام که در بالا اشاره شد که قرآن صریحا چنین اشخاصی را تکذیب کرده می گوید:"اگر باز گردند برنامه همان برنامه سابق است".

ولی در آیه ۵۳ اعراف تنها به این قناعت می کند که آنها افراد زیانکاری هستند ولی به درخواستشان برای بازگشت صریحا پاسخی نمی گوید: فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاءَ فَیَشْفَعُوا لَنا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَیْرَ الَّذِی کُنّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ :

"آیا امروز شفیعانی برای ما پیدا می شود تا برای ما شفاعت کنند؟یا به ما اجازه می دهند که باز گردیم و غیر از آنچه عمل می کردیم انجام دهیم؟آنها سرمایه وجود خویش را از دست دادند و زیان کردند،و افتراهایی را که می بستند همه گم شدند،و اثری از معبودهای ساختگی آنها در آنجا پیدا نمی شود"! همین معنی در آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره مؤمنون به گونه ای دیگر آمده است: رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنّا ظالِمُونَ قالَ اخْسَؤُا فِیها وَ لا تُکَلِّمُونِ :

"پروردگارا ما را از دوزخ خارج کن اگر ما باز گشتیم(و همان اعمال را تکرار کردیم) ما ستمکاریم در پاسخ آنها می فرماید:"دور شوید و با من سخن مگویید"! به هر حال اینها تقاضایی است بیهوده،و آرزوهایی است محال،و شاید خود آنها نیز کم و بیش می دانند اما از شدت استیصال و بیچارگی این تقاضا را تکرار می کنند،باید تا امروز فرصت در دست داریم هر چه می خواهیم انجام دهیم.

***

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۹ تا ۴۱]

اشاره

هُوَ اَلَّذِی جَعَلَکُمْ خَلاٰئِفَ فِی اَلْأَرْضِ فَمَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَ لاٰ یَزِیدُ اَلْکٰافِرِینَ کُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلاّٰ مَقْتاً وَ لاٰ یَزِیدُ اَلْکٰافِرِینَ کُفْرُهُمْ إِلاّٰ خَسٰاراً (۳۹) قُلْ أَ رَأَیْتُمْ شُرَکٰاءَکُمُ اَلَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ أَرُونِی مٰا ذٰا خَلَقُوا مِنَ اَلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ أَمْ آتَیْنٰاهُمْ کِتٰاباً فَهُمْ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ یَعِدُ اَلظّٰالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلاّٰ غُرُوراً (۴۰) إِنَّ اَللّٰهَ یُمْسِکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ أَنْ تَزُولاٰ وَ لَئِنْ زٰالَتٰا إِنْ أَمْسَکَهُمٰا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ کٰانَ حَلِیماً غَفُوراً (۴۱)

ص: ۲۸۱

ترجمه:

۳۹-او کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد،هر کس کافر شود به زیان خودش خواهد بود و کافران را کفرشان جز خشم و غضب در نزد پروردگار چیزی نمی افزاید،و(نیز)کفرشان جز زیان و خسران چیزی بر آنها اضافه نمی کند.

۴۰-بگو آیا فکر نمی کنید این معبودانی را که شریک خدا قرار داده اید به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده اند؟یا اینکه شرکتی در(آفرینش و مالکیت)آسمانها دارند؟یا به آنها کتابی(آسمانی)داده ایم و دلیلی از آن برای(شرک)خود دارند؟نه هیچیک از اینها نیست،ظالمان فقط وعده های دروغین به یکدیگر می دهند! ۴۱-خداوند آسمانها و زمین را نگاه می دارد تا از نظام خود منحرف نشوند و هر گاه منحرف گردند کسی جز او نمی تواند آنها را نگاه دارد او حلیم و غفور است.

تفسیر:

آسمانها و زمین با دست قدرت او برپاست!

به دنبال بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون سرنوشت کفار و مشرکان آمده بود، در آیات مورد بحث از طریق دیگری آنها را مورد باز خواست قرار داده،بطلان طریقه آنها را با دلائل آشکاری روشن می سازد:

نخست می گوید:"او کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد" (هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلاٰئِفَ فِی الْأَرْضِ).

"خلائف"در اینجا خواه به معنی جانشینان و نمایندگان خدا در زمین باشد،خواه به معنی جانشینان اقوام پیشین(هر چند معنی دوم در اینجا نزدیکتر به نظر می رسد)دلیل بر نهایت لطف خداوند بر انسانهاست که همه امکانات زندگی را در اختیار آنها گذاشته است.

او عقل و شعور و فکر و هوش داده،او انواع نیروهای جسمانی را به انسان ارزانی داشته،او صفحه روی زمین را مملو از انواع نعمتها کرده،و او طریقه

استفاده کردن از این امکانات را به انسان آموخته است،با اینحال چگونه ولی نعمت اصلی خود را فراموش کرده،دست به دامن معبودهای خرافی و ساختگی می زنـد؟! در حقیقت این جمله بیان"توحیـد ربوبیت"است که خود دلیلی بر"توحید عبادت"می باشد.

این جمله در ضمن هشداری است به همه انسانها که بدانند دوران آنها ابدی و جاودانی نیست،همانگونه که آنها جانشین اقوام دیگر شدنـد پس از چنـد روزی آنها نیز می رونـد و اقوام دیگری جانشـین آنها خواهند شد،لذا درست باید بنگرند که در این چنـد روز زنـدگی چه می کنند؟چه آینده ای را برای خود رقم می زنند؟ و چگونه تاریخی از آنها در جهان یادگار می ماند؟! به همین دلیل بلافاصله می گوید:"هر کس کافر شود کفر او به زیان خودش خواهد بود"(فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ).

"و کفر کافران در نزد پروردگارشان چیزی جز خشم و غضب نمی افزاید" (وَ لاٰ يَزِيدُ الْكٰافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلاّٰ مَقْتاً).

و به هر حال"کفرشان چیزی جز زیان و خسران به آنان نمی افزاید" (وَ لاٰ يَزِيدُ الْكٰافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلاّٰ خَسٰاراً).

در حقیقت دو جمله اخیر تفسیری است بر جمله" فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ "زیرا این جمله می گویـد:کفر انسـان تنها به زیان خود او تمام می شود،سپس دو دلیل برای این مساله اقامه می کند:

نخست اینکه این کفران و بی ایمـانی در نزد پروردگـار آنهـا که بخشـنده همه نعمتهـا است چیزی جز خشم و غضب ببـار نمی آورد.

دیگر اینکه:علاوه بر خشم الهی این کفر چیزی جز زیان بر آنها نمی افزاید سـرمایه عمر و هستی خویش را از کف می دهند،و شقاوت و انحطاط و تاریکی

ص :۲۸۳

و ظلمت را برای خود می خرند،چه زیانی از این بالا-تر؟! و هر یک از این دو دلیل برای محکوم ساختن این روش نادرست کافی است.

تکرار"لا- یزید"(نمی افزاید)آن هم به صورت فعل مضارع که دلیل بر استمرار است اشاره ای به این حقیقت است که انسان طبعا در جستجوی افزایش و زیاده است،اگر در مسیر توحید قرار گیرد افزایش سعادت و کمال خواهد داشت،و اگر در مسیر کفر گام نهد افزایش خشم و غضب پروردگار و زیان و خسران نصیبش خواهد شد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که خشم و غضب در مورد پروردگار نه به آن معنی است که در مورد انسانها می باشد،زیرا خشم در انسان یک نوع هیجان و برافروختگی درونی است که سرچشمه حرکات تند و شدید و خشن می شود،و نیروهای وجود انسان را برای دفاع،یا گرفتن انتقام،بسیج می کند، ولی در مورد پروردگار هیچیک از این مفاهیم که از آثار موجودات متغیر و ممکن است وجود ندارد،بلکه خشم الهی به معنی برچیدن دامنه رحمت و دریغ داشتن لطف از کسانی است که مرتکب اعمال زشتی شده اند. ***آیه بعد پاسخ قاطع دیگری به مشرکان می دهد و به آنها خاطر نشان می سازد که اگر انسان از چیزی تبعیت می کند یا به آن دل می بندد باید دلیلی از عقل بر آن داشته باشد،یا دلیلی از نقل قطعی،شما که هیچیک از این دو را در اختیار ندارید تکیه گاهی جز فریب و غرور نخواهید داشت.

می فرماید:"به آنها بگو آیا فکر نمی کنید این معبودهای ساختگی که شما آنها را شریک خدا پنداشته اید به من نشان دهید چه چیزی را از زمین آفریده اند"؟!(قُلْ أَ رَأَيْتُمْ شُرَكاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ).

"یا اینکه در آفرینش آسمان شریکند" (۱)؟!(أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِی السَّمٰاوٰاتِ).

با این حال پرستش آنها چه دلیلی دارد؟!معبود بودن فرع بر خالق بودن است،اکنون که شما می دانید خالق آسمان و زمین منحصرا خدا است،معبود هم غیر از او نخواهد بود چرا که همیشه توحید خالقیت دلیل در توحید عبودیت است.

حال که ثابت شد هیچ دلیل عقلی برای مدعای شما نیست،آیا دلیلی از نقل در اختیار دارید؟"آیا کتابی(آسمانی)در اختیار آنها گذارده ایم و آنها دلیل روشنی از آن بر کار خود دارند"؟! (أَمْ آتَیْنٰاهُمْ کِتٰاباً فَهُمْ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْهُ).

نه آنها هیچ دلیل و بینه و برهان روشنی از کتب الهی در اختیار ندارند.

پس سرمایه آنها چیزی جز مکر و فریب نیست"بلکه این ستمگران به یکدیگر وعده های دروغین می دهند"(بَلْ إِنْ یَعِدُ الظّٰالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلاّٰ غُرُوراً).

به تعبیر دیگر:اگر بت پرستان و سایر مشرکان از هر گروه و هر صنف ادعا دارند بتها قدرتی در انجام خواسته های آنها در روی زمین دارند باید نمونه ای از خلقت زمینی آنها را ارائه دهند.

و اگر معتقدند که این بتها مظهر فرشتگان و ملائکه و مقدسین آسمانی هستند-همانگونه که عقیده جمعی از آنها بود-باید شرکت آنها را در آفرینش آسمانها نشان دهند.

و اگر معتقدند که اینها شریک در خلقت نیستند تنها مقام شفاعت به آنها واگذار شده-همانگونه که بعضی ادعا داشتند-باید سندی از کتب آسمانی برای اثبات این مدعا بیاورند.

۱- ۱) جمله"ا رأیتم"به معنی آیا نمی بینید؟آیا فکر نمی کنید؟می باشد،ولی بعضی از مفسران آن را به معنی اخبرونی(به من خبر دهید)گرفته اند،ما بحث مشروحی در این زمینه در جلد ۵ صفحه ۲۳۱ ذیل آیه ۴۰ سوره انعام داشتیم.

حال که هیچیک از این مدارک را در اختیار ندارند پس ستمگران فریبکاری هستند که در گوش یکدیگر سخنان دروغین می گویند.

قابل توجه اینکه منظور از"زمین و آسمان"در اینجا مجموعه مخلوقات زمینی و آسمانی است،و تعبیر به خلقت در مورد زمین و شرکت در مورد آسمان اشاره به این است که شرکت در آسمانها باید از طریق خلقت باشد.

و تعبیر به"کتابا"به صورت نکره آن هم با استناد به پروردگار،اشاره به این است که در هیچیک از کتب آسمانی کوچکترین دلیلی بر مدعای آنها نیست.

تعبیر به"بینه"اشاره به این است که دلیل روشن را از کتب آسمانی می توان یافت.

تعبیر به"ظالمون"بار دیگر تاکیدی است بر این معنی که"شرک""ظلم" و ستم آشکار است.

تعبیر به وعده های"غرور"ناظر به این است که بت پرستان این خرافات و اوهام را به صورت وعده های تو خالی از یکدیگر می گرفتند،و به صورت شایعه و تقلیدهای بی اساس بعضی به بعض دیگر القا می کردند. ***در آیه بعد سخن از حاکمیت خدا بر مجموعه آسمانها و زمین است،و در حقیقت بعد از نفی دخالت معبودهای ساختگی در جهان هستی به اثبات توحید خالقیت و ربوبیت پرداخته،می فرماید:"خداوند آسمانها و زمین را نگه می دارد تا از مسیر خود منحرف نشوند و زائل نگردند"(إِنَّ اللّٰهَ یُمْسِکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولاٰ) (۱).

نه تنها آفرینش در آغاز با خدا است که نگهداری و تدبیر و حفظ آنها نیز به دست قدرت او است،بلکه آنها هر لحظه آفرینش جدیدی دارند،و هر زمان

۱- ۱) جمله"ان تزولا"در تقدیر چنین بوده لئلا تزولا-یا-کراهه ان تزولا.

خلقت نوینی،و فیض هستی لحظه به لحظه از آن مبدء فیاض به آنها می رسد، که اگر لحظه ای رابطه آنها با آن مبدء بزرگ قطع شود راه فنا و نیستی را پیش می گیرند: اگر نازی کند یک دم فرو ریزند قالبها! درست است که آیه روی مساله حفظ نظام عالی هستی تکیه می کند،ولی همانگونه که در بحثهای فلسفی به ثبوت رسیده ممکنات در بقای خود همانگونه نیازمند به مبدء هستند که در حدوث خود،و به این ترتیب حفظ نظام جز ادامه آفرینش جدید و فیض الهی چیزی نیست.

قابل توجه اینکه کرات آسمانی بی آنکه به جایی بسته باشند میلیونها سال در قرارگاه خود یا مداری که برای آنها تعیین شده در حرکتند،بی آنکه کمترین انحراف پیدا کنند،همانگونه که نمونه آن را در منظومه شمسی می نگریم،کره زمین ما میلیونها بلکه میلیاردها سال است بر دور آفتاب در مسیر خود با نظم دقیقی که از تعادل نیروی جاذبه و دافعه سرچشمه می گیرد می چرخد و سر بر فرمان پروردگار دارند.

سپس به عنوان تاکید می افزاید:"و هر گاه بخواهند از محل و مسیر خود خارج شوند کسی غیر از خداوند نمی تواند آنها را نگاهداری کند"(وَ لَئِنْ زٰالَتٰا إِنْ أَمْسَکَهُمٰا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ).

نه بتهای ساختگی شما،نه فرشتگان،و نه غیر آنها،هیچکس قادر بر این کار نیست.

در پایان آیه برای اینکه راه توبه را به روی مشرکان گمراه نبندد و اجازه بازگشت در هر مرحله به آنها دهد می فرماید:"خداوند همیشه حلیم و غفور است"(إِنَّهُ کٰانَ حَلِیماً غَفُوراً).

به مقتضای حلمش در مجازات آنها تعجیل نمی کند و به مقتضای غفوریتش

ص: ۲۸۷

توبه آنها را با شرائطش در هر مرحله که باشد پذیرا می شود.بنا بر این ذیل آیه ناظر به وضع مشرکان و شمول رحمت الهی نسبت به آنان به هنگام توبه و بازگشت است.

بعضی از مفسران این دو وصف را در ارتباط با نگهداری آسمان و زمین دانسته اند،چرا که زوال آنها عذاب و مصیبت است،و خداوند به مقتضای حلم و غفرانش این عذاب و مصیبت را دامنگیر مردم نمی کند،هر چند گفتار و اعمال بسیاری از آنها ایجاب می کند که این عذاب نازل گردد،همانگونه که در آیات ۸۸ تا ۹۰ سوره مریم آمده است وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدًّا تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدًّا :"آنها گفتند خداوند رحمان فرزندی برای خود اختیار کرده،چه سخن زشت و زننده ای؟!نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد،و زمین شکافته شود،و کوه ها به شدت فرو ریزد.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله و لئن زالتا...به این معنی نیست که اگر آنها زائل شوند کسی جز خداوند آنها را نگهداری نمی کند،بلکه به این معنی است که اگر در آستانه زوال و سقوط قرار گیرند تنها خدا می تواند آنها را حفظ کند،و گرنه حفظ کردن بعد از زوال مفهومی ندارد.

بارها در طول تاریخ بشر این نکته پیش آمده است که بعضی از ستاره شناسان پیش بینی کرده اند که ممکن است فلان ستاره دنباله دار و یا غیر آن در مسیر خود از کنار کره زمین بگذرد و احتمالا-با آن تصادف کند،این پیش بینی ها افکار تمام جهانیان را در نگرانی فرو برده است،در این شرایط این احساس برای همه پیدا می شده که در مقابل این ماجرا هیچ کاری از هیچکس ساخته نیست،چرا که اگر فلان کره آسمانی به سوی زمین بیاید و تحت تاثیر جاذبه با یکدیگر بر خورد کنند اثری از تمدن چندین هزار ساله بشر،و حتی موجودات زنده دیگر بر صفحه

زمین باقی نخواهد ماند،و هیچ قدرتی جز قدرت پروردگار قادر به جلوگیری از این حادثه نیست.

در این گونه حالات همگان احساس نیاز مطلق به خداونـد بی نیاز مطلق می کنند،اما هنگامی که خطرات احتمالی بر طرف می شود،فراموشکاری و نسیان بر وجود انسانها سایه می افکند.

نه تنها تصادم سیارات و کرات آسـمانی فاجعه آفرین است بلکه مختصـر انحراف یک سیاره همچون زمین از مـدارش ممکن است فاجعه ها بیافرینند.

***

نکته:

کوچک و بزرگ در برابر قدرت او یکسان است

جالب اینکه در آیات فوق نگاهداری آسـمانها بر جای خود به قدرت خدا استناد داده شده در آیات دیگر قرآن همین تعبیر در مورد نگهـداری پرندگان بر فراز امواج هوا آمده است: أَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ اللَّهُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: "آیا آنها پرندگانی را که بر فراز آسمان تسخیر شده اند ندیدند؟هیچکس جز خدا آنها را نگاه نمی دارد، در این امر نشـانه هـایی است از عظمت و قـدرت خـدا برای آنهـا که ایمان می آورنـد" این هماهنگی تعبیرات نشان می دهـد که برای قـدرت بی انتهـای پروردگار نگاهـداری مجموعه کرات آسـمان و زمین همچون نگاهـداری یک پرنـده بر فراز امواج هوا است.

در یک جا آفرینش آسـمان پهناور را نشانه وجود خود معرفی می کند،و در جای دیگر آفرینش حشـره کوچکی همچون پشـه را.

گـاهی بـه"خورشـید"سوگنـد یـاد می کنـد کـه منبع عظیـم انرژی در عـالم هسـتی است،و گـاه بـه میـوه بسـیار سـاده ای همچون"انجیر"قسم می خورد.

ص :۲۸۹

اشاره به اینکه در برابر قدرت او کوچک و بزرگ فرقی ندارند.

امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

و ما الجلیل و اللطیف و الثقیل و الخفیف،و القوی و الضعیف،فی خلقه الا سواء:

"کوچک و بزرگ،سنگین و سبک،قوی و ناتوان،همه در برابر توانایی او یکسانند" (۱).

دلیـل همه این مسائـل یـک چیز است و آن اینکه وجود خداونـد وجودی است بی نهـایت از هر جهت،و دقت روی مفهوم"بی نهـایت"ایـن حقیقـت را بـه خـوبی ثـابت می کنـد کـه مفـاهیمی همچـون"سـخت"و"آسـان"،"کوچـک"و"بزرگ"، "پیچیـده"و"ساده"،تنها در برابر موجودات محـدود قابل طرح است، اما هنگامی که سـخن از قـدرت نامحدود به میان آید این مفـاهیم به کلی تغییر شـکل می دهنـد و همگی در یـک صف و یـک ردیف قرار می گیرنـد،بی آنکه کمترین تفاوتی در این مقایسه با هم داشته باشند!(دقت کنید).

***

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۸۵.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۴۲ تا ۴۴]

اشاره

وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ لَئِنْ جٰاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدىٰ مِنْ إِحْدَى اَلْأُمَمِ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ نَذِيرٌ مٰا زٰادَهُمْ إِلاّٰ نُفُوراً (۴۲) اِسْتِكْبٰاراً فِي اَلْأَرْضِ وَ مَكْرَ اَلسَّيِّئِ وَ لاٰ يَحِيقُ اَلْمَكْرُ اَلسَّيِّئُ إِلاّٰ بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّٰ سُنَّتَ اَلْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اَللّٰهِ تَبْدِيلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اَللّٰهِ تَحْوِيلاً (۴۳) أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كٰانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مٰا كٰانَ اَللّٰهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي اَلْأَرْضِ إِنَّهُ كٰانَ عَلِيماً قَدِيراً (۴۴)

ص: ۲۹۱

ترجمه:

۴۲-آنها با نهایت تاکید سوگند خوردند که اگر پیامبری انذار کننده به سراغ آنها بیاید هدایت یافته ترین امتها خواهند بود،اما هنگامی که پیامبری برای آنها آمد جز فرار و فاصله گرفتن(از حق)چیزی بر آنها نیفزود! ۴۳-اینها همه به خاطر آن بود که استکبار در زمین جستند و حیله گریهای سوء داشتند،اما این حیله گریهای سوء تنها دامان صاحبانشان را می گیرد،آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان(و عذابهای دردناک آنها)را انتظار دارند؟هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت،و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی یابی! ۴۴-آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چگونه شد؟ همانها که از اینان قوی تر(و پرقدرت تر)بودند،نه چیزی در آسمان و نه چیزی در زمین از حوزه قدرت او بیرون نخواهد رفت،او دانا و توانا است.

شان نزول

در تفسیر"در المنثور"و"روح المعانی"و"مفاتیح الغیب" و تفاسیر دیگر چنین آمده است که"مشرکان عرب هنگامی که می شنیدند که بعضی از امتهای پیشین همچون یهود پیامبران الهی را تکذیب کردند،و آنها را به شهادت رساندند،می گفتند:ولی ما چنین نیستیم!اگر فرستاده الهی به سراغ ما بیاید ما هدایت پذیرترین امتها خواهیم بود!ولی همانها هنگامی که آفتاب عالمتاب اسلام از افق سرزمینشان طلوع کرد و پیامبر اسلام ص همراه بزرگترین کتاب آسمانی به سراغشان آمد نه تنها نپذیرفتند بلکه در مقام تکذیب و مبارزه و انواع مکر و فریب بر آمدند.

آیات فوق نازل شد و آنها را بر این ادعاهای تو خالی و بی اساس مورد ملامت و سرزنش قرار داد (۱).

***

۱- ۱) غالب تفاسیر ذیل آیات مورد بحث.

تفسیر:

اشاره

استکبار و حیله گری سر چشمه بدبختیهای آنها بود

در آیات پیشین سخن از مشرکان و سر نوشت آنها در دنیا و آخرت در میان بود،آیات مورد بحث نیز همین مطلب را ادامه می دهد.

نخستین آیه می فرماید:"آنها با نهایت تاکید سوگند یاد کردند اگر انذار کننده ای به سراغشان بیاید به طور مسلم از همه امتها هدایت یافته تر خواهند بود" (وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ لَئِنْ جاءَهُمْ نَذِیرٌ لَیَکُونُنَّ أَهْدی مِنْ إِحْدَی الْأُمَمِ) (۱).

"ایمان"جمع"یمین"به معنی سوگند است،و در اصل یمین به معنی دست راست می باشد،اما از آنجا که به هنگام سوگند و بستن عهد و پیمان دست راست را به هم می دهند،و قسم یاد می کنند،این کلمه تدریجا در معنی سوگند به کار رفته است.

"جهد"از ماده"جهاد"به معنی تلاش و کوشش است،بنا بر این تعبیر "جهد ایمانهم"اشاره به سوگند مؤکد است.

آری آنها هنگامی که تماشاگر صفحات تاریخ گذشته بودند که از بی وفائیها و ناسپاسیها و کارشکنی ها و جنایات امتهای پیشین مخصوصا یهود نسبت به پیامبرانشان سخن می گفت،بسیار تعجب می کردند و همه گونه ادعا در باره خود داشتند و لافها می زدند.

۱- ۱) از آنجا که احدی مفرد است مفهوم آیه در بدو نظر چنین می شود که آنها هدایت یافته تر از یکی از امتها خواهند بود که احتمالا اشاره به قوم یهود است(چون مفرد در جمله اثباتیه معنی عموم ندارد)ولی به طوری که بعضی از مفسران نیز اشاره کرده اند قرائن حال نشان می دهد که منظور آنها از این مفرد عموم بوده است زیرا آنها در مقام مبالغه و تاکید بودند و می خواستند ادعا کنند در صورت مبعوث شدن پیامبری در میان آنان بر همه امتها پیشی خواهند گرفت.

اما هنگامی که "محک تجربه آمد به میان" و کوره امتحان سخت داغ شد و خواسته آنها عملی شد نشان دادند که آنها نیز از همان قماشند،بطوری که قرآن در دنباله همین آیه فرموده:"هنگامی که انذار کننده الهی آمد جز فرار و فاصله گرفتن از حق چیزی بر آنها نیفزود"!(فَلَمّا جاءَهُمْ نَذِيرٌ ما زادَهُمْ إِلاّ نُفُوراً).

این تعبیر نشان می دهد که آنها قبلا نیز بر خلاف ادعاهایشان طرفدار حق نبودند،قسمتی از آئین ابراهیم را که در میان آنها وجود داشت محترم نمی شمردند، و هر روز به بهانه ای آن را زیر پا می گذاشتند،برای "مستقلات" عقلیه و فرمان خرد نیز ارج و بهایی قائل نبودند،و با قیام پیامبر اسلام ص و جریحه دار شدن تعصب جاهلانه آنها،و به خطر افتادن منافع نامشروعشان فاصله آنها از حق بیشتر شد،آری همیشه از حق فاصله داشتند و اکنون بیش از هر زمان. ***آیه بعد توضیحی است بر آنچه در آیه قبل گذشت،می گوید:"دوری آنها از حق به خاطر این بود که طریق استکبار در زمین را پیش گرفتند،و هرگز حاضر نشدند در برابر حق تسلیم شوند"(اِسْتِكْباراً فِي الْأَرْضِ) (۱).

"و نیز به خاطر آن بود که حیله گریهای زشت و بد را پیشه کردند" (و مکر السیئ) (۲).

ص: ۲۹۴

۱- ۱) بسیاری از مفسران گفته اند که "استکبارا" از نظر ترکیب نحوی "مفعول له" می باشد،و بیان علت "نفور" و فاصله گیری آنان از حق است،و "مکر السیئ" را عطف بر آن می دانند و بعضی عطف بر "نفورا" دانسته اند.

۲- ۲) "مکر السیئ" از قبیل اضافه جنس به نوع است،مانند علم الفقه،زیرا مکر به معنی هر گونه چاره اندیشی است خواه بد باشد یا خوب،لذا گاهی به خداوند نیز نسبت داده شده است، وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّهُ (سوره آل عمران ۵۴)ولی "سیئ" نوع خاصی از مکر است که همان حیله گری باشد.

"ولی این حیله گریهای سوء تنها دامان صاحبانش را می گیرد" (و لا یحیق المکر السیئ الا باهله).

جمله"لا یحیق"از ماده"حاق"به معنی"نازل نمی شود و اصابت نمی کند و احاطه نمی یابد"می باشد،اشاره به اینکه حیله گریها ممکن است موقتا دامن دیگران را بگیرد،ولی سرانجام به سراغ صاحب آن می آید،او را در برابر خلق خدا رسوا و بینوا،و در پیشگاه الهی شرمسار می کند،همان سرنوشت شومی که مشرکان مکه پیدا کردند.

در حقیقت این آیه می گوید:آنها تنها به دوری کردن از این پیامبر بزرگ الهی قناعت نکردند،بلکه برای ضربه زدن به آن از تمام توان و قدرت خود کمک گرفتند،و انگیزه اصلی آن کبر و غرور و عدم خضوع در مقابل حق بود.

در دنباله آیه این گروه مستکبر مکار و خیانتکار را با جمله پر معنی و تکان دهنده ای تهدید کرده،می گوید:"آیا آنها انتظاری جز این دارند که گرفتار همان سرنوشت پیشینیان شوند"؟!(فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّ سُنَّتَ الْأَوَّلِینَ) (۱).

این جمله کوتاه اشاره ای به تمام سرنوشتهای شوم اقوام گردنکش و طغیان گری همچون قوم نوح،و عاد،و ثمود،و قوم فرعون است که هر کدام به بلای عظیمی گرفتار شدند،و قرآن بارها به گوشه هایی از سرنوشت شوم و دردناکشان اشاره کرده،و در اینجا با همین یک جمله کوتاه،تمام آنها را در مقابل چشم این گروه مجسم می سازد.

سپس برای تاکید بیشتر می افزاید:"هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نمی یابی،و هرگز برای سنت الهی دگرگونی نخواهی یافت"(فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَبْدِیلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَحْوِیلاً).

۱- ۱) "نظر"و"انتظار"چنان که راغب در مفردات می گوید گاه به یک معنی می آید.

چگونه امکان دارد خداونـد قوم و جمعیتی را به خاطر اعمالی کیفر دهد ولی گروه دیگری را که دارای همان برنامه اند معاف دارد؟مگر او حکیم و عـادل نیست؟و همه چیز را از روی حکمت و عـدل انجام نمی دهـد؟ نوسان و دگرگونی سـنتها در باره کسـی تصور می شود که آگاهی محـدودی دارد،و با گـذشت زمان به مسائلی واقف می شود که او را از سـنت دیرینه اش باز می دارد،یا کسـی که آگاه است اما روی میزان حکمت و عدالت رفتار نمی کند و تمایلات خاصی بر فکر او حاکم است،ولی پروردگـاری که از همه این امـور منزه و پـاک می باشـد سـنتش در بـاره آینـدگان همـانست که در بـاره پیشـینیان بوده است، سنتهایش ثابت و تغییر ناپذیر است.

قرآن در آیـات متعـددی روی مسـاله تغییر ناپـذیر بـودن سـنتهای الهی تکیه کرده است که در ذیـل آیه ۶۲ سوره احزاب(جلد ۱۷)مشروحا از آن بحث کردیم.

اجمالاـ در این جهـان در عـالم تکوین و تشـریع قوانین ثـابت و لاـیتغیری است که قرآن از آنها به سـنتهای الهی تعبیر کرده که هرگز دگرگونی در آنهـا راه نـدارد، این قوانین همـانگونه که بر گذشـته حـاکم بوده بر امروز و فردا نیز حاکم است، مجازات مسـتکبران بی ایمـان هنگـامی که انـدرزهای الهی سود نبخشـد،همچنین یـاری رهروان راه حق به هنگـامی که دست از تلاـش مخلصانه بر ندارند از این سنتها است و هر دو در گذشته و امروز تغییر ناپذیر بوده و هست (۱).

قابل توجه اینکه در بعضـی از آیات قرآن مجیـد تنها سـخن از عـدم تبـدیل سـنتهای الهی آمده(احزاب-۶۲)و در بعضـی دیگر سخن از عدم تحویل آنها (سوره اسراء-۷۷).

۱- ۱) در این زمینه علاوه بر جلد ۱۷ ذیل آیه ۲۲ سوره احزاب در جلد ۱۲ ذیل آیه ۷۷ سوره اسراء نیز بحث کرده ایم(جلد ۱۲ صفحه ۲۱۸).

ولی در آیه مورد بحث هر دو را به صورت تاکید پشت سر هم آورده، می فرماید:"نه برای سنت الهی تبدیل می یابی و نه تحویلی! آیا این هر دو یک معنی را می رساند که برای تاکید بیان شده است،و یا هر کدام اشاره به معنی مستقلی است؟ با توجه به ریشه این دو واژه ظاهر این است که به دو معنی مختلف اشاره می کند:"تبدیل"آن است که چیزی را به کلی عوض کنند،یعنی آن را بردارند و چیز دیگری جانشین آن نمایند،ولی "تحویل"آن است که همان موجود را از نظر"کیفی"یا"کمی"دگرگون سازند.

به این ترتیب سنتهای الهی نه به کلی عوض می شود،و نه حتی کم و زیاد و ضعیف و شدید می شود،از جمله اینکه خداوند در مورد گناهان و جرائم مشابه مجازاتهای مشابهی از هر جهت قائل می شود،نه اینکه مجازاتی را برای گروهی قائل شود و گروه دیگری را معاف سازد،و نه اینکه مجازات گروهی را کمتر و یا ضعیفتر کند،و چنین است قانونی که از ریشه ثابتی مایه گرفته که نه تبدیل در آن است و نه دگرگونی و تغییر (۱).

آخرین نکته ای که در مورد این آیه به نظر می رسد این است که در یک جا "سنت"را به"اللّه"اضافه کرده،و در جای دیگر از همین آیه"سنت"را به "اولین"و پیشینیان،ممکن است در بدو نظر منافاتی بین این دو تصور شود،ولی

۱- ۱) جمعی از مفسران"تحویل"را در اینجا به معنی"نقل مکان عذاب"تفسیر کرده اند به این معنی که خداوند،مجازاتش را از کسی بردارد و بر دیگری بگذارد،با اینکه این تفسیر با آیه فوق مناسب به نظر نمی رسد،سخن از این نیست که کسی را به جای دیگری مجازات کنند،بلکه سخن از این است که مجازات کم و زیاد و تغییر و تبدیل پیدا نمی کند، گویا این مفسران ماده"تحول"را با"تحویل"اشتباه کرده اند،در بعضی از متون لغت مانند"مجمع البحرین"چنین آمده است:التحویل:تصییر الشیء علی خلاف ما کان و التحول:التنقل من موضع الی موضع!

چنین نیست،زیرا در مورد اول اضافه به فاعل است،و در مورد دوم به مفعول، در مورد اول سخن از سنت گذار است،و در مورد دوم سخن از کسی است که این سنت الهی در باره او اجرا می شود.

*** آیه بعد این گروه مشرک و مجرم را به پی گیری آثار گذشتگان و سرنوشتی که به آن گرفتار شدند دعوت می کند،تا آنچه را از تاریخ درباره آنها شنیده اند با چشم در سرزمینهای متعلق به آنها،و در لابلای آثارشان ببینند،تا بیان به عیان تبدیل گردد.

می فرماید:"آیا سیر در زمین نکردند تا بنگرند عاقبت کار کسانی که پیش از آنها بودند چه شد"؟!(أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

اگر اینها چنین تصور می کنند که از آنان نیرومندترند سخت در اشتباهند، چرا که"آنها از اینها قویتر و پر قدرت تر بودند"(وَ كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً).

فرعونیان که سرزمین مصر را جولانگاه قدرت خویش قرار داده بودند و نمرودیان که با قدرت تمام بر پهنه سرزمین بابل و کشورهای دیگر حکومت می کردند آن چنان قوی بودند که بت پرستان مکه در برابر آنها هیچ به حساب نمی آیند.

به علاوه انسانها هر قدر نیرومند و قوی باشند قدرت آنها در برابر قدرت خداوند صفر است،چرا که"نه چیزی در آسمان،نه در زمین،از حوزه قدرت او فرار نخواهد کرد،و او را عاجز و ناتوان نخواهد ساخت"(وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ (۱)).

۱- ۱) جمله"لیعجزه"همانگونه که قبلا گفته ایم از ماده"اعجاز"به معنی ناتوان ساختن است و به همین علت در بسیاری از موارد به معنی گریختن از قلمرو قدرت یا دست نیافتن بر کسی آمده است.

او هم دانا است و هم توانا،نه چیزی از نظرش مخفی و پنهان می ماند، و نه کاری در برابر قدرتش مشکل است،و نه کسی بر او چیره می شود.

این کوردلان مستکبر،و حیله گران مکار،اگر گمان می کنند از چنگال قدرتش می توانند بگریزند کور خوانده اند،و اگر دست از اعمال زشت و ننگین خود بر ندارند سرانجام به همان سرنوشت مرگبار گردنکشان پیشین گرفتار خواهند شد.

بارها در قرآن مجید به این مطلب بر خورد می کنیم که خداوند افراد بی ایمان و سرکش را به"سیر در ارض"و مشاهده آثار اقوامی که گرفتار عذاب الهی شده اند دعوت می کند.

در آیه ۹ سوره روم چنین آمده است: أَ وَ لَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَ أَثارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوها أَکْثَرَ مِمّا عَمَرُوها وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانَ اللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ :

"آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند به کجا منتهی شد؟همانها که نیرویی بیشتر از اینان داشتند،و زمین را دگرگون ساختند،و بیش از آنچه اینها آباد کردند آنها عمران نمودند،و پیامبرانشان با دلائل آشکار به سراغشان آمدند،اما به خیره سری خود ادامه دادند،و به مجازات دردناک الهی گرفتار شدند،خداوند هرگز به آنها ستم نکرد ولی آنها به خویشتن ستم کردند".

شبیه همین معنی در سوره یوسف-آیه ۱۰۹.

سوره حج-آیه ۴۶.

سوره غافر آیه ۲۱ و آیه ۸۲.

و سوره انعام-آیه ۱۱ و بعضی دیگر از سوره های قرآن آمده است.

این تاکیدهای مکرر دلیل بر تاثیر فوق العاده این مشاهدات در نفوس انسانها است،آنها باید بروند و آنچه را در تاریخ خوانده اند و یا از مردم شنیده اند با چشم ببینند.

بروند و فلک بر تاراج رفته فراعنه،کاخهای ویران شده کسراها،قبرهای درهم ریخته قیصرها،و استخوانهای پوسیده و خاک شده نمرودها،و سرزمینهای بلادیده قوم لوط و ثمود را از نزدیک تماشا کنند،و پندهای خموشان را بشنوند، و به خروش خفتگان در دل خاک گوش فرا دهند،و آنچه را سرانجام بر سر خودشان خواهد آمد با چشم خود ببینند! (۱).

***

ص : ۳۰۰

۱- ۱) یکی از شعرای معاصر اشعار جالبی در این زمینه سروده این حقیقت قرآنی را بعد از سفر به مصر و مشاهده آثار فراعنه با تعبیرهایی بسیار لطیف و جذاب در اشعار تکان دهنده خود آورده است،می گوید: به مصر رفتم و آثار باستان دیدم به مصر آنچه شنیدم ز داستان دیدم بسی چنین و چنان خوانده بودم از تاریخ به مصر از تو چه پنهان که بر عیان دیدم تو کاخ دیدی و من خفتگان در دل خاک هنوز در طلب ملک جاودان دیدم تو تاج دیدی و من ملک رفته بر تاراج تو عاج دیدی و من مشت استخوان دیدم تو تخت دیدی و من بخت واژگون از تخت تو صخره دیدی و من سخره زمان دیدم گذشته در دل آینده آنچه پنهان داشت به مصر از تو چه پنهان که بر عیان دیدم در زمینه"سیر در ارض"و مطالعه در آثار تکوینی خدا و همچنین آثار گذشتگان و اثرات فوق العاده آن در ساختن روح انسان بحث مشروحی ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران(جلد سوم صفحه ۱۰۲)داشته ایم.

[سوره فاطر (۳۵): آیه ۴۵]

اشاره

وَ لَوْ يُؤٰاخِذُ اَللّٰهُ اَلنّٰاسَ بِمٰا كَسَبُوا مٰا تَرَكَ عَلىٰ ظَهْرِهٰا مِنْ دَابَّةٍ وَ لٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِعِبٰادِهِ بَصِيراً (۴۵)

ترجمه:

۴۵-هر گـاه خداونـد مردم را بـه کارهـایی کـه انجام داده انـد مجـازات کنـد جنبنـده ای را بر پشـت زمیـن بـاقی نخـواهد گذاشت!ولی(به لطفش)آنها را تا سر آمد معینی تاخیر می اندازد(و مهلت می دهد تا خود را اصلاح کنند)اما هنگامی که اجل آنها فرا رسـد،(خداونـد هر کس را به مقتضای عملش جزا می دهـد)که او نسبت به بندگانش بیناست(و از اعمال و نیات همه آگاه است).

تفسیر:

اگر لطف او نبود جنبنده ای بر پشت زمین نبود!

آیـه فـوق که آخرین آیه سـوره"فـاطر"است بحثهـای تنـد و تهدیـدهای شدیـد گذشـته این سـوره را بـا بیـان لطـف و رحمت پروردگار بر مردم روی زمین پایان می دهد،همانگونه که این سوره را با گشایش رحمت خدا بر مردم آغاز کرد.

به این ترتیب آغاز و انجام آن در بیان رحمت الهی متفق و هماهنگ است.

افزون بر این آیه گذشـته که مجرمـان بی ایمـان را تهدیـد به سـرنوشت پیشـینیان می کرد این سؤال را برای بسیاری از آنهـا و دیگران مطرح می سـازد که اگر سـنت الهی در بـاره همه گردنکشـان چنین است پس چرا این قوم مشـرک و سـرکش مکه را مجازات نمی کند؟! در پاسخ این سؤال می فرماید:"اگر خداوند همه مردم را به خاطر اعمالی

که انجام داده اند مجازات کند(و هیچ مهلتی برای اصلاح و تجدید نظر و خودسازی به آنان ندهد)جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت"(وَ لَوْ یُؤاخِذُ اللّهُ النّاسَ بِما کَسَبُوا ما تَرَکَ عَلی ظَهْرِها مِنْ دَابَّهٍ).

آن چنان مجازاتهای پی در پی نازل می شود و صاعقه ها و زلزله ها و طوفانها گنهکاران ظالم را در هم می کوبد که زمین جای زندگی برای کسی نخواهد بود.

"ولی خداوند به لطف و کرمش آنها را تا زمان معینی به تاخیر می اندازد، و به آنها فرصت برای توبه و اصلاح می دهد"(وَ لکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی).

اما این حلم و فرصت الهی حسابی دارد،تا زمانی است که اجل آنها فرا نرسیده باشد،"اما هنگامی که اجل آنها فرا رسد هر کس را به مقتضای عملش جزا می دهد چرا که خداوند نسبت به بندگانش بصیر و بیناست"هم اعمال آنها را می بیند و هم از نیات آنها با خبر است(فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللّهَ کانَ بِعِبادِهِ بَصِیراً) (۱).

در اینجا دو سؤال مطرح می شود که پاسخ آن از آنچه گفتیم روشن می شود:

نخست اینکه این حکم عام(اگر خداوند مردم را به اعمالشان مجازات کند کسی را بر صفحه زمین باقی نخواهد گذاشت)شامل انبیا و اولیا و صالحان نیز می شود؟!

ص: ۳۰۲

---

۱ – ۱) جمله فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ شرط است و جزای آن در تقدیر می باشد در واقع چنین بوده است:فاذا جاء اجلهم یجازی کل احد بما عمل،بنا بر این جمله فان اللّه از قبیل علت جزاء است که جانشین معلول محذوف شده است. این احتمال نیز وجود دارد که جزاء لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَهً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ باشد که در آیات دیگر قرآن مانند آیه ۶۱ سوره نحل آمده،بنا بر این جمله فَإِنَّ اللّهَ کانَ بِعِبادِهِ بَصِیراً اشاره به این است که همه را می شناسد،و می داند کدامین اجل فرا رسیده است تا او را با قدرت خود بگیرد.

پاسخ این سؤال روشن است،زیرا اینگونه احکام نظر به توده انسانها و اکثریت قاطع آنها دارد،و پیامبران و امامان و صالحان که در اقلیتند مسلما از آن خارج می باشند،خلاصه هر حکمی استثنایی دارد و آنها از این حکم مستثنی هستند.

این درست به آن می ماند که می گوئیم اهل جهان غافلند،حریصند، و مغرورند،و منظور اکثریت آنها است،در آیه ۴۱ سوره روم می خوانیم: ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ :"فساد در خشکی و دریا به خاطر اعمال مردم آشکار شد، خدا می خواهد بعضی از نتائج اعمال آنها را به آنها بچشاند،شاید باز گردند"! بدیهی است فساد نتیجه اعمال همه مردم نیست،بلکه نظر به اکثریت است.

آیه ۳۲ همین سوره که انسانها را به سه گروه"ظالم"و"میانه رو"و"سابق بالخیرات"(نیکان و پاکان)تقسیم می کند شاهد دیگری بر این معنی است.

بنا بر این آیه فوق هیچگونه منافاتی با مساله عصمت انبیاء ندارد.

دیگر اینکه:آیا تعبیر به"دابه"(جنبنده)در آیه فوق شامل غیر انسانها نیز می شود،یعنی آنان هم به خاطر مجازات انسانها از میان خواهند رفت؟! پاسخ این سؤال با توجه به این نکته که فلسفه وجود جنبندگان دیگر بهره گیری انسانها از آنان است و هنگامی که نسل بشر بر چیده شود ضرورتی برای وجود آنها نیست،روشن است (۱).

ص :۳۰۳

۱- ۱) "دابه"از ماده"دبیب"به معنی آهسته راه رفتن و گامهای کوتاه برداشتن است،ولی از نظر معنی لغوی معمولا هر جنبنده ای را شامل می شود خواه سریع راه برود و یا آهسته،ولی گاهی"دواب"به خصوص حیوانات سواری اطلاق می گردد.

سرانجام این بحث را با حدیثی که از پیامبر ص در تفسیر آیه اخیر وارد شده پایان می دهیم:

طبق این حدیث پیامبر ص می گوید:خداوند عز و جل فرموده:"ای فرزند آدم به وسیله اراده و خواست من است که تو مختار آفریده شده ای،و می توانی هر چه را بخواهی برای خودت بخواهی،و به اراده من تو صاحب اراده شده ای که می توانی هر چه را بخواهی برای خویشتن اراده نمایی،با نعمتهایی که به تو دادم نیرو پیدا کرده ای و مرتکب معصیت من شدی،و با قدرت و عافیت من توانستی فرایض مرا انجام دهی،بنا بر این من نسبت به حسنات تو از خودت اولی هستم، و تو نسبت به گناهانت از من اولی هستی،پیوسته خیرات از سوی من به وسیله نعمتهایی که به تو داده ام واصل می شود و همواره شر و بدی از سوی تو به خودت به خاطر جنایاتت می رسد...من هرگز از انذار و اندرز تو فروگذار نکردم، و به هنگام غرور و غفلت تو را فورا مورد مجازات قرار ندادم"(بلکه فرصت کافی برای توبه و اصلاح در اختیار تو گذاردم)سپس پیامبر ص فرمود این همانست که خدا می فرماید وَ لَوْ یُؤٰاخِذُ اللّٰهُ النّٰاسَ بِمٰا کَسَبُوا مٰا تَرَکَ عَلیٰ ظَهْرِهٰا مِنْ دَابَّهٍ (1).

*** پروردگارا!ما را از کسانی قرار ده که قبل از فوت فرصتها بیدار می شوند و به سوی تو باز می گردند،و گذشته تاریک خود را با نور حسنات و جلب رضای تو روشن می سازند.

بارالها!اگر رحمتت شامل حال ما نبود آتشی که از درون اعمال سوء ما زبانه می کشد ما را در کام خود فرو برده بود،و اگر نور و تابش غفرانت بر قلب

۱- ۱) "تفسیر علی بن ابراهیم"مطابق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۷۰.

ما پاشیده نمی شد لشکر شیطان آن را اشغال کرده بود.

خداوندا!ما را از هر گونه شرک برکنار دار،و چراغ ایمان و توحید خالص را در دل ما بیفروز،و فروغ تقوی را در گفتار و اعمال ما افزون گردان.

پایان سوره فاطر ۱۲\رجب\۱۴۰۴

ص: ۳۰۵

(۳۶) سوره یس این سوره در مکه نازل شده و ۸۳ آیه دارد

اشاره

تاریخ شروع ۱۳\رجب الخیر\۱۴۰۴ مصادف با میلاد مولای متقیان امیر المؤمنین علی علیه السلام جعلنا اللّه من شیعته و محبیه و رزقنا شفاعته

ص: ۳۰۷

بسم اللّه الرحمن الرحیم

محتوای سوره"یس"

چنان که می دانیم این سوره در"مکه"نازل شده است،بنا بر این محتوای آن از نظر کلی همان محتوای عمومی سوره های مکی است که از توحید و معاد و وحی و قرآن و انذار و بشارت سخن می گوید،در این سوره چهار بخش عمده مخصوصا دیده می شود:

۱-نخست سخن از رسالت پیامبر اسلام ص و قرآن مجید و هدف از نزول این کتاب بزرگ آسمانی و گروندگان به آن است و تا آیه یازده آن را ادامه می دهد.

۲-بخش دیگری از این سوره از رسالت سه نفر از پیامبران الهی،و چگونگی دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه پی گیر و طاقت فرسای آنها با شرک سخن می گوید که در حقیقت یک نوع تسلی و دلداری به پیامبر ص و ارائه طریق در انجام رسالت بزرگ او است.

۳-بخشی از این سوره که از آیه ۳۳ شروع می شود و تا آیه ۴۴ ادامه دارد مملو از نکات جالب توحیدی،و بیان گویا از آیات و نشانه های عظمت پروردگار در عالم هستی است،در قسمتهای اخیر سوره نیز مجددا به همین بحث توحیدی و آیات الهی باز می گردد.

۴-بخش مهم دیگری از این سوره در مسائل مربوط به"معاد"و دلائل گوناگون آن و چگونگی حشر و نشر،و سؤال و جواب در روز قیامت،و پایان

جهان،و بهشت و دوزخ سخن می گوید،که در این قسمت نکته های بسیار مهم و دقیقی نهفته شده است.

و در لابلای این بحثهای چهارگانه آیاتی تکان دهنده برای بیداری و هشیاری غافلان و بیخبران آمده است که اثری نیرومند در دلها و جانها دارد.

خلاصه اینکه:در این سوره انسان با صحنه های مختلفی از آفرینش و قیامت و زندگی و مرگ و انذار و بشارت روبرو می شود که مجموعه ای بیدار کننده و نسخه ای شفابخش را تشکیل می دهد.

***

فضیلت سوره"یس"

سوره"یس"به گواهی احادیث متعددی که در این زمینه وارد شده یکی از مهمترین سوره های قرآنی است،به گونه ای که در احادیث به عنوان"قلب قرآن"نامیده شده است. در حدیثی از پیامبر اسلام می خوانیم: ان لکل شیء قلبا و قلب القرآن یس: "هر چیز قلبی دارد و قلب قرآن یس است"! ۱. در حدیثی از امام صادق ع نیز همین معنی آمده است و در ذیل آن می افزاید: فمن قرء یس فی نهاره قبل ان یمسی کان فی نهاره من المحفوظین و المرزوقین حتی یمسی،و من قرأها فی لیله قبل ان ینام و کل به الف ملک یحفظونه من کل شیطان رجیم و من کل آفه: "هر کس آن را در روز پیش از آنکه غروب شود بخواند در تمام طول روز محفوظ و پر روزی خواهد بود،و هر کس آن را در شب پیش از خفتن بخواند خداوند هزار فرشته را بر او مامور می کند که او را از هر شیطان رجیم و هر آفتی حفظ کنند..."و به دنبال آن فضائل مهم دیگری نیز بیان می فرماید ۱. باز در حدیثی از پیامبر می خوانیم که فرمود: سوره یس تدعی فی التوراه المعمه!قیل و ما المعمه؟قال تعم صاحبها خیر الدنیا و الآخره... "سوره یس در تورات به عنوان"عمومیت آفرین"نامیده شده،سؤال شد از چه رو به آن عمومیت آفرین گفته می شود؟فرمود:به خاطر اینکه کسی که همدم و همنشین این سوره باشد او را مشمول تمام خیر دنیا و آخرت می کند..." ۲. روایات دیگری نیز در این زمینه در کتب شیعه و اهل سنت آمده است که اگر بخواهیم همه آنها را نقل کنیم سخن به درازا می کشد. به این ترتیب باید اعتراف کرد که شاید کمتر سوره ای در قرآن مجید دارای اینهمه فضیلت بوده باشد. و همانگونه که بارها گفته ایم این فضیلت برای کسانی نیست که تنها الفاظ آن را بخوانند،و مفاهیم آن را به طاق نسیان زنند،بلکه این عظمت به خاطر محتوای عظیم این سوره است. محتوایی بیدارگر ایمان بخش و مسئولیت آفرین و تقوازا که وقتی انسان در آن اندیشه کند و این اندیشه در اعمال او پرتوافکن گردد خیر دنیا و آخرت را برای او به ارمغان می آورد. فی المثل در آیه ۶۰ این سوره سخن از پیمانی به میان می آورد که خداوند از تمام فرزندان آدم گرفته که شیطان را پرستش نکنند که شیطان دشمن آشکاری است " أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لاَ تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ". روشن است هر گاه انسان به این پیمان الهی پایبند باشد،همانگونه که در احادیث فوق آمده،از هر شیطان رجیمی در امان خواهد بود ولی اگر این آیه را سرسری می خواند و در عمل از دوستان مخلص و یاران وفادار شیطان است،نمی تواند به این افتخار بزرگ نائل گردد،همچنین درباره فرد فرد آیات و کلمات این سوره باید این محاسبه را انجام داد. ***

چنـان که می دانیم این سـوره در"مکه"نـازل شـده است،بنـا بر این محتوای آن از نظر کلی همـان محتوای عمومی سوره هـای مکی است که از توحیـد و معاد و وحی و قرآن و انـذار و بشارت سـخن می گویـد،در این سوره چهار بخش عمده مخصوصـا دیده می شود:

۱-نخست سـخن از رسالت پیامبر اسلام ص و قرآن مجید و هدف از نزول این کتاب بزرگ آسمانی و گروندگان به آن است و تا آیه یازده آن را ادامه می دهد.

۲-بخش دیگری از این سوره از رسـالت سه نفر از پیـامبران الهی،و چگونگی دعوت آنهـا به سوی توحیـد و مبـارزه پی گیر و طـاقت فرسـای آنهـا بـا شـرک سـخن می گویـد که در حقیقت یـک نوع تسـلی و دلـداری به پیامبر ص و ارائه طریق در انجام رسالت بزرگ او است.

۳-بخشی از این سوره که از آیه ۳۳ شروع می شود و تا آیه ۴۴ ادامه دارد مملو از نکات جالب توحیدی،و بیان گویا از آیات و نشانه های عظمت پروردگار در عالم هستی است،در قسمتهای اخیر سوره نیز مجددا به همین بحث توحیدی و آیات الهی باز می گردد.

۴-بخش مهم دیگری از این سوره در مسائـل مربوط به"معاد"و دلائل گوناگون آن و چگونگی حشـر و نشـر،و سؤال و جواب در روز قیامت،و پایان

ص :

چنـان که می دانیم این سـوره در"مکه"نـازل شـده است،بنـا بر این محتوای آن از نظر کلی همـان محتوای عمومی سوره هـای مکی است که از توحیـد و معاد و وحی و قرآن و انـذار و بشارت سـخن می گویـد،در این سوره چهار بخش عمده مخصوصـا دیده می شود:

۱-نخست سـخن از رسالت پیامبر اسلام ص و قرآن مجید و هدف از نزول این کتاب بزرگ آسمانی و گروندگان به آن است و تا آیه یازده آن را ادامه می دهد.

۲-بخش دیگری از این سوره از رسـالت سه نفر از پیـامبران الهی،و چگونگی دعوت آنهـا به سوی توحیـد و مبـارزه پی گیر و طـاقت فرسـای آنهـا بـا شـرک سـخن می گویـد که در حقیقت یـک نوع تسـلی و دلـداری به پیامبر ص و ارائه طریق در انجام رسالت بزرگ او است.

۳-بخشی از این سوره که از آیه ۳۳ شروع می شود و تا آیه ۴۴ ادامه دارد مملو از نکات جالب توحیدی،و بیان گویا از آیات و نشانه های عظمت پروردگار در عالم هستی است،در قسمتهای اخیر سوره نیز مجددا به همین بحث توحیدی و آیات الهی باز می گردد.

۴-بخش مهم دیگری از این سوره در مسائـل مربوط به"معاد"و دلائل گوناگون آن و چگونگی حشـر و نشـر،و سؤال و جواب در روز قیامت،و پایان

ص :

[سوره یس (۳۶): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ
يس (۱) وَ اَلْقُرْآنِ اَلْحَكِيمِ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ اَلْمُرْسَلِينَ (۳) عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) تَنْزِيلَ اَلْعَزِيزِ اَلرَّحِيمِ (۵) لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أُنْذِرَ آبٰاؤُهُمْ فَهُمْ غٰافِلُونَ (۶) لَقَدْ حَقَّ اَلْقَوْلُ عَلىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۷) إِنّٰا جَعَلْنٰا فِي أَعْنٰاقِهِمْ أَغْلاٰلاً فَهِيَ إِلَى اَلْأَذْقٰانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸) وَ جَعَلْنٰا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنٰاهُمْ فَهُمْ لاٰ يُبْصِرُونَ (۹) وَ سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۱۰)

ص :۳۱۳

ترجمه:

۱-یس.

۲-سوگند به قرآن حکیم.

۳-که تو قطعا از رسولان(خداوند)هستی.

۴-بر طریقی مستقیم.

۵-این قرآنی است که از سوی خداوند عزیز و رحیم نازل شده.

۶-تا قومی را انذار کنی که پدران آنها انذار نشدند و لذا آنها غافلند.

۷-فرمان(الهی)در باره اکثر آنها تحقق یافته،به همین جهت ایمان نمی آورند.

۸-ما در گردنهای آنها غلهایی قرار دادیم که تا چانه ها ادامه دارد،و سرهای آنها را به بالا نگاهداشته است.

۹-و در پیش روی آنها سدی قرار دادیم،و در پشت سرشان سدی،و چشمان آنها را پوشانده ایم،لذا چیزی را نمی بینند! ۱۰-برای آنها یکسان است،چه انذارشان کنی یا نکنی،ایمان نمی آورند.

تفسیر:

اشاره

سر آغاز"قلب قرآن"

این سوره همانند ۲۸ سوره دیگر قرآن مجید با حروف مقطعه آغاز می شود (یا و سین).

در باره تفسیر حروف مقطعه قرآن در آغاز سوره های"بقره"و"آل عمران"

ص:۳۱۴

و"اعراف"بحثهای فراوانی داشته ایم (۱).

ولی در خصوص سوره"یس"تفسیرهای دیگری نیز برای این حروف مقطعه وجود دارد:

از جمله اینکه:این کلمه مرکب از"یا"(حرف ندا)و"سین"یعنی شخص پیامبر اسلام است،و به این ترتیب پیامبر ص را برای بیان مطالب بعد مخاطب می سازد.

در احادیث مختلفی نیز آمده است که این کلمه یکی از نامهای پیغمبر گرامی اسلام است (۲).

دیگر اینکه مخاطب در اینجا انسان است"سین"اشاره به او است، ولی این احتمال با آیات بعد سازگار نیست،زیرا در این آیات روی سخن تنها به پیامبر ص است.

لذا در روایتی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

یس اسم رسول اللّه ص و الدلیل علی ذلک قوله تعالی إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ :

"یس نام رسول خداست و دلیل بر آن این است که بعد از آن می فرماید تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی(نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۷۵).

*** به دنبال این حروف مقطعه-همانند بسیاری از سوره هایی که با حروف مقطعه آغاز شده-سخن از قرآن مجید به میان می آورد،منتها در اینجا به آن سوگند یاد کرده و می گوید"سوگند به قرآن حکیم"(وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ).

جالب اینکه"قرآن"را به"حکیم"توصیف می کند،در حالی که حکمت معمولا صفت شخص زنده و عاقل است،گویی قرآن را موجودی زنده و عاقل

۱- ۱) به جلد اول"تفسیر نمونه"صفحه ۶۱ به بعد،و جلد دوم صفحه ۳۰۳،و جلد ششم صفحه ۷۷ مراجعه فرمائید.
۲- ۲) "نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۳۷۴ و ۳۷۵.

و رهبر و پیشوا معرفی می کنـد که می تواند درهای حکمت را به روی انسانها بگشاید،و به صـراط مسـتقیمی که در آیات بعد به آن اشاره کرده راهنمایی کند.

البته خداوند نیازی به سوگند ندارد،ولی سوگندهای قرآن همواره دارای دو فایده مهم است:نخست تاکید روی مطلب،و دیگر بیـان عظمت چیزی که به آن سوگنـد یـاد می شود،زیرا هیچکس به موجودات کم ارزش سوگنـد یـاد نمی کنـد. ***آیه بعد چیزی را که سوگنـد آیه قبل به خاطر آن بوده است بازگو می کنـد،می فرمایـد: "مسـلما تو از رسولان خداوند هستی"(إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ). ***"رسالتی که توأم با حقیقت است و بودن تو بر صراط مستقیم"(عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ) (۱). ***سپس می افزاید:این قرآنی است که از ناحیه خداوند عزیز و رحیم نازل شده"(تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ) (۲).

تکیه روی"عزیز بودن"خداوند برای بیان قدرت او بر چنین کتاب بزرگ

ص: ۳۱۶

---

۱ – ۱) در ترکیب جمله" عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ "در میـان مفسـران گفتگو است،بعضـی جار و مجرور را متعلق به"مرسـلین"می دانند،که مفهومش این است"رسالت تو بر جاده مستقیم است"بعضی نیز آن را خبر بعد از خبر دانسته اند،و مفهومش این است که تـو بر صـراط مسـتقیم قرار داری،بعضـی نیز آن را موضـع نصب بنـا بر حـال بودن گرفته انـد و مفهومش این است که تو از مرسلین هستی در حالی که بر صراط مستقیم می باشی(البته تفاوت چندانی از نظر معنی در این سه احتمال نیست).
۲ – ۲) منصـوب بودن"تنزیـل"به خـاطر آنست که مفعول فعـل مقـدری است و در تقـدیر چنین بوده:"نزل تَنْزِیـلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ "احتمالات دیگری نیز در نحوه ترکیب این جمله داده شده است.

شکست ناپـذیری است که در تمام طول اعصار و قرون به صورت یک معجزه جاویدان باقی می ماند،و هیچ قدرتی نمی تواند عظمت آن را از صفحه دلها محو کند.

و تکیـه روی"رحیمیت"خداونـد برای بیـان این حقیقت است که رحمت او ایجـاب کرده که چنین نعمت بزرگی را در اختیـار انسانها بگذارد.

بعضـی از مفسـران این دو توصیف را برای بیان دو نوع عکس العمل متفاوت می دانند که ممکن است مردم در برابر نزول این کتاب آسمانی و فرستادن این رسول نشان دهند:

اگر به انکار و تکـذیب بر خیزنـد خداونـد با عزت و قـدرتش آنها را تهدیـد کرده، و اگر از در تسـلیم و قبول در آینـد خدا با رحمتش آنها را بشارت داده. (۱).

بنـا بر این عزت و رحمتش که یکی مظهر"انـذار"و دیگری مظهر"بشارت" است با هم آمیخته و این کتاب بزرگ آسـمانی را در اختیار انسانها گذارده است.

در اینجا سؤالی مطرح است که مگر می توان حقانیت یک پیامبر یا کتاب آسمانی را با سوگند و تاکید اثبات کرد؟ ولی پاسخ این سؤال در دل آیـات فوق نهفته است،زیرا از یـک سو قرآن را توصـیف به حکیم بودن می کنـد،اشـاره به اینکه حکمتش بر کسی پوشیده نیست، و خود دلیل بر حقانیت خویش است.

دیگر اینکه پیامبر ص را به ره سپردن بر"صـراط مسـتقیم"توصیف کرده،یعنی محتوای دعوت او خود بیان می کند که مسیر او مسیر مستقیمی است،سوابق زندگی او نیز نشان می دهد که او طریقی جز طریق مستقیم ندارد.

و ما در بحثهای دلائل حقانیت پیامبران این مطلب را اشاره کرده ایم که یکی از بهترین طرق برای پی بردن به حقانیت آنها این است که محتوای دعوت آنان دقیقا بررسی شود،هر گاه هماهنگ با فطرت و عقل و و جدان بود و در سطحی

۱- ۱) "تفسیر کبیر فخر رازی"ذیل آیه مورد بحث.

قرار داشت که از انسان با نیروی بشری امکان پذیر نیست،بعلاوه سوابق زندگی شخص پیامبر چنان بود که نشان می داد مرد امانت و صداقت است،نه دروغ و مکر و تزویر،این امور قرائن زنده ای می شود بر اینکه او فرستاده خدا است،و آیات فوق در حقیقت اشاره ای به هر دو مطلب است،بنا بر این سوگند و ادعای فوق هرگز بی دلیل نیست.

از این گذشته از نظر فن مناظره،برای نفوذ در دلهای منکران لجوج هر قدر عبارات محکمتر و قاطعتر و توأم با تاکید بیشتر مطرح شود این افراد را بیشتر تحت تاثیر قرار می دهد.

باز سؤال دیگری مطرح می شود که چرا مخاطب را در این جمله شخص پیامبر ص قرار داده است نه مشرکان،و نه عموم مردم؟ پاسخ اینکه هدف این بوده که تاکید کند تو بر حقی و بر صراط مستقیمی خواه آنها بپذیرند و خواه نپذیرند،به همین دلیل در رسالت سنگین خود کوشا باش، و از عدم قبول مخالفان کمترین سستی به خود راه مده. ***آیه بعد هدف اصلی نزول قرآن را به اینگونه شرح می دهد:"قرآن را بر تو نازل کردیم تا قومی را انذار کنی که پدران آنها انذار نشدند و به همین دلیل آنها در غفلت فرو رفته اند"(لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أُنْذِرَ آبائهم فهم غافلون) (۱).

۱- ۱) در اینکه"ما"در آیه فوق نافیه است یا غیر آن،احتمالات مختلفی داده شده است،بسیاری از مفسران آن را"نافیه"گرفته اند و ما هم در تفسیر فوق بر همین معنی تکیه کردیم،زیرا اولا-جمله"فهم غافلون"گواه بر این معنی است،چون عدم وجود انذار کننده سبب غفلت می گردد،آیه ۳ سوره سجده نیز شاهد بر آن است،آنجا که می گوید: لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أَتٰاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ "هدف آن است که قومی را انذار کنی پیش از تو انذار کننده ای برای آنها نیامده است شاید هدایت شوند". بعضی"ما"را موصوله دانسته اند که مفهوم جمله این می شود:"آنها را به همان چیزی انذار می کنی که پدرانشان به آن انذار شدند،و بعضی احتمال داده اند که ما مصدریه باشد و معنی جمله چنین می شود:تا انذار کنی قومی را به همان انذار که پدرانشان شدند ولی این دو احتمال ضعیف است.

مسلما منظور از این قوم همان مشرکان عرب می باشد و اگر گفته شود به اعتقاد ما هیچ امتی بدون انذار کننده نبوده،و زمین هرگز از حجت خدا خالی نخواهد شد،بعلاوه در آیه ۲۴ سوره فاطر خواندیم وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّ خَلا فِيها نَذِيرٌ :

"هیچ امتی نبود مگر اینکه بیم دهنده ای در آنها وجود داشت.

در پاسخ می گوئیم منظور از آیه مورد بحث انذار کننده آشکار و پیامبر بزرگی است که آوازه او همه جا بپیچد،و گرنه در هر زمانی حجت الهی برای مشتاقان و طالبان وجود دارد،و اگر می بینیم دوران میان حضرت مسیح ع و قیام پیامبر اسلام ص را دوران فترت شمرده اند نه به این معنی است که مطلقا حجت الهی برای آنها وجود نداشته،بلکه فترت از نظر قیام پیامبران بزرگ و اولو العزم است.

أمیر مؤمنان علی ع در این زمینه می فرماید:

ان اللّه بعث محمدا(ص)و لیس احد من العرب یقرأ کتابا و لا یدعی نبوه!: "خداوند هنگامی محمد را مبعوث ساخت که احدی از عرب کتاب آسمانی نمی خواند و ادعای نبوت نمی کرد (نهج البلاغه خطبه ۳۳ و ۱۰۴).

به هر حال هدف از نزول قرآن این بود که مردم غافل را هشیار،و خواب زدگان را بیدار سازد،و خطراتی که آنها را احاطه کرده و گناهانی که در آن فرو رفته اند و شرک و فسادی که به آن آلوده شده اند به آنها یادآوری کند،آری قرآن که پایه آگاهی و بیداری،و کتاب پاکسازی دل و جان است.

***

ص :۳۱۹

سپس قرآن به عنوان یکی پیشگویی درباره سران کفر و سردمداران شرک می گوید:"فرمان و وعده الهی بر اکثر آنها تحقق یافته و به همین دلیل ایمان نمی آورند"(لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلیٰ أَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ).

در اینکه منظور از "قول"در اینجا چیست مفسران احتمالاتی داده اند، ولی ظاهرا منظور همان وعده عذاب جهنم برای پیروان شیاطین است،چنان که در آیه ۱۳ سوره سجده آمده است" وَ لٰکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّٰاسِ أَجْمَعِینَ ":"ولی سخن من در باره آنها تحقق یافته که دوزخ را از جن و انس پر می کنم"،و در آیه ۷۱ سوره زمر می خوانیم وَ لٰکِنْ حَقَّتْ کَلِمَهُ الْعَذٰابِ عَلَی الْکٰافِرِینَ :"ولی حکم و وعده عذاب در باره کافران محقق شده است".

به هر حال این در مورد کسانی است که تمام خطوط ارتباطی خود را با خدا قطع کرده بودند،پیوندها را گسسته،و تمام دریچه های هدایت را به روی خود بسته بودند،و لجاجت و عناد و خیره سری را به حد اعلی رسانده اند آری اینها هرگز ایمان نخواهند آورد و راه بازگشتی ندارند چرا که تمام پلها را در پشت سر خود ویران کرده اند.

حقیقت این است که انسان در صورتی اصلاح پذیر و قابل هدایت است که فطرت توحیدی خود را با اعمال زشت و اخلاق آلوده اش به کلی پایمال نکرده باشد و گرنه تاریکی مطلق بر قلب او چیره خواهد شد و تمام روزنه های امید برای او بسته می شود.

ضمنا از این سخن روشن شد که منظور از این اکثریتی که هرگز ایمان نمی آورند سران شرک و کفرند و همین گونه شد که گروهی در جنگهای اسلامی در حال شرک و بت پرستی کشته شدند،و بعضی که باقیماندند تا پایان کار در دل ایمان نداشتند،و گرنه اکثریت مشرکان عرب بعد از فتح مکه به مفاد یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللّٰهِ أَفْوٰاجاً (سوره نصر آیه ۲)گروه گروه وارد اسلام شدند.

آیات بعد از آن که سخن از وجود سدی پیش رو و پشت سر آنها می گوید، و چشمهای آنها را نابینا می شمرد،و تصریح می کند که انذار کردن و ناکردن برای آنها یکسان است،شاهد همین معنی است (۱).

*** به هر حال آیه بعد ادامه توصیف این گروه نفوذ ناپذیر است،در نخستین توصیف آنها می گوید:"ما در گردنهای آنها غلهایی قرار دادیم که تا چانه های آنها ادامه دارد،و سرهای آنها را به بالا نگاه داشته است"(إِنّٰا جَعَلْنٰا فِی أَعْنٰاقِهِمْ أَغْلاٰلاً فَهِیَ إِلَی الْأَذْقٰانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ).

"اغلال"جمع"غل"در اصل از ماده"غلل"به معنی چیزی است که در وسط اشیایی قرار گرفته،مثلا به آب جاری که از لابلای درختان عبور می کند "غلل"می گویند(بر وزن عمل)و"غل"حلقه ای بود که بر گردن یا دستها قرار می دادند،سپس آن را با زنجیر می بستند،و از آنجا که گردن یا دست در میان آن قرار گرفته این کلمه در مورد آن به کار رفته است،گاه غلهایی که بر گردن بوده جداگانه به زنجیر بسته می شد،و غلهای بر دست جدا بوده،اما گاهی دستها را در غل می کردند و به حلقه ای که بر گردن بود می بستند و شخص زندانی و اسیر را شدیدا در محدودیت فشار و شکنجه قرار می دادند.

و اگر به حالت عطش یا شدت اندوه و خشم"غله"(بر وزن قله)گفته می شود آن نیز به خاطر نفوذ این حالت در درون قلب و جسم انسان است،اصولا ماده(غل بر وزن جد)هم به معنی داخل شدن و هم داخل کردن آمده،لذا در آمد خانه یا زراعت و مانند آن را"غله"می گویند (۲).

ص:۳۲۱

۱- ۱) بنا بر آنچه گفته شد روشن می شود ضمیر در"اکثرهم"به"قوم"که قبل از آن است باز نمی گردد،بلکه به سران قوم بر می گردد و شاهد آن آیات بعد از این آیه است.

۲- ۲) "مفردات راغب"و"قطر المحیط"و"مجمع البحرین"ماده غلل.

در هر صورت گاهی طوق "غل" که بر گردن گذارده می شد تا چانه ادامه پیدا می کرد و سر را به بالا نگه می داشت و در حالی که اسیر و زندانی فوق العاده از این جهت شکنجه می دید از مشاهده اطراف خود باز می ماند.

و چه جالب است تشبیهی که از حال بت پرستان لجوج به چنین انسانهایی شده،آنها طوق "تقلید" و زنجیر "عادات و رسوم خرافی" را بر گردن و دست و پای خود بسته اند و غلهای آنها آن قدر پهن و گسترده است که سر آنها را بالا نگاهداشته و از دیدن حقایق محروم ساخته،آنها اسیرانی هستند که نه قدرت فعالیت و حرکت دارند و نه قدرت دید! (۱).

به هر حال آیه فوق هم می تواند ترسیمی از حال این گروه بی ایمان در دنیا باشد،و هم بیان حال آنها در آخرت که تجسمی است از مسائل این جهان،و اگر این جمله به صورت ماضی ذکر شده مشکلی ایجاد نمی کند،زیرا در بسیاری از آیات قرآن مجید حوادث مسلم آینده با صیغه فعل ماضی بیان شده است،و این همانست که در زبان ادباء معروف است که "مضارع متحقق الوقوع به شکل ماضی در می آید" و نیز می تواند اشاره به هر دو معنی باشد،هم حال آنها در این جهان و هم حالشان در جهان دیگر.

جمعی از مفسران شان نزولهایی برای آیه فوق،و آیه بعد از آن ذکر کرده اند که در باره "ابو جهل" یا مردی از طایفه "بنی مخزوم" یا قبیله "قریش" نازل شده،آنها کرارا تصمیم بر قتل پیغمبر ص گرفتند،ولی خداوند از طریق اعجاز آنها را از این کار بازداشت،و در آن لحظه حساس که به پیامبر ص رسیدند

۱- ۱) بنا بر آنچه در بالا گفتیم معلوم شد که ضمیر "هی" در فَهِیَ إِلَی الْأَذْقانِ به "اغلال" باز می گردد،که تا ذقن و چانه آنها کشیده شده است،و جمله فهم مقمحون تفریع بر آن است،و اینکه جمعی احتمال داده اند که "هی" به "ایدی" (دستها) بر می گردد که در آیه ذکر نشده بسیار بعید به نظر می رسد.

و می خواستند ضربه کاری بزنند چشمانشان از کار افتاد،یا قدرت حرکت از آنها سلب شد (۱).

ولی این شان نزولها مانع از عمومیت مفهوم آیه و گستردگی معنی آن در باره همه سردمداران کفر و متعصبان لجوج نخواهد بود،ضمنا تاییدی است بر آنچه در بالا در تفسیر جمله فَهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ بیان کردیم که منظور از آن اکثریت مشرکان نیست،بلکه اکثریت سردمداران شرك و کفر و نفاق است.

*** آیه بعد توصیف دیگری از همین افراد است،و ترسیم گویایی از عوامل نفوذناپذیری آنها،می فرماید:"ما در پیش روی آنها سدی قرار دادیم و در پشت سرشان سدی"(و جَعَلْنٰا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا).

آنها در میان این دو سد چنان محاصره شده اند که نه راه پیش دارند و نه راه بازگشت! و در همین حال"چشمان آنها را پوشاندیم لذا چیزی را نمی بینند"(فَأَغْشَیْنٰاهُمْ فَهُمْ لاٰ یُبْصِرُونَ).

عجب ترسیم گویایی؟از یک سو همچون اسیرانی هستند که در غل و زنجیرند.

از سوی دیگر حلقه غل چنان پهن و گسترده است که سرهای آنها را به آسمان متوجه ساخته و مطلقا از اطراف خود چیزی نمی بینند! از سوی سوم سدی از پیش رو و پشت سر آنها را در محاصره خود قرار داده و راه پیش و پس را بر آنها بسته است.

از سوی چهارم چشمان آنها بسته شده،و قدرت دید و باصره آنها به کلی از کار افتاده است.

۱- ۱) تفسیر آلوسی جلد ۲۲ صفحه ۱۹۹.

خوب فکر کنید کسی که دارای چنین اوصافی است چه کاری از او ساخته است؟ چه چیزی می فهمد؟چه چیزی می تواند ببیند؟و چگونه می تواند گام بردارد؟و چنین است حال مستکبران خود خواه و خودبین،و مقلدان کور و کر، و متعصبان لجوج در برابر چهره حقایق! *** به همین دلیل در آخرین آیه مورد بحث صریحا می گوید:"برای آنها یکسان است،چه آنها را انذار کنی،یا نکنی،ایمان نمی آورند"!(وَ سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ).

گفتار تو هر قدر نافذ،و وحی آسمانی هر قدر مؤثر باشد،تا در زمینه آماده وارد نشود تاثیر نخواهد گذاشت،اگر هزاران سال آفتاب عالمتاب بر شوره زار بتابد،و بارانهای پر برکت بر آن نازل شود و نسیم بهاری مرتبا از آن بگذرد محصولی جز خس و خاشاک نخواهد داشت که قابلیت قابل در کنار فاعلیت فاعل شرط است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-از کار افتادن ابزار شناخت!

انسان برای اینکه بتواند از عالم بیرون وجود خود آگاه شود از وسائل و ابزاری بهره می گیرد که به آن ابزار شناخت گفته می شود.

قسمتی از آنها"درون ذاتی"هستند،و قسمتی"برون ذاتی"عقل و خرد و و جدان و فطرت از ابزار شناخت درون ذات است،و حواس ظاهری انسان همچون بینایی و شنوایی و مانند آن ابزار شناخت برون ذاتند.

این وسائل خداداد اگر مورد بهره برداری صحیح قرار گیرند روز به روز قویتر و نیرومندتر می شوند،و بهتر و دقیقتر حقایق را نشان می دهند.

اما اگر مـدتی در مسـیرهای انحرافی قرار گیرنـد،و یا اصـلا از آنها اسـتفاده نشود،تدریجا تحلیل رفته و یا به کلی دگرگون می شوند و حقایق را وارونه نشان می دهند،درست همانند آئینه صافی که گرد و غبار ضـخیمی آن را بپوشاند، و یا خراشهای زیاد و عمیقی بر چهره آن وارد شود که دیگر نمی تواند چیزی را نشان دهد،و اگر نشان دهد هرگز با واقعیت آن تطبیق نمی کند.

ایـن اعمـال نـادرست و موضـعگیریهای انحرافی انسـان اسـت که نعمت بزرگ ابزار شـناخت را از او می گیرد،و به همین دلیل مقصر اصلی خود او و گناه آن نیز بر گردن خود او است.

آیات فوق ترسـیم گویایی از همین مساله مهم و سـرنوشت ساز است،هوسـبازان مسـتکبر،و خود خواهان متعصب،و دنباله روان بی قید و شـرط را به کسانی تشبیه می کند که از یک سو در غل و زنجیر گرفتارند،این همان زنجیرهای هوس و کبر و غرور و تقلیـد کورکورانه است که خود بر دست و گردن خویش نهاده اند، و بر کسانی تشبیه می کند که در محاصـره دو سد نیرومند و غیر قابل عبور قرار گرفته اند.

و از سوی دیگر چشمانشان نیز بسته و نابینا است.

غل و زنجیر به تنهایی برای جلوگیری از حرکت آنها کافی است،آن دو سد عظیم نیز به تنهایی مانع فعالیت آنها است،نداشـتن چشم و نابینایی خود نیز عامل مستقلی است.

این دو سـد گویی به قـدری بلنـد و نزدیک است که به تنهایی قـدرت دیـد آنها را می گیرد همانگونه که قدرت حرکت را از آنها سلب می کند.

کرارا گفته ایم هـدایت پذیری انسان تا زمانی است که به این مرحله نرسـیده باشد،اما هنگامی که به این مرحله برسد اگر تمام انبیاء و اولیا نیز جمع شوند و تمام کتب آسمانی را بر او بخوانند مؤثر نخواهد شد!

و اینکه در روایات اسلامی و همچنین در آیات قرآن تاکید شده که اگر لغزشی برای انسان پیدا شد و گناهی از او سر زد فورا توبه کند و به سوی خدا باز گردد،و از "تسویف"و "تاخیر"و "اصرار"و "تکرار"بپرهیزد برای این است که به این مرحله نرسد،زنگارها را بشوید،موانع کوچک را قبل از تبدیل شدن به یک سد بزرگ ویران کند،و راه پیشرفت و حرکت را باز نگهدارد و گرد و غبار را از مقابل دیدگان خود فرو بنشاند"تا نظر تواند کرد".

***

۲-سدهایی از پیش و پس!

این سؤال برای بعضی از مفسران مطرح شده است که مانع اصلی برای ادامه حرکت سدهای پیش رو است،سد پشت سر چه معنی دارد؟ بعضی پاسخ گفته اند:انسان دارای دو گونه هدایت است،هدایت نظری و استدلالی،و هدایت فطری و وجدانی،سد پیش رو اشاره به این است که او از هدایت نظری محروم می گردد،می خواهد به عقب باز گردد و به هدایت فطری نظر بیفکند،سد و مانع پشت سر،او را از بازگشت به فطرت باز می دارد (۱).

بعضی دیگر گفته اند سد پیش رو اشاره به موانعی است که او را از وصول به آخرت و سعادت جاویدان باز می دارد،و سد پشت سر چیزی است که او را حتی از رسیدن به سعادت و آرامش در دنیا مانع می شود (۲).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که انسان هنگامی که در طریق به سوی مقصد به مانعی برخورد کند به عقب بر می گردد،تا راه دیگری به سوی مقصد پیدا کند،اما وقتی در دو طرف سدی ایجاد شده است از پیدا کردن راه به سوی مقصد به هر حال محروم می شود.

۱- ۱) "تفسیر کبیر فخر رازی"ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) "تفسیر قرطبی"ذیل آیات مورد بحث.

ضمنا پاسخ این سؤال که چرا سخنی از سد در طرف راست و چپ به میان نیامده؟نیز روشن شد،زیرا رفتن به راست و چپ هرگز انسان را به مقصد نمی رساند باید راهی به پیش بگشاید.

بعلاوه معمولا سد را در جایی ایجاد می کنند که طرف راست و چپ آن بسته است تنها گذرگاهی میان آن دو قرار دارد که با ایجاد سد آن گذرگاه نیز بسته می شود،و عملا انسان در محاصره قرار می گیرد.

***

۳-محرومیت از سیر آفاقی و انفسی

برای شناخت خداوند معمولا-دو راه برای مطالعه وجود دارد مطالعه در نشانه های خدا که در جسم و جان انسان است،و آن را"آیات انفسی"می نامند و مطالعه در آیاتی که در بیرون وجود او در زمین و آسمان و ثوابت و سیارات و کوه و دریا وجود دارد،و آن را"آیات آفاقی"می گویند که قرآن مجید در آیه ۵۳ سوره فصلت به آن اشاره کرده،می فرماید سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ "به زودی آیات خود را در"آفاق"و"انفس"به آنها نشان می دهیم تا برای آنها ثابت شود که خداوند حق است".

هنگامی که قدرت شناخت انسان از کار می افتد هم طریق مشاهده آیات انفسی بر او بسته می شود،و هم مشاهده آیات آفاقی.

در آیات فوق جمله إِنّا جَعَلْنا فِی أَعْناقِهِمْ أَغْلالاً فَهِیَ إِلَی الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ اشاره به معنی اول است،زیرا غلها چنان سر آنها را به بالا نگاه می دارد که حتی قدرت دیدن خویشتن را ندارند،و سدهای پیش و پس چنان چشم آنها را از مشاهده اطراف خود باز می دارد که هر چه نگاه می کنند جز دیوار سد چیزی را نمی بینند و از مشاهده آیات آفاقی محروم می شوند.

***

[سوره یس (۳۶): آیات ۱۱ تا ۱۲]

اشاره

إِنَّمٰا تُنْذِرُ مَنِ اِتَّبَعَ اَلذِّکْرَ وَ خَشِیَ اَلرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَهٍ وَ أَجْرٍ کَرِیمٍ (۱۱) إِنّٰا نَحْنُ نُحْیِ اَلْمَوْتیٰ وَ نَکْتُبُ مٰا قَدَّمُوا وَ آثٰارَهُمْ وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنٰاهُ فِی إِمٰامٍ مُبِینٍ (۱۲)

ترجمه:

۱۱-تو تنها کسی را انذار می کنی که از این یادآوری الهی پیروی کند،و از خداوند رحمان در پنهان بترسد،چنین کسی را به آمرزش و پاداش پر ارزش بشارت ده! ۱۲-ما مردگان را زنده می کنیم،و آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می نویسیم،و همه چیز را در"کتاب"احصا کرده ایم.

تفسیر:

اشاره

چه کسانی انذار تو را می پذیرند؟

در آیات گذشته سخن از گروهی در میان بود که به هیچوجه آمادگی پذیرش انذارهای الهی را ندارند و انذار و عدم انذار در برابر آنها یکسان است،اما آیات مورد بحث از گروه دیگری که درست در نقطه مقابل آنها قرار گرفته اند سخن می گوید،تا با مقایسه با یکدیگر-همانگونه که روش قرآن در بحث است- مساله روشنتر شود.

می فرماید"تو تنها کسی را انذار می کنی که از"ذکر"پیروی کند، و از خداوند رحمن در پنهان بترسد"(إِنَّمٰا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ وَ خَشِیَ

ص: ۳۲۸

الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ

).

"و کسی که چنین است او را بشارت به مغفرت و پاداش پر ارزش ده" (فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ کَرِیمٍ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱-در این آیه دو وصف برای کسانی که"انذار"و"اندرز"پیامبر ص در آنها مؤثر است ذکر شده:پیروی از ذکر،و خشیت از خداوند در پنهان،البته منظور از بیان این دو وصف همان آمادگی و جنبه"بالقوه"آن است،یعنی انذار تنها در کسانی مؤثر واقع می شود که گوش شنوا و قلب آماده دارند،انذار در آنها دو اثر می گذارد:نخست پیروی از ذکر و قرآن،و دیگر احساس ترس در برابر پروردگار و مسئولیتها.

و به تعبیر دیگر این دو حالت بالقوه در آنها وجود دارد،اما بعد از انذار به فعلیت می رسد بر خلاف کوردلان لجوج و غافل که هرگز نه گوش شنوا دارند نه آماده خشیت اند.

این آیه درست مانند آیات نخستین سوره بقره است که می گوید: ذٰلِکَ الْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ :"این کتاب آسمانی شکی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزکاران است".

***۲-منظور از"ذکر"به عقیده بسیاری از مفسران قرآن مجید است، زیرا این کلمه به همین صورت کرارا در قرآن در همین معنی به کار رفته است (۱).

ولی مانعی ندارد که منظور معنی لغوی آن یعنی هر گونه یادآوری بوده

---

۱ - ۱) نحل-۴۴،فصلت-۴۱،زخرف-۴۴،قمر-۲۵،در عین حال واژه "ذکر"به معنی مطلق یادآوری نیز در قرآن کرارا به کار رفته.

باشد،که شامل آیات قرآن و سایر انذارهای پیامبر ص و رهبران الهی می شود.

***۳-"خشیت"،چنان که در گذشته نیز گفته ایم،به معنی ترسی است که آمیخته با احساس عظمت باشد،و تعبیر به"رحمان"که مظهر رحمت عامه خداوند است در اینجا نکته لطیفی در بر دارد،و آن اینکه:در عین ترس از عظمت خداوند باید امید به رحمت او نیز داشته باشند،تا دو کفه"خوف"و"رجا"که عامل حرکت مستمر تکاملی است متوازن گردد.

جالب این است که در بعضی از آیات قرآن در مورد "رجا و امید"نام "اللّٰه"ذکر شده که مظهر هیبت و عظمت است(لِمَنْ کٰانَ یَرْجُوا اللّٰهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ -احزاب-۲۱)اشاره به اینکه هم رجا باید با خوف آمیخته شود و هم خوف با رجا(دقت کنید).

***۴-تعبیر"بالغیب"در اینجا اشاره به شناخت خداوند از طریق استدلال و برهان است،چرا که ذات پاك او از حواس انسان پنهان می باشد،تنها با چشم دل و از لابلای آثارش می توان جمال و جلال او را مشاهده کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که"غیب"در اینجا به معنی پنهان از چشم مردم است،یعنی مقام"خشیت"و ترس او جنبه ریایی و در حضور مردم نداشته باشد، بلکه در نهان نیز دارای خشیت باشد.

بعضی نیز آن را به معنی"قیامت"تفسیر کرده اند،چرا که از مصداقهای روشن اموری است که از حس ما پنهان است،ولی معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

***۵-جمله"فبشره"در حقیقت تکمیل"انذار"است،زیرا پیامبر ص

در آغاز انـذار می کنـد،و هنگامی که پیروی از فرمان خـدا و ترس آمیخته با عظمت نسبت به او پیدا شد و اثراتش در"قول"و"فعل"انسان ظاهر گشت بشارت می دهد.

به چه چیز بشارت می دهد؟نخست به چیزی که بیشتر از هر موضوع دیگر فکر انسان را به خود مشغول می دارد،و آن لغزشهایی است که احیانا از او سر زده، به او بشارت می دهد که خدای بزرگ همه آنها را بخشوده است،سپس به اجر کریم و پاداش پر ارزش که هیچکس جز خداوند ابعاد آن را نمی داند.

جالب اینکه هم"مغفرت"به صورت نکره ذکر شده،همچنین"اجر کریم" و می دانیم نکره آوردن در اینگونه موارد برای بیان عظمت است.

***۶-بعضی از مفسران معتقدند که"فاء"در جمله"فبشره"که برای تفریع است اشاره به این می باشد که آن دو عمل(پیروی از ذکر،و خشیت از پروردگار)نتیجه اش این دو اثر است:مغفرت،و اجر کریم،که اولی از اول سرچشمه می گیرد،و دومی از دوم.

*** سپس به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون اجر و پاداش پر ارزش مؤمنان و پذیرندگان انذارهای انبیاء آمده بود در آیه بعد به مساله"معاد و رستاخیز و ثبت و ضبط اعمال برای حساب و جزا"اشاره کرده،می فرماید:"ما مردگان را زنده می کنیم"(إِنّٰا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتىٰ).

تکیه روی عنوان"نحن"(ما)اشاره به این است که با قدرت عظیمی که همه در ما سراغ دارید دیگر جای بحث و گفتگو نیست که چگونه استخوانهای پوسیده و عظام رمیم از نو جان می گیرد،و لباس حیات در تن می پوشد؟ نه تنها مردگان را زنده می کنیم بلکه"تمام آنچه را از پیش فرستاده اند

ص :۳۳۱

و تمام آثار آنها را می نویسیم"(وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ).

بنا بر این چیزی فروگذار نخواهد شد مگر اینکه در نامه اعمال برای روز حساب محفوظ خواهد بود.

جمله"ما قدموا"(آنچه را از پیش فرستادند)اشاره به اعمالی است که انجام داده اند و اثری از آن باقی نمانده،اما تعبیر به"و آثارهم"اشاره به اعمالی است که از انسان باقی می ماند و آثارش در محیط منعکس می شود،مانند صدقات جاریه(بناها و اوقاف و مراکزی که بعد از انسان باقی می ماند و مردم از آن منتفع می شوند).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که"ما قدموا"اشاره به اعمالی است که جنبه شخصی دارد،و"آثارهم"اشاره به کارهایی است که سنت می شود و بعد از انسان نیز موجب خیر و برکت،و یا شر و زیان و گناه می گردد.

البته مفهوم آیه گسترده است و ممکن است هر دو تفسیر در مفهوم جمع باشد.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می افزاید"ما همه چیز را در کتاب آشکار احصا کرده ایم"(وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ).

غالب مفسران"امام مبین"را در اینجا به عنوان"لوح محفوظ"همان کتابی که همه اعمال و همه موجودات و حوادث این جهان در آن ثبت و محفوظ است تفسیر کرده اند.

و تعبیر به"امام"ممکن است از این نظر باشد که این کتاب در قیامت رهبر و پیشوا است برای همه ماموران ثواب و عقاب و معیاری است برای سنجش ارزش اعمال انسانها و پاداش و کیفر آنها.

جالب اینکه این تعبیر(امام)در بعضی دیگر از آیات قرآن در مورد "تورات"به کار رفته،آنجا که می فرماید: أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ

وَ یَتْلُوهُ شٰاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتٰابُ مُوسیٰ إِمٰاماً وَ رَحْمَةً :"آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهدی از سوی او می باشد، و پیش از آن کتاب موسی که امام و رحمت بود گواهی بر آن می دهد(همچون کسی است که چنین نباشد).

اطلاق کلمه"امام"در این آیه بر تورات به خاطر معارف و احکام و دستورات آن است،و همچنین به خاطر نشانه های پیامبر اسلام ص که در آن آمده،و در تمام این امور می توانست رهبر و پیشوای خلق باشد بنا بر این کلمه مزبور در هر مورد متناسب با آن مفهومی دارد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-انواع کتابهای ثبت اعمال

از آیات قرآن مجید چنین استفاده می شود که اعمال انسان در چند کتاب ثبت و ضبط می گردد،تا به هنگام حساب هیچگونه عذر و بهانه ای برای کسی باقی نماند.

نخست"نامه اعمال شخصی"است که ثبت کننده تمام کارهای یک فرد در سراسر عمر او است،قرآن می گوید:روز قیامت به هر کس گفته می شود: اِقْرَأْ کِتٰابَکَ کَفیٰ بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً :"خودت نامه اعمالت را بخوان،کافی است که خود حسابگر خویش باشی"(اسراء-۱۴).

اینجاست که فریاد مجرمان بلند می شود و می گویند:وای بر ما!این چه کتابی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آن را ثبت و احصا کرده است؟!" یَقُولُونَ یٰا وَیْلَتَنٰا مٰا لِهٰذَا الْکِتٰابِ لاٰ یُغٰادِرُ صَغِیرَةً وَ لاٰ کَبِیرَةً إِلاّٰ أَحْصٰاهٰا (کهف-۴۹).

این همان کتابی است که"نیکوکاران آن را در دست راست دارند و بدکاران

در دست چپ"(حاقه-۱۹ و ۲۵).

دوم کتابی است که"نامه اعمال امتها"است،و بیانگر خطوط اجتماعی زندگی آنها می باشد چنان که قرآن می گوید: كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعىٰ إِلىٰ كِتابِهَا :"روز قیامت هر امتی به نامه اعمالش فرا خوانده می شود"(جاثیه-۲۸).

و سومین کتاب همان کتاب"نامه جامع و عمومی لوح محفوظ"است که نه تنها اعمال همه انسانها از اولین و آخرین،بلکه همه حوادث جهان در آن یک جا ثبت است،و گواه دیگری در آن صحنه بزرگ بر اعمال آدمی است،و در حقیقت امام و رهبر برای فرشتگان حساب،و ملائکه پاداش و عقاب است (۱).

***

۲-همه چیز ثبت می شود حتی...

در حدیث گویا و بیدار کننده ای از امام صادق ع می خوانیم:

ان رسول اللّه نزل بارض قرعاء،فقال لاصحابه:ائتوا بحطب،فقالوا:یا رسول اللّه نحن بارض قرعاء!قال فلیات کل انسان بما قدر علیه،فجاءوا به حتی رموا بین یدیه،بعضه علی بعض،فقال رسول اللّه(ص)هکذا تجمع الذنوب ثم قال ایاکم و المحقرات من الذنوب،فان لکل شیء طالبا الاوان طالبها یکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین:

"رسول خدا وارد زمین بی آب و علفی شد،به یارانش فرمود:هیزم بیاورید، عرض کردند:ای رسول خدا!اینجا سرزمین خشکی است که هیچ هیزم در آن نیست،فرمود:بروید،هر کدام هر مقدار می توانید جمع کنید،هر یک از آنها مختصر هیزم یا چوب خشکیده ای با خود آورد،و همه را پیش روی پیغمبر ص روی هم ریختند(شعله ای در آن افکند و آتشی عظیم از آن زبانه کشید)سپس پیامبر ص فرمود:اینگونه گناهان(کوچک)روی هم متراکم می شوند(و شما برای

---

۱ - ۱) در باره"لوح محفوظ"در جلد ۱۰ تفسیر نمونه صفحه ۲۴۱(ذیل آیه ۳۹ سوره رعد)و همچنین در جلد پنجم صفحه ۲۶۸(ذیل آیه ۵۹ انعام)بحث کرده ایم.

تک تک آنها اهمیتی قائل نیستید!)سپس فرمود:بترسید از گناهان کوچک که هر چیزی طالبی دارد،و طالب آنها آنچه را از پیش فرستادند،و آنچه را از آثار باقی گذاشته اند می نویسد و همه چیز را در کتاب مبین ثبت کرده (۱).

این حدیث تکان دهنده ترسیمی است گویا از تراکم گناهان کم اهمیت و آتش عظیمی که از مجموع آنها زبانه می کشد.

در حدیث دیگری آمده است که قبیله"بنو سلمه"در نقطه دور دستی از شهر مدینه قرار داشتند،تصمیم گرفتند به نزدیکی مسجد پیامبر ص نقل مکان کنند،آیه فوق نازل شد إِنّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتىٰ ...و پیامبر ص به آنها فرمود:

ان آثارکم تکتب "آثار شما(گامهای شما به سوی مسجد)در نامه اعمالتان نوشته خواهد شد(و پاداش خواهید گرفت)هنگامی که بنو سلمه این سخن را شنیدند صرفنظر کردند و در جای خود ماندند" (۲).

روشن است که آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هر یک از این امور مصداقی از آن است.

آنچه ممکن است در بدو نظر ناهماهنگ با تفسیر فوق تصور شود روایاتی است از طرق اهل بیت ع که"امام مبین"در آن به امیر مؤمنان علی ع تفسیر شده است.

از جمله در حدیثی از امام باقر ع از پدرش از جدش ع نقل شده است که فرمود:"هنگامی که این آیه وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنٰاهُ فِي إِمٰامٍ مُبِينٍ نازل شد

۱- ۱) "تفسیر نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۳۷۸.

۲- ۲) "تفسیر قرطبی"این حدیث را از"ابو سعید خدری"از"صحیح ترمذی"نقل کرده،و شبیه آن در"صحیح مسلم"از"جابر بن عبد اللّه انصاری"نیز آمده است، مفسران دیگر مانند"آلوسی"و"فخر رازی"و"طبرسی"و"علامه طباطبائی"نیز آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده اند.

ابو بکر و عمر برخاستند و عرض کردند:ای پیامبر!آیا منظور از آن تورات است؟ فرمود:نه،عرض کردند انجیل است؟فرمود:نه،عرض کردند:منظور قرآن است؟فرمود:نه،در اینحال امیر مؤمنان علی ع به سوی پیامبر ص آمد هنگامی که چشم رسول خدا ص بر او افتاد فرمود:

هو هذا!انه الامام الذی احصی اللّه تبارک و تعالی فیه علم کل شیء: "امام مبین این مرد است!او است امامی که خداوند متعال علم همه چیز را در او احصا فرموده"! (۱).

در تفسیر علی بن ابراهیم از ابن عباس از خود امیر مؤمنان نیز نقل شده است که فرمود:

انا و اللّه الامام المبین،ابین الحق من الباطل ورثته من رسول اللّه "به خدا سوگند منم امام مبین که حق را از باطل آشکار می سازم،این علم را از رسول خدا به ارث برده و آموخته ام" (۲).

گرچه بعضی از مفسران همچون"آلوسی"از نقل این گونه روایات از طریق شیعه وحشت کرده،و آن را به نادانی و بی خبری از تفسیر آیه نسبت داده اند، ولی با کمی دقت روشن می شود که این گونه روایات منافاتی با تفسیر"امام مبین" به"لوح محفوظ"ندارد،زیرا قلب پاك پیامبر ص در درجه اول و قلب وسیع جانشین او در درجه بعد آیینه هایی است که لوح محفوظ را منعکس می کند، و قسمت عظیمی از آنچه در لوح محفوظ است از سوی خدا به آن الهام می گردد، به این ترتیب نمونه ای از"لوح محفوظ"می باشد،و بنا بر این اطلاق"امام مبین" بر آن مطلب عجیبی نیست،چرا که فرعی است که از آن اصل گرفته شده،و شاخه ای است که به آن ریشه باز می گردد.

از این گذشته وجود انسان کامل-چنان که می دانیم-عالم صغیری است که عالم کبیر را در خود خلاصه کرده است،و طبق شعر معروف منسوب

۱- ۱) "معانی الاخبار صدوق"باب معنی الامام المبین صفحه ۹۵.

۲- ۲) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۷۹.

به علی ع.

ا تزعم انک جرم صغیر؟

و فیک انطوی العالم الاکبر!

آیا گمان می کنی که تو موجود کوچکی هستی در حالی که عالم بزرگ در تو خلاصه شده است؟و نیز می دانیم که عالم هستی از یک نظر صفحه علم خدا و لوح محفوظ است.

عجب اینکه"آلوسی"با اینکه روایات فوق را شدیدا انکار می کند تفسیر اخیر را چندان بعید نشمرده است،و به هر حال در اینکه منظور از امام مبین "لوح محفوظ"است شکی نیست،روایات فوق نیز قابل تطبیق بر آن می باشد (دقت کنید).

***

ص: ۳۳۷

[سوره یس (۳۶): آیات ۱۳ تا ۱۹]

اشاره

وَ اِضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً أَصْحابَ اَلْقَرْيَهِ إِذْ جاءَهَا اَلْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اِثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ (۱۴) قالُوا ما أَنْتُمْ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا وَ ما أَنْزَلَ اَلرَّحْمنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ تَكْذِبُونَ (۱۵) قالُوا رَبُّنا يَعْلَمُ إِنّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶) وَ ما عَلَيْنا إِلاَّ اَلْبَلاغُ اَلْمُبِينُ (۱۷) قالُوا إِنّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنّا عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۸) قالُوا طائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ (۱۹)

ص: ۳۳۸

ترجمه:

۱۳-برای آنها"اصحاب قریه"را مثال بزن،هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند.

۱۴-هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم،اما آنها رسولان(ما)را تکذیب کردند،لذا برای تقویت آن دو،شخص سومی فرستادیم،آنها همگی گفتند ما فرستادگان(خدا)به سوی شما هستیم.

۱۵-اما آنها(در جواب)گفتند:شما جز بشری همانند ما نیستید،و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده،شما فقط دروغ می گوئید!
۱۶-آنها گفتند پروردگار ما آگاه است که ما قطعا فرستادگان(او)به سوی شما هستیم.

۱۷-و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.

۱۸-آنها گفتند ما شما را به فال بد گرفته ایم(و وجود شما شوم است)و اگر از این سخنان دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد،و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید.

۱۹-گفتند شومی شما از خودتان است اگر درست بیندیشید!بلکه شما گروهی اسرافکارید.

تفسیر:

سرگذشت"اصحاب القریه"برای آنها عبرتی است

در تعقیب بحثهایی که در زمینه قرآن و نبوت پیامبر اسلام ص و مؤمنان راستین و منکران لجوج گذشت در آیات مورد بحث نمونه ای از وضع امتهای پیشین در همین زمینه مطرح شده، و در ضمن این آیات و چندین آیه بعد که مجموعا ۱۸ آیه را تشکیل می دهد سرگذشتی از چند تن از پیامبران پیشین که مامور هدایت قوم مشرک و بت پرستی بودند که قرآن از آنها به عنوان"اصحاب القریه"یاد کرده و آنها به مخالفت برخاستند و آنان را تکذیب کردند و سرانجام به عذاب دردناکی گرفتار شدند بیان می کند،تا هم هشداری باشد برای مشرکان مکه،و هم تسلی و دلداری باشد برای پیامبر و مؤمنان اندک آن روز،به هر حال

ص:۳۳۹

تکیه بر این سرگذشت در قلب این سوره که خود قلب قرآن است به خاطر شباهت تمامی است که با موقعیت مسلمانان آن روز دارد.

نخست می فرماید:"برای آنها اصحاب قریه را مثال بزن هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند"(وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً أَصْحٰابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جٰاءَهَا الْمُرْسَلُونَ) (۱).

"قریه"در اصل نام برای محلی است که مردم در آن جمع می شوند، و گاهی به خود انسانها نیز"قریه"گفته می شود،بنا بر این مفهوم گسترده ای دارد که هم شهرها را شامل می گردد و هم روستاها را،هر چند در زبان فارسی معمولی تنها به روستا اطلاق می شود،ولی در لغت عرب و در قرآن مجید کرارا به شهرهای مهم و عمده مانند"مصر"و"مکه"و امثال آن اطلاق شده است.

در اینکه این شهر کدامیک از شهرها بوده است معروف و مشهور در میان مفسران این است که"انطاکیه"از شهرهای شامات بوده است،و این شهر یکی از شهرهای بسیار معروف روم قدیم بوده،و هم اکنون از نظر جغرافیایی جزء قلمرو کشور ترکیه است که شرح بیشتر در باره آن را در نکات بیان خواهیم کرد.

به هر حال از آیات این سوره به خوبی بر می آید که اهل این شهر بت پرست بودند و این رسولان برای دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه با شرک آمده بودند.

*** سپس قرآن بعد از این بیان اجمالی و سربسته،به شرح ماجرا پرداخته، چنین می گوید:"در آن زمان که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم،

---

۱ - ۱) بعضی معتقدند"اصحاب القریه"مفعول اول"اضرب"و"مثلا"مفعول دوم آنست که مقدم بر مفعول اول شده است و بعضی آن را بدل از"مثلا"گرفته اند،ولی احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد.

اما آنها رسولان ما را تکذیب کردند،لذا برای تقویت آن دو شخص سومی ارسال نمودیم،آنها همگی گفتند ما فرستادگان به سوی شما از طرف پروردگاریم" (إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ (۱).

به این ترتیب سه نفر از رسولان پروردگار(دو نفر در آغاز و یک نفر در اثناء برای تقویت آنها)به سوی این قوم گمراه آمدند.

در اینکه این رسولان چه کسانی بودند در میان مفسران گفتگو است، جمعی گفته اند:نام آن دو نفر"شمعون"و"یوحنا"بود و نام سومین"بولس" و بعضی نامهای دیگری برای آنها ذکر کرده اند.

و نیز در اینکه آنها پیامبران و رسولان خداوند بودند و یا فرستادگان حضرت مسیح ع(و اگر خداوند می فرماید ما آنها را فرستادیم به خاطر آنست که رسولان مسیح هم رسولان او هستند)باز در میان مفسران گفتگو است،هر چند ظاهر آیات فوق موافق تفسیر اول است،گرچه تفاوتی در نتیجه ای که قرآن می خواهد بگیرد نمی کند.

*** اکنون ببینیم آن قوم گمراه در مقابل دعوت رسولان چه واکنشی نشان دادند،قرآن می گوید:همان بهانه ای را که بسیاری از کافران سرکش در برابر پیامبران الهی پیش کشیدند مطرح نمودند"گفتند:شما بشری همانند ما هستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده سرمایه شما چیزی جز دروغ نیست"! (قالُوا ما أَنْتُمْ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا وَ ما أَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ تَكْذِبُونَ).

اگر بنا بود فرستاده ای از طرف خدا بیاید باید فرشته مقربی باشد نه انسانی همچون ما،و همین را دلیل برای تکذیب رسولان و انکار نزول فرمان الهی پنداشتند.

---

۱ - ۱) بعضی از مفسران کلمه"اذ"را در این جا بدل از"اصحاب القریه"دانسته و بعضی آن را متعلق به فعل محذوف یعنی"اذکر"می دانند.

در حالی که شاید خودشان نیز می دانستند که در طول تاریخ همه پیامبران از نسل آدم بوده اند،از جمله ابراهیم را که همگی به رسالت می شناختند مسلما انسان بود،و از این گذشته مگر نیازها و مشکلات و دردهای انسانها را جز انسان می تواند درک کند؟ (۱).

در اینکه چرا در آیه روی صفت"رحمانیت"خداوند تکیه شده،ممکن است از این نظر باشد که خداوند ضمن نقل سخن آنها مخصوصا روی این صفت تکیه می کند که پاسخ آنها در نقل گفته خودشان نهفته باشد، زیرا چگونه ممکن است خداوندی که رحمت عامش سراسر عالم را فرا گرفته است پیامبرانی برای تربیت نفوس و دعوت به رشد و تکامل انسان نفرستد؟ این احتمال نیز داده شده است که آنها مخصوصا روی وصف رحمان تکیه کردند که بگویند خداوند مهربان کار بندگان خود را با فرستادن پیامبران و تنظیم تکالیف مشکل نمی کند!آنها را آزاد می گذارد!این منطق سست و بی پایه با سطح افکار این گروه متناسب بود.

*** به هر حال این پیامبران از مخالفت سرسختانه آن قوم گمراه مایوس نشدند و ضعف و سستی به خود راه ندادند،و در پاسخ آنها چنین "گفتند:پروردگار ما می داند که ما قطعا فرستادگان او به سوی شما هستیم"(قالُوا رَبُّنا یَعْلَمُ إِنّا إِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ).

*** "و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ رسالت به طور آشکار و روشن نیست" (وَ ما عَلَیْنا إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِینُ).

ص: ۳۴۲

۱- ۱) در باره فلسفه همگونی پیامبران با امتها در جلد ۱۲ صفحه ۲۸۹(ذیل آیه ۹۴ اسراء)مشروحا بحث کرده ایم.

مسلما آنها تکیه بر ادعا نکردند،و تنها به سوگند قناعت ننمودند،بلکه از تعبیر "بلاغ مبین "اجمالا استفاده می شود که دلائل و معجزاتی از خود نشان دادند،و گرنه ابلاغ آنها مصداق "بلاغ مبین "نبود،زیرا "بلاغ مبین "باید چنان باشد که واقعیت را به همه برساند،و این جز به کمک دلائل متقن و معجزات گویا ممکن نیست.

در بعضی از روایات نیز آمده است که آنها همانند حضرت مسیح ع بعضی از بیماران غیر قابل علاج را به فرمان خدا-شفا دادند.

*** ولی این کوردلان در برابر آن منطق روشن و معجزات تسلیم نشدند،بلکه بر خشونت خود افزودند،و از مرحله تکذیب پا فراتر نهاده به مرحله تهدید و شدت عمل گام نهادند "گفتند:ما شما را به فال بد گرفته ایم،وجود شما شوم است و مایه بدبختی شهر و دیار ما "!(قٰالُوا إِنّٰا تَطَيَّرْنٰا بِكُمْ) (1).

ممکن است مقارن آمدن این پیامبران الهی بعضی مشکلات در زندگی مردم آن دیار بر اثر گناهانشان و یا به عنوان هشدار الهی حاصل شده باشد، چنان که بعضی از مفسران نیز نقل کرده اند که مدتی نزول باران قطع شد (2)ولی آنها نه تنها عبرتی نگرفتند بلکه این حادثه را به دعوت رسولان پیوند دادند.

باز به این هم قناعت نکردند،بلکه با تهدیدی صریح و آشکار نیات شوم و زشت خود را ظاهر ساختند،و گفتند:"اگر از این سخنان دست برندارید مسلما شما را سنگسار خواهیم کرد،و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید "!

۱- ۱) در باره "تطیر "و فال بد زدن و ریشه اصلی این لغت به طور مشروح در جلد ششم صفحه ۳۱۷ ذیل آیه ۱۳۱-اعراف و جلد ۱۵ صفحه ۴۹۱ ذیل آیه ۴۷ نمل بحث کرده ایم.

۲- ۲) "تفسیر قرطبی "ذیل آیات مورد بحث،

(لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكَمْ وَ لَيَمَسَّنَّكَمْ مِنّا عَذٰابٌ أَلِيمٌ).

آیا مجازات دردناک(عذاب الیم)تاکیدی است بر مساله سنگسار کردن (رجم)و یا مجازاتی افزون بر آنست؟دو احتمال وجود دارد.

احتمال دوم نزدیکتر به نظر می رسد،چرا که سنگسار کردن که یکی از بدترین انواع عذاب و شکنجه هاست که گاهی منتهی به مرگ می شود،ممکن است ذکر"عذاب الیم"اشاره به این باشد که سنگسار نمودن شما را آن قدر ادامه می دهیم تا مایه مرگ شما شود،یا اینکه علاوه بر سنگسار کردن انواع دیگری از شکنجه ها را که جنایتکاران پیشین انجام می دادند مانند میله های داغ در چشم فرو کردن یا فلز گداخته در حلق ریختن و امثال اینها را در باره شما انجام خواهیم داد.

بعضی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که سنگسار کردن عذاب جسمانی بوده،اما"عذاب الیم"عذاب معنوی و روحی بوده است (۱).

اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

آری طرفداران باطل و حامیان ظلم و فساد چون منطق قابل عرضه ای ندارند همیشه تکیه بر تهدید و فشار و خشونت می کنند،غافل از آنکه رهروان راه"اللّه" هیچگاه در برابر این تهدیدها تسلیم نخواهند شد،بلکه بر استقامتشان خواهد افزود،آن روز که آنها پا به این میدان گذاشتند جان خود را بر کف گرفتند و آماده ایثار گشتند.

*** اینجا بود که رسولان الهی با منطق گویای خود به پاسخ هذیانهای آنها پرداختند،و"گفتند:شومی شما از خود شما است و اگر درست بیندیشید.

۱- ۱) و این در صورتی است که"لنرجمنکم"از ماده"رجم"به معنی دشنام و ناسزا و تهمت باشد.

به این حقیقت واقف خواهید شد"(قٰالُوا طٰائِرُكُمْ مَعَكَمْ أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ).

اگر بدبختی و تیره روزی و حوادث شوم محیط جامعه شما را فرا گرفته، و برکات الهی از میان شما رخت بربسته،عامل آن را در درون جان خود،در افکار منحط و اعمال زشت و شومتان جستجو کنید،نه در دعوت ما،این شما هستید که با بت پرستی و هوا پرستی و بیدادگری و شهوترانی فضای زندگی خود را تیره و تار کرده،و برکات خدا را از خود قطع کرده اید.

جمعی از مفسران جمله" أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ "را اشاره به مطلب مستقلی دانسته اند و گفته اند مفهومش این است که آیا اگر پیامبران الهی بیایند و شما را تذکر دهند و انذار کنند جزایش این است که آنها را تهدید به عذاب و مجازات کنید، و وجودشان را شوم پندارید،آنها برای شما نور و هدایت و خیر و برکت به ارمغان آورده اند،آیا پاسخ چنین خدمتی آن تهدیدها و سخنان زشت است (۱).

و سرانجام آخرین سخن این فرستادگان پروردگار به آنان این بود که "شما گروهی اسرافکار و متجاوزید"(بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ).

درد اصلی شما همان اسراف و تجاوزگری شما است،اگر توحید را انکار کرده،به شرک روی می آورید،دلیل آن اسراف و تجاوز از حق است،و اگر جامعه شما گرفتار سرنوشت شوم شده است سبب آن نیز اسراف در گناه و آلودگی به شهوات است،بالآخره اگر در برابر خیر خواهی خیر خواهان آنها را تهدید به مرگ می کنید این نیز به خاطر تجاوزگری شما است! پیرامون ماجرای تاریخی این رسولان و محل وقوع این حوادث بعد از تفسیر آیات باقیمانده این داستان مشروحا سخن خواهیم گفت.

***

۱- ۱) به هر حال جزای"جمله شرطیه"محذوف است،و در تقدیر چنین است "ا إن ذكرتم قابلتمونا بهذه الامور-یا-أ إن ذكرتم علمتم صدق ما قلنا.

[سوره یس (۳۶): آیات ۲۰ تا ۳۰]

اشاره

وَ جٰاءَ مِنْ أَقْصَا اَلْمَدِینَهِ رَجُلٌ یَسْعیٰ قٰالَ یٰا قَوْمِ اِتَّبِعُوا اَلْمُرْسَلِینَ (۲۰) اِتَّبِعُوا مَنْ لاٰ یَسْئَلُکُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱) وَ مٰا لِیَ لاٰ أَعْبُدُ اَلَّذِی فَطَرَنِی وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَهً إِنْ یُرِدْنِ اَلرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لاٰ تُغْنِ عَنِّی شَفٰاعَتُهُمْ شَیْئاً وَ لاٰ یُنْقِذُونِ (۲۳) إِنِّی إِذاً لَفِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ (۲۴) إِنِّی آمَنْتُ بِرَبِّکُمْ فَاسْمَعُونِ (۲۵) قِیلَ اُدْخُلِ اَلْجَنَّهَ قٰالَ یٰا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ (۲۶) بِمٰا غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ اَلْمُکْرَمِینَ (۲۷) وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلیٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا کُنّٰا مُنْزِلِینَ (۲۸) إِنْ کٰانَتْ إِلاّٰ صَیْحَهً وٰاحِدَهً فَإِذٰا هُمْ خٰامِدُونَ (۲۹) یٰا حَسْرَهً عَلَی اَلْعِبٰادِ مٰا یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ (۳۰)

ص: ۳۴۶

ترجمه:

۲۰-مردی(با ایمان)از نقطه دور دست شهر با شتاب فرا رسید،گفت:ای قوم من!از فرستادگان خدا پیروی کنید.

۲۱-از کسانی پیروی کنید که از شما اجری نمی خواهند و خود هدایت یافته اند.

۲۲-من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است؟و همگی به سوی او باز گشت می کنید.

۲۳-آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من ندارد و مرا(از مجازات او)نجات نخواهند داد.

۲۴-اگر چنین کنم من در گمراهی آشکاری خواهم بود.

۲۵-(به همین دلیل)من به پروردگارتان ایمان آوردم،به سخنان من گوش فرا دهید.

۲۶-(سرانجام او را شهید کردند و)به او گفته شد وارد بهشت شو گفت ای کاش قوم من می دانستند.

۲۷-که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است.

۲۸-ما بعد از او بر قوم او هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم و هرگز سنت ما بر این نبود.

۲۹-فقط یک صیحه آسمانی بود!ناگهان همگی خاموش شدند!! ۳۰-افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد مگر اینکه او را استهزاء می کردند.

ص: ۳۴۷

تفسیر:

مجاهدی جان بر کف!

در آیـات مورد بحث بخش دیگری از مبـارزات رسولاـنی که در این داسـتان به آنهـا اشـاره شـده،آمـده است،و آن مربوط به حمایت حساب شده و شـجاعانه مؤمنان اندک از آنها است که در برابر اکثریت کافر و مشـرک و لجوج ایسـتادند و تا سـر حد جان از پیامبران الهی دفاع کردند.

نخست می فرماید:"مردی(با ایمان)از نقطه دور دست شـهر با سرعت و شتاب به سراغ گروه کافران آمد و گفت:ای قوم من!از فرستادگان خدا پیروی کنید"(وَ جٰاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعىٰ قٰالَ يٰا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ).

این مرد که غالب مفسـران نامش را"حبیب نجار"ذکر کرده اند از کسانی بود که در برخوردهای نخستین با رسولان پروردگار به حقانیت دعوت آنها و عمق تعلیماتشان پی برد،و مؤمنی ثابت قـدم و مصـمم از کار در آمد،هنگامی که به او خبر رسـید که در قلب شهر مردم بر این پیامبران الهی شوریده اند،و شاید قصد شهید کردن آنها را دارند،سکوت را مجاز ندانست،و چنان که از کلمه "یسـعی"بر می آیـد با سـرعت و شـتاب خود را به مرکز شـهر رسانیـد و آنچه در توان داشت در دفاع از حق فروگذار نکرد.

تعبیر به"رجل"به صورت ناشـناخته،شاید اشاره به این نکته است که او یک فرد عادی بود،قدرت و شوکتی نداشت،و در مسیر خود تـک و تنهـا بود، در عین حـال نور و حرارت ایمـان آن چنـان او را روشن و گرم ساخته بود که بی اعتنا به پیامـدهای این دفـاع سرسـختانه از مبـارزان راه توحیـد،وارد معرکه شـد، تا مؤمنان عصـر پیامبر ص در آغاز اسـلام که عـده قلیلی بیش نبودند سرمشق بگیرند و بدانند حتی یک نفر مؤمن تنها نیز دارای مسئولیت است و سکوت برای او جائز نیست.

تعبیر به"اقصی المدینه"نشان می دهد که دعوت این رسولان به نقاط دور دست شهر نیز کشیده شد،و دلهای آماده را تحت تاثیر خود قرار داده بود، گذشته از این نقاط دور دست شهر همیشه مرکز مستضعفانی است که آمادگی بیشتر برای پذیرش حق دارند،به عکس،در قلب شهرها مردم مرفهی زندگی می کنند که جذب آنها به سوی حق به سادگی ممکن نیست.

تعبیر به"یا قوم"(ای قوم من)بیانگر دلسوزی این مرد نسبت به اهل شهر و مردم آن دیار است،و دعوت به پیروی از رسولان دعوتی است خالصانه که هیچ نفعی برای شخص او در آن مطرح نیست.

*** اکنون ببینیم این مؤمن مجاهد به چه منطق و دلیلی برای جلب توجه همشهریانش متوسل گشت؟ نخست از این در وارد شد که:"از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و مزدی در برابر دعوت خود نمی خواهند"(اِتَّبِعُوا مَنْ لا یَسْئَلُکُمْ أَجْراً).

این خود نخستین نشانه صدق آنها است که هیچ منفعت مادی در دعوتشان ندارند،نه از شما مالی می خواهند،و نه جاه و مقام،و نه حتی تشکر و سپاسگزاری و نه هیچ اجر و پاداش دیگر.

این همان چیزی است که بارها در آیات قرآن در مورد انبیای بزرگ به عنوان نشانه ای از اخلاص و بی نظری و صفای قلب پیامبران روی آن تکیه شده، تنها در سوره شعرا پنج بار این جمله(وَ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ)تکرار گردیده است (۱).

سپس می افزاید:بعلاوه"این رسولان چنان که از محتوای دعوت و سخنانشان بر می آید افرادی هدایت یافته اند"(وَ هُمْ مُهْتَدُونَ).

ص: ۳۴۹

۱- ۱) آیات:۱۰۹-۱۲۷-۱۴۵-۱۶۴ و ۱۸۰ شعرا.

اشاره به اینکه عدم تسلیم در برابر دعوت کسی یا به خاطر این است که دعوتش حق نیست و به بیراهه و گمراهی می کشاند،و یـا اینکه حق است امـا مطرح کننـدگان منـافع خاصـی در سـایه آن کسب می کننـد که این خود مـایه بـدبینی به چنـان دعوتی است،اما هنگامی که نه آن باشد و نه این،دیگر چه جای تامل و تردید؟! *** سپس به دلیل دیگری می پردازد و به سراغ اصل توحید که عمده ترین نکته دعوت این رسولان بوده است می رود و می گوید:"من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است"؟(وَ مٰا لِیَ لاٰ أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی) (۱).

کسی شایسته پرستش است که خالق و مالك و بخشنده مواهب باشد نه این بتها که هیچ کاری از آنان ساخته نیست،فطرت سلیم می گوید باید خالق را پرستید، نه این مخلوقات بی ارزش را! تکیه روی"فطرنی"(مرا آفریده)ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد که من وقتی به فطرت اصلی و سرشت حقیقی خود باز می گردم به خوبی می بینم که از درونم فریادی رسا و گویا بلند است که مرا دعوت به پرستش خالقم می کند،دعوتی که هماهنگ با عقل و خرد است،من چگونه این دعوت مضاعف "فطرت"و"خرد"را نادیده بگیرم؟ جالب اینکه نمی گوید:"ما لکم لا تعبدون الذی فطرکم""چرا خدایی را پرستش نمی کنید که شما را آفریده است"بلکه می گوید:"من چرا چنین نکنم"یعنی در حقیقت از خود شروع می کند تا مؤثرتر واقع شود.

۱- ۱) جمله"و مالی لا اعبد..."محذوفی دارد و در تقدیر چنین بوده(ای شیء لی اذا لم اعبد خالقی)(مجمع البیان)بعضی از مفسران نیز"مالی"را به معنی"لم" (چرا)گرفته اند(تبیان ذیل آیه مورد بحث).

و به دنبال آن هشدار می دهد که مراقب باشید"همه شما سرانجام تنها به سوی او باز می گردید"(وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

یعنی نه تنها سر و کار شما در زندگی این جهان با او است که در جهان دیگر نیز تمام سرنوشت شما در دست قدرت او می باشد،آری به سراغ کسی بروید که در هر دو جهان سرنوشت شما را به دست گرفته.

*** و در سومین استدلال خود به وضع بتها پرداخته،و اثبات عبودیت را برای خداوند با نفی عبودیت از بتها تکمیل می کند،می گوید:"آیا غیر از خداوند معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمن بخواهد زیانی به من برساند شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من نخواهد داشت،و مرا از مجازات او هرگز نجات نخواهند داد"(أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لاٰ تُغْنِ عَنِّي شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لاٰ يُنْقِذُونِ).

باز در اینجا از خودش سخن می گوید تا جنبه تحکم و آمریت نداشته باشد، و دیگران حساب کار خود را برسند.

او در حقیقت انگشت روی بهانه اصلی بت پرستان می گذارد که می گفتند:

"ما اینها را به خاطر این پرستش می کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند" می گوید:چه شفاعتی؟و چه کمک و نجاتی؟آنها خود نیازمند به کمک و حمایت شما هستند،در تنگنای حوادث چه کاری از آنها برای شما ساخته است؟! تعبیر به"الرحمن"در اینجا علاوه بر اینکه اشاره به گستردگی رحمت خداوند و بازگشت همه نعمتها و مواهب به سوی او است،و این خود دلیلی بر توحید عبادت می باشد،بیانگر این نکته است که خداوند رحمن ضرر و زیانی برای کسی نمی خواهد،مگر اینکه خلافکاری انسان به منتها درجه خود برسد که او را از محیط گسترده الهی دور و در وادی غضبش گرفتار سازد.

***

ص :۳۵۱

سپس این مؤمن مجاهد برای تاکید و توضیح بیشتر افزود:"هر گاه من چنین بتهایی را پرستش کنم و آنها را شریک پروردگار قرار دهم در گمراهی آشکار خواهم بود"(إِنِّی إِذاً لَفِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ).

کدام گمراهی از این آشکارتر که انسان عاقل و با شعور در برابر این موجودات بی شعور زانو زند و آنها را در کنار خالق زمین و آسمان قرار دهد.

*** این مؤمن تلاشگر و مبارز پس از این استدلالات و تبلیغات مؤثر و گیرا با صدای رسا در حضور جمع اعلام کرد:"همه بدانید من به پروردگار شما ایمان آورده ام،و دعوت این رسولان را پذیرا شده ام"(إِنِّی آمَنْتُ بِرَبِّکُمْ).

"بنا بر این سخنان مرا بشنوید"و بدانید من به دعوت این رسولان مؤمنم و گفتار مرا به کار بندید که به سود شماست(فَاسْمَعُونِ).

در اینکه مخاطب در این جمله،و همچنین جمله" إِنِّی آمَنْتُ بِرَبِّکُمْ "کیست؟ ظاهر آیات قبل نشان می دهد که همان گروه مشرکان و بت پرستانی هستند که در آن دیار بودند،تعبیر به ربکم(پروردگار شما)نیز منافاتی با این معنی ندارد،چرا که این تعبیر در آیات زیادی از قرآن مجید در برابر کفار و به هنگام بیان استدلالات توحیدی آمده است (1).

و نیز جمله"فاسمعون"(به سخنان من گوش فرا دهید)مخالفتی با آنچه گفته شد ندارد چرا که این جمله را برای دعوت آنها به پیروی از گفتار خویش ذکر کرده،همانگونه که در داستان مؤمن آل فرعون آمده(آنجا که خطاب به فرعونیان می گوید: یٰا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیلَ الرَّشٰادِ :ای قوم من از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم(غافر-38).

1- 1) به آیات 3-یونس،32-یونس،3-هود،52-هود،24-نحل 29-کهف و غیر آن مراجعه فرمائید.

و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران گفته اند مخاطب در این جمله همان رسولانی هستند که از سوی خدا برای دعوت این قوم آمده بودند و تعبیر به"ربکم"و جمله"فاسمعون"را قرینه بر آن گرفته اند هیچگونه دلیلی برای آن در دست نیست.

*** اما ببینیم عکس العمل این قوم لجوج در برابر این مؤمن پاکباز چه بود؟ قرآن سخنی از آن به میان نمی آورد،ولی از لحن آیات بعد استفاده می شود که آنها بر او شوریدند و شهیدش کردند.

آری سخنان پر شور و هیجان انگیز او که با استدلالاتی قوی و نیرومند و نکاتی جالب و دلنشین همراه بود در آن قلبهای سیاه و سرهای پر از مکر و غرور نه تنها اثر مثبتی نگذاشت بلکه چنان آتش کینه و عداوت را در دلهای آنان برافروخت که از جا برخاستند و با نهایت قساوت و بی رحمی به جان این مرد مؤمن شجاع افتادند،به روایتی او را سنگباران کردند و پیکرش را چنان آماج سنگها ساختند که بر زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد،در حالی که پیوسته این سخن را بر لب داشت که"خداوندا این قوم مرا هدایت کن که آنها نمی دانند" (۱).

و به روایت دیگری او را زیر پاها چنان لگدمال کردند که روحش به آسمان پرواز کرد (۲).

اما قرآن این حقیقت را با جمله جالب و سربسته ای بیان کرده،می گوید:

"به او گفته شد وارد بهشت شو"(قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ).

این تعبیری است که در باره شهیدان راه خدا در آیات دیگر قرآن آمده است: وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوٰاتاً بَلْ أَحْيٰاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

۱- ۱) "تفسیر قرطبی"ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر"مجمع البیان"-"تبیان"-"ابو الفتوح رازی"و غیر آن.

یرزقون:"گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته شدند مردگانند،بلکه آنها زنده جاویدند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند"(آل عمران-۱۶۹).

جالب اینکه این تعبیر نشان می دهد که شهادت این مرد مؤمن همان، و داخل شدن او در بهشت همان،آن چنان فاصله میان این دو کم و کوتاه بوده است که قرآن مجید در تعبیر لطیفش به جای ذکر شهادت او دخول او را در بهشت بیان کرده،و چه نزدیک است راه بر شهیدان،راه بهشت و سعادت جاویدان! روشن است منظور از بهشت در اینجا بهشت برزخی است،چرا که هم از آیات و هم از روایات استفاده می شود که بهشت جاویدان در قیامت نصیب مؤمنان خواهد شد همانگونه که دوزخ نیز در مورد بدکاران چنین است.

بنا بر این بهشت و دوزخ دیگری در عالم برزخ است که نمونه ای از بهشت و دوزخ رستاخیز می باشد،چنان که در روایت امیر مؤمنان علی ع در مورد قبر وارد شده است:

القبر اما روضه من ریاض الجنه او حفره من حفر النیران: "قبر یا باغی از باغهای بهشت است یا حفره ای از حفره های دوزخ"! (۱).

و اینکه بعضی احتمال داده اند این جمله اشاره به خطابی است که در روز قیامت به این مؤمن با شهامت و ایثارگر می شود،و جنبه مستقبل دارد نه حال، بر خلاف ظاهر آیه است.

به هر حال روح پاک این مرد به آسمانها،در جوار قرب رحمت الهی و در نعیم بهشتی،شتافت،و در آنجا تنها آرزویش این بود که"گفت:ای کاش قوم من می دانستند" (قٰالَ یٰا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ).

*** ای کاش می دانستند که"پروردگارم مرا مشمول آمرزش و عفو خویش قرار

ص :۳۵۴

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۶ صفحه ۲۱۸.

داد و در صف گرامیان جای داد"(بِمٰا غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ) (۱).

ای کاش چشم حق بینی داشتند،چشمی که با حجابهای ضخیم و سنگین جهان مادی محجوب نگردد،و آنچه را در پشت این پرده است ببینند یعنی تا اینهمه نعمت و اکرام و احترام خدا را بنگرند و بدانند در مقابل اهانتهای آنها خداوند چه لطفی در حق من فرموده است،ای کاش می دیدند و ایمان می آوردند اما افسوس! در حدیث آمده است که پیغمبر گرامی اسلام ص فرمود:

انه نصح لهم فی حیاته و بعد موته "این مرد با ایمان هم در حال حیات خود خیر خواه قوم خویش بود و هم بعد از مرگ آرزوی هدایت آنها را داشت" (۲).

جالب توجه اینکه او نخست تکیه بر موهبت غفران الهی می کند،سپس بر اکرام،چرا که نخست باید با آب مغفرت روح و جان انسان از آلودگی گناهان پاک گردد و چون پاک شد بر بساط قرب و اکرام الهی جای گیرد.

این نکته نیز قابل دقت است که اکرام و احترام و بزرگداشت الهی گرچه نصیب بسیاری از بندگان می شود،و اصولا"تقوی"و"اکرام"دوش به دوش هم پیش می روند إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقٰاکُمْ (حجرات-۱۳)ولی"اکرام" به طور کامل و بدون هیچگونه قید و شرط در قرآن مجید در باره دو گروه آمده است: نخست"فرشتگان مقرب خدا"که قرآن در باره آنها می گوید: بَلْ عِبٰادٌ مُکْرَمُونَ لاٰ یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ :"آنها بندگان گرامی خدایند که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و فرمانش را به کار می بندند"(انبیا-۲۷)

۱- ۱) در اینکه"ما"در جمله" بِمٰا غَفَرَ لِی رَبِّی "ما مصدریه یا موصوله یا استفهامیه است؟سه احتمال داده شده است،ولی احتمال استفهامیه بودن بعید به نظر می رسد،و در میان دو احتمال دیگر احتمال موصوله بودن اقرب است،هر چند از نظر معنی تفاوت چندانی نمی کند.

۲- ۲) "تفسیر قرطبی"جلد ۸ صفحه ۵۴۶۴.

و دیگر بندگان کامل الایمان که قرآن از آنها به عنوان مخلصین یاد کرده، و در باره آنها می گوید: أُولٰئِکَ فِی جَنّٰاتٍ مُکْرَمُونَ :"آنها در باغهای بهشت گرامی داشته می شوند"(معارج-۳۵) (۱).

***به هر حال این پایان کار این مرد مؤمن و مجاهد راستین بود که در انجام رسالت خویش و حمایت از پیامبران الهی کوتاهی نکرد و سرانجام شربت شهادت نوشید و به جوار قرب رحمت خداوند راه یافت.

اما ببینیم سرنوشت آن قوم طاغی و ستمگر به کجا رسید؟ گرچه در قرآن سخنی از پایان کار آن سه نفر پیامبر که به سوی این قوم مبعوث شدند نیامده،ولی جمعی از مفسران نوشته اند که آن قوم علاوه بر کشتن آن مرد مؤمن پیامبران خویش را نیز به قتل رساندند،در حالی که بعضی دیگر تصریح کرده اند که آن مرد با ایمان جمعیت را به خود مشغول ساخت تا پیامبران بتوانند از توطئه ای که برای آنها چیده شده بود رهایی یابند و به نقطه امن تری منتقل شوند،ولی نزول عذاب دردناک الهی بر آنها که در آیات بعد به آن اشاره می شود قرینه ای بر ترجیح قول اول است،هر چند تعبیر"من بعده"(بعد از شهادت آن مرد با ایمان)در مورد نزول عذاب نشان می دهد که قول دوم صحیحتر است (دقت کنید).

۱- ۱) "المیزان"جلد ۱۷ صفحه ۸۲(ذیل آیات مورد بحث).

آغاز جزء ۲۳ قرآن مجید

دیدیم که مردم شهر انطاکیه چگونه به مخالفت با پیامبران الهی قیام کردند اکنون ببینیم سرانجام کارشان چه شد؟ قرآن در این زمینه می گوید:"ما بر قوم او بعد از وی هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم،و اصولا سنت ما چنین نیست که برای نابود ساختن این اقوام سرکش متوسل به این امور شویم(وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلیٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمٰاءِ وَ مٰا کُنّٰا مُنْزِلِینَ).

ما نیازی به این امور نداریم،تنها یک اشاره کافی است که همه آنها را خاموش سازیم و به دیار عدم بفرستیم و تمام زندگی آنها را در هم بکوبیم.

تنها یک اشاره کافیست که عوامل حیات آنها تبدیل به عامل مرگشان شود، و در لحظه ای کوتاه و زودگذر طومار زندگانیشان را درهم پیچد! *** سپس می افزاید:"تنها یک صیحه آسمانی تحقق یافت،صیحه ای تکان دهنده و مرگبار،ناگهان همگی خاموش شدند"!(إِنْ کٰانَتْ إِلاّٰ صَیْحَةً وٰاحِدَةً فَإِذٰا هُمْ خٰامِدُونَ).

آیا این صیحه صدای صاعقه ای بود که از ابری برخاست و بر زمین نشست، لرزه ای بر همه چیز افکند،و تمام عمارتها را ویران ساخت،و آنها از شدت وحشت تسلیم مرگ شدند؟ یا صیحه ای بود که بر اثر یک زمین لرزه شدید از دل زمین برخاست و در فضا طنین افکند و موج انفجارش همه را به کام مرگ کشید؟!

ص: ۳۵۷

هر چه بود یک صیحه،آن هم در یک لحظه زودگذر،بیش نبود،فریادی بود که همه فریادها را خاموش کرد،و تکانی بود که همه را بی حرکت ساخت، و چنین است قدرت خداوند،و چنان است سرنوشت یک قوم گمراه و بی ثمر! بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مربی بری را! *** در آخرین آیه مورد بحث با لحنی بسیار گیرا و مؤثر بر خورد تمام سرکشان تاریخ را با دعوت پیامبران خدا یک جا مورد بحث قرار داده می گوید:"وا حسرتا بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد مگر اینکه او را به باد استهزا گرفتند"(یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبادِ ما یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّ کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ).

وای بر آنها که دریچه های رحمت خدا را به روی خود بستند! اسفا بر آنها که چراغهای هدایت خویش را شکستند! بیچاره و محروم از سعادت آن گروهی که نه تنها گوش هوش به ندای رهبران ندهند،بلکه به استهزا و سخریه آنها بر خیزند،سپس آنها را از دم شمشیر بگذرانند،در حالی که آنها سرنوشت شوم طغیان گران بی ایمان را قبل از خود دیده بودند و سرانجام دردناکشان را با گوش شنیده یا در صفحات تاریخ خوانده بودند اما کمترین عبرتی نگرفتند،و درست در همان وادی گام نهادند و به همان سرنوشت گرفتار شدند! روشن است این جمله گفتار خدا است چون تمام این آیات از سوی او بیان می شود،ولی البته جمله"حسرت"به معنی ناراحتی درونی در برابر حوادثی که کاری از دست انسان در مورد آن ساخته نیست در باره خداوند معنی ندارد،همان گونه که"خشم"و"غضب"و مانند آن نیز به مفهوم حقیقی در مورد او وجود ندارد، بلکه منظور این است که حال این تیره روزان چنان بود که هر انسانی از وضع آنها آگاه می شد متاسف و متاثر می گشت که چرا با این همه وسائل نجات در این

گرداب هولناک غرق شوند؟! (۱).

تعبیر به"عباد"(بندگان خدا)اشاره به این است که تعجب از این است که بندگان خدا که غرق نعمتهای او هستند دست به چنین جنایاتی زدند.

***

نکته ها:

اشاره

داستان رسولان"انطاکیه"

"انطاکیه"یکی از قدیمترین شهرهای شام است که به گفته بعضی در سیصد سال قبل از مسیح ع بنا گردید،این شهر در روزگار قدیم از حیث ثروت و علم و تجارت یکی از سه شهر بزرگ کشور روم محسوب می شد.

شهر"انطاکیه"تا"حلب"کمتر از یکصد کیلومتر و تا"اسکندریه"حدود شصت کیلومتر فاصله دارد.

این شهر در زمان خلیفه دوم به دست"ابو عبیده جراح"فتح شد،و از دست رومیان در آمد،مردم آن که مسیحی بودند پرداخت جزیه را پذیرفتند،و بر آئین خود باقی ماندند (۲).

بعد از جنگ جهانی اول این شهر به تصرف فرانسویان در آمد،و چون فرانسویان خواستند شام را رها کنند و غالب اهل انطاکیه مسیحی و با فرانسویان همکیش بودند و نخواستند در آشوبهایی که پس از خروج آنها از شام در این کشور اتفاق می افتد به مسیحیان آسیب رسد،آن را به ترکیه دادند! "انطاکیه"برای مسیحیان مانند"مدینه"برای مسلمانان دومین شهر مذهبی محسوب می شود،و شهر اولشان"بیت المقدس"است که حضرت مسیح ع دعوت خود را از آنجا آغاز کرد،و بعدا گروهی از مؤمنان به مسیح ع

۱- ۱) "راغب"در"مفردات"می گوید:"حسرت"به معنی اندوه بر چیزی است که از دست رفته.

۲- ۲) "فرهنگ قصص قرآن"ماده"انطاکیه"(صفحه ۳۲۰).

به انطاکیه هجرت کردند و پولس و برنابا (۱)بدان شهر رفتند و مردم را به این آئین خواندند و از آنجا دین مسیح ع گسترش یافت،و به همین جهت در قرآن مجید از این شهر به خصوص(در آیات مورد بحث)سخن به میان آمده (۲).

مفسر عالیقدر"طبرسی"در"مجمع البیان"چنین می گوید:حضرت مسیح ع دو فرستاده از حواریین به شهر انطاکیه فرستاد،هنگامی که آنها به نزدیکی شهر رسیدند پیر مردی را دیدند که چند گوسفند را به چرا آورده بود این همان"حبیب،صاحب یس"بود،آنها بر او سلام کردند پیر مرد جواب داد و پرسید شما کیستید؟گفتند:فرستادگان عیسی هستیم،آمده ایم شما را از عبادت بتها به سوی عبادت خداوند رحمان دعوت کنیم.

پیر مرد پرسید:آیا معجزه و نشانه ای هم دارید؟ گفتند:آری بیماران را شفا می دهیم،و نابینای مادرزاد و مبتلا به"برص" را به اذن خداوند بهبودی می بخشیم.

پیر مرد گفت:من فرزند بیماری دارم که سالها در بستر افتاده.

گفتند:با ما بیا تا به خانه تو برویم و از حالش خبر گیریم.

پیر مرد همراه آنها رفت و آنها دستی بر تن فرزند او کشیدند،به فرمان خدا سالم از جای برخاست! این خبر در شهر پخش شد و به دنبال آن خداوند گروه کثیری از بیماران را به دست آنها شفا داد.

۱- ۱) "پولس"از مبلغان معروف مسیحی است که بعد از او برای گسترش مسیحیت کوشش فراوان کرد و"برنابا"(به فتح با)نام اصلیش"یوسف"و از یاران"پولس" و"مرقس"بوده،انجیل معروفی دارد که در آن بشارات زیادی از ظهور پیامبر اسلام دیده می شود،ولی مسیحیان آن را غیر قانونی می شمرند و می گویند به وسیله یک مسلمان نوشته شده است.

۲- ۲) تفسیر"ابو الفتوح رازی"پاورقی های مرحوم عالم بزرگوار"شعرانی".

آنها پادشاهی بت پرست داشتند،خبر به او رسید آنها را فرا خواند و پرسید شما کیستید؟گفتند:فرستادگان عیسی هستیم،آمده ایم تو را از عبادت موجوداتی که نه می شنوند و نه می بینند،به عبادت کسی که هم شنوا و هم بیناست دعوت کنیم.

پادشاه گفت:آیا معبودی جز خدایان ما وجود دارد؟ گفتند:آری همان کسی که تو و معبودهایت را آفرید! پادشاه گفت:برخیزید!تا من در باره شما اندیشه کنم(و این تهدیدی نسبت به آنها بود)سپس مردم آن دو را در بازار گرفتند و زدند.

ولی در روایت دیگری چنین آمده که دو فرستاده عیسی ع دستشان به پادشاه نرسید و مدتی در آن شهر ماندند،روزی پادشاه از قصر خود بیرون آمده بود، آنها صدا را به تکبیر بلند کرده و نام"اللّه"را به عظمت یاد کردند،پادشاه در غضب شد و دستور حبس آنها را صادر کرد،و هر کدام را یکصد تازیانه زد.

هنگامی که این دو فرستاده مسیح تکذیب شدند و مضروب گشتند حضرت مسیح ع"شمعون الصفا"را که بزرگ حواریین بود به دنبال آنها فرستاد.

"شمعون"به صورت ناشناخته وارد شهر شد،و طرح دوستی با اطرافیان شاه ریخت،آنها از دوستی او لذت بردند،و خبر را به پادشاه رسانیدند،او نیز از وی دعوت کرد و از همنشینان خود قرار داد و احترام نمود.

"شمعون"روزی گفت:ای پادشاه!من شنیده ام دو نفر در حبس تو زندانی شده اند،و هنگامی که تو را به غیر آئینت خوانده اند آنها را زده ای؟آیا هیچ به سخنان آنها گوش فرا داده ای؟! شاه گفت:خشم من مانع از این کار شد.

"شمعون"گفت:اگر پادشاه صلاح بداند آنها را فرا خواند،تا ببینیم چه چیز در چنته دارند؟

ص :۳۶۱

پادشاه آنها را فرا خواند."شمعون"(گویی هیچ آنها را نمی شناسد)به آنها گفت چه کسی شما را به اینجا فرستاده است؟! گفتند:خدایی که همه چیز را آفریده،و هیچ شریکی برای او نیست.

گفت:نشانه و معجزه شما چیست؟ گفتند هر چه تو بخواهی! شاه دستور داد غلام نابینایی را آوردند و آنها به فرمان خدا او را شفا دادند،پادشاه در تعجب فرو رفت،در اینجا شمعون به سخن در آمد و به شاه گفت آیا اگر چنین درخواستی از خدایانت می کردی آنها نیز قادر بر چنین کاری بودند؟ شاه گفت:از تو چه پنهان که خدایانی که ما می پرستیم نه ضرری دارند، و نه سود و خاصیتی! سپس پادشاه به آن دو گفت:اگر خدای شما بتواند مرده ای را زنده کند ما به او و به شما ایمان می آوریم.

گفتند:خدای ما قادر بر همه چیز هست.

شاه گفت:در اینجا مرده ای است که هفت روز از مرگ او می گذرد هنوز او را دفن نکرده ایم،و در انتظار این هستیم که پدرش از سفر بیاید.

مرده را آوردند و آن دو آشکارا دعا می کردند،و شمعون مخفیانه،ناگهان مرده تکانی خورد و از جا برخاست،و گفت من هفت روز است که مرده ام و آتش دوزخ را با چشم خود دیده ام،و من به شما هشدار می دهم همگی به خدای یگانه ایمان بیاورید.

پادشاه تعجب کرد،هنگامی که شمعون یقین پیدا کرد که سخنانش در او مؤثر افتاده،او را به خدای یگانه دعوت کرد و او ایمان آورد،و اهل کشورش نیز به او پیوستند،هر چند گروهی به کفر خود باقی ماندند".

ص :۳۶۲

نظیر این روایت در تفسیر عیاشی از امام باقر و امام صادق ع نیز نقل شده است هر چند در میان آنها تفاوتهایی وجود دارد [(۱)].

ولی با توجه به ظاهر آیات گذشته ایمان آوردن اهل آن شهر بسیار بعید به نظر می رسد چرا که قرآن می گوید آنها به وسیله صیحه آسمانی هلاک شدند.

ممکن است در این قسمت از روایت اشتباهی از ناحیه راوی صادر شده باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر به"مرسلون"در آیات فوق نشان می دهد که آنها پیامبر و فرستاده خدا بودند،بعلاوه قرآن می گوید مردم شهر به آنها گفتند شما جز بشری همانند ما نیستید،و خداوند چیزی نازل نفرموده است.

اینگونه تعبیرات در قرآن مجید معمولا-در مورد پیامبران الهی آمده است، مگر اینکه گفته شود که فرستادگان پیامبران نیز فرستاده خدا هستند اما این توجیه بعید به نظر می رسد.

***

۲-نکته های آموزنده این داستان

از آنچه در آیات بالا پیرامون این داستان خواندیم مسائل بسیاری می توان آموخت که از جمله امور زیر است:

الف-افراد با ایمان در راه خدا هرگز از تنهایی وحشت نمی کنند،همانگونه که یک فرد مؤمن همچون"حبیب نجار"از انبوه مشرکان شهر وحشت نکرد، علی ع می فرماید ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله:

"ای مردم هرگز در طریق هدایت به خاطر کمی نفرات وحشت نکنید" [(۲)].

۱- ۱) تفسیر"مجمع البیان"جلد ۸ صفحه ۴۱۹ ذیل آیات مورد بحث(با کمی تلخیص).

۲- ۲) "نهج البلاغه"خطبه ۲۰۱.

ب-مؤمن عاشق هـدایت مردم است،و از گمراهی آنها رنـج می برد،حتی بعـد از شـهادتش نیز آرزو می کند ای کاش دیگران مقامات او را می دیدند و ایمان می آوردند!

ج-محتوای دعوت انبیاء خود بهترین گواه بر هدایت و حقانیت آنهاست (و هم مهتدون).

د-دعوت به سوی اللّه باید خالی از هر گونه چشمداشت پاداش باشد تا اثر کند.

ه-گاهی گمراهیها عامل مخفی و پنهانی ندارد بلکه ضـلال مبین و آشـکار است و بت پرستی و شـرک مصداق روشن "ضـلال مبین"محسوب می شود.

و-مردان حق بر واقعیات تکیه می کنند و گمراهان بر موهومات و پندارها.

ز-اگر شوم و نکبتی وجود داشته باشد سرچشمه آن خود انسان و اعمال او است.

ح-"اسراف"عامل بسیاری از بدبختیها و انحرافات است.

ط-وظیفه پیامبران و رهروان راه آنها"بلاغ مبین"و دعوت آشکار در همه زمینه هاست،خواه مردم پذیرا شوند یا نشوند.

ی-اجتماع و جمعیت از عوامل مهم پیروزی و عزت و قوت است(و عززناهما بثالث).

ك-خداونـد برای درهم کوبیدن یاغیان سـرکش لشـکرهای عظیم آسـمان و زمین را بسـیج نمی کند،بلکه با یک اشارت همه چیز آنها را در هم می کوبد.

ل-میـان شـهادت و بهشت فاصـله ای وجود نـدارد و شـهید قبل از آنکه از مرکب بر زمین بیفتـد در آغوش حور العین قرار می گیرد [(۱)](#).

---

۱ - ۱) در ایـن زمینـه روایـت مشـروحی از پیـامبر گرامی اسـلام نقـل شــده کـه در جلـد ۳ صـفحه ۱۷۲(ذیـل آیه ۱۶۹ آل عمران)آوردیم.

م-خداونـد نخست انسان را از گناه شسـتشو می کند و بعد او را در جوار رحمتش جای می دهد(بِمٰا غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ).

ن-از مخالفت و سرسـختی دشمنان حق نباید وحشت کرد چرا که این برنامه همیشگی آنها در طول تاریخ بوده است(یٰا حَسْرَةً عَلَی الْعِبٰادِ مٰا یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ).

چه حسـرتی از این برتر و بالاـتر که انسـان درهـای هـدایت را به خـاطر تعصب و لجـاجت و غرور به روی خود ببنـدد و آفتاب عالمتاب حق را نبیند.

س-ایمان آورندگان به انبیاء قبل از همه مستضعفان جامعه بودند، (وَ جٰاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی الْمَدِینَهِ).

ع-همانها بوده اند که در راه طلب هرگز خسته نمی شدند،و تلاش و کوشش آنها محدود به هیچ حدی نبود(یَسْعیٰ).

ف-شیوه تبلیغ را باید از رسولان الهی یاد گرفت که از تمام روشها و تاکتیکهای مؤثر برای نفوذ در دلهای بیخبران استفاده می کرد که نمونه ای از آن در آیه فوق و روایاتی که در تفسیر آن آمده است مشاهده می شود.

***

۳-پاداش و عذاب برزخ

در آیات بالا آمـده بود که"مؤمن"مزبور بعـد از شـهادت در بهشت الهی جای گرفت و آرزو می کرد ای کاش بازماندگان از سرنوشت او آگاه می شدند، مسـلما این آیات همانند آیات مربوط به شـهیدان مربوط به بهشت جاویدان رستاخیز نیست که بر طبق آیات ورود در آن بعد از رستاخیز مردگان و حساب محشر صورت خواهد گرفت.

از اینجـا روشـن می شـود کـه مـا بهشـت و دوزخی نیز در برزخ داریـم کـه شـهیدان در آن متنعـم،و طاغیـان همچـون"آل فرعون"صبح و شام در برابر آتش آن قرار

می گیرند،و با توجه به این مطلب بسیاری از مسائلی که در مورد بهشت و دوزخ وارد شده،همانند آنچه در روایات معراج و امثال آن آمده است،حل می شود.

***

۴-پیشگامان امتها!

در تفسیر"ثعلبی"از پیغمبر گرامی اسلام ص چنین نقل شده:

سباق الامم ثلاثه لم یکفروا باللّه طرفه عین:علی بن ابی طالب(ع)و صاحب یس و مؤمن آل فرعون،فهم الصدیقون و علی افضلهم: "پیشگامان امتها سه نفر بودند که هرگز حتی به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا کافر نشدند:علی بن ابی طالب،و صاحب یس(حبیب نجار)و مؤمن آل فرعون،آنها پیامبر زمان خود را(قولا و عملا)تصدیق کردند و علی برترین آنهاست" (۱).

همین معنی در تفسیر"در المنثور"به عبارت دیگری از رسول اللّه ص نقل شده است که فرمود:

الصدیقون ثلاثه:حبیب النجار مؤمن آل یس الذی قال یا قوم اتبعوا المرسلین،و حزقیل مؤمن آل فرعون الذی قال ا تقتلون رجلا ان یقول ربی اللّه،و علی بن ابی طالب(ع)و هو افضلهم: "تصدیق کنندگان انبیا سه کس بودند:"حبیب نجار"مؤمن آل یس که صدا زد ای قوم من!از فرستادگان خدا تبعیت کنید،و"حزقیل"مؤمن آل فرعون که(به هنگام دفاع از موسی در برابر توطئه قتلی که از سوی فرعونیان ترتیب داده شده بود) گفت:آیا مردی را می خواهید به قتل برسانید که می گوید:پروردگار من اللّه است؟!و علی بن ابی طالب که برترین آنهاست" (۲).

۱- ۱) "مجمع البیان"و"قرطبی"و"المیزان"و"نور الثقلین".

۲- ۲) تفسیر"در المنثور"بنا به نقل المیزان جلد ۱۷ صفحه ۸۶.

[سوره یس (۳۶): آیات ۳۱ تا ۳۲]

اشاره

أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنَ اَلْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لا يَرْجِعُونَ (۳۱) وَ إِنْ كُلٌّ لَمّا جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ (۳۲)

ترجمه:

۳۱-آیا ندیدند چقدر از اقوام پیش از آنها(به خاطر گناهانشان)هلاک کردیم،آنها هرگز به سوی ایشان باز نمی گردند.

۳۲-و همه آنها روز قیامت نزد ما حاضر می شوند.

تفسیر:

غفلت دائم

در این دو آیه با توجه به بحثی که در آخرین آیات گذشته در باره غفلت مستمر گروه عظیمی از مردم جهان در طول اعصار و قرون پیشین گذشت می فرماید:"آیا آنها ندیدند که ما افراد زیادی از قرون و اقوام پیش از آنها را بر اثر طغیان ظلمشان به هلاکت رساندیم"؟!(أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ) (۱).

اینها نخستین گروهی نیستند که بر روی زمین گام نهاده اند پیش از آن، اقوام سرکش دیگری در این جهان زندگی می کردند،و سرنوشت دردناک آنها که بر صفحات تاریخ ثبت است و آثار غم انگیزشان که در ویرانه های شهرهای

۱- ۱) استفهام در آیه بالا استفهام تقریری و"کم"خبریه است،و در اینجا به معنی کثرت آمده و مفعول"یروا"می باشد و"من القرون"بیان آنست"قرون"چنان که قبلا گفته ایم جمع"قرن"هم به معنی زمان طولانی آمده،و هم به معنی مردمی که در یک زمان زندگی می کنند.

آباد آنها بر جای مانـده در برابر چشم آنها قرار دارد،آیا این مقدار کافی برای درس عبرت نیست؟! در اینکه ضـمیر جمع در"ا لم یروا"(آیا ندیدند)به چه کسی بر می گردد؟ مفسران احتمالاتی داده اند:

نخسـت اینکـه به"اصـحاب القریه"که در آیـات گذشـته سـخن از آنهـا در میـان بـود بـاز می گردد،و دیگر اینکه منظـور"اهل مکه"است که این آیات برای هشدار آنها نازل شده است.

ولی توجه به آیه گذشـته(یٰا حَسْرَةً عَلَى الْعِبٰادِ ...)نشـان می دهـد که منظور همه انسانهاست،چرا که"عباد"در آیه مزبور تمام انسانها را در طول تاریخ فرا می گیرد که به هنگام آمدن فرسـتادگان الهی به تکذیب و اسـتهزا برخاسـتند و در هر حال دعوتی است از همه مردم جهان که تاریخ پیشـینیان را دقیقا مطالعه کننـد و آثار باقیمانـده آنها را بنگرنـد،و دل عبرت بین را از دیـده بیرون فرستند تا خوب نظر کند،و ایوان قصرهای ویران شده گردنکشان را آئینه عبرت بداند.

در پایان آیه می افزاید:"آنها هرگز به سوی ایشان باز گشت نمی کنند" (أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لاٰ يَرْجِعُونَ) (۱).

یعنی مصـیبت بزرگ اینجاست که امکان بازگشت به دنیا و جبران گناهان و بـدبختیهای گذشـته را ندارند،چنان پلها در پشـت سر آنـان ویران گشـته کـه بازگشـتشان هرگز ممکن نیست! این تفسـیر درست هماننـد سـخنی است که علی ع در بـاره عـبرت گرفتن از مردگان در یکی از خطب نهج البلاغه فرموده است:

لا عن قبیح یستطیعون انتقالا و لا فی حسن یستطیعون ازدیادا: "نه امکان این است که از قبائح

ص :۳۶۸

۱- ۱) این جمله بدل از"کم اهلکنا"است و در تقدیر چنین است"ا لم یروا انهم الیهم لا یرجعون"بعضی نیز احتمال داده اند که جمله حالیه باشد(حال برای هلاک شوندگان).

اعمال خود انتقال یابند،و نه قدرت دارند که بر حسنات خویش بیفزایند"(چرا که راه بازگشت بسته شده و جبران امکان پذیر نیست(نهج البلاغه خطبه ۱۸۸).

*** در آیه بعد می افزاید:"همه آنها بدون استثنا در روز قیامت نزد ما حاضر می شوند"(وَ إِنْ کُلٌّ لَمّٰا جَمِیعٌ لَدَیْنٰا مُحْضَرُونَ) (۱).

یعنی اینطور نیست که اگر هلاک شدند و نتوانستند به این جهان باز گردند مساله تمام است،نه مرگ در حقیقت آغاز کار است نه پایان،به زودی همگی در عرصه محشر برای حساب گردآوری می شوند،و بعد از آن مجازات دردناک الهی،مجازاتی مستمر و پی گیر در انتظار آنهاست.

آیا با این حال جای این نیست که از وضع آنها عبرت گیرند و خود را به سرنوشت آنان مبتلا نسازند و تا فرصتی باقی مانده از این گرداب هولناک کنار آیند؟ آری اگر مرگ پایان همه چیز بود امکان داشت که بگویند آغاز راحتی ماست،ولی افسوس که چنین نیست و به گفته شاعر: و لو انا اذا متنا ترکنا لکان الموت راحه کل حی و لکنا اذا متنا بعثنا و نسأل بعده عن کل شیء! اگر به هنگامی که می مردیم ما را به حال خود وا می گذاردند،مرگ برای

۱- ۱) معروف در میان مفسران در ترکیب این آیه چنین است که"ان"نافیه است (و بعضی گفته اند مخففه است و به همین دلیل ما بعد خود را نصب نمی دهد)و"لما" به معنی"الا"است،زیرا آمدن"لما"به معنی"الا"صریحا در کلمات ادبای عرب آمده است،بنا بر این مخالفت کسایی مشکلی ایجاد نمی کند،و"جمیع"به معنی"مجموع"خبر "کل"می باشد(تنوین کل بدل از مضاف الیه محذوف است و در اصل"کلهم"بوده) و"محضرون"یا خبر بعد از خبر است،و یا صفت برای"جمیع"است،بنا بر این معنی جمله چنین می شود:و ما کلهم الا مجموعون یوم القیامه محضرون لدینا.

همه زندگان مایه راحتی بود.

ولی هنگامی که ما می میریم بار دیگر زنده می شویم،و بعد از آن از همه چیز از ما سؤال خواهد شد.

***

ص :۳۷۰

[سوره یس (۳۶): آیات ۳۳ تا ۳۶]

اشاره

وَ آيَةٌ لَهُمُ اَلْأَرْضُ اَلْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳) وَ جَعَلْنا فِيها جَنّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فِيها مِنَ اَلْعُيُونِ (۳۴) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلا يَشْكُرُونَ (۳۵) سُبْحانَ اَلَّذِي خَلَقَ اَلْأَزْواجَ كُلَّها مِمّا تُنْبِتُ اَلْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمّا لا يَعْلَمُونَ (۳۶)

ترجمه:

۳۳-زمین مرده برای آنها آیتی است،ما آن را زنده کردیم،و دانه هایی از آن خارج ساختیم، و آنها از آن می خورند.

۳۴-و در آن باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هایی از آن بیرون فرستادیم.

۳۵-تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنها هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است، آیا شکر خدا را بجا نمی آورند؟
۳۶-منزه است کسی که تمام "زوجها" را آفرید،از آنچه زمین می رویاند،و از خود آنها

و از آنچه نمی دانند!

تفسیر:

اشاره

اینهم نشانه های دیگر

از آنجا که بحث در آیات گذشته پیرامون مبارزه فرستادگان پروردگار با شرک و بت پرستی بود،همچنین در آخرین آیه اشاره ای به مساله معاد شده بود آیات مورد بحث نشانه هایی از توحید و معاد را توأما بیان می کند تا وسیله باشد برای بیداری منکران و ایمان به مبدء و معاد.

نخست از احیای زمینهای مرده و برکاتی که از آن عائد انسانها می شود بحث کرده می فرماید:"زمینهای مرده برای آنها نشانه آشکاری است(از مبدء و معاد) ما آن را زنده کردیم،و دانه هایی از آن خارج ساختیم و آنها از آن تغذیه می کنند" "وَ آیَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَیْتَةُ أَحْیَیْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ " (۱).

مساله حیات و زندگی از مهمترین دلائل توحید است،مساله ای است فوق العاده مرموز و پیچیده و شگفت انگیز که عقل همه دانشمندان را به حیرت افکنده،و با تمام پیشرفتهای عظیمی که در علم و دانش نصیب بشر شده هنوز کسی معمای آن را نگشوده است،هنوز کسی به درستی نمی داند تحت تاثیر چه عواملی در روز نخست موجودات بیجان تبدیل به سلولهای زنده شده است؟ هنوز کسی نمی داند که بذرهای گیاهان و طبقات مختلف آن دقیقا چگونه ساخته شده؟و چه قوانین مرموزی بر آن حاکم است که به هنگام فراهم شدن شرائط مساعد به حرکت در می آید،و رشد و نمو را آغاز می کند،و ذرات زمین مرده را جذب وجود خود می نماید،و از این طریق موجودات مرده را تبدیل

۱- ۱) در ترکیب آیه فوق احتمالات فراوانی داده اند،ولی آنچه از همه آشکارتر به نظر می رسد این است که"آیه لهم"خبر مقدم و"الارض المیته"مبتدای مؤخر است و"احیینا"جمله مستانفه ای است که توضیح و تفسیری برای جمله قبل می باشد.

به بافتهای موجود زنده می کند،تا هر روز جلوه تازه ای از حیات را نشان دهد.

مساله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمینهای مرده از یک سو دلیل روشنی است بر اینکه علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان به کار رفته،و از سوی دیگر نشانه ای آشکار از رستاخیز است.

روشن است که ضمیر در"لهم"به"عباد"بر می گردد که در آیات قبل آمده است،و منظور از"عباد"در اینجا تمام بندگانی است که در مسائل مربوط به مبدء و معاد گرفتار انحراف یا اشتباهند،و قرآن وضع آنها را مایه حسرت و تاسف می شمرد.

تعبیر به"آیه"به صورت"نکره"اشاره به عظمت و اهمیت و وضوح این نشانه توحیدی است.

جمله" فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ "از یک سو اشاره به این است که انسان از بخشی از دانه های گیاهی تغذیه می کند،و بعضی دیگر قابل تغذیه برای انسان نیست، ولی فوائد دیگری دارد مانند تغذیه حیوانات،ساختن مواد رنگی،دارویی، و امور دیگری که در زندگی انسان کاملا مورد استفاده است.

و از سوی دیگر با مقدم داشتن"منه"بر"یاکلون"که معمولا برای حصر می آید این نکته را بیان می کند که بیشترین(و نیز بهترین)تغذیه انسان از مواد گیاهی است آن چنان که گویی تمام غذای انسان را تشکیل می دهد! *** آیه بعد توضیح و تشریحی بر آیه قبل است و چگونگی حیات زمینهای مرده را بیان می کند،می فرماید:"ما در زمین باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هایی از آن بیرون فرستادیم"(وَ جَعَلْنا فِیها جَنّاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فِیها مِنَ الْعُیُونِ).

در آیه گذشته سخن از دانه های غذایی در میان بود،اما در اینجا از میوه های

نیرو بخش و مغـذی سـخن می گویـد که دو نمونه بارز و کامل آنها"خرما"و"انگور" است که هر یک غذایی کامل محسوب می شود.

چنان که در گذشـته نیز مشروحا گفته ایم مطالعات دانشمندان نشان می دهد که مخصوصا این دو میوه دارای انواع ویتامینهای لازم و مواد مختلف حیـاتی برای بـدن انسـان است،به علاوه این دو میوه در تمـام طول سـال به صورت تـازه یـا خشـک قـابل نگهداری و استفاده برای تغذیه است.

"اعناب"جمع"عنب"و"نخیل"نیز-چنان که راغب در مفردات می گویـد-جمع"نخل"است،اما با این تفاوت که"عنب"معمولا به خود "انگور"گفته می شود،و به طور نـادر به"درخت انگور"،ولی"نخـل"اسم برای درخت است و میوه آن"رطب"و"تمر" (خرمای تازه و خشک)نام دارد. (۱)

بعضـی معتقدنـد این تفـاوت تعبیر که در یـک جـا سـخن از درخت می گویـد، و در جـای دیگر از میوه،به خاطر آن است که درخـت نخـل چنـان که معروف است همه چیزش قابـل اسـتفاده است،تنه آن،شـاخه هـا و برگهـایش،همه مـورد اسـتفاده هـای مختلف می باشـد،و میوه اش سـرآمد همه اینها است،در حالی که درخت انگور را معمولا برای میوه اش می خواهنـد و ساقه و شاخه و کنده آن مصرف زیادی ندارد.

و اینکه هر دو به صـیغه جمع آمـده ممکن است اشاره به انواع مختلف این دو میوه بوده باشد چرا که هر یک از آنها دهها نوع دارد،با ویژگیهای مختلف و باب طبع همه و برای همه ذائقه ها! این نکته نیز قابل توجه است که در آیه قبل تنها تعبیر به احیای زمینهای

ص:۳۷۴

۱- ۱) در باره این دو میوه حیاتبخش(انگور و خرما)و گواهی دانشـمندان در باره اهمیت غذایی آنها به ترتیب در جلدهای ۱۱ صفحه ۱۷۵ و جلد ۱۳ صفحه ۴۶(ذیل آیات ۱۱ سوره نحل و ۲۶ سوره مریم)بحث کرده ایم.

مرده شده بود که در قرآن مجید معمولاـ با نزول باران همراه است،ولی در این آیه سخن از چشمه های آب جاری به میان آمده،زیرا برای بسیاری از زراعتها آب باران تنها کافی است،در حالی که درختان میوه معمولا نیاز به آب جاری نیز دارند.

"فجرنا"از ماده"تفجیر"به معنی"ایجاد شکاف وسیع"است،و از آنجا که چشمه ها با شکافته شدن زمین بیرون می ریزند این تعبیر در مورد بیرون آمدن چشمه از زمین به کار رفته است (۱).

*** آیه بعد هدف آفرینش این درختان پر بار را چنین بیان می کند:"غرض این است که از میوه آن بخورند،در حالی که دست آنها در ساختمان آن کمترین دخالتی نداشته،آیا شکر خدا را بجا نمی آورند"!(لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مٰا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلاٰ يَشْكُرُونَ).

آری میوه هایی که به صورت غذای کامل بر شاخسار درختان ظاهر می شود بی آنکه کمترین نیازی به پختن و یا تغییرات دیگر داشته باشد به مجرد چیدن از درخت قابل استفاده است،و این نهایت لطف و عظمت پروردگار را در باره انسانها نشان می دهد.

حتی این غذای آماده و لذیذ را آن چنان بسته بندی کرده که برای مدت زیادی قابل نگهداری است،بی آنکه ارزش غذایی خود را از دست دهد،بر خلاف غذاهایی که انسان از مواد طبیعی خدا داد با دست خود می سازد که غالبا به سرعت فاسد می شود! تفسیر دیگری در باره معنی آیه نیز وجود دارد که آنهم قابل ملاحظه است،

۱- ۱) قابل توجه اینکه صیغه ثلاثی مجرد آن نیز به معنی شکافتن است،ولی هنگامی که به باب تفعیل برده شود(همانند آیه فوق)معنی تکثیر و تشدید را می رساند.

و آن اینکه:قرآن می خواهـد هم اشـاره به میوه هایی کنـد که به دون تغییر مورد اسـتفاده قرار می گیرد،و هم به انواع غـذاهای مختلفی که بـا انجـام عملی روی این میوه هـا به دست می آیـد(در تفسـیر اول"مـا"در جمله مـا عملته ایـدیهم نـافیه است و در صورت دوم موصوله).

در هر صورت،هـدف آن است که حس حق شناسـی و شـکر گزاری انسانهـا را تحریـک کنـد تا از طریق شـکر گزاری قـدم در مرحله معرفت پروردگار بگذارند، که شکر منعم نخستین گام معرفت کردگار است.

*** آخرین آیه مورد بحث سـخن از تسبیح و تنزیه پروردگار می گوید،خط بطلان بر شرک مشرکان که در آیات گذشته از آن سـخن بود می کشد،و راه توحید و یکتا پرستی را به همگان نشان می دهد،می فرماید:"منزه است کسـی که تمام زوجها را آفرید،از آنچه زمین می رویاند،و از خود آنان،و از آنچه نمی دانند"! (سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها مِمّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمّا لا یَعْلَمُونَ) (۱).

آری خداونـدی که اینهمه"زوجها"را در پهنه جهان هستی آفریـده علم و قـدرتش بی انتهاست،عیب و نقصـی در وجودش راه ندارد،لذا شریک و شبیه و نظیر برای او نیست،و اگر گروهی سنگ و چوبهای بی جان و مخلوقات دیگری را

۱- ۱) "سـبحان"به گفته جمعی از مفسـران و علماء ادب"علم"برای"تسبیـح"است، زیرا علم(اسم خاص)گاهی برای اشـخاص می باشـد و آن را"علـم شـخص"می نامنـد، و گـاهی برای جنس و آن را"علم جنس"می گوینـد،و گـاهی برای معنـا که"علم معنی" گفته می شود،بنا بر این مفهومش تنزیه و پاک شمردن خداوند از هر چیزی است که عیب و نقص باشد،تنزیهی مناسب مقـام بـا عظمت پروردگار،و علم در هیـچ جا اضافه نمی شود جز در"علم معنی"بعضـی نیز گفته انـد"سـبحان"معنی مصـدری دارد،و مفعول مطلق برای فعل مقدری است،و در هر صورت تنزیه الهی را با مؤکدترین وجه بیان می دارد.

شبیه او شمرده اند از این نسبتهای ناروا بر دامان کبریائیش گردی نمی نشیند! بدیهی است خداوند نیاز به این ندارد که خویشتن را تسبیح و تنزیه کند،این تعلیمی است برای بندگان و دستور العملی است برای پیمودن خط تکامل.

در اینکه منظور از "ازواج"در اینجا چیست مفسران سخن بسیار دارند:

آنچه مسلم است این است که"ازواج"جمع"زوج"معمولا ـ به دو جنس مذکر و مؤنث گفته می شود،خواه در عالم حیوانات باشد،یا غیر آنها،سپس توسعه داده شده و به هر دو موجودی که قرین یکدیگر و یا حتی ضد یکدیگرند "زوج"اطلاق می شود،حتی به دو اطاق مشابه در یک خانه،یا دو لنگه در، و یا دو همکار و قرین،این کلمه گفته می شود،و به این ترتیب برای هر موجودی در جهان زوجی متصور است.

به هر حال بعید نیست که زوجیت در اینجا به همان معنی خاص یعنی جنس "مذکر"و"مؤنث"باشد،و قرآن مجید در این آیه خبر از وجود زوجیت در تمام جهان گیاهان و انسانها و موجودات دیگری که مردم از آن اطلاعی ندارند می دهد.

این موجودات ممکن است گیاهان باشد که وسعت دایره زوجیت در آن روز هنوز در آنها کشف نشده بود.

یا اشاره به حیوانات اعماق دریاها که در آن روز کسی از آن آگاه نبود، و امروز گوشه ای از آن برای انسانها کشف شده است.

یا اشاره به موجودات دیگری که در کرات دیگر آسمانی زندگی می کنند.

و یا موجودات زنده ذره بینی،هر چند امروز دانشمندان،نر و ماده ای در آنها سراغ ندارند،ولی دنیای این موجودات زنده آن قدر مرموز و پوشیده از معماهاست که ممکن است علم و دانش انسانها هنوز به این قسمت از آن راه نیافته باشد، حتی وجود زوجیت در جهان گیاهان نیز چنان که گفتیم در عصر نزول قرآن جز

ص :۳۷۷

در موارد خاصی مانند درختان نخل و امثال آن ناشناخته بود،و قرآن از آن پرده برداشت،و در قرون اخیر از طرق علمی این معنا به ثبوت رسید که مساله زوجیت در عالم گیاهان یک مساله عمومی و همگانی است.

این احتمال نیز داده شده است که"زوجیت"در اینجا اشاره به وجود ذرات مثبت و منفی در دل تمام اتمها است،زیرا می دانیم همه اشیاء این جهان از"اتم" تشکیل یافته،و اتم در حقیقت همچون آجر برای ساختمان عظیم این کاخ بزرگ عالم ماده است.

تا آن روز که اتم شکافته نشده بود خبری از وجود این زوجیت نبود،ولی بعد از آن وجود زوجهای منفی و مثبت در هسته اتم و الکترونهایی که به دور آن می گردند به ثبوت رسید.

بعضی نیز آن را اشاره به ترکیب اشیاء از"ماده"و"صورت"یا"جوهر" و"عرض"دانسته،و بعضی دیگر کنایه از"اصناف و انواع مختلف"گیاهان و انسانها و حیوانات و سایر موجودات عالم می دانند.

ولی روشن است وقتی ما بتوانیم این الفاظ را بر معنی حقیقی(جنس مذکر و مؤنث)حمل کنیم و قرینه ای بر خلاف آن نباشد دلیلی ندارد که به سراغ معانی کنایی برویم،و چنان که دیدیم چندین تفسیر جالب برای معنی حقیقی زوجیت در اینجا وجود دارد.

به هر حال این آیه یکی دیگر از آیاتی است که محدود بودن علم انسان را بیان می کند و نشان می دهد که در این جهان حقایق بسیاری است که از علم و دانش ما پوشیده است (۱).

***

۱- ۱) در باره"زوجیت موجودات جهان"و مخصوصا در عالم گیاهان در جلد دهم صفحه ۱۱۵،و جلد ۱۵ صفحه ۱۹۰ ذیل آیه ۷ سوره شعراء بحث کرده ایم.

[سوره یس (۳۶): آیات ۳۷ تا ۴۰]

اشاره

وَ آیَهٌ لَهُمُ اَللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ اَلنَّهٰارَ فَإِذٰا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۷) وَ اَلشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَهٰا ذٰلِکَ تَقْدِیرُ اَلْعَزِیزِ اَلْعَلِیم (۳۸) وَ اَلْقَمَرَ قَدَّرْنٰاهُ مَنٰازِلَ حَتّٰی عٰادَ کَالْعُرْجُونِ اَلْقَدِیمِ (۳۹) لاَ اَلشَّمْسُ یَنْبَغِی لَهٰا أَنْ تُدْرِکَ اَلْقَمَرَ وَ لاَ اَللَّیْلُ سٰابِقُ اَلنَّهٰارِ وَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ (۴۰)

ترجمه:

۳۷-شب برای آنها(نیز)نشانه ای است(از عظمت خدا)ما روز را از آن بر می گیریم، ناگهان تاریکی آنها را فرا می گیرد.

۳۸-و خورشید(نیز برای آنها آیتی است)که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است،این تقدیر خداوند قادر و دانا است.

۳۹-و برای ماه منزلگاههایی قرار دادیم(و به هنگامی که این منازل را طی کرد)سرانجام به صورت شاخه کهنه(قوسی شکل و زرد رنگ)خرما در می آید.

۴۰-نه برای خورشید سزاوار است که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی می گیرد و هر کدام از آنها در مسیر خود شناورند.

ص: ۳۷۹

تفسیر:

هر یک از خورشید و ماه آیتی هستند

آیات مورد بحث بخش دیگری از نشانه های عظمت خدا را در جهان هستی بیان می کند،و حلقه ای دیگر از حلقه های توحید را به دنبال بحثی که در آیات قبل در مورد معاد و احیای زمینهای مرده و پرورش گیاهان و درختان آمده،بیان می دارد.

نخست می فرماید:"شب برای آنها آیه و نشانه ای است از عظمت خدا"(وَ آیَهٌ لَهُمُ اللَّیْلُ).

در حالی که نور آفتاب همه جا را فرا گرفته و سپاه ظلمت به عقب رانده شده"ما نور آفتاب و روز را از آن برمی داریم،ناگهان تاریکی همه آنها را فرا می گیرد"(نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهٰارَ فَإِذٰا هُمْ مُظْلِمُونَ).

تعبیر"نسلخ"از ماده سلخ(بر وزن بلخ)که در اصل به معنی کندن پوست حیوان است تعبیر لطیفی است،گویی روشنایی روز همچون لباس سفیدی است که بر تن شب پوشانیده شده،به هنگام غروب آفتاب این لباس را از تن او همچون پوستی می کنند،تا باطن و درون او آشکار گردد.

دقت در این تعبیر این نکته را باز گو می کند که طبیعت اصلی کره زمین تاریکی است،نور و روشنایی صفتی است عارضی که از منبع دیگری به او داده می شود،همچون لباس که بر تن کسی بپوشانند که هر گاه آن لباس را بیرون آورد رنگ طبیعی تن آشکار می شود! (۱).

ص: ۳۸۰

۱- ۱) "راغب"در"مفردات"می گوید:"سلخ"به معنی کندن پوست حیوان است،و به کندن"زره"از تن،و پایان یافتن ماه نیز اطلاق شده است.ولی بعضی از مفسران می گویند این در صورتی است که سلخ با"عن"متعدی شود و اگر با"من"متعدی گردد به معنی خارج ساختن است،ولی دلیل روشنی برای این تفاوت در کتب لغت نیافتیم هر چند در"لسان العرب"آمده است انسلخ النهار من اللیل خرج منه خروجا ولی ظاهر این است که این از همان معنی اول گرفته شده.

در اینجا قرآن مجید روی تاریکی شب انگشت نهاده،گویا می خواهد بعد از بیان زنده کردن زمینهای مرده که به عنوان آیتی از آیات خداوند قبلا گذشت،تبدیل روشنایی روز را به تاریکی شب به عنوان نمونه ای از مرگ بعد از حیات بیان کند.

به هر حال هنگامی که انسان در میان ظلمت شب غرق می شود به یاد نور و برکاتش،نور و هیجاناتش،نور و منبع وجودش می افتد،و با یک مقایسه به"خالق نور و ظلمت"آشنا می گردد.

*** سومین آیتی که بعد از آیت شب به آن اشاره شده آیت نور و روشنایی و آفتاب است،می گوید:"خورشید نیز برای آنها آیتی است که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است"!(وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَهٰا) (۱).

این آیه به وضوح حرکت خورشید را به طور مستمر بیان می کند،اما در اینکه منظور از این حرکت چیست مفسران بحثهای فراوان دارند:

گروهی آن را اشاره به حرکت ظاهری خورشید بر گرد زمین می دانند که این حرکت تا پایان جهان که در حقیقت قرارگاه خورشید و پایان عمر اوست ادامه دارد.

بعضی دیگر آن را اشاره به میل شمس در تابستان و زمستان به سوی شمال و جنوب زمین دانسته اند،زیرا می دانیم خورشید از آغاز بهار از خط اعتدالی

---

۱ - ۱) در ترکیب این جمله دو احتمال وجود دارد نخست اینکه عطف بر"اللیل" باشد و معنا چنین می شود و آیه لهم الشمس،دیگر اینکه الشمس مبتدا و تجری خبر آن باشد و ما احتمال اول را برگزیدیم.

به سوی شمال متمایل می شود،و تا مدار ۲۳ درجه شمالی پیش می رود،و از آغاز تابستان به عقب باز می گردد تا در آغاز پائیز باز به خط اعتدالی می رسد،و همین خط سیر را تا آغاز زمستان به سوی جنوب ادامه می دهد،و از آغاز زمستان به سوی خط اعتدال حرکت می کند و در آغاز بهار به آن می رسد.

البته تمام این حرکات در واقع ناشی از حرکت زمین و تمایل محور آن نسبت به سطح مدارش می باشد،هر چند در ظاهر و به حسب حس مربوط به حرکت آفتاب است.

بعضی دیگر آن را اشاره به حرکت وضعی "کره آفتاب" دانسته اند،زیرا مطالعات دانشمندان بطور قطع ثابت کرده که خورشید به دور خود گردش می کند (۱).

آخرین و جدیدترین تفسیر برای آیه فوق همانست که اخیرا دانشمندان کشف کرده اند و آن حرکت خورشید با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما به سوی یک سمت معین و ستاره دور دستی که آن را ستاره "وگا" نامیده اند می باشد.

این معانی منافاتی با هم ندارند و ممکن است جمله "تجری" اشاره به تمام این حرکتها و حرکتهای دیگری که تا کنون علم و دانش ما به آن نرسیده و شاید در آینده کشف شود بوده باشد.

به هر حال حرکت دادن خورشید این کره بسیار عظیمی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه از کره زمین بزرگتر است آن هم با حرکت حساب شده در این فضای بیکران از هیچکس میسر نیست جز از خداوندی که قدرتش فوق همه قدرتها و علم و دانشش بی انتهاست،و به همین جهت در پایان آیه می فرماید: "این تقدیر خداوند قادر و داناست" (ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ).

۱- ۱) مطابق این تفسیر "لام" در "لمستقر لها" به معنی "فی" می باشد.

آخرین سخن در باره این آیه اینکه:در تعبیرات آن اشاره ای است پر معنی به نظام سال شمسی که از حرکت خورشید در برجها حاصل می گردد، نظامی که به زندگی بشر نظم و برنامه می دهد،و جنبه های مختلف آن را تنظیم می کند.

*** لذا در آیه بعد برای تکمیل این بحث از حرکت ماه و منازل آن که نظام بخش ایام ماه است،سخن می گوید،و می فرماید:"ما برای ماه منزلهایی قرار دادیم، و به هنگامی که این منزلها را طی کرد سرانجام به صورت شاخه کهنه قوسی شکل زرد رنگ خرما در می آید"!(وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّٰی عٰادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ).

منظور از"منازل"همان منزلگاههای بیست و هشتگانه ای است که ماه قبل از"محاق"و تاریکی مطلق طی می کند،زیرا هنگامی که ماه،سی روز تمام باشد تا شب بیست و هشتم در آسمان قابل رؤیت است،ولی در این شب بیست و هشتم به صورت هلال بسیار باریک زرد رنگ و کم نور و کم فروغ در می آید،و در دو شب باقیمانده قابل رؤیت نیست که آن را"محاق"می نامند البته در ماههایی که بیست و نه روز است تا شب بیست و هفتم معمولاً ماه در آسمان دیده می شود،و دو شب باقیمانده محاق است.

این منزلگاهها کاملاً دقیق و حساب شده است،به طوری که منجمان از صدها سال قبل می توانند طبق محاسبات دقیقی که دارند آن را پیش بینی کنند! این نظام عجیب به زندگی انسانها نظم می بخشد،و یک تقویم طبیعی آسمانی است که با سواد و بیسواد توانایی خواندن آن را دارد،بطوری که اگر انسان کمی دقت و ممارست در وضع ماه در شبهای مختلف کند می تواند با نگاه کردن وضع آن دقیقا و یا تقریبا بداند آن شب کدام شب از ماه است(و ما این امر را آزموده ایم).

ص:۳۸۳

زیرا در آغاز ماه نوکهای هلال رو به طرف بالا است،و تـدریجا بر حجم ماه افزوده می شود تا هفتم که نیمی از دایره کامل ماه آشکار می شود و باز بر آن افزوده می شود تا چهاردهم که به صورت بدر کامل در می آید.

از آن به بعـد از سـمت پائین ماه کم می شود تا بیست و یکم که باز به صورت نیم دایره در می آید،همچنین از آن کاسـته می شود تا شب بیست و هشتم که به صورت هلال ضعیف کمرنگی در می آید که نوکهای آن رو به طرف پائین است.

آری اساس زنـدگی انسانها را نظم تشـکیل می دهد،و نظم بدون تعیین دقیق زمان امکان پذیر نیست،و خداوند این تقویم دقیق ماهانه و سالانه را در آسمان برای همین هدف قرار داده است.

و از همین جا مفهوم تعبیر لطیف"کالعرجون القدیم" (۱)روشن می شود.

زیرا"عرجـون"بـه طـوری کـه غـالب مفسـران و اربـاب لغـت گفتـه انـد آن قسـمت از خـوشه خرمـاست کـه به درخت اتصـال دارد،توضـیح اینکه:خرمـا به صورت خوشه بر درخت ظـاهر می شود،پایه این خوشه به صورت چوب قوسـی شـکل زرد رنگی اسـت کـه بـه درخـت متصـل اسـت و نـوک آن ماننـد جـارو است،و دانه هـای خرمـا همچـون دانه هـای انگـور به نخهـای آن متصـلند،هنگامی که خوشه نخل را می برنـد آن پایه قوسـی شـکل بر درخت باقی می مانـد که وقتی می خشـکد و پژمرده می شود کاملاـ به هلاـل قبل از محاق می مانـد زیرا همانگونه که هلال آخر ماه که در جانب مشـرق آسـمان نزدیک صـبحگاهان ظاهر می شود خمیده و پژمرده و زرد رنگ

۱- ۱) "عرجون"به عقیده جمعی از ارباب لغت از ماده"انعراج"به معنی "اعوجاج"و"انعطاف"گرفته شده و بنا بر این"نون"آن زائـده است،و بر وزن"فعلـون" می باشـد،ولی به عقیـده جمعی دیگر از مـاده"عرجن"گرفته شـده،و نون آن اصـلی است، و به معنی پـایه شاخه ای است که کـج می شود و بر درخت خرما باقی می مانـد،و"قـدیم" به معنی هر چیز کهنه است که زمانی بر آن بگذرد.

و نوکهای آن رو به پائین است، "عرجون قدیم"نیز همین گونه است.

در حقیقت این شباهت در جهان مختلف ظاهر می شود:

از نظر هلالی بودن چوب خوشه خرما،از نظر زرد رنگ بودن،از نظر پژمردگی،از نظر تمایل نوک قوس آن به طرف پائین،و از نظر قرار گرفتن در میان توده سبز رنگ شاخه های درخت نخل که بی شباهت به قرار گرفتن هلال آخرین شب در میان آسمان تیره رنگ نیست.

و توصیف آن به"قدیم"اشاره به کهنگی آن است زیرا هر قدر این شاخه ها کهنه تر می شود باریکتر و پژمرده تر و زرد رنگ تر می شود و شباهت بیشتری به هلال آخر ماه پیدا می کند،سبحان اللّه که در یک تعبیر کوتاه چه ظرافتها و چه زیبائیها نهفته شده است؟! *** آخرین آیه مورد بحث سخن از ثبات و دوام این نظم سال و ماه،و شب و روز، است،پروردگار آن چنان برنامه ای برای آنها تنظیم کرده که کمترین دگرگونی در وضع آنها پیدا نمی شود و تاریخ بشر به خاطر همین ثبات کاملا تنظیم می گردد.

می فرماید:"نه برای خورشید سزاوار است که به ماه رسد،و نه شب بر روز پیشی می گیرد،و هر کدام از آنها در مسیر خود شناورند"!(لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لاَ اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ).

می دانیم خورشید دوران خود را در برجهای دوازدهگانه در یک سال طی می کند،در حالی که کره ماه منزلگاههای خویش را در یک ماه طی می کند.

بنا بر این حرکت دورانی ماه در مسیرش دوازده بار از حرکت خورشید در مدارش سریعتر است،لذا می فرماید خورشید هرگز در حرکت خود به پای ماه نمی رسد تا حرکت یک ساله خود را در یک ماه انجام دهد و نظام سالیانه بر هم خورد.

همچنین شب بر روز پیشی نمی گیرد که بخشی از آن را در کام خود فرو برد و نظام موجود به هم ریزد،بلکه همه اینها مسیر خود را میلیونها سال بدون کمترین تغییر ادامه می دهند.

از آنچه گفتیم روشن می شود که منظور از حرکت خورشید در این بحث حرکت آن بحسب حس ماست،جالب اینکه این تعبیر حتی بعد از آنکه به ثبوت رسیده که خورشید در جای خود ساکن و زمین در مدت یک سال یک بار به دور آن می گردد نیز به کار می رود،مثلا امروز می گویند تحویل خورشید به برج حمل(رسیدن آن به آغاز فروردین)و یا رسیدن خورشید به دایره نصف النهار، و یا رسیدن به میل کلی(منظور از میل کل رسیدن خورشید به آخرین نقطه ارتفاع خود در نیم کره شمالی در آغاز تابستان و یا به عکس آخرین نقطه انخفاض در آغاز زمستان است).

این تعبیرات همگی نشان می دهد که حتی بعد از کشف حرکت زمین به دور خورشید و سکون آن،تعبیرات گذشته راجع به حرکت خورشید به کار می رود چرا که از نظر حسی چنین به نظر می آید که خورشید در حرکت است،و این تعبیرات از همین جا گرفته می شود.

و به این ترتیب شناور بودن خورشید و ماه در فلکهای خود(کُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ)نیز از همین جا ناشی می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از شناور بودن خورشید در فلک خود حرکت آن همراه با منظومه شمسی و همراه با کهکشانی که ما در آن قرار داریم می باشد چه اینکه امروز ثابت شده است که منظومه شمسی ما جزئی از کهکشان عظیمی است که به دور خود در حال گردش است (۱).

---

۱ - ۱) این حرکت غیر از حرکت مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشان است که به سوی ستاره "وگا"در حرکت می باشد،و اخیرا به آن اشاره کردیم.

زیرا"فلک"چنان که ارباب لغت گفتند در اصل به معنی بر آمدن پستان دختران و شکل دورانی به خود گرفتن است،سپس به قطعاتی از زمین که مدور است و یا اشیاء مدور دیگر نیز اطلاق شده،و از همین رو به مسیر دورانی کواکب نیز اطلاق می شود.

جمله" كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ "به عقیده بسیاری از مفسران اشاره به هر یک از خورشید و ماه و ستارگان است که برای خود مسیر و مداری دارند،هر چند نام ستارگان قبلا در آیات ذکر نشده،ولی با توجه به ذکر"لیل"(شب) و قرین بودن ستارگان با ماه و خورشید،فهم این معنی از جمله مزبور بعید به نظر نمی رسد،به خصوص که"یسبحون"به صورت صیغه جمع آمده است.

این تفسیر نیز وجود دارد که این جمله اشاره به هر یک از خورشید و ماه و شب و روز بوده باشد،چرا که شب و روز هر کدام برای خود مداری دارند و دقیقا دور کره زمین گردش می کنند،تاریکی نیمی از کره زمین را همیشه پوشانده،و روشنایی نیم دیگر را و این دو در بیست و چهار ساعت یک دور تمام به گردش زمین می گردند.

تعبیر به"یسبحون"از ماده"سیاحت"که طبق نقل راغب در مفردات در اصل به معنی حرکت"سریع"در آب و هوا است (۱)اشاره به حرکت سریع کرات آسمانی می کند،و آنها را تشبیه به موجودات عاقلی کرده است که با سرعت به گردش خود ادامه می دهند،امروز نیز این حقیقت ثابت شده که اجرام آسمانی با سرعتهای بسیار عجیب و گاه سرسام آوری در مسیر خود حرکت دارند.

***

۱- ۱) اینکه ذکر خدا و عبادت او را"تسبیح"می گویند نیز از همین جا ناشی شده، چرا که آن هم یک نوع حرکت سریع در طریق اطاعت و عبادت پروردگار است(مفردات راغب ماده سبح).

نکته ها:

اشاره

۱-حرکت"دورانی"و"جریانی"خورشید:

"دوران"در لغت عرب به حرکت دایره مانند گفته می شود،در حالی که "جریان"اشاره به حرکات طولی است،جالب اینکه در آیات فوق برای خورشید هم حرکت جریانی قائل شده،و هم دورانی،یک جا می گوید:و الشمس تجری...

و در جای دیگر از شناور بودن خورشید در فلک(مسیر دایره مانند)سخن می گوید (کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ).

آن روز که این آیات نازل شد فرضیه هیئت"بطلمیوس"با قدرت هر چه تمامتر بر محافل علمی حاکم بود،طبق این فرضیه اجرام آسمانی به خودی خود گردشی نداشتند،بلکه در دل افلاک که اجسامی بلورین و متراکم روی هم همچون طبقات پوست پیاز بودند میخکوب شده بودند و حرکت آنها تابع حرکت افلاکشان بود،بنا بر این در آن روز نه شناور بودن خورشید مفهومی داشت،و نه حرکت طولی و جریانی آن.

اما بعد از فرو ریختن پایه های فرضیه بطلمیوس در پرتو کشفیات قرون اخیر، و آزاد شدن اجرام آسمانی از قید و بند افلاک بلورین،این نظریه قوت گرفت که خورشید در مرکز منظومه شمسی ثابت و بی حرکت است،و تمام منظومه شمسی پروانه وار به گرد او می چرخند.

در اینجا باز مفهوم تعبیرات آیات فوق که حرکت طولی و دورانی را به خورشید نسبت می داد روشن نبود.

تا اینکه باز علم به پیشرفت خود ادامه داد و در این اواخر چند نوع حرکت برای خورشید ثابت شد:

حرکت وضعی آن به دور خودش.

حرکت طولی آن همراه منظومه شمسی به سوی نقطه مشخصی از آسمان.

ص :۳۸۸

حرکت دورانی آن همراه مجموعه کهکشانی که جزئی از آن است.

و به این ترتیب یک معجزه دیگر علمی قرآن به ثبوت رسید.

برای روشنتر شدن این مساله قسمتی از بحثی را که در یکی از دائره المعارفها پیرامون حرکت خورشید آمده است در اینجا می آوریم:

در خورشید دارای حرکات"ظاهری"(حرکت یومی و حرکت سالیانه).

و حرکات"واقعی"است.

خورشید در حرکت یومی و حرکت ظاهری کره آسمان شرکت دارد،در نیمکره ما از مشرق طلوع می کند،در طرف جنوب از نصف النهار محل می گذرد و در مغرب غروب می کند،عبور آن از نصف النهار ظهر حقیقی را مشخص می سازد.

خورشید،حرکت(ظاهری)سالیانه ای به دور زمین نیز دارد که هر"روز" آن را قریب یک درجه از مغرب به طرف مشرق می برد،در این حرکت،خورشید سالی یک بار از مقابل برجها می گذرد،مدار این حرکت در صفحه"دائره البروج" واقع است،این حرکت در تاریخ نجوم اهمیت فراوان داشته است،"اعتدالین" و"انقلاب"و"میل کلی"مربوط به آن،و سال شمسی مبتنی بر آن است.

علاوه بر این حرکات ظاهری حرکت دورانی کهکشان، خورشید را با سرعت حدود یک میلیون و یکصد و سی هزار کیلومتر در ساعت!در فضا می گرداند،اما در داخل کهکشان هم خورشید ثابت نیست،بلکه با سرعتی قریب هفتاد و دو هزار و چهارصد کیلومتر در ساعت!به جانب صورت فلکی"جاثی علی رکبتیه" (۱)حرکت می کند.

و اینکه ما از این حرکت سریع خورشید در فضا بی خبریم به سبب دوری اجرام

۱- ۱) "جاثی علی رکبتیه"مجموعه ای از ستارگان است که یک صورت فلکی را تشکیل می دهد و شبیه کسی است که بر سر زانو نشسته و آماده برخاستن است،و این تعبیر از همین معنی گرفته شده است.

فلکی است که ماخذ تشخیص این حرکت وضعی خاص نیز هست.

دوره حرکت وضعی خورشید در استوای آن حدود بیست و پنج شبانه روز می باشد (۱)و (۲).

***

۲-تعبیر به"تدرک"و"سابق":

تعبیرات قرآن به اندازه ای حساب شده است که ریزه کاریها و دقتهای آن قابل احصا نیست،در آیات فوق هنگامی که سخن از حرکت ظاهری ماه و خورشید در مسیر ماهانه و سالیانه در میان است می گوید:"برای خورشید سزاوار نیست که به پای ماه برسد(چرا که ماه مسیر خود را در یک ماه طی می کند و خورشید در یک سال،این تفاوت سرعت به اندازه ای است که تعبیر می کند این هرگز به پای او نمی رسد(لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ).

اما در مورد شب و روز چون با هم فاصله چندانی ندارند و دقیقا پشت سر هم قرار گرفته اند می گوید"شب از روز پیشی نمی گیرد"می بینیم این دو تعبیر در اینجا بسیار حساب شده است.

***

۳-نظام نور و ظلمت در زندگی بشر:

در آیات فوق اشاره به دو موضوع که از مهمترین مسائل زندگی انسانهاست به عنوان دو آیت از آیات الهی شده است:موضوع تاریکی شب،و موضوع خورشید و نور آفتاب.

۱- ۱) یعنی خورشید در بیست و پنج شبانه روز ما یک بار به دور خود می گردد،این مساله را دانشمندان از مطالعه روی کلفها(لکه های سطحی)خورشید به دست آورده اند،زیرا دیده اند این کلفها جابجا می شود و بعد از بیست و پنج روز کاملا به جای خود باز می گردد.

۲- ۲) نقل از دائره المعارف "دهخدا"ماده خورشید(جلد ۲۲).

پیش از این گفته ایم که نور لطیفترین و پربرکت ترین موجودات جهان ماده است،نه تنها روشنایی و زندگی ما که هر حرکت و جنبشی بستگی به نور آفتاب دارد،نزول قطرات باران،نمو گیاهان،شکفتن غنچه ها،رسیدن میوه ها،زمزمه جویبارها،رنگین شدن سفره انسانها از انواع مواد غذایی،حتی حرکت چرخهای عظیم کارخانه ها،و تولید برق و انواع محصولات صنعتی بازگشت به این منبع بزرگ انرژی یعنی نور آفتاب می کند.

خلاصه اینکه تمام انرژیهای روی کره زمین(جز انرژی ناشی از شکستن هسته اتمها)همه از نور آفتاب مدد می گیرد که اگر او نبود همه جا خاموش و بی روح،بی نور و بی حرکت و مرده بود.

تاریکی شب با اینکه بوی مرگ و فنا می دهد از نظر تعدیل نور آفتاب و تاثیر عمیق آن در آرامش جسم و جان و جلوگیری از خطرات تابش یک نواخت نور خورشید نیز یک امر حیاتی برای انسانها محسوب می شود،که اگر تناوب شب و روز نبود حرارت در کره زمین آن چنان بالا می رفت که همه چیز را آتش می زد،چنان که در کره ماه که شبها و روزهای طولانی دارد(هر کدام به اندازه پانزده شبانه روز کره زمین است)روزهایش گرمایی کشنده،و شبهایش سرمایی نابود کننده دارد.

بنا بر این هر یک از این دو(نور و ظلمت)آیتی است عظیم از آیات الهی.

از این گذشته نظم بسیار دقیقی که بر این دو حاکم است به وجود آورنده تاریخ منظم زندگی انسانهاست،تاریخی که اگر نبود روابط اجتماعی به هم می ریخت،و زندگی برای انسان بسیار مشکل می شد،از این نظر نیز این دو از آیات الهی هستند.

جالب اینکه قرآن در این آیات می گوید:"شب از روز پیشی نمی گیرد" این تعبیر نشان می دهد که روز قبل از شب آفریده شده،و شب به دنبال آنست

درست است که اگر کسی از بیرون به کره زمین نگاه کند این دو را مانند دو موجود سیاه و سفید می بیند که مرتبا بر گرد کره زمین می چرخند،و در این حرکت دایره مانند قبل و بعدی تصور نمی شود.

اما اگر توجه کنیم که این کره زمین ما نخست جزء آفتاب بوده و در آن روز همه جا روز بود و شبی وجود نداشت اما به محض اینکه از آن جدا و دور شد و سایه مخروطی شکل آن در جهت مخالف نور آفتاب افتاد شب پدید آمد شبی که به دنبال روز در حرکت است،دقت و ظرافت این تعبیر روشن می شود.

و همانگونه که گفتیم نه تنها خورشید و ماه در این فضای بیکران شناورند که شب و روز هم در این فضا بر گرد کره زمین شنا می کنند،و هر یک برای خود مدار و مسیر دورانی دارند.

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت نقل شده نیز به این معنی تصریح شده است که خداوند روز را قبل از شب آفرید.

در روایتی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود

خلق النهار قبل اللیل "روز را قبل از شب آفرید" (۱).

و در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا ع آمده است:

"النهار خلق قبل اللیل" سپس امام ع به آیه لاَ الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَهٰا أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لاَ اللَّیْلُ سٰابِقُ النَّهٰارِ در این زمینه استدلال فرمود (۲).

همین معنی از امام باقر ع نیز به صورت زیر نقل شده است:

ان اللّٰه عز و جل خلق الشمس قبل القمر،و خلق النور قبل الظلمه: "خداوند بزرگ خورشید را قبل از ماه و نور را قبل از ظلمت آفرید" (۳).

***

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) "احتجاج طبرسی"(طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۸۷).

۳- ۳) "روضه کافی"-مطابق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۸۷.

[سوره یس (۳۶): آیات ۴۱ تا ۴۴]

اشاره

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي اَلْفُلْكِ اَلْمَشْحُونِ (۴۱) وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما يَرْكَبُونَ (۴۲) وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَرِيخَ لَهُمْ وَ لا هُمْ يُنْقَذُونَ (۴۳) إِلاّ رَحْمَةً مِنّا وَ مَتاعاً إِلى حِينٍ (۴۴)

ترجمه:

۴۱-این نیز برای آنها نشانه ای است(از عظمت پروردگار)که ما فرزندانشان را در کشتیهایی که مملو(از وسائل و بارها است)حمل کردیم.

۴۲-و برای آنها مرکبهای دیگری همانند آن آفریدیم.

۴۳-و اگر بخواهیم آنها را غرق می کنیم،به طوری که نه فریادرسی داشته باشند،و نه کسی آنها را از دریا بگیرد.

۴۴-مگر باز هم رحمت ما شامل حال آنها شود و تا زمان معینی از این زندگی بهره گیرند.

تفسیر:

حرکت کشتیها در دریاها نیز آیتی است

گر چه بعضی از مفسران مانند قرطبی نخستین آیه مورد بحث را از پیچیده ترین آیات این سوره شمرده،ولی دقت در این آیات و پیوندشان با آیات قبل نشان می دهد پیچیدگی خاصی در تفسیر این آیات نیست،زیرا در آیات پیشین سخن از نشانه های پروردگار در آفرینش آفتاب و ماه و شب و روز و همچنین زمین و برکات زمین بود،و در آیات مورد بحث سخن از دریاها و بخشی از نعمتها و مواهب دریا یعنی حرکت کشتیهای تجاری و مسافربری بر صحنه آنها می باشد.

ص :۳۹۳

به علاوه حرکت این کشتیها در دل اوقیانوسها بی شباهت به حرکت کواکب آسمان در اقیانوس فضا نیست.

لذا نخست می فرماید"این نیز برای آنها آیت و نشانه ای است از عظمت پروردگار که ما فرزندانشان را در کشتیهایی که مملو از وسائل زندگی است حمل کردیم"(وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ).

ضمیر"لهم"نه تنها به مشرکان مکه بلکه به همه عباد و بندگان خدا باز می گردد که در آیات گذشته از آنها سخن در میان بود.

"ذریه"چنان که"راغب"در"مفردات"آورده:در اصل به معنی فرزندان کوچک است هر چند گاهی در تعبیرات متعارف به همه فرزندان،اعم از کوچک و بزرگ،اطلاق می شود،این کلمه هم به معنی مفرد استعمال می شود و هم معنی جمع.

و اینکه می گوید:ما فرزندان آنها(یا فرزندان کوچک آنها را)بر این کشتیها حمل کردیم بی آنکه از خودشان سخنی بگوید شاید به این مناسبت است که فرزندان نیاز بیشتری به این مرکب را هوار دارند،چرا که بزرگترها برای پیاده روی و پیمودن سواحل دریاها آماده ترند.

از این گذشته این تعبیر برای تحریک عواطف آنها مناسبتر می باشد.

تعبیر به"مشحون"(پر)اشاره به این است که نه تنها خودشان بر کشتی سوار می شوند بلکه مال التجاره و وسائل مورد نیاز آنها نیز با آن حمل و نقل می گردد.

و اینکه بعضی"فلک"را در آیه فوق به خصوص کشتی نوح تفسیر کرده اند و"ذریه"را به معنی آباء و پدران(از ماده"ذرأ"به معنی آفرینش)تفسیر بعیدی به نظر می رسد،مگر اینکه منظور بیان یک مصداق روشن بوده باشد.

به هر حال حرکت کشتیها که بزرگترین و مهمترین وسیله حمل و نقل بشر می باشد،و کاری که از آنها ساخته است هزاران برابر مرکبهای دیگر است،

نتیجه خواص ویژه آب و وزن مخصوص اجسامی که کشتی از آن ساخته شده، و خاصیت بادها(در کشتیهای بادبانی)و نیروی بخار(در کشتیهای موتوری)و انرژی اتمی(در کشتیهایی که با نیروی اتم کار می کند)می باشد.

و همه اینها قوا و نیروهایی است که خدا مسخر انسان ساخته و هر یک از آنها و نیز مجموعه آنها آیتی از آیات الهی است.

*** و برای اینکه توهم نشود که تنها مرکب خداداد کشتیهاست در آیه بعد می افزاید:"و ما برای آنها مرکبهای دیگری مانند آن آفریدیم"(وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما یَرْکَبُونَ).

مرکبهایی که در خشکی یا در هوا و فضا راه می رود،و انسانها و وسائل آنها را بر دوش خود حمل می کند.

گرچه بعضی این آیه را تفسیر به خصوص شتر کرده اند که"کشتی صحرا" نام گرفته،و بعضی به همه چهار پایان،و بعضی به هواپیماها و سفینه های فضایی که در عصر ما اختراع شده(و تعبیر به"خلقنا"در مورد آنها از این نظر است که مواد و وسائل آن قبلا آفریده شده است).

ولی اطلاق تعبیر آیه مفهوم وسیعی را ترسیم می کند که همه اینها و غیر اینها را فرا می گیرد.

البته در بعضی از آیات قرآن کرارا"انعام"(چهار پایان)در کنار"فلک" (کشتیها)قرار گرفته است،مانند وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْفُلْکِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْکَبُونَ :

"از کشتیها و چهار پایان موجوداتی آفرید که بر آنها سوار می شوید"(زخرف -۱۲)و نیز در آیه ۸۰ سوره مؤمن می خوانیم: وَ عَلَیْها وَ عَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ :

"بر چهار پایان و کشتیها حمل(سوار)می شوید.

ولی این آیات نیز منافاتی با عمومیت مفهوم آیه مورد بحث ندارد.

***

آیه بعد برای روشنتر ساختن این نعمت بزرگ حالتی را که از دگرگون شدن این نعمت به وجود می آید بیان می کند می گوید:"اگر بخواهیم آنها را غرق می کنیم،آن چنان که نه فریادرسی داشته باشند،و نه کسی که آنها را از دریا بگیرد"(وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلاٰ صَرِیخَ لَهُمْ وَ لاٰ هُمْ یُنْقَذُونَ).

به یک موج عظیم فرمان می دهیم کشتی آنها را واژگون کند! یا به یک گرداب ماموریت می دهیم آنها را در کام خود فرو بلعد! یا به یک طوفان دستور می دهیم آنها را مانند یک پر کاه بردارد و در وسط امواج پرتاب کند! و اگر بخواهیم خاصیت آب و کشتی و نظم وزش باد و آرامش دریا را بر هم می زنیم تا همه چیز آنها به هم ریزد،این مائیم که این نظام را تداوم می بخشیم، تا آنها بهره گیرند،و اگر گهگاه حوادثی از این قبیل می فرستیم برای این است که از روی آن اهمیت نعمتی را که در آن غرقند بدانند.

"صریخ"از ماده"صراخ"به معنی فریادرس است.

و"ینقذون"از ماده"انقاذ"به معنی بر گرفتن و نجات دادن است.

*** و سرانجام آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل این سخن می افزاید:"مگر باز هم رحمت ما شامل حال آنها شود،و تا زمان معینی که پایان زندگی آنهاست از این زندگی بهره گیرند"(إِلاّٰ رَحْمَةً مِنّٰا وَ مَتٰاعاً إِلیٰ حِینٍ).

آری با هیچ وسیله ای آنها نمی توانند نجات یابند جز اینکه نسیم رحمت ما بوزد و لطف ما به یاری آنها بشتابد.

"حین"به معنی وقت،در آیه فوق اشاره به پایان زندگی انسان و اجل او است و بعضی آن را به پایان جهان تفسیر کرده اند.

آری آنها که بر کشتی سوار شده اند(اعم از کشتیهای بادبانی کوچک قدیم

و یا کشتیهای کوه پیکر اوقیانوس پیمای امروز)به خوبی عمق تعبیر این آیه را درک کرده اند که عظیمترین کشتیهای جهان در برابر امواج عظیم دریـا و طوفانهـای هولناک اوقیانوسـها همچون یک پر کاه است و اگر رحمت الهی شامل حال انسانها نباشـد نجات آنها ممکن نیست.

او می خواهـد در این باریکه ای که در میان مرگ و زندگی است قدرت عظیم خود را به انسانها نشان دهد شاید گمگشـتگان راه به خود آیند و از این طریق راهی به سوی او بگشایند.

***

ص :۳۹۷

[سوره يس (۳۶): آيات ۴۵ تا ۴۷]

اشاره

وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اِتَّقُوا ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ ما خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) وَ ما تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آياتِ رَبِّهِمْ إِلاّ كانُوا عَنْها مُعْرِضِينَ (۴۶) وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اَللّٰهُ قالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشاءُ اَللّٰهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (۴۷)

ترجمه:

۴۵-هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه پيش رو و پشت سر شما است(از عذابهای الهی) بترسيد،تا مشمول رحمت الهی شويد(اعتنا نمی کنند).

۴۶-و هيچ آيه ای از آيات پروردگارشان برای آنها نمی آيد مگر اينكه از آن روی گردان می شوند.

۴۷-و هنگامی كه به آنها گفته شود از آنچه خدا به شما روزی كرده انفاق كنيد كافران به مؤمنان می گويند آيا ما كسی را اطعام كنيم كه اگر خدا می خواست او را اطعام می كرد(پس خدا خواسته كه او گرسنه باشد)شما فقط در گمراهی آشكاريد.

تفسیر:

تمام آیات الهی را نادیده می گیرند

از آنجا که در آیات گذشته سخن از بحثهای مهمی از آیات پروردگار در پهنه جهان هستی بود،در آیات مورد بحث عکس العمل کفار لجوج را در برابر آیات الهی،و همچنین دعوت پیامبر ص و انذار به عذاب پروردگار بیان می کند.

در نخستین آیه می فرماید:"هنگامی که به آنها گفته می شود از آنچه پیش رو و پشت سر شماست از عذابهای الهی بپرهیزید،تا مشمول رحمت الهی شوید، اعراض می کنند و رویگردان می شوند"(وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اتَّقُوا مٰا بَیْنَ أَیْدِیکُمْ وَ مٰا خَلْفَکُمْ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ) (۱).

در اینکه منظور از" مٰا بَیْنَ أَیْدِیکُمْ "(آنچه پیش روی شماست)"و ما خلفکم"(آنچه پشت سر شما قرار دارد)چیست؟مفسران تفسیرهای بسیاری گفته اند:

از جمله اینکه منظور از"ما بین ایدیکم"مجازاتهای دنیاست که نمونه ای از آن در آیات قبل ذکر شده،و منظور از"ما خلفکم"مجازاتهای آخرت است که در پشت سر دارند،و تعبیر به"پشت سر"به خاطر آنست که هنوز نیامده،گویی پشت سر انسان در حرکت است،و سرانجام روزی به او می رسد و دامانش را می گیرد، و منظور از پرهیز کردن از این مجازاتها این است که عوامل آن را ایجاد نکند و به تعبیر دیگر کاری نکند که مستوجب این عقوبات گردد.

شاهد این سخن اینکه تعبیر به"اتقوا"در آیات قرآن یا در مورد خداوند به کار رفته،و یا در مورد روز قیامت و مجازات الهی که در حقیقت هر دو به یک معنی باز می گردد،چرا که پرهیز از خداوند پرهیز از مجازات اوست.

۱- ۱) وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمْ ...جمله شرطیه است و جزاء آن محذوف می باشد که از آیه بعد استفاده می شود،و در تقدیر چنین بوده:و اذا قیل لهم اتقوا...اعرضوا عنه.

این خود دلیل بر آنست که در آیه مورد بحث نیز منظور پرهیز از عذاب و مجازات الهی در این جهان و جهان دیگر است.

بعضی آیه را به عکس این معنی تفسیر کرده اند:"ما بین ایدی"را به عذاب آخرت و"ما خلفکم"را به عذاب دنیا،چرا که آخرت در پیش روی ما قرار دارد(این تفسیر تفاوت چندانی از نظر نتیجه با تفسیر اول ندارد).

ولی بعضی گفته اند منظور از"پیش رو"گناهانی است که قبلا انجام شده که پرهیز از آن به معنی توبه و جبران است،و منظور از"پشت سر"گناهانی است که بعدا انجام می شود.

بعضی دیگر معتقدند که منظور از"پیش رو"گناهان آشکار و"پشت سر" به معنی گناهان پنهان است.

بعضی دیگر"ما بین ایدیکم"را اشاره به انواع عذاب دنیا،و"ما خلفکم" را اشاره به مرگ می دانند(در حالی که مرگ چیزی نیست که قابل پرهیز کردن باشد).

بعضی مانند نویسنده"فی ظلال"این دو تعبیر را کنایه از احاطه موجبات غضب و عذاب الهی دانسته که کافران را از هر سو فرا گرفته است.

آلوسی در"روح المعانی"و فخر رازی در"تفسیر کبیر"هر کدام احتمالات متعددی داده اند که قسمتی از آن گفته شد،و علامه طباطبائی در"المیزان""ما بین ایدکم"را اشاره به شرک و معاصی در دنیا می داند،و"ما خلفکم"را اشاره به عذاب در آخرت (۱).

در حالی که ظاهر آیه اینست که این هر دو از یک جنس می باشند تنها تفاوت زمانی دارند،نه اینکه یکی اشاره به شرک و گناه و دیگری اشاره به مجازات آن باشد.

۱- ۱) "المیزان"جلد ۱۷ صفحه ۹۶(ذیل آیات مورد بحث).

به هر حال بهترین تفسیر برای این جمله همانست که در آغاز گفته شد و آیات مختلف قرآن نیز گواه بر آن است،و آن اینکه منظور از"ما بین ایدیکم" مجازاتهای دنیاست و"ما خلفکم"مجازاتهای آخرت.

*** در آیه بعد بار دیگر روی همین معنی تاکید می کند و لجاجت و پافشاری این کوردلان را در نادیده گرفتن آیات الهی و تعلیمات پیامبران مشخص ساخته، می فرماید:"هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنها نمی آید مگر اینکه از آن رویگردان می شوند"(وَ مٰا تَأْتِیهِمْ مِنْ آیَهٍ مِنْ آیٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِینَ).

نه بیان آیات انفسی در آنها مؤثر است،و نه شرح آیات آفاقی،نه تهدید و انذار،و نه بشارت و نوید به رحمت الهی،نه منطق عقل و خرد را می پذیرند و نه فرمان عواطف و فطرت را،آنها به کورانی می مانند که نزدیکترین اشیاء اطراف خود را مشاهده نمی کنند و حتی نور آفتاب را از ظلمت و تاریکی شب فرق نمی نهند! *** سپس قرآن انگشت روی یکی از موارد مهم لجاجت و اعراض آنها گذارده می گوید:"هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا به شما روزی کرده است در راه او انفاق كنید كافران به مؤمنان می گویند:آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست او را سیر می کرد،شما تنها در گمراهی آشکارید"! (وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ قٰالَ الَّذِینَ كَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ یَشٰاءُ اللّٰهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ).

این همان منطق بسیار عوامانه ای است که در هر عصر و زمان از ناحیه افراد خود خواه و بخیل مطرح می شود که می گویند:اگر فلانی فقیر است لا بد

کاری کرده که خدا می خواهد فقیر بماند،و اگر ما غنی هستیم لا بد عملی انجام داده ایم که مشمول لطف خدا شده ایم،بنا بر این نه فقر آنها و نه غنای ما هیچکدام بی حکمت نیست!! غافل از اینکه جهان میدان آزمایش و امتحان است،خداوند یکی را با تنگدستی آزمایش می کند،و دیگری را با غنا و ثروت،و گاه یک انسان را در دو زمان با این دو در بوته امتحان قرار می دهد که آیا به هنگام فقر امانت و مناعت طبع و مراتب شکرگزاری را بجا می آورد؟یا همه را زیر پا می گذارد؟ و به هنگام غنا از آنچه در اختیار دارد در راه او انفاق می کند یا نه؟ گرچه بعضی آیه فوق را بر گروه خاصی،مانند یهود یا مشرکان عرب و یا جمعی از ملحدین و منکران آئینهای انبیا،تطبیق کرده اند،ولی ظاهر این است که آیه مفهوم عامی دارد که در هر عصر و زمانی مصداقهایی برای آن می توان یافت،هر چند مصداق آن در عصر نزول آیه افرادی از یهود یا مشرکان بوده اند، این یک بهانه عمومی در طول اعصار و قرون بوده و هست که می گویند اگر رازق خداوند است پس چرا شما از ما می خواهید که افراد فقیر را روزی دهیم؟و اگر خدا خواسته است آنها محروم بمانند پس چرا ما کسی را بهره مند سازیم که خدا محرومشان ساخته؟ بیخبر از اینکه گاه نظام تکوین چیزی ایجاب می کند و نظام تشریع چیز دیگر.

نظام تکوین چنین ایجاب کرده که خداوند زمین را با تمام مواهبش در اختیار بشر قرار دهد،و آنها را در اعمال خود برای طی کردن مسیر تکامل آزاد بگذارد،و در عین حال غرائزی در او آفریده که هر کدام او را به سویی سوق می دهد.

و نظام تشریع چنین ایجاب کرده که قوانینی برای کنترل غرائز،تهذیب

ص :۴۰۲

نفوس،و تربیت انسانها از طریق ایثار و فداکاری و گذشت و انفاق قرار دهد، و انسان را که استعداد رسیدن به مقام خلیفه اللهی دارد از این طریق به آن مقام منیع برساند،از طریق زکات تطهیر نفوس کند،و از طریق انفاق بخل را از دلها بزداید،و فاصله طبقاتی را که منشأ هزاران فساد در زندگی بشر است از بین ببرد.

این درست به آن می ماند که افرادی بگویند چه ضرورتی دارد که ما درس بخوانیم و یا دیگری را درس بدهیم؟اگر خدا می خواست به همه ما علم می داد تا هیچکس نیاز به فرا گرفتن علم نداشته باشد،آیا هیچ عاقلی این منطق را می پذیرد؟ (۱).

جمله" قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا "که تکیه روی عنوان کفر آنها کرده با اینکه ممکن بود به جای آن تنها از ضمیر استفاده شود اشاره به این است که این منطقهای خرافی و بهانه جوئیها از"کفر"سرچشمه می گیرد!.

و تعبیر"مؤمنان"به" أَنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ "(انفاق کنید از آنچه خداوند به شما روزی داده)اشاره به این است که در حقیقت مالک اصلی خداست هر چند این امانت چند روزی به دست ما و شما سپرده شده است،و چقدر بخیلند کسانی که حاضر نیستند حتی مال کسی را به دیگری به فرمان او بدهند؟! در تفسیر جمله" إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ "(شما در گمراهی آشکاری هستید)سه احتمال وجود دارد:

۱- ۱) جمعی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که عرب در آن زمان به مهماندوستی معروف بود،و از انفاق خود داری نمی کرد،هدف کافران این بود که مؤمنان را استهزا کنند،چرا که آنها همه چیز را به مشیت خدا نسبت می دادند،آنها نیز به عنوان استهزا گفتند:اگر خدا می خواست فقیران را بی نیاز می ساخت،نیازی به انفاقهای ما نیست، ولی تفسیری که در بالا ذکر کردیم مناسبتر به نظر می رسد(به تفسیر تبیان و قرطبی و روح المعانی ذیل آیات مورد بحث مراجعه شود).

نخست اینکه دنباله گفتار کفار نسبت به مؤمنان است.

دیگر اینکه خطاب خدا نسبت به کفار می باشد.

سوم سخن مؤمنان در برابر کافران است.

ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است چرا که ارتباط و اتصال با کلمات کفار دارد در حقیقت آنها می خواستند در برابر مؤمنان مقابله به مثل کنند و آنان را به "ضلال مبین" نسبت دهند! ***

ص: ۴۰۴

[سوره یس (۳۶): آیات ۴۸ تا ۵۳]

اشاره

وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا اَلْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۴۸) مٰا يَنْظُرُونَ إِلاّٰ صَيْحَةً وٰاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) فَلاٰ يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لاٰ إِلىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) وَ نُفِخَ فِي اَلصُّورِ فَإِذٰا هُمْ مِنَ اَلْأَجْدٰاثِ إِلىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) قٰالُوا يٰا وَيْلَنٰا مَنْ بَعَثَنٰا مِنْ مَرْقَدِنٰا هٰذٰا مٰا وَعَدَ اَلرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ اَلْمُرْسَلُونَ (۵۲) إِنْ كٰانَتْ إِلاّٰ صَيْحَةً وٰاحِدَةً فَإِذٰا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنٰا مُحْضَرُونَ (۵۳)

ص: ۴۰۵

ترجمه:

۴۸-آنها می گویند اگر راست می گوئید این وعده(قیامت)کی خواهد بود؟! ۴۹-(اما)جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم(آسمانی)آنها را فرو گیرد در حالی که مشغول جدال(در امور دنیا)هستند! ۵۰-(چنان غافلگیر می شوند که حتی)نمی توانند وصیتی کنند،یا به سوی خانواده خود مراجعت نمایند! ۵۱-(بار دیگر)در صور دمیده می شود ناگهان آنها از قبرها شتابان به سوی(دادگاه) پروردگارشان می روند.

۵۲-می گویند ای وای بر ما!چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟(آری)این همان است که خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان(او)راست گفتند.

۵۳-صیحه واحدی بیش نیست(فریادی از این برمی خیزد)ناگهان همگی نزد ما حاضر می شوند.

تفسیر:

صیحه های رستاخیز!

به دنبال ذکر منطق سست و بهانه جویانه کفار در مورد انفاقها که در آیات قبل گذشت،در آیات مورد بحث سخن را از استهزاء آنها نسبت به قیام قیامت شروع می کند،و منطق پوسیده آنها را در مورد انکار معاد با جواب قاطع در هم می کوبد.

به علاوه بحثهایی را که در طی آیات پیشین در زمینه توحید بیان شد با بحثهای معاد تکمیل می نماید.

نخست می فرماید"آنها می گویند:اگر راست می گوئید این وعده ای را که شما می دهید کی خواهد آمد"؟!(وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ).

اینکه شما نمی توانید تاریخی برای قیام قیامت تعیین کنید دلیل بر این است که در گفتار خود صادق نیستید! ***

ص :۴۰۶

آیه بعد به این سؤال توأم با سخریه یک پاسخ محکم و جدی داده می گوید:

قیام قیامت و پایان این جهان برای خدا مساله پیچیده،و کار مشکلی نیست:"آنها جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم آسمانی فرا رسد و آنان را ناگهانی فرو گیرد در حالی که مشغول جنگ و جدال در مورد دنیای خویش هستند"!(مٰا یَنْظُرُونَ إِلاّٰ صَیْحَةً وٰاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ یَخِصِّمُونَ).

همین یک فریاد عظیم آسمانی کافی است که همه را در یک لحظه کوتاه،هر کدام در همان مکان و همان حالتی که هستند قبض روح کند،و زندگی پر غوغای مادی آنها که معرکه دعواها و میدان جنگ دائمی آنان است جای خود را به دنیایی خاموش و خالی از هر سر و صدا بدهد.

در روایات اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است که این صیحه آسمانی آن چنان غافلگیرانه است که دو نفر در حالی که پارچه ای را گشوده اند و مشغول معامله اند پیش از آنکه آن را برچینند و بپیچند جهان پایان می یابد!و کسانی هستند که در آن لحظه لقمه غذا از ظرف برداشته اما پیش از آنکه به دهان آنها برسد صیحه آسمانی فرا می رسد و جهان پایان می یابد،کسانی هستند که مشغول تعمیر و گل مالی حوضند تا چهار پایان را سیراب کنند پیش از آنکه چهار پایان سیراب شوند قیامت بر پا می شود"!

(تقوم الساعه و الرجلان قد نشرا ثوبهما یتبایعانه فما یطویانه حتی تقوم!،و الرجل یرفع اکلته الی فیه فما تصل الی فیه حتی تقوم!،و الرجل یلیط حوضه لیسقی ماشیته فما یسقیها حتی تقوم!) (۱).

جمله"ما ینظرون"در اینجا به معنی"انتظار نمی کشند"آمده است، زیرا ماده"نظر"چنان که"راغب"در"مفردات"می گوید به معنی گردش فکر

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث-همین روایت با تفاوت مختصری در تفسیرهای دیگر مانند"تفسیر قرطبی"و"روح المعانی"و غیر آن آمده است.

یا اندیشه است برای مشاهده یا ادراک چیزی،و گاه به معنی تامل و جستجوگری، و نیز به معنی معرفت حاصل از جستجوگری آمده است.

"صیحه"در اصل به معنی شکافتن چوب یا لباس و برخاستن صدا از آن است،سپس در هر صدای بلند،و فریاد مانند،به کار رفته،گاه به معنی طول قامت نیز آمده،مثلا گفته می شود:بارض فلان شجر قد صاح!:"در فلان زمین درختی است که فریاد می کشد"یعنی آن چنان طولانی شده که گویی فریاد می زند و مردم را به سوی خود می خواند.

"یخصمون"از ماده خصومت به معنی نزاع و جنگ است.

اما در چه چیز آنها جدال می کنند؟در آیه ذکر نشده است،ولی پیداست که منظور جدال در امر دنیا،و امور زندگی مادی است،ولی بعضی آن را به معنی جدال در امر"معاد"گرفته اند،در حالی که معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، هر چند اراده معنی جامعی که شامل هر دو شود و هر گونه جدال و مخاصمه را در بر گیرد نیز بعید نیست.

قابل توجه اینکه ضمیرهای متعدد موجود در آیه همه،به مشرکان مکه بر می گردد که در امر معاد تردید داشتند،و از روی استهزا می گفتند:قیامت کی بر پا خواهد شد؟ ولی مسلم است منظور شخص آنها نیست،بلکه نوع آنهاست(نوع انسانهای غافل و بیخبر از امر معاد)زیرا آنها مردند و این صیحه آسمانی را هرگز ندیدند (دقت کنید).

به هر حال قرآن با این تعبیر کوتاه و قاطع به آنها هشدار می دهد که اولا قیامت به طور ناگهانی و غافلگیرانه بر پا می شود،و ثانیا موضوع پیچیده ای نیست که آنها در امکانش به بحث و مخاصمه برخیزند،با یک صیحه،همه چیز پایان می گیرد و دنیا به آخر می رسد.

***

لذا در آیه بعد می گوید:این مساله به قدری سریع و برق آسا و غافلگیرانه است که"حتی توانایی بر وصیت و سفارش نخواهند داشت،و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و منزلهای خود را پیدا نمی کنند"!(فَلاٰ یَسْتَطِیعُونَ تَوْصِیَةً وَ لاٰ إِلیٰ أَهْلِهِمْ یَرْجِعُونَ).

معمولا هنگامی که حادثه ای به انسان دست می دهد و انسان احساس می کند پایان عمرش نزدیک شده،سعی می کند هر جا هست خود را به منزل و ماوای خویش برساند،و در میان همسر و فرزندانش قرار گیرد،سپس کارهای نیمه تمام و سرنوشت بازماندگان خود را از طریق وصیت بر عهده این و آن بگذارد و سفارش آنها را به دیگران بکند.

اما مگر صیحه پایان دنیا به کسی مجال می دهد؟و یا به فرض اینکه مجالی باشد مگر کسی زنده می ماند که توصیه های انسان را بشنود؟و یا فی المثل زن و فرزند بر بالین همسر و پدر بنشینند و سر او را در آغوش گیرند تا به آرامش جان دهند؟هیچیک از این امور،امکان پذیر نیست.

و اینکه می بینیم"توصیه"به صورت نکره آمده اشاره به این است که حتی مجال یک توصیه و سفارش کوچک را نیز پیدا نمی کنند.

*** سپس به مرحله دیگر که مرحله حیات بعد از مرگ است اشاره کرده، می گوید:"بار دیگر در صور دمیده می شود،ناگهان همه آنها از قبرها بیرون آمده،شتابان به سوی دادگاه پروردگارشان رهسپار می شوند"(وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذٰا هُمْ مِنَ الْأَجْدٰاثِ إِلیٰ رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ).

خاکها و استخوانهای پوسیده به فرمان پروردگار لباس حیات در تن می پوشند،و از قبر سر بر می آورند،و برای محاکمه و حساب در آن دادگاه عجیب حاضر می گردند،همانگونه که با یک"صیحه"همگی مردند با یک(نفخه)

(دمیدن در صور)جان می گیرند و زنده می شوند،نه مرگ آنها برای خدا مشکلی دارد،و نه احیای آنها،درست همانند شیپوری که برای جمع شدن و آماده باش لشکر زده می شود،و در یک لحظه،همه از خواب برمی خیزند،و از خیمه ها بیرون می دوند،و در صف حاضر می شوند،زنده کردن مردگان نیز برای خدا همین گونه ساده و سریع است! "اجداث"جمع"جدث"(بر وزن قفس)به معنی قبر است،این تعبیر به خوبی نشان می دهد که معاد علاوه بر جنبه روحانی جنبه جسمانی نیز دارد،و از همان مواد قبلی جسم جدید ساخته و پرداخته می شود.

تعبیر به"نفخ"(دمیده شد)به صورت فعل ماضی به خاطر آنست که عرب معمولا مسائل مسلم آینده را به صورت فعل ماضی بیان می کند،اشاره به اینکه هیچگونه شک و تردیدی در آن راه ندارد گویی قبلا رخ داده است.

"ینسلون"از ماده"نسل"(بر وزن فصل)به معنی راه رفتن سریع است راغب در مفردات می گوید این کلمه در اصل به معنی جدا شدن از چیزی است، و اینکه به فرزندان انسان"نسل"گفته می شود به خاطر آنست که از پدر و مادر جدا شده اند،(بنا بر این هنگامی که انسان با سرعت دور می شود و جدا می گردد این تعبیر در آن به کار می رود).

تعبیر به"ربهم"(پروردگارشان)گویا اشاره به این است که ربوبیت و مالکیت و تربیت خداوند ایجاب می کند که حساب و کتاب و معادی در کار باشد.

به هر حال از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که پایان این جهان و آغاز جهان دیگر هر دو با یک جنبش انقلابی و ناگهانی صورت می گیرد،و از هر کدام از آنها به"نفخه صور"(دمیدن در شیپور)تعبیر شده است که شرح کامل آن به خواست خداوند در سوره"زمر"ذیل آیه ۶۸ خواهد آمد.

***

سپس می افزاید:"در این هنگام منکران رستاخیز و معاد می گویند:ای وای بر ما!چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت"؟!(قالُوا یا وَیْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا).

"این همان چیزی است که خداوند رحمن وعده داده است،و فرستادگان او راست گفتند"!(هٰذا ما وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ).

آری صحنه آن چنان گویا و دهشت انگیز است که انسان همه مسائل باطل و خرافی را به دست فراموشی می سپرد،و جز اعتراف صریح به واقعیتها راهی نمی یابد،قبرها را به خوابگاهی تشبیه می کند،و رستاخیز را به بیدار شدن از خواب،همانگونه که در حدیث معروف نیز وارد شده است:کما تنامون تموتون و کما تستیقظون تبعثون"همانگونه که می خوابید می میرید و همانگونه که از خواب برمی خیزید زنده می شوید".

در اینجا نخست وحشت می کنند و فریاد می کشند که ای وای بر ما چه کسی ما را از این خواب بیدار کرد؟و از خوابگاهمان برانگیخت؟! اما به زودی متوجه می شوند و به یادشان می آید که پیامبران راستین از سوی خدا در دنیا وعده امروز را به آنها داده اند،به خودشان پاسخ می گویند:

این وعده خداوند رحمن است،خداوندی که رحمت عامش همگان را فرا گرفته و پیامبرانش راست گفتند،و از این روز ما را آگاه ساختند،اما افسوس که ما همه را به باد سخریه و استهزا گرفتیم.

بنا بر این جمله" هٰذا ما وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ "دنباله کلام همان منکران رستاخیز است،ولی بعضی آن را سخن فرشتگان و یا مؤمنان دانسته اند که بر خلاف ظاهر آیه است،و هیچ ضرورتی برای آن نیست،چه اینکه اعتراف منکران در آن روز به حقایق مطلبی نیست که تنها در این آیه آمده باشد،چنان که در سوره انبیاء آیه ۹۷ آمده است وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذا هِیَ شاخِصَةٌ أَبْصارُ

الَّذِینَ کَفَرُوا یٰا وَیْلَنٰا قَدْ کُنّٰا فِی غَفْلَهٍ مِنْ هٰذٰا بَلْ کُنّٰا ظٰالِمِینَ :"وعده حق (قیامت)نزدیک می شود در آن هنگام چشمهای کافران از شدت وحشت از حرکت باز می ماند،می گویند:ای وای بر ما که از این امر در غفلت بودیم،بلکه ما ستمگر بودیم".

به هر حال تعبیر به"مرقد"که به معنی"خوابگاه"و"خواب"می آید (۱).

بیانگر این واقعیت است که آنها در عالم برزخ در حالتی شبیه به حالت خواب فرو می روند و چنان که در ذیل آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون گفته ایم"برزخ"نسبت به اکثریت مردم که در حالتی متوسط از ایمان و کفر قرار دارند بی شباهت به حالت خواب نیست،در حالی که مؤمنان پیشرو،و کافران فوق العاده بدکار در آنجا کاملا-هوشیارند و متنعم به نعمتها و یا گرفتار انواع عذابند (۲).

بعضی نیز احتمال داده اند که هول و وحشت قیامت به اندازه ای است که عذاب برزخی در مقابل آن همانند خواب آرامی بیش نیست.

*** سپس برای توضیح چگونگی سرعت وقوع این نفخ صور می فرماید:"آن صیحه واحدی بیش نیست،فریادی عظیم برمی خیزد و همگی نزد ما حاضر می شوند" (إِنْ کٰانَتْ إِلاّٰ صَیْحَهً وٰاحِدَهً فَإِذٰا هُمْ جَمِیعٌ لَدَیْنٰا مُحْضَرُونَ).

بنا بر این برای احیای مردگان و برخاستن آنها از قبرها و حضورشان در دادگاه عدل پروردگار زمان زیادی وقت لازم نیست،همانگونه که برای مرگ انسانها زمان طولانی لازم نبود،صیحه اول فریاد مرگ است،و صیحه دوم فریاد زندگی و حیات و حضور در دادگاه عدل پروردگار!

۱- ۱) در صورت اول"اسم مکان"و در صورت دوم"مصدر میمی"است.

۲- ۲) در باره"برزخ"و چگونگی حال مردم در آنجا در جلد ۱۴ صفحه ۳۲۱ به بعد سخن گفته ایم.

تعبیر به "صیحه "(یک فریاد)و تاکید آن با"واحده"و سپس تعبیر به"اذا"که در این گونه موارد وقوع ناگهانی چیزی را خبر می دهد،و تعبیر به " هُمْ جَمِیعٌ لَدَیْنا مُحْضَرُونَ "به صورت جمله اسمیه همگی دلیل بر وقوع سریع این مقطع از رستاخیز است.

لحن قاطع این آیات و آهنگ نافذ آنها چنان در قلب انسانها اثر می گذارد که گویی این فریاد را با گوش جان می شنوند که ای انسانهای به خواب رفته! ای خاکهای پراکنده!و ای استخوانهای پوسیده!بپاخیزید،بپاخیزید و برای حساب و جزا آماده شوید،و چه زیباست آیات قرآن و چه گویا انذارات آن؟ ***

ص: ۴۱۳

[سوره یس (۳۶): آیات ۵۴ تا ۵۸]

اشاره

فَالْیَوْمَ لاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ لاٰ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) إِنَّ أَصْحٰابَ اَلْجَنَّهِ اَلْیَوْمَ فِی شُغُلٍ فٰاکِهُونَ (۵۵) هُمْ وَ أَزْوٰاجُهُمْ فِی ظِلاٰلٍ عَلَی اَلْأَرٰائِکِ مُتَّکِؤُنَ (۵۶) لَهُمْ فِیهٰا فٰاکِهَهٌ وَ لَهُمْ مٰا یَدَّعُونَ (۵۷) سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ (۵۸)

ترجمه:

۵۴-امروز به هیچکس ستم نمی شود و جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید.

۵۵-بهشتیان امروز به نعمتهای خدا مشغول و مسرورند(و از هر اندیشه ناراحت کننده برکنار).

۵۶-آنها و همسرانشان در سایه های(قصرها و درختان بهشتی)بر تختها تکیه کرده اند! ۵۷-برای آنها در بهشت میوه بسیار لذت بخشی است و هر چه بخواهند در اختیار آنها خواهد بود.

۵۸-برای آنها سلام(و درود الهی)است،این سخنی است از ناحیه پروردگار مهربان!

ص: ۴۱۴

تفسیر:

بهشتیان غرق در مواهب مادی و معنوی

در اینجا بحث پیرامون چگونگی حساب در محشر را سربسته گذارده و از آن می گذرد،و به تشریح سرانجام کار مؤمنان صالح و کافران طالح پرداخته، چنین می گوید:"امروز به هیچکس ستم نمی شود"(فَالْيَوْمَ لاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً).

نه از پاداش کسی کاسته می شود،و نه کیفر کسی افزون می گردد،و حتی به قدر یک سر سوزن کم و زیاد و بیدادگری و ظلم و ستم وجود ندارد.

سپس به بیانی می پردازد که در حقیقت دلیل روشن و زنده ای برای عدم وجود ظلم در آن دادگاه بزرگ است می فرماید:"شما جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید(وَ لاٰ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

ظاهر این تعبیر بدون آنکه چیزی در تقدیر گرفته شود این است که جزای همه شما همان اعمال خودتان است،چه عدالتی از این بهتر و برتر؟! به عبارت دیگر:اعمالی که از نیک و بد در این عالم انجام می دهید در آنجا همراه شما خواهد بود،همان اعمال تجسم می یابد،و در تمام مواقف محشر و بعد از پایان حساب،همدم و همنشین شماست،آیا محصول اعمال کسی را به او تحویل دادن بر خلاف عدالت است؟و آیا نفس اعمال را تجسم بخشیدن و قرین او ساختن ظلم است؟ و از اینجا روشن می شود که اساسا"ظلم"در آن صحنه مفهوم ندارد و اگر در اینجا در میان انسانها گاهی عدالت است و گاهی ظلم به خاطر آنست که توانایی این را ندارند که اعمال هر کس را به خود او تحویل دهند.

جمعی از مفسران چنین تصور کرده اند که جمله اخیر مخصوص بدکاران و کفار است که به قدر اعمالشان کیفر می بینند،و شامل مؤمنان نمی شود،چرا که خداوند بیش از اعمالشان به آنها پاداش می دهد.

ص: ۴۱۵

ولی با توجه به یک نکته این اشتباه بر طرف می گردد،و آن اینکه:در اینجا سخن از عدالت در پاداش و کیفر است و گرفتن جزای استحقاقی،این منافات ندارد که خداوند برای مؤمنان از فضل و رحمتش هزاران هزار بیفزاید که آن مساله"تفضل"است و این مساله"استحقاق".

*** سپس به گوشه ای از پاداشهای مؤمنان پرداخته،و قبل از هر چیز روی مساله آرامش خاطر انگشت می گذارد و می گوید:"بهشتیان در آن روز چنان به نعمتهای خدا مشغولند که از هر اندیشه ناراحت کننده بر کنار می باشند" (إِنَّ أَصْحٰابَ الْجَنَّهِ الْیَوْمَ فِی شُغُلٍ).

"و در نهایت سرور و شادی به سر می برند"(فاکهون).

"شغل"(بر وزن شتر)و"شغل"(بر وزن قفل)هر دو به معنی حوادث و حالاتی است که برای انسان روی می دهد و او را به خود مشغول می دارد خواه مسرت بخش باشد و یا غم انگیز.

اما از آنجا که بلافاصله پشت سر آن،کلمه"فاکهون"آورده شده و این واژه جمع"فاکه"به معنی مسرور و خوشحال و خندان است،می تواند اشاره به اموری باشد که از فرط شادی انسان را چنان به خود مشغول می دارد که از امور نگرانی زا به کلی غافل می سازد،به طوری غرق در سرور و نشاط خواهد شد که غم و اندوهی بر او چیره نخواهد گشت،و حتی هول و وحشتی را که به هنگام قیام قیامت و حضور در دادگاه عدل الهی به او دست داده به فراموشی می سپارد، که اگر به راستی فراموش نشود همواره سایه نگرانی و غم بر دل او سنگینی خواهد کرد،بنا بر این یکی از آثار این اشتغال ذهن فراموش کردن اهوال محشر است (۱).

***

ص :۴۱۶

۱- ۱) "راغب"در"مفردات"می گوید:"فاکهه"به معنی هر گونه میوه است، و"فکاه"به سخنانی که انسان را مانوس و مشغول می دارد گفته می شود"و ابن منظور" در"لسان العرب"می گوید:"فکاه"به معنی مزاح و"فاکه"به انسان خوش مشرب و مزاح گفته می شود.

به هر حال بعـد از نعمت آرامش خاطر که خمیر مایه همه نعمتها،و شـرط اسـتفاده از همه مواهب است،به شـرح نعمتهای دیگر پرداخته،چنین می گوید:

"آنها و همسـرانشان در سایه های لذت بخش،بر تختها،در خلوتگاهها تکیه کرده اند" (هُمْ وَ أَزْوٰاجُهُمْ فِی ظِلاٰلٍ عَلَی الْأَرٰائِکِ مُتَّکِؤُنَ) (۱).

"ازواج"به معنی همسـران بهشتی،و یـا همسـران با ایمانی است که در این دنیا داشـتند و اینکه بعضـی احتمال داده انـد به معنی همطرازان بوده باشد(مانند آیه ۲۲ سوره صافات اُحْشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ أَزْوٰاجَهُمْ -ظالمان و همطرازانشان را محشور کنیـد)در اینجا بسـیار بعیـد به نظر می رسـد،به خصوص اینکه"ارائک" جمع"اریکه"طبق گفته جمع کثیری از مفسـران و ارباب لغت به معنی تختهایی است که در حجله گاه می باشد (۲).

تعبیر به"ظلال"(سـایه هـا)اشـاره به سـایه هـای درختـان بهشتی است که تختهـای بهشتیـان در لابلای آن قرار گرفته،و یا سایه قصـرهای بهشتی است و همه اینهـا نشـان می دهـد که در آنجا نیز آفتابی وجود دارد ولی نه آفتابی آزار دهنـده، آری آنها در سایه مطبوع درختان بهشتی نشاط و سرور دیگری دارند.

*** علاوه بر این"برای آنها میوه بسیار لذت بخشی است،و هر چه بخواهند در

۱- ۱) در ترکیـب ایـن آیه احتمالاـت زیـادی داده انـد ولی از همه مناسـبتر این است که "هم"مبتـدا و"متکئـون"خبـر و"علی الارائک"متعلق به آن و"فی ظلال"نیز متعلق به آن یا متعلق به محذوف است.

۲- ۲) "لسان العرب"،"مفردات راغب"،"مجمع البیان"،"قرطبی"،"روح المعانی"و تفاسیر دیگر.

اختیار آنها خواهد بود"(لَهُمْ فِيهٰا فٰاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مٰا يَدَّعُونَ).

از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که غذای بهشتیان تنها میوه نیست،ولی تعبیر آیه فوق نشان می دهد که میوه آن هم میوه های مخصوصی که با میوه های این جهان بسیار متفاوت است برترین غذای بهشتی است،و حتی در این جهان نیز میوه به گواهی غذاشناسان بهترین و مناسبترین غذا برای انسان است.

"یدعون"از ماده"دعایه"به معنی طلب است،یعنی هر چه طلب کنند و تمنا نمایند برای آنها حاصل است،و آرزویی در دل ندارند که انجام نشدنی باشد.

مرحوم طبرسی در"مجمع البیان"می گوید:عرب این تعبیر را در مورد "تمنی"به کار می برد،می گوید:ادع علی ما شئت یعنی:"هر چه می خواهی از من بخواه و تمنا کن".

و به این ترتیب آنچه امروز در فکر انسان بگنجد و آنچه از فکر او خطور نکند از انواع مواهب و نعمتها در آنجا آماده و مهیاست،و پذیرایی خداوند از میهمانان خود در بالاترین سطح ممکن انجام می شود.

*** اما مهمتر از همه همان مواهب معنوی است که در آخرین آیه مورد بحث به آن اشاره کرده،می فرماید:"برای آنها سلام و تهنیت الهی است،این سخنی است از ناحیه پروردگار رحیم و مهربان آنها"(سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ) (۱).

این ندای روح افزا و نشاط بخش و مملو از مهر و محبت او چنان روح انسان را در خود غرق می کند،و به او لذت و شادی و معنویت می بخشد،که با هیچ نعمتی برابر نیست،آری شنیدن ندای محبوب،ندایی آمیخته با محبت،و آکنده

۱- ۱) در باره محل اعراب"قولا"در میان مفسران گفتگوست،و مناسبتر از همه آنست که گفته شود"مفعول مطلق"برای فعل محذوفی است و در تقدیر"یقول قولا"بوده.

از لطف،سر تا پای بهشتیان را غرق سرور می کند،که یک لحظه آن بر تمام دنیا و آنچه در آن است برتری دارد! در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است:"در همان حال که بهشتیان غرق در نعمتهای بهشتی هستند نوری بر بالای سر آنها آشکار می شود،نور لطف خداست که بر آنها پرتو افکنده،ندایی برمی خیزد که سلام بر شما ای بهشتیان و این همان است که در قرآن آمده: سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ ،اینجاست که نظر لطف خداوند چنان آنها را مجذوب می کند که از همه چیز جز او غافل می شوند، و همه نعمتهای بهشتی را در آن حال به دست فراموشی می سپارند،و اینجاست که فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند و می گویند درود بر شما" (۱).

آری جذبه شهود محبوب،و دیدار لطف یار،آن قدر لذت بخش و شوق انگیز است که یک لحظه از آن با هیچ نعمتی حتی با تمام جهان برابر نیست،و عاشقان دیدار او آن چنانند که اگر این افاضه معنوی از آنها قطع شود قالب تهی می کنند، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان ع آمده است که فرمود:

لو حجبت عنه ساعه لمت!" اگر یک ساعت از دیدار او محجوب بمانم جان می دهم"!! (۲).

جالب اینکه ظاهر آیه این است که این سلام پروردگار که نثار مؤمنان بهشتی می شود سلامی است مستقیم و بی واسطه،سلامی است از رب و پروردگار آنهم سلامی که از رحمت خاصه او یعنی مقام رحیمیتش سرچشمه می گیرد و تمام الطاف و کرامات در آن جمع است،وه چه نعمتی؟! ***

۱- ۱) "تفسیر روح المعانی"جلد ۲۳ صفحه ۳۵ ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) "روح البیان"جلد ۷ صفحه ۴۱۶.

نکته:

انواع سلامهایی که نثار بهشتیان می شود

اصولا بهشت "دار السلام "است همانگونه که در آیه ۲۵ سوره یونس می خوانیم: وَ اللّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ :"خداوند مردم را دعوت به دار السلام و سرزمین سلامت و آرامش می کند"و بهشتیان که ساکنان این سرزمینند گاه با سلام فرشتگان روبرو می شوند که به هنگام ورود در بهشت از هر دری بر آنها وارد می شوند و می گویند:"سلام بر شما به خاطر شکیباییهایی که داشتید و چه پایان خوبی است این سرایی که نصیبتان شده"" وَ الْمَلائِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ "(رعد-۲۴).

و گاه ساکنان اعراف آنها را صدا می زنند و می گویند:"سلام بر شما" (وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّهِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ)(اعراف-۴۶).

گاه پس از ورود در بهشت با سلام و تحیت فرشتگان روبرو می شوند و گاه به هنگام قبض روح این سلام از ناحیه فرشتگان مرگ به آنها نثار می شود و می گویند:"سلام بر شما وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید" (اَلَّذِینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّهَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)(نحل-۳۲).

و گاه خودشان به یکدیگر سلام و درود می فرستند،و اصولا-"تحیت آنها در آنجا همان سلام است"(تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ) (ابراهیم-۲۳).

و بالآخره برتر و بالاتر از همه اینها سلام پروردگار است(سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ).

خلاصه اینکه"در آنجا نه سخن لغوی شنیده می شود و نه کلام بیهوده ای، تنها سلام است سلام"" لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَ لا تَأْثِیماً إِلاّ قِیلاً سَلاماً سَلاماً "

(واقعه-۲۶).

اما نه سـلامی که تنها در لفظ باشد بلکه سـلامی که اثر آرام بخش و سـلامت آفرین آن در اعماق روح و جان انسان نفوذ می کند و همه را غرق در آرامش و سلامت می سازد.

***

ص :۴۲۱

[سوره یس (۳۶): آیات ۵۹ تا ۶۲]

اشاره

وَ اِمْتازُوا اَلْيَوْمَ أَيُّهَا اَلْمُجْرِمُونَ (۵۹) أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا اَلشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۰) وَ أَنِ اُعْبُدُونِي هٰذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلاًّ كَثِيراً أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (۶۲)

ترجمه:

۵۹-جدا شوید امروز ای گنهکاران! ۶۰-آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم!که شیطان را پرستش نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است؟ ۶۱-و اینکه مرا بپرستید که راه مستقیم این است؟ ۶۲-او افراد زیادی از شما را گمراه کرد،آیا اندیشه نکردید؟

تفسیر:

چرا پرستش شیطان می کنید؟!

بخشی از سرگذشت شوق انگیز و پر افتخار بهشتیان در آیات قبل گذشت، و در آیات مورد بحث به قسمتی از سرنوشت دوزخیان و بندگان شیطان اشاره

ص:۴۲۲

می کند.

نخست اینکه در آن روز با خطابی تحقیر آمیز مخاطب می شوند و به آنها گفته می شود:"جدا شوید امروز ای گنهکاران"!(وَ امْتازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ).

شما بودید که در دنیا خود را در صفوف مؤمنان جا زده بودید و گاه به رنگ آنها در می آمدید،و از حیثیت و اعتبارشان استفاده می کردید،امروز صفوف خود را از آنها جدا سازید،و در چهره اصلی خود ظاهر شوید! این در حقیقت تحقق همان وعده الهی است که در آیه ۲۸ سوره ص می گوید:

" أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجّارِ ":آیا کسانی را که ایمان آورده،و عمل صالح انجام داده اند، همچون مفسدان در زمین قرار دهیم؟یا پرهیزگاران را همطراز بدکاران"؟! به هر حال ظاهر آیه مورد بحث همان جداسازی صفوف مجرمان از مؤمنان است،هر چند مفسران احتمالات متعدد دیگری نیز داده اند،از جمله:

جدا شدن صفوف مجرمان از یکدیگر و هر گروهی از آنان در یک رده قرار گرفتن.

یا جدایی آنها از شفیعان و معبودانشان.

و یا جدایی فرد فرد آنها از یکدیگر،به گونه ای که علاوه بر درد و رنج عظیم دوزخ،درد و رنج جدایی و فراق از هر کس و هر چیز بر آنها سایه سنگین و شوم افکند.

اما شمول خطاب نسبت به همه آنان،و محتوای جمله"و امتازوا"معنی اول را که گفتیم تقویت می کند.

*** آیه بعد به ملامتها و سرزنشهای پر معنی خداوند نسبت به مجرمان در روز

قیامت اشاره کرده،چنین می گوید:"آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را پرستش و اطاعت مکنید که او دشمن آشکار شماست"؟(أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لاَ تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ).

این عهد و پیمان الهی از طرق مختلف از انسان گرفته شده،و بارها این معنی را به او گوشزد کرده است:

نخست آن روز که فرزندان آدم در زمین نشو و نما کردند این خطاب به آنها شد:

"يَا بَنِي آدَمَ لاَ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاَ تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ ":

"ای فرزندان آدم!شیطان شما را نفریبد همانگونه که پدرتان را از بهشت بیرون کرد،و لباسشان را از تنشان خارج ساخت تا عورتشان را برای آنها آشکار کند!چه اینکه او و پیروانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید،(بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند"(اعراف-۲۷).

سپس همین اخطار به طور مکرر بر زبان رسولان الهی جاری شد،چنان که در آیه ۶۲ سوره زخرف می خوانیم" وَ لاَ يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ":

"شیطان شما را از راه حق باز ندارد که او دشمن آشکار شماست".

و در آیه ۱۶۸-بقره می خوانیم:" وَ لاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ":"از گامهای شیطان پیروی نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است"! از سوی دیگر این پیمان در عالم"تکوین"به زبان اعطای عقل به انسان نیز گرفته شده است،چرا که دلائل عقلی به روشنی گواهی می دهد انسان نباید فرمان کسی را اطاعت کند که از روز نخست کمر به دشمنی او بسته او را از بهشت بیرون کرده و سوگند به اغوای فرزندانش خورده است.

از سوی سوم با سرشت و فطرت الهی همه انسانها بر توحید،و انحصار اطاعت برای ذات پاک پروردگار،نیز این پیمان از انسان گرفته شده است،و به این ترتیب نه با یک زبان که با چندین زبان این توصیه الهی تحقق یافته و این عهد و پیمان سرنوشت ساز امضا شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که"عبادت"در جمله"لا تعبدوا الشیطان" به معنی"اطاعت"است،زیرا عبادت همیشه به معنی پرستش و رکوع و سجود نمی آید،بلکه یکی از اشکال آن همان اطاعت کردن است،چنان که در آیه ۴۷ سوره مؤمنون می خوانیم که فرعون و اطرافیانش بعد از مبعوث شدن موسی ع و هارون ع گفتند:(أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ).

"آیا ما به دو انسانی که همانند ما هستند ایمان بیاوریم،در حالی که قوم آنها عبادت و اطاعت ما می کردند"؟! و در آیه ۳۱ سوره توبه می خوانیم:خداوند در باره یهود و نصاری می فرماید:

" اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً ":"آنها دانشمندان و راهبان خود را معبودانی در برابر خدا قرار دادند،همچنین مسیح فرزند مریم را،در حالی که جز به عبادت خداوند یگانه که هیچ معبودی جز او نیست دستور نداشتند".

جالب اینکه در روایتی از امام باقر و امام صادق ع که در ذیل این آیه آمده چنین می خوانیم:

اما و اللّه ما دعوهم الی عباده انفسهم،و لو دعوهم ما اجابوهم و لکن احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون!:

"به خدا سوگند آنها(دانشمندان و راهبان)یهود و نصاری را به عبادت خویشتن دعوت نکردند،و اگر دعوت می کردند هرگز یهود و نصاری دعوتشان را اجابت نمی نمودند،ولی آنها حرامی را برای ایشان حلال و حلالی را حرام کردند(و آنها

پذیرا شدند)و به این ترتیب بدون توجه آنان را پرستش کردند" (۱).

نظیر همین معنی با تفاوت مختصری در روایات دیگر نیز وارد شده است:

از جمله در روایتی از امام صادق ع می خوانیم:

من اطاع رجلا فی معصیه فقد عبده: "کسی که انسانی را در معصیت پروردگار اطاعت کند او را پرستش کرده" (۲)! و در حدیث دیگری از امام باقر ع آمده است:

من اصغی الی ناطق فقد عبده،فان کان الناطق یؤدی عن اللّه فقد عبد اللّه،و ان کان الناطق یؤدی عن الشیطان فقد عبد الشیطان: "کسی که به سخنگویی گوش فرا دهد (و سخنش را بپذیرد)او را پرستش کرده!اگر ناطق حکم خدا را می گوید:

پرستش خدا کرده،و اگر از سوی شیطان سخن می گوید پرستش شیطان کرده است"! (۳)*** در آیه بعد برای تاکید بیشتر و بیان آنچه وظیفه فرزندان آدم است می فرماید:"آیا من به شما عهد نکردم که مرا بپرستید و از من اطاعت کنید که راه مستقیم همین است"(وَ أَنِ اعْبُدُونِی هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِیمٌ).

از یک سو پیمان گرفته که اطاعت شیطان نکنند،چرا که او دشمنی و عداوت خود را از روز نخست آشکار ساخته،کدام عاقل به فرمان دشمن دیرینه و آشکارش ترتیب اثر می دهد؟ و در مقابل پیمان گرفته که از او اطاعت کنند،و دلیلش را این قرار می دهد که"صراط مستقیم همین است"و این در حقیقت بهترین محرک انسانها است، چرا که فی المثل هر کس در وسط بیابان خشک و سوزانی گرفتار شود و جان خود

۱- ۱) وسائل جلد ۱۸ صفحه ۸۹(ابواب صفات القاضی باب ۱۰)حدیث ۱.

۲- ۲،۳) وسائل جلد ۱۸ صفحه ۹۱(ابواب صفات القاضی باب ۱۰)حدیث ۸ و ۹.

۳-

و همسر و فرزند و اموالش را در خطر دزدان و گرگان ببیند،مهمترین چیزی که به آن می اندیشد پیدا کردن راه مستقیم به سوی مقصد است،راهی که سریعتر و آسانتر او را به سر منزل نجات برساند.

ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که این جهان سرای اقامت نیست،چرا که راه را به کسی ارائه می دهند که از گذرگاهی عبور می کند و مقصدی در پیش دارد.

*** باز برای شناسایی هر چه بیشتر این دشمن قدیمی خطرناک می افزاید:

"او افراد زیادی از شما را گمراه کرد،آیا اندیشه نکردید"؟!(وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيراً أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ).

آیا نمی بینید چه بدبختیهایی شیطان بر سر پیروان خود آورده؟آیا تاریخ پیشینیان را مطالعه نکردید تا ببینید بندگان او به چه سرنوشت شوم و دردناکی گرفتار شدند؟ویرانه های شهرهای بلا دیده آنها در برابر چشم شماست،و عاقبت غم انگیز آنها برای هر کس کمترین تعقل و اندیشه ای داشته باشد روشن است.

پس چرا دشمنی را که امتحان عداوت خود را بارها و بارها داده است جدی نمی گیرید؟باز با او طرح دوستی می ریزید،و حتی او را رهبر و ولی و راهنمای خویش انتخاب می کنید.

"جبل"(به کسر ج و ب و تشدید لام)چنان که راغب در مفردات گوید به معنی جماعت و گروه است که از نظر عظمت تشبیه به"جبل"(بر وزن عمل) به معنی کوه شده است،و تعبیر"کثیرا"برای تاکید بیشتر در مورد پیروان شیطان است که در هر جامعه ای قشر عظیمی را تشکیل می دهند.

بعضی عدد"جبل"را ده هزار نفر یا بیشتر نوشته اند،و برای کمتر از آن

این تعبیر را مناسب ندانسته اند (۱)ولی بعضی این اعداد را لازم نمی دانند (۲).

به هر حال عقل سلیم ایجاب می کند که انسان از چنین دشمن خطرناکی که به هیچ انسانی رحم نمی کند و قربانیانش در هر گوشه و کناری بر خاک هلاکت افتاده اند سخت بر حذر باشد،و آنی به خود اجازه غفلت ندهد چنان که امیر مؤمنان علی ع آن پیشوای آگاه و بیدار در یکی از خطبه هایش برای توجه به این حقیقت،مردم را مخاطب ساخته می گوید:

فاحذروا عباد اللّه!عدو اللّه،ان یعدیکم بدائم،و ان یستفزکم بندائه، و ان یجلب علیکم بخیله و رجله،فلعمری لقد فوق لکم سهم الوعید، و اغرق الیکم بالنزع الشدید،و رماکم من مکان قریب،فقال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین:

"ای بندگان خدا!از این دشمن خدا بر حذر باشید،مبادا شما را به بیماری خویش(کبر و غرور)مبتلا سازد،و با ندای خود شما را به حرکت در آورد، و به وسیله لشکریان سواره و پیاده اش شما را جلب کند،به جان خودم سوگند او تیری خطرناک برای شکار کردن شما به چله کمان گذاشته،و آن را با قدرت و شدت تا سرحد توانایی کشیده،و از نزدیکترین مکان شما را هدف قرار داده!، هم او گفته است:پروردگارا به سبب آنکه مرا اغوا کرده ای زرق و برق زندگی را در چشم آنها جلوه می دهم،و همه آنها را اغوا خواهم کرد(در حالی که خداوند سبب گمراهیش نبود بلکه هوای نفسش او را گمراه ساخته) (۳).

و راستی عجیب است که چنین دشمنی را به دوستی برگزینیم،و به گفته شاعر: کجا بر سر آیم از این عار و ننگ که با او به صلحیم و با حق به جنگ؟

ص:۴۲۸

۱- ۱) تفسیر روح المعانی و قرطبی ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث.

۳- ۳) "نهج البلاغه"خطبه ۱۹۲(خطبه قاصعه).

[سوره یس (۳۶): آیات ۶۳ تا ۶۸]

اشاره

هذِهِ جَهَنَّمُ اَلَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳) اِصْلَوْهَا اَلْیَوْمَ بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ (۶۴) اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْوَاهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ (۶۵) وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلی أَعْیُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا اَلصِّرَاطَ فَأَنّی یُبْصِرُونَ (۶۶) وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلی مَکَانَتِهِمْ فَمَا اِسْتَطَاعُوا مُضِیًّا وَ لا یَرْجِعُونَ (۶۷) وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَکِّسْهُ فِی اَلْخَلْقِ أَ فَلا یَعْقِلُونَ (۶۸)

ترجمه:

۶۳-این همان دوزخی است که به شما وعده داده می شد.

۶۴-امروز وارد آن شوید و به آتش آن بسوزید به خاطر کفری که داشتید! ۶۵-امروز بر دهان آنها مهر می نهیم،و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند.

۶۶-و اگر بخواهیم چشمان آنها را محو می کنیم،سپس برای عبور از راه می خواهند

ص :۴۲۹

بر یکدیگر پیشی بگیرند اما چگونه می توانند ببینند؟! ۶۷-و اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ می کنیم(و به مجسمه هایی بی روح مبدل می سازیم)تا نتوانند راه خود را ادامه دهند یا به عقب بر گردند.

۶۸-هر کس را که طول عمر دهیم در آفرینش واژگونه می کنیم(و به ناتوانی کودکی باز می گردانیم)آیا اندیشه نمی کنند؟

تفسیر:

اشاره

روزی که زبان از کار می افتد و اعضاء گواهی می دهند!

آیات گذشته بخشی از سرزنشهای خداوند و گفتگوهای او را به مجرمان در قیامت بازگو کرد،آیات مورد بحث همین معنی را در بخش دیگری ادامه می دهد.

آری در آن روز در حالی که آتش سوزان و شعله ور جهنم در برابر دیدگان مجرمان قرار گرفته به آن اشاره کرده خطاب به مجرمان می گوید:"این همان دوزخی است که به شما وعده داده می شد"!(هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) *** پیامبران الهی یکی بعد از دیگری آمدند و شما را از چنین روز و چنین آتشی بر حذر داشتند،ولی شما همه را به شوخی و مسخره گرفتید.

"امروز در آن وارد شوید،و با آتش سوزان آن بسوزید که این جزای کفری است که داشتید"(اِصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) (۱).

*** سپس به گواهان روز قیامت اشاره می کند،گواهانی که جزء پیکر خود انسانند و جایی برای انکار سخنان آنها نیست،می فرماید:"امروز بر دهان آنها مهر

۱- ۱) "اصلوا"از ماده"صلی"به معنی آتش افروختن یا به آتش سوختن، و بریان کردن،یا وارد در آتش گشتن و ملازم آن بودن است.

می نهیم،و دستهای آنها با ما سخن می گوید و پاهای آنها کارهایی را که انجام می دادند برای ما شهادت می دهند"(اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلیٰ أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ).

آری در آن روز دیگر اعضای انسان تسلیم تمایلات او نیستند،آنها حساب خود را از کل وجود انسان جدا کرده تسلیم پروردگار می شوند،و بر آستان مقدس او سر فرود می آورند،و حقایق را با شهادت خود آشکار می سازند،و چه دادگاه عجیبی است که گواه آن اعضای پیکر خود بدن انسان است،همان ابزاری است که گناه را با آن انجام داده! شاید گواهی اعضا بخاطر آن باشد که این مجرمان هنگامی که به آنها گفته می شود کیفر شما در برابر اعمالی که انجام دادید دوزخ است به انکار برمی خیزند، به گمان اینکه دادگاه دنیاست،و حقایق از طریق پشت هم اندازی قابل انکار است، گواهی اعضا شروع می شود،و تعجب و وحشت سراسر وجود او را می گیرد و تمام راههای فرار به روی او بسته می شود.

در اینکه کیفیت نطق اعضا چگونه است؟مفسران احتمالاتی داده اند:

۱-خداوند در آن روز درک و شعور و قدرت سخن گفتن در یک یک اعضا می آفریند،و آنها به راستی سخن می گویند،و چه جای تعجب؟همان کسی که این قدرت را در قطعه گوشتی به نام زبان یا مغز آدمی آفریده می تواند در سایر اعضا نیز بیافریند.

۲-آنها از درک و شعوری بهره مند نمی شوند،ولی خداوند آنها را به سخن گفتن وا می دارد و در حقیقت اعضا محل ظهور سخن خواهند بود، و حقایق را به فرمان خدا آشکار می کنند.

۳-اعضای بدن هر انسانی آثار اعمالی را که در تمام طول عمر انجام داده مسلما با خود خواهد داشت،چرا که هیچ عملی در این جهان نابود نمی شود،

مسلما آثار آن روی یک یک اعضای بدن،و در فضای محیط باقی می ماند،آن روز که روز به روز و آشکار شدن است،این آثار نیز بر دست و پا و سایر اعضا ظاهر می شود،و ظهور این آثار به منزله شهادت آنها است.

این تعبیر در سخنان روزمره و تعبیرات ادبا نیز فراوان است مثلا می گویند:

عینک تشهد بسهرک:"چشمت گواه بی خوابی تو است"!یا می گوئیم:

الحیطان تبکی علی صاحب الدار:"دیوارها بر صاحب این خانه گریه می کنند"! شاعر فارسی نیز می گوید:"رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون"! به هر حال گواهی اعضا در قیامت مسلم است،اما اینکه هر عضوی خصوص کاری را که انجام داده است بازگو می کند،یا همه کارها را؟بدون شک مناسب احتمال اول است،لذا در آیات دیگر قرآن سخن از شهادت گوش و چشم و پوست بدن به میان آمده است.

چنان که در آیه ۲۰ سوره فصلت می خوانیم: حَتّٰی إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ :"تا آن زمان که در کنار آتش دوزخ قرار گیرند گوش و چشم و پوستهای تن آنها گواهی می دهد به اعمالی که انجام می دادند".

و در آیه ۲۴ سوره نور آمده است: یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ "روزی که زبان و دست و پاهای آنها گواهی می دهد به اعمالی که انجام می داده اند".

این نکته نیز قابل توجه است که در یک جا می گوید:"زبانهای آنها گواهی می دهد"(مانند آیه سوره نور)و در آیات مورد بحث می فرماید:"ما مهر بر زبانشان می نهیم".

ممکن است این تعبیر به خاطر آن باشد که نخست بر زبان آدمی مهر نهاده می شود و اعضای او به سخن در می آیند،هنگامی که او شهادت اعضا را می بیند

ص :۴۳۲

زبانش باز می شود و چون جای انکار نیست زبان نیز اعتراف می کند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از شهادت زبان تکلم معمولی نباشد بلکه تکلمی همچون تکلم سایر اعضا از درونش بر خیزد نه از برون! (در مورد تعداد گواهان در آن دادگاه عظیم،و چگونگی گواهی آنان به خواست خدا ذیل آیات ۱۹-۲۳ سوره فصلت مشروحتر از این سخن خواهیم گفت).

آخرین سخن اینکه گواهی اعضا مربوط به کفار و مجرمان است،و گرنه مؤمنان حسابشان روشن است،لذا در حدیثی از امام باقر(ع) می خوانیم:

"لیست تشهد الجوارح علی مؤمن،انما تشهد علی من حقت علیه کلمه العذاب،فاما المؤمن فیعطی کتابه بیمینه،قال اللّٰه عز و جل فَمَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولٰئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتٰابَهُمْ وَ لاٰ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً ":

"اعضای پیکر انسان بر ضد مؤمن گواهی نمی دهد،بلکه گواهی بر ضد کسی می دهد که فرمان عذاب بر او مسلم شده،و اما مؤمن نامه اعمالش را به دست راست او می دهند(و خودش آن را می خواند)همانگونه که خداوند متعال فرموده:

آنها که نامه اعمالشان به دست راستشان داده شد(با سرفرازی و افتخار)نامه اعمال خود را می خوانند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد" (1).

*** در آیه بعد اشاره به یکی از عذابهایی می کند که ممکن است خداوند در همین دنیا این گروه مجرم را به آن مبتلا سازد،عذابی دردناك و وحشت زا، می فرماید:"اگر بخواهیم چشمان آنها را محو می کنیم"!(وَ لَوْ نَشٰاءُ لَطَمَسْنٰا عَلیٰ أَعْیُنِهِمْ) (2).

ص:۴۳۳

۱- ۱) "تفسیر صافی"ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) "طمسنا"از ماده"طمس"(بر وزن شمس)به معنی محو کردن و از بین بردن آثار چیزی است،و در اینجا اشاره به محو نور چشم یا محو خود چشم است بطوری که چیزی از آن باقی نماند،و به کلی محو گردد.

و در این حال وحشتی فوق العاده آنها را فرا می گیرد،"می خواهند از راهی که معمولا از آن می رفتند بروند و بر یکدیگر پیشی گیرند،اما چگونه می توانند ببینند"؟!(فَاسْتَبَقُوا الصِّرٰاطَ فَأَنّٰى يُبْصِرُونَ).

آنها حتی از پیدا کردن راه خانه خود عاجز خواهند ماند،تا چه رسد به اینکه راه حق را پیدا کنند و در صراط مستقیم قدم بگذارند! *** مجازات دردناك دیگر اینکه:"اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ می کنیم(به مجسمه هایی بی روح و فاقد حرکت یا اشکال حیوانی افلیج تبدیل می نمائیم)به گونه ای که نتوانند راه خود را ادامه دهند و یا به عقب باز گردند" (وَ لَوْ نَشٰاءُ لَمَسَخْنٰاهُمْ عَلىٰ مَكٰانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطٰاعُوا مُضِيًّا وَ لاٰ يَرْجِعُونَ) (۱).

جمله" فَاسْتَبَقُوا الصِّرٰاطَ "ممکن است به معنی پیشی گرفتن از یکدیگر در پیدا کردن راهی که معمولا از آن می رفتند بوده باشد،و یا به معنی منحرف شدن از راه و پیدا نکردن آن،چرا که بعضی از ارباب لغت گفته اند جمله"فاستبقوا الصراط"به معنی"جاوزوه و ترکوه حتی ضلوا"است یعنی از راه گذشتند و آن را ترک نمودند تا گمراه شدند (۲).

به هر حال طبق این تفسیر که غالب مفسران اسلامی آن را پذیرفته اند دو آیه فوق مربوط به عذابهای دنیاست،و تهدید کفار و مجرمان به اینکه خدا می تواند آنها را در همین جهان به چنین سرنوشتهای دردناکی مبتلا سازد،ولی به خاطر لطف و رحمتش چنین نکرده است،شاید این لجوجان بیدار شوند و به راه حق باز گردند.

ص: ۴۳۴

۱- ۱) "مکانه"به معنی محل توقف است،و در اینجا اشاره به این است که خدا می تواند آنها را در همان محل توقفشان از شکل انسانی بیرون برد،هم تغییر صورت دهند،و هم توانایی بر حرکت نداشته باشند،درست مانند مجسمه های بی روح.

۲- ۲) لسان العرب-قطر المحیط-المنجد(ماده سبق).

ولی احتمال دیگری نیز وجود دارد،و آن اینکه این آیات ناظر به مجازاتهای الهی در روز قیامت است نه دنیا،در حقیقت به دنبال آیه قبل که می گفت ما در آن روز مهر بر دهانشان می گذاریم در این آیات به دو مجازات دیگر اشاره می کند که اگر خدا بخواهد در باره آنها اجرا خواهد نمود:

نخست اینکه چشمان آنها را نابینا کند تا نتوانند"صراط "یعنی طریق بهشت را بیابند،و دیگر اینکه این افراد را که در دنیا فاقد حرکت در طریق سعادت بودند در آن روز به صورت مجسمه های بی روحی در آورد که در عرصه محشر حیران بمانند،نه راهی به سوی پیش و نه راهی به سوی عقب داشته باشند، البته تناسب آیات تاییدی است برای این تفسیر که گفتیم،هر چند اکثر مفسران تفسیر قبل را پذیرفته اند (۱)*** در آخرین آیه مورد بحث به وضع انسان در پایان عمر از نظر ضعف و ناتوانی عقل و جسم اشاره می کند تا هم هشداری باشد به آنها که برای انتخاب راه هدایت امروز و فردا می کنند،و هم پاسخی باشد به کسانی که تقصیرات خود را به گردن کمی عمر می افکنند،و هم دلیلی باشد بر قدرت خداوند که او همانگونه که می تواند یک انسان نیرومند را به ضعف و ناتوانی یک نوزاد باز گرداند،قادر است بر مساله معاد،و همچنین نابینا ساختن مجرمان و از حرکت باز داشتن آنها.

می فرماید:"هر کس را که طول عمر دهیم در آفرینش واژگونه می کنیم، آیا اندیشه نمی کنند"؟(وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلاَ يَعْقِلُونَ).

توضیح اینکه "ننکسه"از ماده"تنکیس"به معنی واژگون ساختن

---

۱ - ۱) این تفسیر را"فی ظلال"به صورت تنها تفسیر ذکر کرده،در حالی که تفسیر قبل را"مجمع البیان"،"تبیان"،"المیزان"،"صافی"،"روح المعانی""روح البیان"، "قرطبی"و"تفسیر کبیر فخر رازی"برگزیده اند.

چیزی است به گونه ای که سر به جای پا و پا به جای سر قرار گیرد،و در اینجا کنایه از بازگشت کامل انسان به حالات طفولیت است.

چه اینکه آدمی از آغاز خلقت ضعیف است و تدریجا رو به رشد و تکامل می رود، در دوران جنینی هر روز شاهد خلقت تازه و رشد جدیدی است،بعد از تولد نیز مسیر تکاملی خود را در جسم و روح به سرعت ادامه می دهد،و قوا و استعدادهای خدا داد که در درون وجودش نهفته شده یکی بعد از دیگری شکوفا می شود، دوران جوانی،و بعد از آن پختگی فرا می رسد،و انسان در اوج قله تکامل جسمی و روحی قرار می گیرد،در اینجا گاه روح و جسم مسیر خود را از هم جدا می کنند، روح هم چنان به تکامل خویش ادامه می دهد،در حالی که عقبگرد جسم شروع می شود،ولی سرانجام عقل نیز سیر نزولی خود را شروع می کند،و تدریجا و گاه به سرعت به مراحل کودکی باز می گردد،حرکات حرکات کودکانه و تفکر و حتی بهانه جوئیها همچون کودکان می شود،و ضعف جسمانی نیز با آن هماهنگ می گردد، با این تفاوت که این حرکات و روحیات از کودکان شیرین و جذاب است و نویدی است بر شکوفایی امیدبخش و مسرت آفرین آینده،و به همین دلیل کاملا قابل تحمل است،ولی از پیران زننده و نازیبا و گاه تنفر آور و یا ترحم انگیز است.

به راستی روزهایی فرا می رسد بسیار دردناک که عمق ناراحتی آن را به زحمت می توان تصور کرد.

قرآن مجید در آیه ۵ سوره حج نیز به همین معنی اشاره کرده،می گوید: وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلاٰ يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً :"بعضی از شما آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی و پیری می رسند،آن چنان که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت"(حتی نزدیکترین افراد خانواده خود را نخواهند شناخت!).

لذا در بعضی از روایات افراد هفتاد ساله به عنوان اسیر اللّه فی الارض

ص :۴۳۶

(اسیران خدا در زمین)ذکر شده اند (۱).

به هر حال جمله"ا فلا یعقلون"هشـدار عجیبی در این زمینه می دهـد، و به انسانها می گوید:اگر این قدرت و توانایی که دارید عاریتی نبود به این آسانی از شما گرفته نمی شد،بدانید دست قدرت دیگری بالای سر شماست که بر هر چیز تواناست.

تا به آن مرحله نرسیده ایـد خود را دریابید،و پیش از آنکه نشاط و زیبایی به پژمردگی مبدل گردد از این چمن گلها بچینید،و توشه راه طولانی آخرت را از این جهان برگیریـد،که در فصل ناتوانی و پیری و درمانـدگی هیچکاری از شـما ساخته نیست! و لذا یکی از پنج چیزی را که پیامبر ص به ابو ذر توصیه فرمود همین بود که دوران جوانی را قبل از پیری غنیمت بشمار:

اغتنم خمسا قبل خمس:شبابک قبل هرمک،صحتک قبل سقمک،و غناک قبل فقرک،و فراغک قبل شغلک و حیاتک قبل موتک: "پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بشمر،جوانیت را قبل از پیری،و سلامتت را قبل از بیماری،و بی نیازیت را قبل از فقر،و زندگیت قبل از مرگ،و فراغت خاطر را قبل از گرفتاری" (۲).

یـا به گفته شـاعر: چنین گفت روزی به پیری جوانی که چون است با پیریت زنـدگانی؟ بگفتا در این نامه حرفی است مبهم که معنیش جز وقت پیری ندانی! تو به کز توانایی خویش گویی چه می پرسی از دوره ناتوانی متاعی که من رایگان دادم از کف تو گر می توانی مده رایگانی! ***

ص: ۴۳۷

۱- ۱) این جمله در حدیث نبوی(سفینه ماده عمر)آمده است،در حالی که در بعضی دیگر از روایات نود سال ذکر شده است.
۲- ۲) بحار جلد ۷۷ صفحه ۷۷.

[سوره یس (۳۶): آیات ۶۹ تا ۷۰]

اشاره

وَ مٰا عَلَّمْنٰاهُ اَلشِّعْرَ وَ مٰا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ (۶۹) لِيُنْذِرَ مَنْ كٰانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ اَلْقَوْلُ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ (۷۰)

ترجمه:

۶۹-ما هرگز شعر به او نیاموختیم،و شایسته او نیست،این(کتاب آسمانی)تنها ذکر و قرآن مبین است.

۷۰-هدف این است که افرادی را که زنده اند انذار کند و بر کافران اتمام حجت شود و فرمان عذاب بر آنها مسلم گردد.

تفسیر:

او شاعر نیست،او انذار کننده زندگان است!

گفتیم در این سوره بحثهای زنده و جامعی پیرامون اصول اعتقادی توحید، معاد،نبوت مطرح شده،و در مقطعهای متفاوتی سخن را از یکی به دیگری منتقل می سازد.

در آیات گذشته بحثهای مختلفی پیرامون توحید و معاد مطرح بود،در دو آیه فوق به بحث نبوت باز می گردد،و یکی از رایجترین اتهاماتی را که برای پیامبر اسلام ص مطرح می کردند عنوان کرده پاسخ دندان شکن و آموزنده به آن می دهد،و آن اتهام شعر و شاعری است،می گوید:"ما به او تعلیم شعر ندادیم و شایسته او نیست که شاعر باشد"(وَ مٰا عَلَّمْنٰاهُ الشِّعْرَ وَ مٰا يَنْبَغِي لَهُ).

چرا پیامبر ص را به چنین موضوعی متهم می کردند در حالی که او هرگز شعر نسروده بود؟این بخاطر آن بود که جاذبه و نفوذ قرآن در دلها برای همه

کس محسوس بود،و زیبائیهای لفظ و معنا و فصاحت و بلاغت آن قابل انکار نبود، حتی خود مشرکان چنان مجذوب آهنگ و بیان قرآن می شدند که گاه شبانه بطور مخفیانه به نزدیکی منزلگاه پیامبر ص می آمدند تا زمزمه تلاوت او را در دل شب بشنوند.

چه بسیار کسانی که با شنیدن چند آیه از قرآن شیفته و دلباخته آن شدند، و در همان مجلس اسلام را پذیرفتند و به آغوش قرآن پناه بردند.

اینجا بود که برای توجیه این پدیده بزرگ،و اغفال مردم از این وحی آسمانی،زمزمه شعر و شاعری پیامبر ص را در همه جا سر دادند،که این خود اعترافی بود ضمنی به نفوذ فوق العاده قرآن! اما چرا شایسته پیامبر ص نیست که شاعر باشد بخاطر اینکه خط "وحی" از خط "شعر" کاملا جدا است،زیرا:

۱-معمولا سرچشمه شعر تخیل و پندار است،شاعر بیشتر بر بال و پر خیال سوار می شود و پرواز می کند،در حالی که وحی از مبدء هستی سرچشمه می گیرد و بر محور واقعیتها می گردد.

۲-شعر از عواطف متغیر انسانی می جوشد،و دائما در حال دگرگونی است، در حالی که وحی بیانگر حقایق ثابت آسمانی می باشد.

۳-لطف شعر در بسیاری از مواد در اغراق گوئیها و مبالغه های آن است، تا آنجا که گفته اند:احسن الشعر اکذبه!:"بهترین شعر دروغ آمیزترین آن است" در حالی که در وحی جز صداقت چیزی نیست.

۴-شاعر در بسیاری از موارد بخاطر زیبائیهای لفظ ناچار است خود را تسلیم الفاظ کند و دنباله رو آن باشد،و چه بسا حقائقی که در این میان پایمال گردد.

۵-سرانجام به تعبیر زیبای یکی از مفسران "شعر" مجموعه شوقهایی

ص :۴۳۹

است که از زمین به آسـمان پرواز می کنـد،امـا"وحی"مجموعه حقـائقی است که از آسـمان به زمین نـازل می گردد،و این دو خـط کاملاـ متفـاوت است! بـاز در اینجـا لازم است برای شاعرانی که در خط اهـداف مقدسـی گام بر می دارنـد و از عوارض نـامطلوب شـعر خود را بر کنـار می سازنـد حسـاب جـداگانه ای باز کنیم،و ارزش مقام و هنر آنها را فراموش نکنیم،ولی به هر حال طبیعت غالب شعر آن است که گفته شد.

به همین دلیل قرآن مجیـد در آخر سوره"شـعراء"می گویـد: وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ :"شـعراء کسانی هسـتند که گمراهان از آنهـا پیروی می کننـد"! سـپس در یک عبارت کوتاه و پر معنی به ذکر دلیل آن پرداخته چنین می گویـد: أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ ما لا يَفْعَلُونَ :"آیا ندیدی که آنها در هر وادی سـر گردانند(همواره غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویش هسـتند،تسـلیم امواج هیجانات و جهشـهای خیالند)و علاوه نمی بینی که سخنانی می گویند که عمل نمی کنند"(سوره شعراء آیه ۲۲۴-۲۲۶).

البته در پایان همان آیات نیز شاعران با ایمان و صالح را که هنرشان در مسـیر اهدافشان است استثناء می کند و به آنها ارج می نهد و حسابشان را از دیگران جدا می سازد.

ولی به هر حال پیامبر نمی توانـد شاعر باشد،و هنگامی که می گوید:خدا به او تعلیم شـعر نداده،مفهومش این است که از شـعر بر کنار است،چرا که همه تعلیمات به ذات پاک خدا بر می گردد.

جالب اینکه در تواریخ و روایات کرارا نقل شده که هر وقت پیامبر اسلام ص می خواست به شعری تمثل جوید،و آن را شاهد سخن قرار دهـد،آن را در هم می شـکست تـا بهانه ای به دست دشـمن نیفتـد،چنان که روزی پیامبر ص می خواست این شـعر معروف عرب را بخواند:

ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا

و یاتیک بالاخبار من لم تزود

"به زودی ایام حقایقی را برای تو آشکار می کند که از آن آگاه نبودی -و اخباری را کسانی برای تو می آورند که زاد و توشه ای برای آنها تهیه ندیده ای".

پیامبر ص به هنگامی که می خواست شعر فوق را بخواند فرمود

"یاتیک من لم تزود بالاخبار" و جمله را پس و پیش فرمود (۱).

قرآن در برابر نفی شعر از پیامبر ص اضافه می کند:این آیات چیزی جز وسیله بیداری و قرآن آشکار نیست"(إِنْ هُوَ إِلاّ ذِکْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِینٌ).

*** "هدف از آن این است که افرادی را که زنده اند انذار کند،و بر کافران اتمام حجت شود تا فرمان عذاب بر آنها مسلم گردد"(لِیُنْذِرَ مَنْ کانَ حَیًّا وَ یَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکافِرِینَ) (۲).

آری این آیات"ذکر"است و مایه یاد آوری و وسیله بیداری،این آیات "قرآن مبین"است که حق را بدون هیچگونه پرده پوشی با قاطعیت و صراحت بیان می کند،و به همین دلیل عامل بیداری و حیات و زندگی است.

بار دیگر در اینجا می بینیم که قرآن ایمان را به عنوان"حیات"و مؤمنان را"زندگان"و افراد بی ایمان را"مردگان"تلقی کرده،در یک سو عنوان"حی" و در سوی مقابل عنوان"کافرین"قرار گرفته،این همان حیات و مرگ معنوی است که از مرگ و حیات ظاهری به مراتب فراتر می رود،و آثار آن گسترده تر و وسیعتر است اگر حیات و زندگی به معنی"نفس کشیدن"و"غذا خوردن" و"راه رفتن"باشد،این چیزی است که همه حیوانات در آن شریکند،این حیات

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) جمله"لینذر..."متعلق به"ذکر"در آیه قبل می باشد،و بعضی آن را متعلق به"علمنا-یا نزلنا"دانسته اند که در تقدیر است،ولی احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد.

انسانی نیست،حیات انسانی شکوفا شدن گلهای عقل و خرد و ملکات برجسته در روح انسان و تقوی و ایثار و فداکاری و تسلط بر نفس و فضیلت و اخلاق است،و قرآن پرورش دهنده این حیات در وجود انسانهاست.

به هر حال انسانها در برابر دعوت قرآن به دو گروه تقسیم می شوند:

گروهی زنده و بیدارند که دعوت آن را لبیک می گویند،و به انذارهایش توجه می کنند،گروهی دیگر کفار دل مرده ای هستند که هرگز در برابر آن واکنش مثبتی نشان نمی دهند،ولی این انذار مایه اتمام حجت بر آنها و تحقق یافتن فرمان عذاب بر آنان است.

***

نکته:

"حیات"و"مرگ"دلها!

انسان دارای چند نوع حیات و مرگ است:

نخست حیات و مرگ"نباتی"که مظهر همان نمو و رشد و تغذیه و تولید مثل است و از این نظر با تمام گیاهان همگام می باشد.

دیگر حیات و مرگ"حیوانی"است که نشانه بارز آن"احساس"و"حرکت" است،و در این دو ویژگی نیز با تمام حیوانات همراه است.

اما نوع سومی از حیات است که مخصوص انسانهاست و آنها را از گیاهان و حیوانات دیگر جدا می کند،و آن حیات"انسانی و روحانی"است،این همان چیزی است که در روایات اسلامی از آن به عنوان"حیات القلوب"تعبیر شده است که منظور از"قلب"در اینجا همان"روح و عقل و عواطف"انسان است.

در سخنان امیر مؤمنان علی ع در خطبه ها و کلمات قصار نهج البلاغه روی این مساله بسیار تکیه شده است،در خطبه ای درباره قرآن می گوید:

تفقهوا فیه فانه ربیع القلوب "در باره قرآن بیندیشید که بهار حیات بخش

ص :۴۴۲

دلها در آنست (۱).

و در جای دیگر درباره حکمت و دانش می فرماید

هی حیاه للقلب المیت:

"حکمت مایه حیات دلهای مرده است" (۲).

گاه بیماری قلب را در برابر بیماری بدن قرار داده،می فرماید:

و اشد من مرض البدن مرض القلب: "بدتر از بیماری تن بیماری دل است" (۳).

و زمانی می گوید:"هر کس روح ورع در او کم شود قلبش می میرد":

و من قل ورعه مات قلبه

(۴)

و تعبیرات فراوان دیگری از این قبیل.

از سوی دیگر قرآن مجید برای انسان نوع خاصی از بینایی و شنوایی و درک و شعور غیر از بینایی و شنوایی و شعور ظاهر قائل شده چنان که در باره کافران می فرمایـد: صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاٰ یَعْقِلُونَ :"آنها کران و لالان و کوراننـد و به همین دلیل چیزی نمی فهمند"!(بقره-۱۷۱).

در جـای دیگر منافقان را بیماردلانی می نامـد که خداونـد بر بیماری آنها می افزایـد فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً (بقره-۱۰).

و کسانی را که ترس از خدا در وجودشان نیست سـنگدلانی معرفی کرده که قلبشان از سـنگ خارا نیز سختتر است:" ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ(مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ) فَهِیَ کَالْحِجٰارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً "(بقره-۷۴).

و در باره گروهی از کافران تعبیری دارد که ضـمن آن آنها را به عنوان " پاکـدلان"معرفی می کند،می گوید:" أُولٰئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللّٰهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ ":"آنها کسانی هستند که خدا نمی خواهد دلهای آنها را پاک

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۱۱۰.

۲- ۲) "نهج البلاغه"خطبه ۱۳۳.

۳- ۳) "نهج البلاغه"کلمات قصار کلمه ۳۸۸.

۴- ۴) "نهج البلاغه"کلمات قصار کلمه ۳۴۹.

سازد"(مائده-۴۱).

در جای دیگر می گوید:"دعوت تو را تنها زندگانی که گوش شنوا دارند اجابت می کنند نه مردگان"!: إِنَّما یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ یَسْمَعُونَ وَ الْمَوْتی یَبْعَثُهُمُ اللّهُ ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ :"تنها کسانی که گوش شنوا دارند دعوت تو را می کنند اما مردگان را خدا در قیامت برمی انگیزد سپس به سوی او باز می گردند" (انعام-۳۶).

از مجموع این تعبیرات و تعبیرات فراوان دیگری که مشابه آن است به خوبی روشن می شود که قرآن محور حیات و مرگ را همان محور انسانی و عقلانی می شمرد،چرا که تمام ارزش انسان نیز در همین قسمت نهفته شده است.

در حقیقت حیات و زندگی و درک و دید و شنود و مانند آنها،در این بخش از وجود انسان خلاصه می شود،گرچه بعضی از مفسران این تعبیرات را مجاز دانسته اند ولی آنها در اینجا با روح قرآن هماهنگ نشده اند چرا که از نظر قرآن حقیقت همین است،و زندگی و مرگ حیوانی مجازی بیش نیست! عوامل مرگ و حیات روحانی بسیار زیاد است ولی قدر مسلم این است که"نفاق"و"کبر"و"غرور"و"عصبیت"و"جهل"و گناهان بزرگ،"قلب"را می میراند،چنان که در مناجات تائبین از مناجاتهای پانزده گانه امام زین العابدین علی بن الحسین ع می خوانیم

و امات قلبی عظیم جنایتی: "جنایت بزرگ من قلب مرا میرانده است" (۱).

آیات مورد بحث نیز تاکیدی است بر این حقیقت.

آیا کسانی که تنها از زندگی به این قانع شده اند که در عالم بیخبری و دائما عیش و نوش بسر برند،نه ناله مظلومی را بشنوند،نه ندای منادیان حق را لبیک گویند،نه از ظلم ظالم ناراحت شوند،و نه از محرومیت مظلومان

ص :۴۴۴

۱- ۱) مناجاتهای پانزده گانه امام علی بن الحسین(ع)مناجات اول(مناجات تائبین).

تکانی بخورند،تنها به خویشتن بیندیشند،و از غیر خود و حتی از خویشتن خویش بیگانه باشند،زنده اند؟! آیا این زندگی است که محصول آن فقط صرف مقداری غذا و پاره کردن تعدادی لباس و خوابیدنها و بیدار شدنهای تکراری باشد؟ اگر زندگی این است چه تفاوتی میان حیوان و جهان آدمیت است؟ پس باید پذیرفت که در ما ورای این ظاهر زندگی،مغز و حقیقتی است که قرآن روی آن تکیه می کند و از آن سخن می گوید.

جالب اینکه مردگانی که مرگشان دارای آثار حیات انسانی است از نظر قرآن زندگانند اما زنده هایی که هیچیک از آثار حیات انسانی در آنها دیده نمی شود در منطق قرآن مرده اند مرگی جانکاه و رقت بار.

***

ص: ۴۴۵

[سوره یس (۳۶): آیات ۷۱ تا ۷۶]

اشاره

أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنّٰا خَلَقْنٰا لَهُمْ مِمّٰا عَمِلَتْ أَیْدِینٰا أَنْعٰاماً فَهُمْ لَهٰا مٰالِکُونَ (۷۱) وَ ذَلَّلْنٰاهٰا لَهُمْ فَمِنْهٰا رَکُوبُهُمْ وَ مِنْهٰا یَأْکُلُونَ (۷۲) وَ لَهُمْ فِیهٰا مَنٰافِعُ وَ مَشٰارِبُ أَ فَلاٰ یَشْکُرُونَ (۷۳) وَ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ آلِهَهً لَعَلَّهُمْ یُنْصَرُونَ (۷۴) لاٰ یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ (۷۵) فَلاٰ یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنّٰا نَعْلَمُ مٰا یُسِرُّونَ وَ مٰا یُعْلِنُونَ (۷۶)

ترجمه:

۷۱-آیا آنها ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهار پایانی برای آنها آفریدیم که آنان مالک آن هستند؟ ۷۲-آنها را رام ایشان ساختیم،هم مرکب آنان از آن است و هم از آن تغذیه می کنند.

۷۳-و برای آنان منافع دیگری در آن(حیوانات)است و نوشیدنیهای گوارایی،آیا با این حال شکرگزاری نمی کنند؟ ۷۴-آنها غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند.

۷۵-ولی آنان قادر به یاری ایشان نیستند و این(عبادت کنندگان در قیامت)لشکر آنها

ص: ۴۴۶

خواهند بود که در آتش دوزخ حضور می یابند! ۷۶-بنا بر این سخنان آنها تو را غمگین نسازد،ما آنچه را پنهان می دارند یا آشکار می کنند می دانیم!

تفسیر:

اشاره

منافع سرشار چهار پایان برای شما

بار دیگر قرآن مجید در این آیات به مساله توحید و شرک باز می گردد، و ضمن بر شمردن قسمتی از نشانه های عظمت خدا در زندگی انسانها،و رفع نیازمندیهای آنها از سوی خدا،به ضعف و ناتوانی و بینوایی بتها اشاره کرده، در یک مقایسه روشن،حقانیت خط توحید،و بطلان خط شرک را آشکار می سازد.

نخست می گوید:"آیا آنها ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهار پایانی برای آنها آفریدیم که آنان مالک آن هستند"(أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنّٰا خَلَقْنٰا لَهُمْ مِمّٰا عَمِلَتْ أَیْدِینٰا أَنْعٰاماً فَهُمْ لَهٰا مٰالِکُونَ) (۱).

*** و برای اینکه به خوبی بتوانند از این چهار پایان بهره گیرند"آنها را رام ایشان ساختیم"(وَ ذَلَّلْنٰاهٰا لَهُمْ).

"هم از آنها مرکب را هوار برای خود فراهم می سازند،و هم از آنها تغذیه می کنند"(فَمِنْهٰا رَکُوبُهُمْ وَ مِنْهٰا یَأْکُلُونَ).

*** منافع آنها به همین جا ختم نمی شود،بلکه"برای آنان منافع دیگر در این حیوانات و نوشیدنیهای گوارایی است"(وَ لَهُمْ فِیهٰا مَنٰافِعُ وَ مَشٰارِبُ).

---

۱ – ۱) جمله"او لم یروا..."جمله ای است که با واو عطف بر جمله قبل معطوف شده است،منتها از آنجا که همزه استفهام همیشه صدرنشین است بر واو عاطفه مقدم شده، و رؤیت در اینجا ممکن است به معنی دانستن و یا به معنی نگاه کردن بوده باشد.

"آیا با این حال شکر این نعمتها را بجا نمی آورند"؟!شکری که وسیله معرفت اللّه و شناخت ولی نعمت است(أَ فَلاٰ یَشْکُرُونَ).

***

در اینجا چند نکته قابل توجه است:

۱-از میان نعمتهای مختلفی که انسان در آن غوطه ور است در اینجا انگشت روی نعمت وجود چهارپایان گذارده شده،چرا که آنها در زندگی روزمره انسان حضور دائم دارند،به حدی زندگی انسان با آنها گره خورده که اگر از صفحه زندگی او حذف شوند به راستی کار بر او مشکل و پیچیده خواهد شد، ولی به دلیل حضور دائمشان،کمتر مورد توجه قرار می گیرند.

۲-جمله"عملت ایدینا"(دست ما آن را انجام داده)کنایه از اعمال قدرت مستقیم پروردگار است،زیرا انسان مهمترین عضوی که با آن اعمال قدرت می کند دستهای اوست،به همین جهت"ید"(دست)کنایه از قدرت است،مثلا کسی می گوید فلان منطقه در دست من است،یعنی در سیطره قدرت من قرار گرفته، قرآن مجید می گوید یَدُ اللّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ :"دست خدا بالای دست آنهاست" (فتح-۱۰).

به هر حال ذکر"ایدی"به صورت جمع اشاره به مظاهر گوناگون قدرت پروردگار می باشد.

۳-جمله" فَهُمْ لَهٰا مٰالِکُونَ "(با فاء تفریع)اشاره به این است چهار پایان را ما به قدرت خویش آفریده ایم اما مالکیتش را به انسانها بخشیدیم،و این نهایت لطف پروردگار را بیان می کند، بنا بر این اشکالی که برای بعضی از مفسران در"فاء تفریع"در اینجا پیدا شده موردی ندارد،این درست به آن می ماند که ما به کسی می گوئیم این باغ را ما آباد کرده ایم اما تو بهره آن را می بری، و این نشانه نهایت محبت و ایثار و گذشت است.

۴-جمله "ذللناها لهم "اشاره به مساله مهم رام شدن چهار پایان برای انسان است،این حیوانات زورمند پر قدرت که گاه به طور نادر،به فرمان خدا ذللناها را فراموش کرده،سر به عصیان و طغیان بر می دارند چنان خطرناک می شوند که دهها نفر در مقابل آنان عاجز می شوند،ولی در حالت عادی گاهی یک قطار شتر را به ریسمانی بسته و به دست کودکی چند ساله می سپارند و "می برد هر جا که خاطر خواه اوست "!.

به راستی عجیب است،انسانها نه قادرند مگسی را بیافرینند،و نه حتی می توانند مگسی را رام خویش کنند،اما خداوند قادر منان میلیونها میلیون چهار پایان مختلف را آفریده و رام انسانها ساخته است که دائما در خدمت آنانند.

۵-جمله " فَمِنْها رَكُوبُهُمْ وَ مِنْها يَأْكُلُونَ "(با توجه به اینکه رکوب صفت مشبه است و به معنی مرکوب یعنی حیوانی که بر آن سوار می شوند)اشاره به این است که انسانها پاره ای از چهار پایان را به عنوان مرکب انتخاب می کنند و بعضی را برای تغذیه.

گرچه گوشت همه چهار پایان معمولی از نظر اسلام حلال است،ولی عملا تنها بخشی از آنها برای تغذیه مورد استفاده قرار می گیرد،فی المثل گوشت الاغ جز در موارد ضرورت کسی از آن استفاده نمی کند.

البته این در صورتی است که "منها "را در هر دو جمله به معنی "تبعیض " در افراد بگیریم،اما اگر اولی تبعیض افرادی و دومی تبعیض اجزایی بوده باشد مفهومش این می شود که بعضی از چهار پایان را مرکوب خویش می سازید و از قسمتی از اجزای تن آنها تغذیه می کنند(چرا که استخوان و مانند آن قابل تغذیه نیست).

۶-جمله " لَهُمْ فِيها مَنافِعُ "اشاره به فوائد زیاد دیگری است که از چهار پایان عائد انسان می شود،از جمله پشم آنها برای انواع لباسها و فرشها و خیمه،

و پوست آنها برای لباس و کفش و کلاه و وسائل مختلف زندگی،و حتی امروز که صنایع چهره زندگی انسان را به کلی دگرگون ساخته باز نیاز مبرم انسانها هم از نظر تغذیه،و هم از نظر لباس و سایر وسائل زندگی به چهار پایان به قوت باقی است.

حتی امروز انواع سرمها و واکسنها را که برای مبارزه با بیماریها یا پیشگیری، مؤثرترین وسیله اند با استفاده از چهار پایان و موادی که از خون آنها می گیرند، تهیه می شود.

حتی بی ارزش ترین امور در زندگی چهار پایان که مدفوعات آنهاست نیز مورد استفاده است،زمینها را به وسیله آن آباد و درختان را پر بار می سازند.

۷-تعبیر به"مشارب"اشاره به شیرهایی است که از چهارپایان مختلف گرفته می شود،و قسمت مهمی از مواد غذایی انسان از آن و فراورده های آن تامین می گردد،به طوری که صنایع شیرسازی و فراورده های شیری در دنیا، امروز قسمت مهمی از صادرات و واردات کشورها را تشکیل می دهد،همان شیری که یک غذای کامل برای انسان است،و از میان"فرث"و"دم"این"لبن سائغ" و گوارا خارج می گردد که برای نوشندگان مایه لذت،و برای ناتوانها مایه قدرت است (۱).

۸-جمله" أَ فَلاٰ یَشْکُرُونَ "که به صورت استفهام انکاری مطرح شده، به منظور برانگیختن فطرت و عواطف انسانها برای شکرگزاری در برابر نعمتهای بی پایانی است که گوشه ای از آن در آیات فوق آمده است،و چنان که می دانیم "لزوم شکر منعم"پایه ای است برای"معرفه اللّه"چرا که شکر بدون شناخت

۱- ۱) در باره خارج شدن شیر از پستان حیوانات و قدرت نمایی خدا در آفرینش این ماده غذایی،و همچنین مواد مهمی که در شیر وجود دارد بحث مشروحی در جلد ۱۱ صفحه ۲۹۱(ذیل آیه ۶۶ سوره نحل)آورده ایم.

بخشنده نعمت امکان پذیر نیست،بعلاوه مطالعه این نعمتها و اینکه هرگز بتها در آن دخالت و تاثیری ندارند وسیله ای خواهد بود برای ابطال شرک.

*** لذا در آیات بعد به تشریح حال مشرکان پرداخته چنین می گوید:"آنها غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که از سوی آنها یاری شوند"(و مورد حمایت بتان قرار گیرند)(وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ).

چه خیال خام و فکر باطلی؟که این موجودات ضعیف را که هیچ قدرتی بر دفاع از خویشتن ندارند تا چه رسد به دیگران،در کنار خالق زمین و آسمان و بخشنده آن همه مواهب قرار دهند،و در حوادث مشکل زندگی از آنان یاری طلبند؟ آری آنها گاه برای این به سراغ بتها می رفتند که مایه عزتشان باشد " وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا "(مریم-۸۱).

و گاه آنها را شفیعان در درگاه خداوند می پنداشتند" وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ ما لا يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هٰؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللّٰهِ " "آنها غیر از خدا موجوداتی را می پرستند که نه زیانی می توانند به آنها برسانند و نه سودی،می گویند اینها شفیعان ما در درگاه خدا هستند"! به هر حال تمام این پندارها نقش بر آب است،و چنان که قرآن در آیه"۱۹۲ سوره اعراف"می فرماید:"این بتان نه می توانند یاری عابدانشان کنند،و نه حتی یاری خودشان"" وَ لا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ".

*** لذا در آیه بعد می افزاید:"آنها قادر به نصرت و یاری عبادت کنندگان خویش نیستند،و این عابدان در قیامت لشکر آنها خواهند بود و همگی در آتش

دوزخ حضور می یابند"(لاٰ یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ).

چه دردناك است که این پیروان در آن روز به صورت لشکریانی پشت سر بتها قرار گیرند،و همگی در دادگاه عدل خدا حضور یابند،و بعد از آن همگی به دوزخ فرستاده شوند،بی آنکه بتوانند گرهی را از کار لشکر خود بگشایند.

اصولا- تعبیر به"محضرون"در همه جا نشانه تحقیر است و حاضر ساختن افراد بی آنکه خودشان تمایل داشته باشند نشانه حقارت آنها است.

طبق این تفسیر،ضمیر اول"هم"در جمله" وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ " به"عابدها"و ضمیر دوم به"معبودها"بر می گردد،در حالی که بعضی از مفسران احتمال عکس آن را نیز داده اند که معبودان و بتها لشکر عابدین خود در آن روز خواهند بود،در عین اینکه لشکرند کمترین یاری از آنها ساخته نیست!ولی تفسیر اول مناسبتر است.

به هر حال این تعبیرها تنها در مورد معبودان صاحب شعور مانند شیاطین و گردنکشان جن و انس صادق است،ولی این احتمال نیز وجود دارد که در آن روز خداوند در بتهایی که از سنگ و چوب ساختند نیز عقل و شعوری می آفریند تا عابدان خود را سرزنش کنند،و ضمنا همین سنگ و چوبها به عنوان آتشگیره های جهنم در کنار آنان خواهند بود،چنان که قرآن در(آیه ۹۸- انبیا)می گوید:

" إِنَّکُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهٰا وٰارِدُونَ ":

"شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید هیزم جهنم خواهید بود،و همگی در آن وارد می شوید"!.

*** سرانجام در آخرین آیه مورد بحث به عنوان دلداری پیامبر ص و تقویت روحیه او در برابر اینهمه کارشکنیها و فتنه انگیزیها و افکار و اعمال خرافی،می فرماید:

"اکنون که چنین است سخنان آنها تو را غمگین نکند که گاهی ترا شاعر می خوانند

ص :۴۵۲

و گـاهی سـاحر و گاه تهمتهای دیگری می بندنـد،چرا که آنچه را آنها در دل مخفی می دارنـد و یا با زبان آشـکار می سازند همه را ما می دانیم"(فَلاٰ یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنّٰا نَعْلَمُ مٰا یُسِرُّونَ وَ مٰا یُعْلِنُونَ).

نه نیات آنها بر ما پوشیده است،و نه توطئه های مخفیانه آنها،و نه تکذیبها و شیطنتهای آشکارشان،همه را می دانیم و حساب آنها را برای روز حساب نگه می داریم و تو را از شر آنها در این جهان نیز در امان خواهیم داشت.

نه تنهـا پیـامبر ص که هر مؤمنی می توانـد با این گفتار الهی دلگرم باشـد که همه چیز در این عالم در حضور خداونـد است و چیزی بر او از مکائد دشـمنان مخفی نخواهد بود،او دوسـتان خود را در لحظات سخت تنها نخواهد گذاشت و همواره حامی و حافظ آنها خواهد بود.

***

نکته:

بینش توحیـدی برای خدا پرسـتان خط مشـی خاصـی در زندگی ایجاد می کند، که آنها را از خطوط شـرک آلود که مبتنی بر انتخاب بتها یا پناه بردن به انسانهای ضعیفی همچون خویش است جدا می سازد.

صریحتر بگوئیم:در دنیـای امروز که جهان دو قطبی شـده و دو قـدرت بزرگ شـرق و غرب بر آن حاکم است،معمولا این فکر برای بسیاری از کشورهـای کوچک و متوسط پیـدا می شود،که برای حفظ خویشـتن بایـد به یکی از این دو بت!پناه برد،و در حوزه حمایت او قرار گرفت،در حالی که تجربیات نشان داده است که به هنگام بروز حوادث سخت و مشکلات و بحرانها،این قـدرتهای به ظاهر بزرگ نه گرهی از کار خود می تواننـد بگشاینـد،و نه از کار اقمار و پیروانشان، و چه زیبا می گوید قرآن:" لاٰ یَسْتَطِیعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لاٰ أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ ""نه توانایی یاری و حمایت از عابـدان خود دارند،و نه می توانند خود را حفظ کنند".

این هشداری است به همه مسلمانان و رهروان توحید خالص که از همه این بتها ببرند،و به سایه لطف الهی پناه ببرند،تنها متکی به خویشتن و نیروی ایمان و معنویت جوامع اسلامی باشند،و هرگز این افکار شرک آلود را که باید برای روز حادثه از این قدرتها کمک گیرند به مغز خود راه ندهند،و اصولا فرهنگ جوامع اسلامی را از اینگونه افکار پاکسازی کنند،و بدانند تا کنون ضربه های فراوانی از این رهگذر-چه در مقابله با اسرائیل غاصب،و چه در برابر دشمنان دیگر-خورده اند،در حالی که اگر این اصل اصیل قرآنی در میان آنها حاکم بود هرگز گرفتار این شکستهای دردناک نمی شدند،به امید آن روز که همگی در سایه این تعلیم قرآنی افکار خویش را نوسازی کنیم،متکی به خویشتن باشیم،و به سایه لطف "اللّه" پناه بریم و سربلند و آزاد زندگی کنیم.

***

ص :۴۵۴

[سوره یس (۳۶): آیات ۷۷ تا ۷۹]

اشاره

أَ وَ لَمْ یَرَ اَلْإِنْسانُ أَنّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَهٍ فَإِذا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ (۷۷) وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ اَلْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ (۷۸) قُلْ یُحْیِیهَا اَلَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ (۷۹)

ترجمه:

۷۷-آیا انسان ندید(نمی داند)که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم،و او(چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که)به مخاصمه آشکار برخاست! ۷۸-و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد،و گفت چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟ ۷۹-بگو:همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید،و او به هر مخلوقی آگاه است!

شان نزول:

در غالب تفاسیر نقل شده است که"مردی از مشرکان به نام"ابی بن خلف" یا"امیه بن خلف"و یا"عاص بن وائل"قطعه استخوان پوسیده ای را پیدا کرد و گفت با این دلیل محکم به مخاصمه با محمد ص برمی خیزم،و سخن او را در باره

معاد ابطال می کنم آن را برداشت و نزد پیامبر اسلام آمد(و شاید مقداری از آن را در حضور پیامبر نرم کرد و به روی زمین ریخت)و گفت چه کسی می تواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند(و کدام عقل آن را باور می کند).

آیات فوق و چهار آیه بعد از آن که مجموعا هفت آیه را تشکیل می دهد نازل شد،و پاسخ منطقی و دندان شکنی به او و همفکران او داد.

***

تفسیر:

آفرینش نخستین دلیل قاطعی است بر معاد

گفتیم بحثهای مربوط به مبدء و معاد و نبوت در سوره"یس"که قلب قرآن است به صورت مقطعهای مختلفی مطرح شده است،این سوره از قرآن مجید و مساله نبوت آغاز شد،و با هفت آیه منسجم که قوی ترین بیانات را در باره معاد در بر دارد پایان می یابد.

نخست دست انسان را می گیرد و به آغاز حیات خودش در آن روز که نطفه بی ارزشی بیش نبود می برد،و او را به اندیشه وا می دارد،می گوید:"آیا انسان ندید که ما او را از نطفه آفریدیم و او آن چنان قوی و نیرومند و صاحب قدرت و شعور و نطق رشد که حتی به مجادله در برابر پروردگارش برخاست و مخاصمه کننده آشکاری شد"؟!(أَ وَ لَمْ یَرَ الْإِنْسانُ أَنّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَهٍ فَإِذا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ) (۱).

چه تعبیر زنده و گویایی؟نخست روی عنوان انسان تکیه می کند یعنی هر انسانی با هر اعتقاد و مکتبی و هر مقدار دانشی می تواند این حقیقت را دریابد.

سپس سخن از"نطفه"می گوید که در لغت در اصل به معنی آب ناچیز و بی ارزش است،تا این انسان مغرور و از خود راضی کمی در اندیشه فرو برود

۱- ۱) "خصیم"به معنی کسی است که اصرار بر خصومت و جدال دارد و"رؤیت" در اینجا به معنی دانستن است.

و بداند روز اول چه بود؟و تازه تمام این قطره آب ناچیز مبدء نشو و نمای او نبوده بلکه سلول زنده بسیار کوچکی که با چشم دیده نمی شود از میان هزاران سلول که در آن قطره آب شناور بودند با سلول زنده بسیار کوچکی که در رحم زن قرار داشت با هم ترکیب شدند،و انسان از آن موجود ذره بینی پا به عرصه هستی گذاشت! مراحل تکامل را یکی بعد از دیگری پیمود که شش مرحله آن طبق گفته قرآن در اوائل سوره مؤمنون در درون رحم می باشد(مرحله نطفه،سپس علقه، بعد مضغه،و بعد از آن ظاهر شدن استخوانها،سپس پوشیده شدن استخوانها از گوشت،و سرانجام پیدایش روح یعنی حس و حرکت).

بعد از تولد که نوزادی بسیار ضعیف و ناتوان بود مراحل تکامل را نیز به سرعت پشت سر گذاشت،تا به سر حد بلوغ و رشد جسمانی و عقلانی رسید.

آری این موجود ضعیف و ناتوان آن چنان قوی و نیرومند شد که به خود اجازه داد به پرخاشگری در برابر دعوت"اللّه"برخیزد،و گذشته و آینده خویش را به دست فراموشی بسپارد،و مصداق روشن"خصیم مبین"شود.

جالب اینکه:تعبیر"خصیم مبین"(جدال کننده و پرخاشگر آشکار).

دارای یک جنبه قوت است و یک جنبه ضعف که ظاهرا قرآن به هر دو جهت در اینجا ناظر است.

از یک سو این کار جز از انسانی که دارای عقل و فکر و شعور و استقلال اراده و اختیار و قدرت دارد ساخته نیست(و می دانیم مهمترین مساله در زندگی انسان سخن گفتن است،و سخنانی که محتوای آن قبلا در اندیشه حاضر می شود،سپس در قالب جمله ها قرار می گیرد،و مانند گلوله هایی که مسلسل وار به هدف شلیک می شود از مخارج دهن بیرون می پرد،و این کاری است که از هیچ جانداری جز انسان حاصل نمی شود.

ص :۴۵۷

و به این ترتیب قدرت نمایی خدا را در این نیروی عظیمی که به قطره آب ناچیزی داده مجسم می کند.

اما از سوی دیگر:او یک موجود فراموشکار و مغرور است،و این نعمتهایی را که ولی نعمتش به او بخشیده در برابر او به کار می گیرد و به مجادله و مخاصمه برمی خیزد،زهی بیخبری و خیره سری! *** برای بیخبری او همین بس که"او مثلی برای ما زد و به پندار خودش دلیل دندان شکنی پیدا کرد،و در حالی که آفرینش نخستین خود را به دست فراموشی سپرده گفت:چه کسی می تواند این استخوانها را زنده کند در حالی که پوسیده است"؟! (وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ) (۱).

منظور از ضرب المثل در اینجا ضرب المثل عادی و تشبیه و کنایه نیست، بلکه منظور بیان استدلال و ذکر مصداق به منظور اثبات یک مطلب کلی است.

آری او(ابی بن خلف،یا امیه بن خلف،یا عاص بن وائل)در بیابان قطعه استخوان پوسیده ای را پیدا می کند،و استخوانی که معلوم نبود از چه کسی است؟ آیا به مرگ طبیعی مرده؟یا در یکی از جنگهای عصر جاهلی به طرز فجیعی کشته شده؟یا بر اثر گرسنگی جان داده؟به هر صورت فکر می کرد دلیل دندان شکنی برای نفی معاد پیدا کرده است،با خشم توأم با خوشحالی قطعه استخوان را برداشته، می گوید:لأخاصمن محمدا(من با همین دلیل به خصومت با محمد برمی خیزم) آن چنان که نتواند جوابی دهد! با عجله به سراغ پیامبر اسلام ص آمد و فریاد زد بگو ببینم چه کسی

۱- ۱) "رمیم"از ماده"رم"به گفته"راغب"در مفردات اصل"رم"بر وزن"ذم" به معنی اصلاح و ترمیم موجود کهنه و پوسیده است،"رمه"بر وزن همت بالخصوص به معنی استخوان پوسیده می آید و"رمه"بر وزن"قبه"به طناب پوسیده گفته می شود.

قدرت دارد بر این استخوان پوسیده لباس حیات بپوشاند؟و سپس قسمتی از استخوان را نرم کرد و روی زمین پاشید،و فکر می کرد پیامبر اسلام ص هیچ پاسخی در برابر این منطق نخواهد داشت.

جالب اینکه قرآن مجید با جمله کوتاه" وَ نَسِيَ خَلْقَهُ "تمام پاسخ او را داده است هر چند پشت سر آن توضیح بیشتر و دلائل افزونتر نیز ذکر کرده.

می گوید:اگر آفرینش خویش را فراموش نکرده بودی هرگز به چنین استدلالی واهی و سستی دست نمی زدی،ای انسان فراموشکار!به عقب باز گرد، و آفرینش خود را بنگر،چگونه نطفه ناچیزی بودی،و هر روز لباس تازه ای از حیات بر تن تو پوشانید،تو دائما در حال مرگ و معاد هستی،از جمادی مردی نامی شدی،و از جهان نباتات نیز مردی از حیوان سر زدی،از عالم حیوان نیز مردی انسان شدی،اما توی فراموشکار همه اینها را به طاق نسیان زدی حال می پرسی چه کسی این استخوان پوسیده را زنده می کند؟! این استخوان هر گاه کاملا به پوسد تازه خاک می شود،مگر روز اول خاک نبودی؟! *** لذا بلافاصله به پیامبر اسلام ص دستور می دهد که به این خیره سر مغرور و فراموشکار"بگو:کسی او را زنده می کند که در روز نخست او را ایجاد کرد" (قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ).

اگر امروز استخوان پوسیده ای از او به یادگار مانده روزی بود که حتی این استخوان پوسیده هم نبود و حتی خاکی هم وجود نداشت،آری آن کس که او را از کتم عدم آفرید،تجدید حیات استخوان پوسیده ای برایش آسانتر است.

و اگر فکر می کنید این استخوان پوسیده وقتی که خاک شد و در همه جا پراکنده گشت چه کسی می تواند آن اجزا را بشناسد و از نقاط مختلف گرد آوری کند؟

پاسخ آن نیز روشن است،"او از هر مخلوقی آگاه است"و تمام ویژگیهای آنها را می داند(وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ).

کسی که دارای چنین "علم"و چنان"قدرتی"است مساله معاد و احیاء مردگان مشکلی برایش ایجاد نخواهد کرد.

یک قطعه آهن ربا را اگر در میان خروارها خاک که ذرات کوچکی آهن در آن پراکنده است بگردانیم فورا تمام این ذرات را جمع آوری می کند،در حالی که یک موجود بیجان بیش نیست،خداوند به آسانی می تواند تمام ذرات بدن هر انسانی را در هر گوشه ای از کره زمین باشد با یک فرمان جمع آوری نماید.

نه تنها به اصل آفرینش انسان آگاه است که از نیات و اعمال آنها نیز آگاه می باشد،و حساب و کتاب آن نزد او روشن است.

بنا بر این محاسبه اعمال و نیات و اعتقادات درونی نیز مشکلی برای او ایجاد نمی کند چنان که در آیه ۲۸۴ سوره بقره آمده است" وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحٰاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰهُ ":"اگر آنچه را در دل دارید پنهان کنید یا آشکار سازید خدا می داند"و به همین دلیل موسی ع مامور می شود در جواب فرعون که در مساله معاد تردید می کرد و از زنده شدن قرون پیشین و حساب و کتابشان اظهار تعجب می نمود بگوید:"علم و آگاهی آن در پیشگاه پروردگار من در کتابی ثبت است و پروردگار من نه اشتباه می نماید و نه فراموش می کند"(قٰالَ عِلْمُهٰا عِنْدَ رَبِّی فِی کِتٰابٍ لاٰ یَضِلُّ رَبِّی وَ لاٰ یَنْسیٰ)(طه-۵۲).

***

[سوره یس (۳۶): آیه ۸۰]

اشاره

اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ اَلشَّجَرِ اَلْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ (۸۰)

ترجمه:

۸۰-همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید،و شما به وسیله آن آتش می افروزید.

تفسیر:

رستاخیز انرژیها!

در تعقیب آیات گذشته که پیرامون معاد بحث می کرد و اشارات پر معنی و زنده ای در آن بر مساله امکان معاد و رفع هر گونه استبعاد بود،در آیات مورد بحث که آخرین آیات سوره یس-همان قلب قرآن-است،شرح بیشتر و گویاتری در باره همین مساله مطرح می کند و از سه یا چهار طریق جالب آن را تعقیب می نماید.

نخست می فرماید:"آن خدایی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن آتش می افروزید قادر است که بر این استخوانهای پوسیده بار دیگر لباس حیات بپوشاند"(اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ).

چه تعبیر عجیب و جالبی که هر قدر در آن بیشتر دقیق شویم معانی عمیقتری به ما ارائه می دهد؟! اصولا بسیاری از آیات قرآن دارای چندین معنی است،بعضی ساده برای فهم عامه مردم در هر زمان و هر مکان،و بعضی عمیق برای خواص،و سرانجام بعضی کاملا عمیق برای زبده های خواص،و یا اعصار و قرون دیگر و آینده های دور.

در عین حال این معانی با هم منافاتی ندارد و در آن واحد در یک تعبیر پر معنی

جمع است.

آیه فوق همین گونه است:

نخستین تفسیری که بسیاری از مفسران پیشین برای آن ذکر کرده اند و معنی ساده و روشنی است که برای عموم مردم قابل فهم می باشد این است که:

در اعصار قدیم در میان عربها این امر رائج بود که برای آتش افروختن از چوب درختان مخصوص بنام"مرخ"و"عفار"که در بیابانهای حجاز می روئیده استفاده می کردند.

"مرخ"(بر وزن چرخ)و"عفار"(بر وزن تبار)دو نوع چوب"آتش زنه"بود که اولی را زیر قرار می دادند و دومی را روی آن می زدند،و مانند سنگ آتش زنه جرقه از آن تولید می شد،در واقع بجای کبریت امروز از آن استفاده می کردند.

قرآن می گوید:"آن خدایی که می تواند از این درختان سبز آتش بیرون بفرستد قدرت دارد که بر مردگان لباس حیات بپوشاند".

"آب"و"آتش"دو چیز متضاد است،کسی که می تواند آنها را در کنار هم قرار دهد قدرت این را دارد که"حیات"را در کنار"مرگ"و"مرگ"را در کنار"حیات"قرار دهد! آفرین بر آن هستی آفرین که"آتش"را در دل"آب"و"آب"را در دل "آتش"نگاه می دارد مسلما برای او پوشانیدن لباس زندگی بر اندام انسانهای مرده کار مشکلی نیست.

اگر از این معنی گام فراتر بگذاریم به تفسیر دقیقتری می رسیم و آن اینکه:خاصیت آتش افروزی به وسیله چوب درختان،منحصر به چوبهای"مرخ" و"عفار"نیست،بلکه این خاصیت در همه درختان و تمام اجسام عالم وجود دارد (هر چند دو چوب مزبور بر اثر مواد و وضع مخصوصشان آمادگی بیشتری برای

این کار دارند).

خلاصه اینکه تمام چوبهای درختان اگر محکم به هم بخورند جرقه می دهند حتی "چوب درختان سبز".

به همین دلیل گاه آتش سوزیهای وسیع و وحشتناکی در دل جنگلها روی می دهد که هیچ انسانی عامل آن نبوده،فقط وزش شدید بادها و طوفانهایی که شاخه های درختان را محکم به هم کوفته است و از میان آنها جرقه ای در میان برگهای خشک افتاده،سپس وزش باد به آن آتش دامن زده،عامل اصلی بوده است.

این همان جرقه الکتریسته است که بر اثر اصطکاک و مالش آشکار می گردد.

این همان آتشی است که در دل تمامی ذرات موجودات جهان نهفته است، و به هنگام اصطکاک و مالش خود را نشان می دهد،و از "شجر اخضر""نار" می آفریند! این تفسیر وسیعتری است که چشم انداز جمع اضداد را در آفرینش گسترده تر می کند، و "بقا"را در "فنا"واضحتر نشان می دهد.

اما در اینجا تفسیر سومی است که از آن هم عمیقتر است،و به کمک دانشهای امروز بر آن دست یافته ایم که ما نام آن را رستاخیز انرژیها گذارده ایم.

توضیح اینکه:یکی از کارهای مهم گیاهان مساله "کربن گیری"از هوا،و ساختن "سلولز نباتی"است(سلولز همان جرم درختان است که اجزاء عمده آن"کربن"و"اکسیژن"و"ئیدروژن"است.

اکنون ببینیم این سلولز چگونه ساخته می شود؟یاخته های درختان و گیاهان "گاز کربن"را از هوا گرفته و آن را تجزیه می کنند،اکسیژن آن را آزاد ساخته،و کربن را در وجود خود نگهمیدارد،و آن را با آب ترکیب کرده و چوب درختان را از آن می سازد.

ولی مساله مهم این است که طبق گواهی علوم طبیعی هر ترکیب شیمیایی

انجام می یابد یا باید توأم با جذب انرژی خاصی باشد و یا آزاد کردن آن(دقت کنید).

بنـا بر این هنگـامی که درختـان به عمـل کربن گیری مشـغولند،طبق این قانون احتیاج به وجود یک انرژی دارنـد،و در اینجا از گرما و نور آفتاب به عنوان یک انرژی فعال استفاده می کنند.

به این ترتیب به هنگام تشکیل چوبهای درختان مقداری از انرژی آفتاب نیز در دل آنها ذخیره می شود و به هنگامی که چوبها را به اصطلاح می سوزانیم همان انرژی ذخیره شده آفتاب آزاد می گردد،زیرا بار دیگر"کربن"با"اکسیژن" هوا ترکیب شده و گاز کربن را تشکیل می دهد،و اکسیژن و ئیدروژن(مقداری آب)آزاد می گردد.

از این تعبیرات اصطلاحی که بگذاریم به عبارت بسیار ساده این نور و حرارت مطبوعی که در زمستان درون کلبه آن روستایی یا کرسـی زغال سوز این شهرنشـین را گرم و روشن می سازد همان نور و حرارت آفتاب است که در ضـمن چنـد سال یا دهها سـال در چـوب این درختـان ذخیره شـده است،و آنچه را درخت در طـول یـک عمر تـدریجا از آفتـاب گرفته اکنون بی کم و کـاست پس می دهـد!! و اینکه می گوینـد همه انرژیهـا در کره زمین به انرژی آفتاب باز می گردد یکی از چهره هایش همین است.

اینجـاست که به"رسـتاخیز انرژیهـا"می رسـیم،و می بینیم نـور و حرارتی که در این فضـا پراکنـده می شـود و برگ درختـان و چوبهـای آنهـا را نوازش و پرورش می دهـد هرگز نـابود نشـده است،بلکه تغییر چهره داده،و دور از چشم مـا انسانهـا در درون ذرات چوب و شاخه و برگ درختان پنهان شده است،و هنگامی که یک شعله آتش به چوب خشکیده می رسد،رستاخیز آنها شروع می شـود،و تمـام آنچه از انرژی آفتـاب در درخت پنهـان بـود در آن لحظه"حشـر و نشورش"ظـاهر می گردد، بی آنکه حتی به اندازه روشنایی یک شمع در یک زمان کوتاه از آن کم شده باشد!

ص :۴۶۴

(باز هم دقت کنید).

بـدون شـک این معنی در زمـان نزول آیه بر توده هـای مردم روشن نبود،ولی همان گونه که گفتیم این موضوع هیـچ مشـکلی ایجاد نمی کند،زیرا که آیات قرآن دارای معانی چند مرحله ای است،در سطوح مختلف و برای استعدادهای متفاوت.

یک روز از این آیه چیزی می فهمیدنـد،و امروز ما چیز بیشتری می فهمیم، و شایـد آینـدگان از اینهم فراتر روند و بیشتر درک کنند و در عین حال همه این معانی صحیح است و کاملا قابل قبول و در معنی آیه جمع است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-چرا شجر اخضر؟

گـاهی به ذهن می رسـد که چرا قرآن در اینجـا تعبیر به"شـجر اخضـر"(درخت سبز)کرده است؟در حالی که آتش افروختن با چوب تر بسیار مشکل است،چه خوب بود به جای آن الشجر الیابس(چوب خشک)می فرمود،تا با این تعبیر سازگار باشد! ولی نکته جـالب اینجـا است که تنهـا درختـان سبزنـد که می تواننـد عمل کربن- گیری و ذخیره نور آفتاب را انجام دهنـد،درختان خشک اگر صـدها سال در معرض تابش آفتاب قرار گیرنـد ذره ای به ذخیره انرژی حرارتی آنها افزوده نمی شود، تنها موقعی قادر بر این کار مهم هستند که سبز و زنده باشند.

بنا بر این فقط"شـجر اخضـر"است که می تواند"آتش گیره"(وقود)برای ما بسازد،و گرما و نور را به شـکل مرموزی در چوب سرد و مرطوب خود نگاه دارد،اما به محض اینکه خشکیدند عمل کربن گیری و ذخیره انرژی آفتاب تعطیل می شود.

روی این اصل تعبیر فوق هم ترسیم زیبایی از چهره رستاخیز انرژیها است،

ص :۴۶۵

و هم یک معجزه علمی جاویدان از قرآن مجید! از این گذشته اگر به تفسیرهای دیگر که در بالا اشاره کردیم باز گردیم تعبیر "شجر اخضر" باز هم مناسب و زیبا است،زیرا چوبهای درختان سبز هنگامی که با یکدیگر اصطکاک قوی پیدا کنند جرقه بیرون می دهند،جرقه ای که می تواند مبدء آتش افروزی شود،و اینجا است که به عظمت قدرت خدا پی می بریم که آتش را در دل آب و آب را در دل آتش حفظ کرده.

***

۲-فرق میان آتش گیره و آتش زنه

"توقدون" از ماده "وقود"(بر وزن قبور)به معنی روشن شدن آتش است،"و ایقاد" به معنی آتش افروختن و "وقود"(بر وزن ثمود)به معنی هیزمی است که برای افروختن آتش مورد استفاده قرار می گیرد.

بنا بر این جمله فَإِذٰا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ (از آن آتش روشن می کنید)اشاره به هیزمهایی است که با آن آتش می افروزند،و به تعبیر دیگر اشاره به "آتش گیره" است نه "آتش زنه".

توضیح اینکه ما در فارسی "هیزم" را "آتش گیره" و "کبریت" یا فندک را "آتش زنه" می نامیم،و در لغت عرب هیزم را "وقود" و کبریت و فندک را "زند" یا زناد (۱)می نامند.

بنا بر این قرآن می گوید "آن خدایی که برای شما از درخت سبز آتش قرار داد و شما با آن آتش گیره تهیه می کنید(نمی فرماید آتش زنه)هم او قادر است مردگان را به زندگی باز گرداند" و این تعبیر کاملا با رستاخیز انرژیها

۱- ۱) "زند"(بر وزن بند)در اصل به معنی چوب بالایی است که با آن آتش می افروزند، و چوب زیرین را "زنده" و هر دو را "زندان" می گویند،و جمع "زند" "زناد" است.

منطبق است(دقت کنید) (۱).

به هر حال مساله آتش افروختن با چوبهای درختان گرچه یک مساله ساده در نظر ما است،ولی با دقت معلوم می شود که از عجیب ترین مسائل است،چه اینکه موادی که درخت از آن تشکیل شده قسمت مهمش آب و مقداری اجزاء زمین است،و هیچ کدام از آنها قابل اشتعال نیست این چه قدرتی است که از آب و خاک(و هوا)این ماده انرژی زا را که هزاران سال زندگی انسانها با آن پیوند نزدیک داشته است آفریده؟! ***

۱- ۱) مگر اینکه"من"را در جمله"منه توقدون"به معنی"با"بگیریم تا با تفسیرهای دیگر هماهنگی کند.

[سوره یس (۳۶): آیات ۸۱ تا ۸۳]

اشاره

أَ وَ لَيْسَ اَلَّذِي خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلىٰ وَ هُوَ اَلْخَلاّٰقُ اَلْعَلِيمُ (۸۱) إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) فَسُبْحٰانَ اَلَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)

ترجمه:

۸۱-آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید قدرت ندارد همانند آنها(انسانهای خاك شده) را بیافریند؟آری(می تواند)و او آفریدگار دانا است! ۸۲-فرمان او تنها این است که هر گاه چیزی را اراده کند به او می گوید:"موجود باش" آن نیز بلافاصله موجود می شود! ۸۳-پس منزه است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست او است،و(همگی) به سوی او باز می گردید.

تفسیر:

اشاره

او مالک و حاکم بر همه چیز است!

بعد از ذکر دلائل معاد از طریق توجه دادن به آفرینش نخستین،و آفرینش آتش از درخت سبز در آیات گذشته،در نخستین آیه مورد بحث این مساله را از طریق سومی تعقیب می کند و آن از طریق قدرت بی پایان خدا است.

می فرماید:"آیا کسی که آسمانها و زمین را با آن همه عظمت و عجایب

و نظامات شگفت انگیز آفریده،توانایی ندارد که همانند این انسانهای خاک شده را بیافریند؟(و آنها را به حیات زندگی جدیدی باز گرداند)آری می تواند، و او آفریننده آگاه و دانا است"(أَ وَ لَيْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ).

این جمله که با"استفهام انکاری"شروع شده در حقیقت سؤالی را در برابر وجدانهای بیدار و عقلهای هشیار مطرح می کند که آیا شما به این آسمان عظیم با آن همه ثوابت و سیارات عجیبش و با آن همه منظومه ها و کهکشانهایش نگاه نمی کنید که هر گوشه ای از آن دنیایی است وسیع؟!کسی که قادر بر آفرینش چنین عوالم فوق العاده عظیم و منظمی است چگونه ممکن است قادر به زنده کردن مردگان نباشد؟! و از آنجا که پاسخ این سؤال در قلب و روح هر انسان بیداری آماده است، در انتظار پاسخ نمی ماند،بلافاصله می گوید:"آری او چنین قدرتی را دارد" و به دنبال آن روی دو صفت بزرگ خداوند که در رابطه با این مساله باید مورد توجه قرار گیرد-یعنی صفت خلاقیت و علم بی پایان او-تکیه می کند که در حقیقت دلیلی است بر گفتار پیشین که اگر تردید شما از ناحیه قدرت او بر خلقت است او خلاق است(توجه داشته باشید که خلاق صیغه مبالغه است).

و اگر جمع و جور کردن این ذرات نیاز به علم و دانش داد او از هر نظر عالم و آگاه است.

در اینکه مرجع ضمیر"مثلهم"چیست؟مفسران احتمالات متعددی داده اند،ولی از همه مشهورتر این است که به"انسانها"باز می گردد،یعنی آفریدگار آسمان و زمین قادر بر آفرینش مثل انسانها می باشد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا نفرموده:"قادر است خود آنها را از نو بیافریند"بلکه گفته است:"مثل آنها را"؟

در برابر این سؤال پاسخ های متعددی مطرح کرده اند آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که هنگامی که بدن انسان تبدیل به خاک شد،صورت خود را از دست می دهد،و در قیامت که باز می گردد همان مواد پیشین،صورتی مانند صورت اول را به خود می گیرد،یعنی ماده همان ماده است ولی صورت شبیه صورت گذشته،چرا که عین آن صورت مخصوصا با توجه به قید زمان امکان بازگشت ندارد،بخصوص اینکه می دانیم در رستاخیز انسانها با تمام کیفیات گذشته محشور نمی شوند،مثلا پیران به صورت جوان،و معلولان به صورت سالم خواهند بود.

و به تعبیر دیگر:بدن انسانها همانند خشتی است که از هم متلاشی می شود و خاک آن را جمع می کنند و بار دیگر به صورت گل در آورده و در قالب می ریزند و خشت تازه از آن می زنند.

این خشت نوین از یک نظر عین همان است و از یک نظر مثل آن(ماده اش همان ماده و صورتش مانند آن صورت است دقت کنید) (۱).

*** آیه بعد تاکیدی است بر آنچه در آیات قبل گذشت،تاکیدی است بر این حقیقت که هر گونه ایجادی در برابر اراده و قدرت او سهل و آسان است،ایجاد

ص: ۴۷۰

---

۱ – ۱) بعضی از مفسران ضمیر "مثلهم"را به آسمانها و زمین باز گردانده اند و گفته اند انتخاب ضمیر جمع عاقل در اینجا به خاطر آن است که در زمین و آسمان موجودات عاقل فراوانی وجود دارند،بعضی دیگر تعبیر به"مثل"را شاهد بر این گرفته اند که بازگشت عین آن جسم و آن مواد که در دنیا بود ضرورتی ندارد،چرا که شخصیت انسان به روح او است،و این روح به هر ماده ای تعلق بگیرد مثل انسان است،ولی باید توجه داشت که این سخن با ظاهر آیات قرآن–حتی با آیات مورد بحث–ابدا سازگار نیست،چرا که قرآن صریحا در همین آیات می گوید:خدا همان استخوان پوسیده را زنده می کند،و لباس حیات بر آنها می پوشاند نه مواد دیگری(دقت کنید).

آسمانهای عظیم،و کره خاکی،با ایجاد یک حشره کوچک برای او یکسان است می فرماید:"فرمان او این است که هر گاه چیزی را اراده کند به آن می گوید "موجود باش"آنهم موجود می شود،همانگونه که خدا خواسته"(إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ).

همه چیز به یک اشاره و فرمان او بسته است و کسی که دارای چنین قدرتی است آیا جای این دارد که در احیاء مردگان به وسیله او تردید شود؟ بدیهی است امر و فرمان الهی در اینجا به معنی امر لفظی نیست،همچنین جمله"کن"(بوده باش)جمله ای نیست که خداوند به صورت لفظ بیان کند، چرا که نه او لفظی دارد و نه نیازمند به الفاظ است،بلکه منظور همان تعلق اراده او به ایجاد و ابداع چیزی است،و تعبیر به کلمه"کن"به خاطر آن است که از این تعبیر کوتاهتر و کوچک تر و سریعتر تصور نمی شود.

آری تعلق اراده او به چیزی همان،و موجود شدن آن همان است! و به تعبیر دیگر:هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند بلافاصله تحقق می یابد به طوری که در میان"اراده"او و"وجود اشیاء"چیزی فاصله نیست، بنا بر این تعبیر به"امر"و"قول"و جمله"کن"همه توضیحی است برای مساله خلق و ایجاد،و چنان که گفتیم در اینجا امر لفظی و قول و سخن و کلمه"کاف و نون" مطرح نیست،همه اینها بیانگر تحقق سریع اشیاء بعد از تعلق اراده الهی است، او چه حاجتی به الفاظ و کلمات دارد؟و اصولا بعد از تعلق مشیت او بر ایجاد چیزی وساطت الفاظ بی معنی است.

و باز به تعبیر روشنتر در افعال خداوند دو مرحله بیشتر وجود ندارد:

مرحله اراده،و مرحله ایجاد،که در آیه فوق از مرحله دوم به عنوان امر و قول و جمله"کن"تعبیر شده است.

جمعی از مفسران قدیم پنداشته اند در اینجا قول و سخنی در کار است،و آن

را یکی از اسرار ناشناخته می دانند،آنها در حقیقت در پیچ و خم لفظ گرفتار شده اند،و از محتوا و معنی آن بیخبر مانده اند و کارهای الهی را با مقیاس وجود خود سنجیده اند.

چه زیبا می فرماید امیر مؤمنان علی ع در یکی از خطبه های نهج البلاغه:

"

یقول لما اراد لما کونه کن فیکون (۱)لا بصوت یقرع،و لا بنداء یسمع و انما کلامه سبحانه فعل منه انشاه،و مثله لم یکن من قبل ذلک کائنا،و لو کان قدیما لکان ثانیا: "او هر چه را اراده کند به آن می گوید باش،آن بلا درنگ موجود می شود،اما کلام او نه صوتی است که در گوشها نشیند،نه فریادی است که شنیده شود،بلکه سخن خدا همان فعل او است که ایجاد می کند و پیش از او چیزی وجود نداشته و اگر بود خدای دومی محسوب می شد (۲).

از این گذشته اگر پای لفظی در میان آید دو اشکال در برابر ما خودنمایی خواهد کرد:

نخست اینکه این لفظ خود مخلوقی از مخلوقات است و برای ایجاد آن کلمه "کن"دیگر لازم است،این سخن در باره کن دوم نیز تکرار می شود و به صورت تسلسل پیش می رود.

دیگر اینکه هر خطابی مخاطبی می خواهد و هنگامی که چیزی موجود نشده چگونه خداوند آن را با جمله"کن"مخاطب می سازد،مگر معدوم قابل خطاب است؟

---

۱ - ۱) در بعضی از نسخ نهج البلاغه مانند نسخه"منهاج البراعه"تعبیر به"لما اراد"شده تفسیر نور الثقلین نیز از نهج البلاغه همین گونه نقل می کند ولی در نسخ دیگر مانند نسخه ابن ابی الحدید و ابن میثم و صبحی صالح"لمن اراد"آمده است ولی مناسب همان اول است.

۲- ۲) نهج البلاغه خطبه ۱۸۶.

در آیات دیگری از قرآن همین معنی با تعبیرهای دیگر آمده است مانند آیه ۱۱۷ سوره بقره:و إِذٰا قَضیٰ أَمْراً فَإِنَّمٰا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ :"هنگامی که قضا و حکم او به چیزی تعلق گیرد تنها به او می گوید موجود باش او نیز بلافاصله موجود می شود،و مانند آیه ۴۰ سوره نحل" إِنَّمٰا قَوْلُنٰا لِشَیْءٍ إِذٰا أَرَدْنٰاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ :"سخن ما برای چیزی که می خواهیم ایجاد شود همین است که می گوئیم موجود باش بلافاصله موجود می شود (۱).

*** آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره"یس"است به صورت یک نتیجه گیری کلی در مساله مبدء و معاد این بحث را به طرز زیبایی پایان می دهد، می گوید:"پس منزه است خداوندی که ملکوت همه چیز در دست قدرت او است و همه شما به سوی او باز می گردید(فَسُبْحٰانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ).

با توجه به اینکه"ملکوت"از ریشه"ملک"بر وزن(حکم)به معنی حکومت و مالکیت است و اضافه"واو"و"ت"به آن برای تاکید و مبالغه می باشد، مفهوم آیه چنین می شود:حاکمیت و مالکیت بی قید و شرط همه چیز به دست قدرت خدا است،و چنین خداوندی از هر گونه عجز و ناتوانی منزه و مبرا است،و در این صورت احیاء مردگان و پوشیدن لباس حیات بر استخوانهای پوسیده و خاکهای پراکنده مشکلی برای او ایجاد نخواهد کرد چون چنین است بطور یقین همه شما به سوی او باز می گردید و معاد حق است! ***

۱- ۱) بحث دیگری در باره تفسیر جمله"کن فیکون"در جلد اول ذیل آیه ۱۱۷ بقره صفحه ۴۱۸ آمده است.

نکته ها:

اشاره

کرارا در این تفسیر وعده داده ایم که بحث فشرده ای پیرامون مسائل معاد در پایان سوره یس بیاوریم اکنون برای وفای به این عهد و ادای گوشه ای از حق این مساله نظر خوانندگان عزیز را به مباحث ششگانه زیر جلب می کنیم:

***

۱-اعتقاد به معاد یک امر فطری است

اگر انسان برای فنا آفریده شده بود باید عاشق "فنا"باشد،و از مرگ- هر چند مرگ به موقع-و در پایان عمر لذت برد،در حالی که می بینیم قیافه مرگ به معنی نیستی برای انسان در هیچ زمانی خوشایند نبوده،سهل است، با تمام وجودش از آن می گریزد! کوشش برای باقی نگهداشتن جسم مردگان از طریق مومیایی کردن و ساختن مقابر جاویدانی همچون اهرام مصر،و دویدن دنبال آب حیات،و اکسیر جوانی،و آنچه مایه طول عمر است،دلیل روشنی از عشق سوزان انسان به مساله بقا است.

اگر ما برای فنا آفریده شدیم این علاقه به بقا چه مفهومی می تواند داشته باشد؟جز یک علاقه مزاحم و حد اقل بیهوده و بی مصرف! فراموش نکنید ما بحث معاد را بعد از پذیرش وجود خداوند حکیم و دانا دنبال می کنیم،ما معتقدیم هر چه او در وجود ما آفریده روی حساب است،بنا بر این عشق به بقا نیز باید حسابی داشته باشد،و آن هماهنگی با آفرینش و جهان بعد از این عالم است.

به تعبیر دیگر اگر دستگاه آفرینش در وجود ما عطش را آفرید،دلیل بر این است که آبی در خارج وجود دارد،همچنین اگر غریزه جنسی و علاقه به

جنس مخالف در انسان وجود دارد نشانه این است که جنس مخالفی در خارج هست، و گرنه جاذبه و کشش بدون چیزی که به آن مجذوب گردد با حکمت آفرینش سازگار نیست.

از سوی دیگر هنگامی که تاریخ بشر را از زمانهای دور دست و قدیمیترین ایام بررسی می کنیم نشانه های فراوانی بر اعتقاد راسخ انسان به زندگی پس از مرگ می یابیم.

آثاری که از انسانهای پیشین-حتی انسانهای قبل از تاریخ-امروز در دست ما است،مخصوصا طرز دفن مردگان،کیفیت ساختن قبور،و حتی دفن اشیایی همراه مردگان،گواه بر این است که در درون و جدان ناآگاه آنها اعتقاد به زندگی بعد از مرگ نهفته بوده است.

یکی از روانشناسان معروف می گوید:"تحقیقات دقیق نشان می دهد که طوائف نخستین بشر دارای نوعی مذهب بوده اند،زیرا مردگان خود را به طرز مخصوص به خاک می سپردند و ابزار کارشان را در کنارشان می نهادند،و به این طریق عقیده خود را به وجود دنیای دیگر به ثبوت می رساندند" (۱).

اینها نشان می دهد که این اقوام زندگی پس از مرگ را پذیرفته بودند، هر چند در تفسیر آن راه خطا می پیمودند،و چنین می پنداشتند که آن زندگی درست شبیه همین زندگی است.

به هر حال این اعتقاد قدیمی ریشه دار را نمی توان ساده پنداشت و یا صرفا نتیجه یک تلقین و عادت دانست.

از سوی سوم وجود محکمه درونی به نام"و جدان"گواه دیگری بر فطری بودن معاد است.

هر انسانی در برابر انجام کار نیک در درون وجدانش احساس آرامش می کند،

۱- ۱) جامعه شناسی ساموئیل کنیک صفحه ۱۹۲(با کمی تلخیص).

آرامشی که گاه با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست.

و بـه عکس،در برابر گناهـان،مخصوصـا جنایـات بزرگ،احسـاس نـاراحتی می کنـد،تـا آنجـا کـه بسـیار دیـده شـده دسـت به خودکشی می زند و یا خود را تسلیم مجازات و چوبه دار می کند،و دلیل آن را رهایی شکنجه و جدان می داند.

بـا اینحـال انسـان از خـود می پرسـد چگـونه ممکن است عـالم کـوچکی همچون وجود من دارای چنین دادگـاه و محکمه ای باشـد،اما عالم بزرگ از چنین و جـدان و دادگاهی تهی باشـد؟ و به این ترتیب فطری بودن مساله معاد و زندگی پس از مرگ از طرق مختلف بر ما روشن می شود.

از راه عشق عمومی انسانها به بقاء.

از طریق وجود این ایمان در طول تاریخ بشر.

و از راه وجود نمونه کوچک آن در درون جان انسان.

***

۲-باز تاب معاد در زندگی انسانها

اعتقـاد به عالم پس از مرگ و بقای آثار اعمال آدمی،و جاودانگی کارهای او اعم از خیر و شـر،اثر بسـیار نیرومنـدی بر فکر و اعصـاب و عضـلات انسانها می گـذارد و به عنوان یک عامل مؤثری در تشویق به نیکی ها و مبارزه با زشتی ها می توانـد مؤثر شود.

اثراتی که ایمان به زنـدگی پس از مرگ می توانـد در اصـلاح افراد فاسـد و منحرف و تشویق افراد فداکار و مجاهد و ایثارگر بگذارد به مراتب بیش از اثرات دادگاهها و کیفرهای معمولی است چرا که مشـخصات دادگاه رستاخیز با دادگاههای معمولی بسـیار متفاوت است،در آن دادگاه نه تجدیـد نظر وجود دارد،و نه زر و زور روی فکر ناظرانش اثر می گذارد،نه ارائه مدارک دروغین در آن فایده ای دارد،

و نه تشریفات آن نیازمند به طول زمان است.

قرآن مجید می گوید: وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَهٌ وَ لا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ).

"از روزی بپرهیزید که هیچ کس بجای دیگری جزا داده نمی شود و نه شفاعتی از او پذیرفته خواهد شد و نه غرامت و بدل،و نه کسی به یاری او می آید"(بقره -۴۸).

و نیز می گوید:" وَ لَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ما فِی الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا النَّدامَهَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ ":

"هر کس از آنها که ظلم و ستم کرده،اگر تمامی روی زمین را در اختیار داشته باشد،در آن روز همه را برای نجات خویش می دهد،و هنگامی که عذاب الهی را می بینند پشیمانی خود را مکتوم می دارند(مبادا رسواتر شوند)و در میان آنها به عدالت داوری می شود و ستمی بر آنها نخواهد رفت"(یونس-۵۴).

و نیز می خوانیم:و لیجزی اَللّهُ کُلَّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ إِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ :

"هدف این است که خداوند هر کس را به آنچه انجام داده جزا دهد چرا که خداوند سریع الحساب است"(ابراهیم-۵۱).

به قدری حساب او سریع و قاطع است که طبق بعضی از روایات(ان اللّه تعالی یحاسب الخلائق کلها فی مقدار لمح البصر!:"خداوند در یک چشم به هم زدن حساب همه را می رسد"! (۱).

به همین دلیل در قرآن مجید سرچشمه بسیاری از گناهان فراموش کردن روز جزا ذکر شده،در آیه"۱۴ سوره الم سجده"می فرماید: فَذُوقُوا بِما نَسِیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا :"بچشید آتش دوزخ را به خاطر اینکه ملاقات امروز را فراموش کردید".

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه ۲۰۲ سوره بقره.

حتی از پاره ای از تعبیرات استفاده می شود که انسان اگر گمانی در قیامت داشته باشد نیز از انجام بسیاری از اعمال خلاف خود داری می کند،چنان که در باره کم فروشان می فرماید: أَ لاٰ یَظُنُّ أُولٰئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَوْمٍ عَظِیمٍ :

"آیا آنها گمان نمی کنند که برای روز بزرگی مبعوث می شوند"(سوره مطففین آیه ۴).

حماسه های جاویدانی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدانهای جهاد می آفرینند،و گذشت و ایثار و فداکاری عظیمی که بسیاری از مردم در زمینه دفاع از کشورهای اسلامی و حمایت از محرومان و مستضعفان نشان می دهند،همه بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است،مطالعات دانشمندان و تجربیات مختلف نشان داده که اینگونه پدیده ها در مقیاس وسیع و گسترده جز از طریق عقیده ای که زندگی پس از مرگ در آن جای ویژه ای دارد امکان پذیر نیست.

سربازی که منطقش این است قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنٰا إِلاّٰ إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ :

"بگو شما دشمنان در باره ما چه می اندیشید؟جز رسیدن به یکی از دو خیر و سعادت و افتخار"(یا پیروزی بر شما و یا رسیدن به افتخار شهادت)(توبه-۵۲) قطعا سربازی است شکست ناپذیر.

چهره مرگ که برای بسیاری از مردم جهان وحشت انگیز است،و حتی از نام آن و هر چیز که آن را تداعی کند می گریزند،برای عقیده مندان به زندگی پس از مرگ نه تنها نازیبا نیست،بلکه دریچه ای است به جهانی بزرگ،شکستن قفس و آزاد شدن روح انسان،گشوده شدن درهای زندان تن،و رسیدن به آزادی مطلق است.

اصولا مساله معاد بعد از مبدء،خط فاصل فرهنگ خدا پرستان و مادیین است،چرا که دو دیدگاه مختلف در اینجا وجود دارد:

دیدگاهی که مرگ را فنا و نابودی مطلق می بیند،و با تمام وجودش از آن می گریزد،چرا که همه چیز با آن پایان می گیرد.

و دیدگاهی که مرگ را یک تولد جدید و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن،و پر گشودن در آسمان بیکران می شمرد.

طبیعی است که طرفداران این مکتب نه تنها از مرگ و شهادت در راه هدف ترس و وحشتی به خود راه نمی دهند،بلکه با الهام گرفتن از مکتب امیر مؤمنان علی ع که می فرماید:

و اللّه لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه: "به خدا سوگند فرزند ابی طالب علاقه اش به مرگ بیشتر است از کودک شیرخوار به پستان مادر" (۱)از مرگ در راه هدف استقبال می کنند.

و به همین دلیل هنگامی که ضربه شمشیر جنایتکار روزگار"عبد الرحمن ابن ملجم"بر مغز مبارکش فرو نشست فرمود:

فزت و رب الکعبه: "به خدای کعبه،پیروز و رستگار و راحت شدم".

کوتاه سخن اینکه ایمان به معاد از انسان ترسو و بیهدف،آدم شجاع و با شهامت و هدفداری می آفریند که زندگیش مملو از حماسه ها و ایثارها و پاکی و تقوا است.

***

۳-دلائل عقلی معاد

اشاره

گذشته از دلائل نقلی فراوانی که برای معاد در قرآن مجید آمده است و شامل صدها آیه در این زمینه می شود دلائل عقلی روشنی نیز بر این امر وجود دارد که به طور فشرده در اینجا قسمتی از آن یادآوری می شود:

الف-برهان حکمت-

اگر زندگی این جهان را بدون جهان دیگر در نظر بگیریم پوچ و بی معنی خواهد بود،درست به این می ماند که زندگی دوران

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۵.

جنیین را بدون زندگی این دنیا فرض کنیم.

اگر قانون خلقت این بود که تمام جنینها در لحظه تولد خفه می شدند و می مردند چقدر دوران جنینی بی مفهوم جلوه می کرد؟همچنین اگر زندگی این جهان بریده از جهان دیگر تصور شود این سر در گمی وجود خواهد داشت.

زیرا چه لزومی دارد که ما هفتاد سال یا کمتر و بیشتر در این دنیا در میان مشکلات دست و پا زنیم؟مدتی خام و بی تجربه باشیم"و تا پخته شود خامی،عمر تمام است"! مدتی به دنبال تحصیل علم و دانش باشیم هنگامی که از نظر معلومات به جایی رسیدیم برف پیری بر سر ما نشسته! تازه برای چه زندگی می کنیم؟خوردن مقداری غذا و پوشیدن چند دست لباس و خوابیدن و بیدار شدنهای مکرر و ادامه دادن این برنامه خسته کننده تکراری را دهها سال؟! آیا به راستی این آسمان گسترده،این زمین پهناور و این همه مقدمات و مؤخرات و اینهمه استادان و مربیان و اینهمه کتابخانه های بزرگ و این ریزه-کاریهایی که در آفرینش ما و سایر موجودات به کار رفته،همه برای همان خوردن و نوشیدن و پوشیدن و زندگی مادی است؟ اینجا است که آنها که معاد را قبول ندارند،اعتراف به پوچی این زندگی می کنند،و گروهی از آنها اقدام به خودکشی و نجات از این زندگی پوچ و بی معنی را مجاز و یا مایه افتخار می شمرند! چگونه ممکن است کسی به خداوند و حکمت بی پایان او ایمان داشته باشد و زندگی این جهان را بی آنکه مقدمه ای برای زندگی جاویدان جهان دیگر باشد قابل توجه بشمرد؟.

قرآن مجید می گوید: أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ

ص :۴۸۰

"آیا گمان کردید بیهوده آفریده شده اید و به سوی ما باز نمی گردید"؟(مؤمنون -۱۱۵)یعنی اگر بازگشت به سوی خدا نبود زندگی این جهان عبث و بیهوده بود.

آری در صورتی زندگی این دنیا مفهوم و معنی پیدا می کند و با حکمت خداوندی سازگار می شود که این جهان را مزرعه ای برای جهان دیگر

(الدنیا مزرعه الآخره) و گذرگاهی برای آن عالم وسیع

(الدنیا قنطره) و کلاس تهیه و دانشگاهی برای جهان دیگر و تجارتخانه ای برای آن سرا بدانیم، همانگونه که امیر مؤمنان علی ع در کلمات پرمحتوایش فرمود:

ان الدنیا دار صدق لمن صدقها،و دار عافیه لمن فهم عنها،و دار غنی لمن تزود منها،و دار موعظه لمن اتعظ بها،مسجد احباء اللّه،و مصلی ملائکه اللّه،و مهبط وحی اللّه،و متجر اولیاء اللّه: "این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آن کس که با آن به راستی رفتار کند و خانه تندرستی است برای آن کس که از آن چیزی بفهمد،و سرای بی نیازی است برای آن کس که از آن توشه بر گیرد،و محل اندرز است،برای آنکه از آن اندرز گیرد،مسجد دوستان خدا است،نماز گاه فرشتگان پروردگار و محل نزول وحی الهی و تجارتخانه اولیاء حق است" (۱).

کوتاه سخن اینکه مطالعه و بررسی وضع این جهان به خوبی گواهی می دهد بر اینکه عالم دیگری پشت سر آن است وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَهَ الْأُولیٰ فَلَوْ لاٰ تَذَکَّرُونَ :

"شما نشاه اولی و آفرینش خود را در این دنیا دیدید چرا متذکر نمی شوید که از پی آن جهان دیگری است"؟(واقعه-۶۲).

ب-برهان عدالت-

دقت در نظام هستی و قوانین آفرینش نشان می دهد که همه چیز آن حساب شده است.

در سازمان تن ما آن چنان نظام عادلانه ای حکمفرما است که هر گاه کمترین تغییر و ناموزونی رخ می دهد سبب بیماری یا مرگ می شود،حرکات قلب ما،گردش

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار کلمه ۱۳۱.

خون ما پرده های چشم ما و جزء جزء سلولهای تن ما مشمول همان نظام دقیق است که در کل عالم حکومت می کند و بالعدل قامت السماوات و الارض:آسمانها و زمین به وسیله عدالت بر پا است (۱)آیا انسان می تواند یک وصله ناجور در این عالم پهناور باشد؟! درست است که خداوند به انسان آزادی اراده و اختیار داده تا او را بیازماید و در سایه آن مسیر تکامل را طی کند،ولی اگر انسان از آزادی سوء استفاده کرد، چه می شود؟اگر ظالمان و ستمگران،گمراهان و گمراه کنندگان با سوء استفاده از این موهبت الهی به راه خود ادامه دادند عدل خداوند چه اقتضا می کند.

درست است که گروهی از بدکاران در این دنیا مجازات می شوند و به کیفر اعمال خود-یا لا اقل قسمتی از آن-می رسند،اما مسلما چنان نیست که همه مجرمان،همه کیفر خود را ببینند،و همه پاکان و نیکان به پاداش اعمال خود در این جهان برسند،آیا ممکن است این دو گروه در کفه عدالت پروردگار یکسان باشند؟به گفته قرآن مجید أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ :"آیا کسانی را که در برابر قانون خدا به حق و عدالت تسلیمند همچون مجرمان قرار دهیم،چگونه حکم می کنید"؟(قلم-۳۵ و ۳۶).

و در جای دیگر می فرماید: أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجّارِ :"آیا ممکن است پرهیزگاران را همچون فاجران قرار دهیم"؟(ص-۲۸).

به هر حال تفاوت انسانها در اطاعت فرمان حق جای تردید نیست همانگونه که عدم کفایت دادگاه"مکافات این جهان"و"محکمه و جدان"و"عکس العملهای گناهان"برای برقراری عدالت نیز به تنهایی کافی به نظر نمی رسد،بنا بر این باید قبول کرد که برای اجرای عدالت الهی لازم است محکمه و دادگاه عدل عامی باشد که سر سوزن کار نیک و بد در آنجا حساب شود و گرنه اصل عدالت تامین

۱- ۱) "تفسیر صافی"ذیل آیه ۷ سوره رحمن.

نخواهد شد.

بنا بر این بایـد پـذیرفت که قبول عـدل خدا مساوی است با قبول وجود معاد و رسـتاخیز،قرآن مجید می گوید وَ نَضَعُ الْمَوٰازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيٰامَهِ :"ما ترازوهای عدالت را در روز قیامت بر پا می کنیم"(انبیاء-۴۷).

و نیز می فرماید: وَ قُضِیَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ :"در روز قیامت در میان آنها به عدالت حکم می شود و ظلم و ستمی بر آنها نخواهد شد" (یونس-۵۴).

ج-برهان هدف

بر خلاف پندار مادیین،در جهان بینی الهی،برای آفرینش انسان هدفی بوده است که در تعبیرات فلسـفی از آن به"تکامل"و در لسـان قرآن و حـدیث گـاهی از آن به"قرب به خـدا"و یـا"عبـادت و بنـدگی"تعـبیر شـده است وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ :"من جن و انس را نیافریـدم مگر به این منظور که مرا پرسـتش کننـد"(و در سایه عبادت و بنـدگی کامل شونـد و به حریم قرب من راه یابند).

(ذاریات-۵۶).

آیا اگر مرگ پایان همه چیز باشد این هدف بزرگ تامین می گردد؟ بدون شک پاسخ این سؤال منفی است.

بایـد جهـانی بعـد از این جهان باشـد و خط تکامل انسان در آن ادامه یابـد، و محصول این مزرعه را در آنجا درو کنـد،و حتی چنان که در جای دیگر گفته ایم در جهان دیگر نیز این سیر ادامه یابد تا هدف نهایی تامین شده باشد.

خلاصه اینکه تامین هـدف آفرینش بـدون پـذیرش معاد ممکن نیست،و اگر ارتباط این زنـدگی را از جهان پس از مرگ قطع کنیم همه چیز شکل معما به خود می گیرد و پاسخی برای چراها نخواهیم داشت.

د-برهان نفی اختلاف-

بی شک همه ما از اختلافاتی که در میان مکتبها

و مذهبها در این جهان وجود دارد رنج می بریم،و همه آرزو می کنیم روزی این اختلافات بر چیده شود در حالی که همه قرائن نشان می دهد که این اختلافات در طبیعت زندگی این دنیا حلول کرده،و حتی از دلائلی استفاده می شود که بعد از قیام حضرت مهدی ع آن بر پا کننده حکومت واحد جهانی هر چند بسیاری از اختلافات حل خواهد شد ولی باز اختلاف مکتبها به کلی بر چیده نمی شود،و به گفته قرآن مجید یهود و نصارا تا دامنه قیامت به اختلافاتشان باقی خواهند ماند فَأَغْرَيْنا بَيْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ (مائده-۱۴).

ولی خداوندی که همه چیز را به سوی وحدت می برد سرانجام به اختلافات پایان خواهد داد،و چون با وجود پرده های ضخیم عالم ماده این امر بطور کامل در این دنیا امکان پذیر نیست،می دانیم در جهان دیگری که عالم بروز و ظهور است سرانجام این مساله عملی خواهد شد،و حقائق آن چنان آفتابی می گردد که اختلاف مکتب و عقیده به کلی برچیده می شود.

جالب اینکه در آیات متعددی از قرآن مجید روی این مساله تکیه شده است،در یک جا می فرماید: فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ :

"خداوند در روز قیامت در میان آنها داوری می کند در آنچه با هم اختلاف داشتند" (بقره-۱۱۳).

و در جای دیگر می فرماید:" وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كانُوا كاذِبِينَ :"آنها سوگند مؤکد یاد کردند که خداوند کسانی را که می میرند هرگز زنده نمی کند،ولی چنین نیست این وعده قطعی خداست(که همه آنها را زنده کند)ولی اکثر مردم نمی دانند هدف این است که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد تا کسانی که منکر شدند بدانند دروغ می گفتند"(نحل-۳۸ و ۳۹).

***

ص :۴۸۴

۴-قرآن و مساله معاد

بعد از مساله توحید که اساسی ترین مساله در تعلیمات انبیاء است مساله معاد با ویژگیها و آثار تربیتی و فرهنگیش در درجه اول قرار دارد،لذا در بحثهای قرآنی بیشترین آیات را بعد از توحید و خداشناسی به خود اختصاص داده است.

مباحث قرآنی معاد گاه به صورت استدلالهای منطقی است و گاه به صورت بحثهای خطابی و تلقینات مؤثر و کوبنده که گاه از شنیدن آن مو بر بدن انسان راست می شود،و لحن صادقانه کلام چنان است که همچون استدلالات در اعماق جان و روح انسان نفوذ می کند.

در بخش او،یعنی استدلالات منطقی،قرآن بیشتر روی موضوع امکان معاد تکیه می کند،چرا که منکران غالبا آن را محال می پنداشتند،و معتقد بودند معاد آنهم به صورت "معاد جسمانی" که مستلزم بازگشت اجسام پوسیده و خاک شده به حیات و زندگی نوین است،امکان پذیر نیست.

در این بخش،قرآن از طرق کاملا- گوناگون و متنوع وارد می شود،و طرقی که همه به یک جا ختم می گردد و آن مساله "امکان عقلی معاد "است.

گاه زندگی نخستین را در نظر انسان مجسم می کند،و در یک عبارت کوتاه و گویا و روشن می گوید: کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ :"همانگونه که شما را از آغاز آفرید باز می گردید"(اعراف-۲۹).

گاه زندگی و مرگ گیاهان،و رستاخیز آنها را که همه سال با چشم می بینیم مجسم کرده و در پایان آن می گوید:رستاخیز شما نیز همین گونه است: وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِیدِ ... وَ أَحْیَیْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً کَذٰلِکَ الْخُرُوجُ :"ما از آسمان آب پر برکتی فرستادیم و به وسیله آن باغهای سر سبز رویاندیم و دانه های درو شده...و به وسیله آن سرزمین مرده ای را زنده کردیم،رستاخیز(شما)نیز همین گونه است"؟(سوره ق-۹-۱۱).

در جای دیگر می گوید: وَ اللّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَسُقْناهُ إِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَحْیَیْنا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها کَذلِکَ النُّشُورُ :"خداوند همان کسی است که بادها را فرستاد تا ابرها را به حرکت در آورند و آن را به سوی سرزمین مرده راندیم و به وسیله آن زمین را بعد از مرگش حیات بخشیدیم،رستاخیز نیز چنین است"!(فاطر-۹).

گاه مساله قدرت خداوند را در آفرینش آسمانها و زمین مطرح کرده می گوید:"آیا نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفرید و از آفرینش آنها خسته نشد قادر است که مردگان را زنده کند؟،آری او بر هر چیز تواناست": أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللّهَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ یَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی بَلی إِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (احقاف-۳۳).

و گاه رستاخیز انرژیها و بیرون پریدن آتش از درون درخت سبز را به عنوان نمونه ای از قدرت او،و قرار گرفتن آتش در دل آب،مطرح کرده، می گوید اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً :"آن خدایی مردگان را لباس حیات می پوشاند که از درخت سبز برای شما آتش آفرید"!(یس-۸۰).

گاه زندگی جنینی را در نظر انسان مجسم می سازد،و می گوید:"ای مردم اگر در رستاخیز شک دارید فراموش نکنید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه،و بعد از علقه(خون بسته شده)سپس از مضغه(پاره گوشتی همچون گوشت جویده شده)که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بی شکل، هدف این است که ما برای شما روشن سازیم(که بر هر چیز قادریم)و جنینهایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران نگاه می داریم،سپس شما را به صورت طفلی به عالم دنیا می فرستیم:"یا أَیُّهَا النّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَ نُقِرُّ فِی الْأَرْحامِ ما نَشاءُ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً (حج-۵).

و بالآخره گاه شبح رستاخیز را در خوابهای طولانی-خوابهایی که برادر مرگ است بلکه از جهاتی خود مرگ باشد-مانند خواب سیصد و نه ساله اصحاب کهف نشان می دهد،و بعد از شرح جالب و زیبایی پیرامون خواب و بیداری آنها می فرماید: "این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند وعده رستاخیز خداوند حق است و در قیام قیامت تردیدی نیست" وَ کَذٰلِکَ أَعْثَرْنٰا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السّٰاعَةَ لاٰ رَیْبَ فِیهٰا (کهف-۲۱).

این شش راه مختلف است که در لابلای آیات قرآن برای بیان امکان معاد مطرح شده است.

علاوه بر این داستان مرغان چهارگانه ابراهیم(بقره-۲۶۰)و سرگذشت عزیر(بقره-۲۵۹)و داستان کشته ای از بنی اسرائیل(بقره-۷۳)که هر کدام یک نمونه تاریخی برای این مساله است شواهد و دلائل دیگری است که قرآن در این زمینه ذکر می کند.

کوتاه سخن اینکه ترسیمی که قرآن مجید از معاد و چهره های آن و مقدمات و نتائج آن دارد،و دلائل گویایی که در این زمینه مطرح کرده است به قدری زنده و قانع کننده است که هر کس کمترین بهره ای از و جدان بیدار داشته باشد تحت تاثیر عمیق آن قرار می گیرد.

به گفته بعضی:حدود یکهزار و دویست آیه از قرآن پیرامون معاد بحث می کند که اگر آنها جمع آوری و تفسیر شود خود کتاب قطوری خواهد شد و ما امیدواریم بعد از پایان نگارش این تفسیر هنگامی که به خواست خدا به بحث "تفسیر موضوعی"می پردازیم این مجموعه را در دسترس علاقمندان قرار دهیم.

***

۵-معاد جسمانی

منظور از معاد جسمانی این نیست که تنها جسم در جهان دیگر بازگشت

ص:۴۸۷

می کند،بلکه هدف این است که روح و جسم تواما مبعوث می شود،و به تعبیر دیگر بازگشت روح مسلم است،گفتگو از بازگشت جسم است.

جمعی از فلاسفه پیشین تنها به معاد روحانی معتقد بودند،و جسم را مرکبی می دانستند که تنها در این جهان با انسان است،و بعد از مرگ از آن بی نیاز می شود،آن را رها می سازد و به عالم ارواح می شتابد.

ولی عقیده علمای بزرگ اسلام این است که معاد در هر دو جنبه روحانی و جسمانی صورت می گیرد،در اینجا بعضی مقید به خصوص جسم سابق نیستند، و می گویند:خداوند جسمی را در اختیار روح می گذارد،و چون شخصیت انسان به روح او است این جسم جسم او محسوب می شود! در حالی که محققین معتقدند همان جسمی که خاک و متلاشی گشته،به فرمان خدا جمع آوری می شود،و لباس حیات نوینی بر آن می پوشاند،و این عقیده ای است که از متون آیات قرآن مجید گرفته شده است.

شواهد معاد جسمانی در قرآن مجید آن قدر زیاد است که به طور یقین می توان گفت:آنها که معاد را منحصر در روحانی می دانند کمترین مطالعه ای در آیات فراوان معاد نکرده اند و گرنه جسمانی بودن معاد در آیات قرآن به قدری روشن است که جای هیچگونه تردید نیست.

همین آیاتی که در آخر سوره یس خواندیم به وضوح بیانگر این حقیقت است چرا که مرد عرب بیابانی تعجبش از این بود که این استخوان پوسیده را که در دست دارد چه کسی می تواند زنده کند؟ و قرآن با صراحت در پاسخ او می گوید:" قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ " "بگو همین استخوان پوسیده را خدایی که روز نخست آن را ابداع و ایجاد کرد زنده می کند".

تمام تعجب مشرکان و مخالفت آنها در مساله معاد بر سر همین مطلب بود که

چگونه وقتی ما خاک شدیم و خاکهای ما در زمین گم شد،دوباره لباس حیات در تن می کنیم؟ وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلْنا فِی الْأَرْضِ أَ إِنّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ (الم سجده آیه ۱۰).

آنها می گفتند:"چگونه این مرد به شما وعده می دهد وقتی که مردید و خاک شدید بار دیگر به زندگی باز می گردید: أَ یَعِدُکُمْ أَنَّکُمْ إِذا مِتُّمْ وَ کُنْتُمْ تُراباً وَ عِظاماً أَنَّکُمْ مُخْرَجُونَ (مؤمنون آیه ۳۵).

آنها به قدری از این مساله تعجب می کردند که اظهار آن را نشانه جنون و یا دروغ بر خدا می پنداشتند:"قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ ""کافران گفتند مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می دهد هنگامی که کاملا خاک و پراکنده شدید دیگر بار آفرینش جدیدی می یابید"(سوره سبا آیه ۷ و ۸).

به همین دلیل عموما"استدلالات قرآن در باره امکان معاد" بر محور همین معاد جسمانی دور می زند،و بیانات ششگانه ای که در فصل قبل گذشت همه شاهد و گواه این مدعا است.

بعلاوه قرآن کرارا خاطر نشان می کند که شما در قیامت از قبرها خارج می شوید(یس ۵۱-قمر ۷)قبرها مربوط به معاد جسمانی است.

داستان مرغهای چهارگانه ابراهیم،و همچنین داستان عزیر و زنده شدن او بعد از مرگ،و ماجرای مقتول بنی اسرائیل که در بحثهای گذشته به آن اشاره کردیم همه با صراحت از معاد جسمانی سخن می گوید.

توصیفهای زیادی که قرآن مجید از مواهب مادی و معنوی بهشت کرده است همه نشان می دهد که معاد هم در مرحله جسم و هم در مرحله روح تحقق می پذیرد،و گرنه حور و قصور و انواع غذاهای بهشتی و لذائذ مادی در کنار مواهب معنوی معنی ندارد.

ص :۴۸۹

به هر حال ممکن نیست کسی کمترین آگاهی از منطق و فرهنگ قرآن داشته باشد و معاد جسمانی را انکار کند،و به تعبیر دیگر انکار معاد جسمانی از نظر قرآن مساوی است با انکار اصل معاد! علاوه بر این دلائل نقلی،شواهد عقلی نیز در این زمینه وجود دارد که اگر بخواهیم وارد آن شویم سخن به درازا می کشد.

البته اعتقاد به معاد جسمانی پاره ای از سؤالات و اشکالات برمی انگیزد مانند شبهه آکل و ماکول که محققان اسلامی از آن پاسخ گفته اند و ما شرح جامع و فشرده ای در همین زمینه در ذیل آیه ۲۶۰ سوره بقره آورده ایم (۱).

***

۶-بهشت و دوزخ

بسیاری چنین می پندارند که عالم پس از مرگ کاملا شبیه این جهان است، منتهی در شکلی کاملتر و جالبتر.

ولی قرائن زیادی در دست داریم که نشان می دهد فاصله زیادی از نظر کیفیت و کمیت میان این جهان و آن جهان است،حتی اینکه اگر این فاصله را به تفاوت میان عالم کوچک جنین با این دنیای وسیع تشبیه می کنیم باز مقایسه کاملی به نظر نمی رسد.

طبق صریح بعضی از روایات در آنجا چیزهایی است که چشمی ندیده و گوشی نشنیده،و حتی از فکر انسانی خطور نکرده است،قرآن مجید می گوید: فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قريه اعين:"هیچ انسانی نمی داند چه چیزهایی که مایه روشنی چشم است برای او پنهان نگهداشته شده"(سجده آیه ۱۷).

نظامات حاکم بر آن جهان نیز با آنچه در این عالم حاکم است کاملا تفاوت دارد،در اینجا افراد به عنوان شهود در دادگاه حاضر می شوند ولی در آنجا دست

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۲۲۸ به بعد مراجعه شود.

و پا و حتی پوست تن شهادت می دهد. اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلیٰ أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ :(یس آیه ۶۵) وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ (فصلت آیه ۲۱)به هر حال آنچه در باره جهان دیگر گفته شود تنها شبحی از دور در نظر ما مجسم می کند،و اصولا-الفبای ما و فرهنگ فکری ما در این جهان قادر به توصیف حقیقی آن نیست،و از اینجا به بسیاری از سؤالات در زمینه بهشت و دوزخ و چگونگی نعمتها و عذابهایش پاسخ داده خواهد شد.

همین قدر می دانیم بهشت کانون انواع مواهب الهی اعم از مادی و معنوی است،و دوزخ کانونی است از شدیدترین عذابها در هر دو جهت.

اما در مورد جزئیات این دو،قرآن اشاراتی دارد که ما به آن مؤمن هستیم اما تفصیل آن را تا کسی نبیند نمی داند! در زمینه وجود بهشت و دوزخ در حال حاضر و اینکه در کجا است بحث نسبتا مشروحی در جلد دوم ذیل آیه ۱۳۳ سوره آل عمران(صفحه ۹۲ به بعد داشته ایم).

و همچنین در زمینه پاداش و کیفر در عالم قیامت و مساله"تجسم اعمال" و"نامه اعمال"در جلد دوم صفحه ۳۷۸(ذیل آیه ۳۰ آل عمران)و جلد دوازدهم صفحه ۴۵۵(ذیل آیه ۴۹ سوره کهف)بحثی داشته ایم.

علاوه بر همه اینها بحثهای مختلف دیگری ذیل آیات مناسب مخصوصا در سوره های اواخر قرآن به خواست خدا در مورد خصوصیات معاد خواهد آمد.

***پروردگارا!در آن روز پر خوف و خطر،در آن رستاخیز بزرگ و دادگاه عدل،ما را به لطفت امنیت و آرامش بخش! خداوندا!اگر داوری بر معیار اعمال باشد دست ما تهی است،با ترازوی

فضل و کرم حسنات ناچیز ما را بسنج،و با رحمت و غفرانت بر سیئات ما پرده بیفکن.

بار الها!آن چنان کن که سرانجام کار هم تو از ما خشنود باشی و هم ما در پیشگاهت رستگار باشیم-آمین یا رب العالمین.

پایان جلد ۱۸ تفسیر نمونه هشتم رمضان المبارک ۱۴۰۴ ۱۸\۳\۱۳۶۳

ص :۴۹۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹